ماشاء اللہ لاقوۃ الا باللہ العلی العظ

درین زمان فیض اقتران کتاب مستطاب تصنیف منیف شہسوار جولانگا
سخندانی شہنشاہ اقلیم علم سیر و تاریخ دانی سید حسین علی کرمانی مضمون تصنیفاتش تازگی اف

نشان حیدری

سنہ ۱۳۰۷ ہجری — ۱۸۹۰

معروف بیان

تاریخ ٹیپو سلطان

سنہ ۱۳۰۷ھ — ۱۸۹۰

باہتمام تمام وسعی مالاکلام متوقع از اجر عظیم قاضی عبدالکریم قاضی حمزہ اللہ صاحبان تاجران
کتب بمبئی این کتاب نایاب نقل مطابق اصل بخط پسندیدہ و صحیح برگزین

در مطبع نامی فتح الکریم واقع بمبئی از نقش طبع مزین گردید



اخبار عالم و جامع مجموعهٔ افراد اوضاع متباین کافهٔ اُمم حمد مالک الملکی
لش بمیدان شهود بر پا شده جملگی سپاه مختلف جهان را در ظل رایت
م بخشیده و شحنهٔ حکم مطلقش اطوار متضادهٔ هژده هزار عالم را بتازیانهٔ
تدال لازوال کشیده که چاوش قضایش در چار سوی بسیط زمین منادی
لمن الملک الیوم لله الواحد القهار اعتقاد که دمهٔ رابوحدانیتش زبان اقرار کشاده و سیول قدسش
به صلای کرم و رزاقیتش گوش هر مخلوق را بزیور یقینی زیب و زینت داده **بیت**

چنان پهن خوان کرم گسترد	که سیمرغ در قاف قسمت خورد

دیباچهٔ نسخ آفرینش و سرنامهٔ جریدهٔ دانش و بینش نعت سالاری است که سند و ما ارسلناک
الا رحمة للعالمین مذنبان جهان را مژدهٔ رحمت گردید و صمصام رسالت و دعوتش خرمن
سرکشی و نخوت ارباب شرک و ضلال را بزنگ برق جانسوز در رسید صلی الله علیه و آله و صحبه
و اتباعه و سلم تسلیماً کثیراً کثیرا **اما بعد** بر کشور کشایان اقلیم معانی و دانش پروران محفل

سخندانی پوشیده نماند چونکه او خالق بیچون در هر دهر و زمان میخواهد که افراد خلایق یعنی
بندگان خود را در مهد آرام و امنیت پرورش سازد پس سعادتمندی ذی همت مقبول
و مفضول خود کرده غاشیهٔ اطاعت و فرمان برداریش بر دوش زمان و زمانیان می گذارد
و عالمی را چه از ادانی و اقاصی به پناه رافت و دولتش کامیاب بهره مند میدارد مصداق
این مقال حوال سعادت اشتمال شمس الملک امیر الدوله نواب حیدر علی خان بهادر حیدر
جنگ و عمدة الملک مبارک الدوله ٹیپو سلطان علی خان بهادر هزبر جنگ است که من ابتدای
سن یک هزار و یک صد و شصت و هفت هجری لغایت سال یک هزار و دو صد و سیزده
هجری هر دو سعادتمندان والاشان کام بخشی و فرمان روائی نموده عالمی را بغور پرداخت و
داد و دهش پرورش می ساختند و تمامی خطهٔ بالاگهاٹ و برخی از پائین گهاٹ که تفصیلش
بیشتر واضح خواهد گشت بقبضهٔ تصرف خود داشتند و چند فلک دوار چون چاکران معتمد علیه
کمر خدمت آن صاحب شوکتان بر میان جان البته مستعد و سرگرم کار و خدمت بوده
و زمانه معدود الایام در پیش در اقبال منظر الیشان پنج نوبت مبارکباد افضال خداداد
می نواخت و یاوری طالع آن صاحب دولتان سرکار سرکشان این صوبه ابتیغ سیاست
در انداخت و بیم شمشیر قوت بازوی آن شیر صولتان فتنه انگیزان و روباه بازان خطهٔ
بالاگهاٹ را سپر انداز و دندان نما ساخته غرض در آخر زمان آن بیدار بختان ملاذ
بی سر و سامان و ملجای طوایف عالمیان و پناه خاص و عام ارباب پیشه و اهل حرفه بود و خطبهٔ
دلاوری و سپاه پروری آن ذریعهٔ بیکسان ورد زبان هند و دکهن گشته و توصیف
داد و دهش آن فیض بخشان والا دانش در اکناف عالم و اصناف امم شایع شده اما
مفصل ذکر سلطنت خدا بخش آن والافطرتان ذی شوکت احدی بیک کاغذ نه نوشته

وتشریح کماهی احوال آن بخت آوران که فروغ صدق داشته باشد کسی بریک وجه بیان نساخته لهذا این درس خوان دبستان ہیچ نشناسی که موسوم بمیر حسین علی ولد سید عبد القادر کرمانی است وچندی در ظل دولت این همایون منزلتان بعلاقهٔ نوکری بسر برده چنانچه تا انقضای مدت پنج سال از ابتدای سن یکهزار و یک صد و نود و شش هجری تا آخر سن یکهزار و دو صد و یک هجری بعمده خدمت حضور سلطان جنت آشیان سرفراز شده بود که بالفعل تفصیلش ضرور نیست بسعی دو سه سال مفصل حقیقت از اجداد و آبای دولتمندان موصوف به تجسس وتلاش بسیار دریافته قلم بند ساخت ونسخهٔ علیحده به تفصیل سال و ماه ترقیم کرده مسمی به **نشان حیدری** بر جریدهٔ روزگار یادگار گذاشت وچنان جهد بلیغ واحتیاط بکار برده که سوای مضمون صدق و سداد مندرج نشده بعضی کوایف روداد آنچه که بچشم خود مشاهده کرد ببیغایله تکلف و بی شائبه ریب کما حقه برنگاشته وبرای انضباط شیرازهٔ این نسخه تازه ایجاد صفحهٔ سال و ماه واوراق لیل و نهار در نوردیده چمن اوراق واجزا را به رشتهٔ الفاظ معنی بار آب و رنگ صدق و صفا داد

نظم

نشان حیدری را فکر کردم ٭ کماهی واقعاتش ذکر کردم
کشیدم لعل و گوهرهای تبیان ٭ بسلک لفظ و معنی های شایان
لب پیمانهٔ سرشار فکرم ٭ دل آئینهٔ پر نور فکرم
طلب سرمایهٔ بازار شوقم ٭ طرب پیرایهٔ گلزار ذوقم
توکل توشهٔ محنت سبیلم ٭ قناعت پیشه و همت دلیلم
ز تار رشته های فکر انور ٭ پئی این نسخه کردم راست مسطر

چمن را آبرو از جدول او
سمن را رنگ و بو از سنبل او

ولی چشم صله از کس ندارم
بلی بی مزد و منت می نگارم

مگر آن زادهای شاه مغفور
چو نبوا زندگی گرد زحق دور

چه کم باشد دو مشت سیم و زرها
و یا ریزند بر فرق گهرها

کشند ار شانهٔ زلف التجارا
کشایند این عقود مدعا را

که هر یک مردم چشم تمیزاند
بمصار حمبند بهاعزیزاند

سحاب جود شان مطلب فشان ست
کف شان غارت دریا و کان است

اگرچه نسخه بر طبق قاعدهٔ ارباب تحریر و تقریر که هر آغازی را انجامی است باتمام رسید امّا نزد راقم سطور ناتمام چون صاحبان الافطرت و منشیان پاک طینت و مورخان دانشور و دانایان هنرپرور بنظر اصلاح و چشم غور معاینه کنند که چه قدر محنت شاقه بر خود گوارا داشته اوقات عزیز خود را بیهوده ضایع نگذاشته شاهد اذکار منتشر را لباس اجتماع پوشانیده بر سریر صفحهٔ رنگین ادا جلوه گر ساخته است بعین انصاف به پسندند تا نسخهٔ مقبول و مختوم گردد چشم داشت از والا دانشان عیب پوش آنکه احیاناً گاهی اتفاق مطالعهٔ این نسخهٔ افتد نظر ایرادی بر بے بند و بست عبارات و فقرات نه گمارند و با احسان اصلاح منت بر ذمهٔ من مستعد خدمت گذارند

نظم

ای عزیزان صاحب افهام
وی نمایندگان حسن کلام

گر خطائی بحرف من یابید
از دقیقه زمام بر تابید

خطا اصلاح بر خطا رانید
عیب پوشی خوش ست میدانید

بهر اصلاح از شما ست نگاه
از من اینک دعا جزاک الله

ذکر جد و آبای حیدر علی خان بہادر بطریق اجمال آنکہ

در عہد خلافت محمود عادل شاہ بیجاپوری کہ او خلف الصدق ابراہیم عادل شاہ ولقبش جگت گرو بود و در علم موسیقی بہرہ تمام داشت شیخ ولی محمد متوکل از مشایخ قوم قریش باتفاق وقت از طرف دہلی وارد گلبرگہ شریف گشتہ اقامت داشت چون شیخ موصوف مرد بزرگ وخلیق وخدا پرست بود مجاوران وخادمان درگاہ حضرت بندہ نواز بعزت ووقار قدس سرہٗ متوجہ احوال شیخ شدند وچیزی مدد خرچ مقرر کردہ ماہوار میرسانیدند وشیخ معز الیہ را شایستہ پسری شیخ محمد علی نامی بسن تمیز رسیدہ بجمیع علوم ماہر وبزیور فضل وہنر آراستہ ہمراہ پدر بود عزم شادی کتخدائی آن سعادتمند بدل مصمم داشتہ بعد دریافت فراوان جد وجہد در خانۂ یکی از مجاوران والا خواستگاری نمودہ بعد چندی بادای رسوم شادی کتخدائی وخطبہ خوانی نکاح پرداختہ فارغ گشت وہمونجا عہد خلافت علی عادل شاہ ثانی بفراغت وخرمی تمام شیخ موصوف بسر بردہ دعوت حق را لبیک اجابت گفت علی صاحب مع زوجۂ خود از آنجا نقل کردہ عازم بیجاپور شد و در مشایخ پورہ بخانہ برادران زوجۂ خود کہ ایشان ہفت برادر حقیقی بودند فیمابین خودہا یعنی خواہر وبرادران محبت جانی واتحاد قلبی داشتند وہمہ با رفاقت شیخ منہاج امیر دکن را علاقۂ نوکری بدرماہۂ معقول پیدا کردہ باتفاق تمام بسر می بردند آرمید وہر ہفت برادر بپاس خاطر خواہر خود شرایط خدمت صاحب معز الیہ بعز وناز بجامی آوردند چون بعد چندی لشکر ہند بعزم تسخیر بیجاپور یلغار نمود وامرائی دکنی یعنی شیخ مذکور وافضل خان ورستم خان وسرمست خان بالشکر انبوہ حسب الحکم بمقابلۂ افواج ہند نہضت کردند ودر سواد ظاہر گلبرگہ شریف بین الفریقین آویزش

سخت روی داد پس امیر هراول که شیخ موصوف بود حمله های مردانه و کوشش دلاورانه
نموده شکست داد اما هفت صد دکنیان شیر سیرت از رفقای شیخ جانبازی نموده
داد جلادت و بهادری داده بزخم تیر و تفنگ کشته گشتند از قضا آن هفت برادر یک بعد
یک بدنهای خود ها را بزیور جراحت شمشیرها هفت ساخته درین سپنجی سرای فانی ابواب
ششدر و حیرانی بر روی مخالفان چار جهت کشاده بسیر و تماشای هشت باغ جنت در
یکساعت خرامیدند چون این خبر وحشت اثر بخواهر جان برابر ایشان دفعةً رسید از هجوم
هموم و غموم قرار دل و تاب جان به مصیبت و سوگ برادران سپرده بر بستر ناکامی در افتاد
و بترک ماکولات و مشروبات پرداخته دل بر مرگ نهاد و هر آن و زمان از طاقت طاق
گشته نعره وا مصیبتا بر میداشت و هر دم عنان صبر و شکیب از دست گسیخته بسوگ برادران
دل از خویش و بیگانه برداشته مرثیهٔ حسرت و افسوس بر دل صد پارهٔ خود می نگاشت پس
صاحب معزالیه چون احوال پرنکال زوجهٔ خود بدین منوال مشاهده نمود اقامت آنجا را
داغ تازهٔ آن ماتم زده انگاشته مع اهلیه و اسباب خانگی و دیگر وابستگان خود از آنجا
برامد و رفته رفته بطرف کرناتک بالاگهاٹ آمده در قصبهٔ کولار رخت رحیل انداخت حاکم
آنجا شاه محمد دکنی نامی که از طرف قاسم خان صاحب صوبه سرا بحکومت قصبهٔ مذکور میپرداخت
صاحب موصوف را که معرفت سابق درمیان بود با حرمت و وقار پیش آمده جا برای
سکونت ایشان مقرر کرده سلوک شایسته می نمود بلکه ضبط و نسق تمامی کارخانجات خود
بعهدهٔ دیانت ایشان گذاشته بود تا صاحب مشارالیه باطمینان خاطر اقامت ورزیده
سوای این کار زراعت و اجارت باغات می کرده بود و چهار پسر موجود داشت یکی
شیخ الیاس دوم شیخ محمد سیوم شیخ امام چهارم شیخ فتح محمد نام داشتند چون هر چهار

سعادتمند بسن تمیز رسیدند عزم سرداری و ہوس نوکری عمدہ و نام آوری در دل داشتند
از پدر جلیل القدر اجازت خواستند پدر بزرگوار بہ پند و نصایح پسران را از آن
عزم باز داشتہ فرمود کہ جد و آبای ما مشایخین بودند با وجود استعداد بترک اسباب
دنیاداری می کوشیدند زیرا کہ خواہش دنیا واسطۂ انقطاع سررشتہ تلذذ روحانی
و بدایقہ تنعمات جاودانی است پس شمایان را لازم بل واجب است کہ پیروی ایشان
باید نمود و از کشمکش علاقۂ دہر ناپایدار امین نباید بود آنچہ کہ قضا و قدر در توشکخانہ مشیئت
ازلی برای شما مہیا و آمادہ داشتہ اند بے رنج و تردد و تلاش می رسد بیت

نہ دہندت زیادہ از روزے	گر زمین را بآسمان دوزے

کامل عیاران باستقلال از تنگی عیش دنیا اندوہگین نمی باشند بلکہ با وجود علاقہ آتش
بہ بے علاقگی و قطع اضافت الاشیا ہمت می گماشتند غرض صاحب موصوف تا حیات
خود پسران را از خود جدا نکردہ بناز برداری پرورش می نمود چون او در سن یکہزار و
یک صد و نہ ہجری در قصبۂ کولار دنیای فانی را پدرود نمودہ پسیر خان خرامید شیخ
الیاس پسر کلان مرحوم بعد پدر کلان تری گزیدہ بدلدہی و تسلی خاطر و تالیف
قلوب برادران نمودہ نظر بپرورش بر جمیع احبا و اقربای ذوالارحام و ذوالقربے
گماشتہ راہ سلامت روی می پیمود قضارا ہمدرین اثنا شاہ محمد حاکم کولار ودیعت
حیات بخالق جان آفرین سپرد و دیگری بحکومت قصبہ مقرر شدہ رسید فتح محمد از آنجا برداشتہ
خاطر شدہ بے اجازت برادر کلان سمت کرناٹک پایان گھاٹ خرامید و در تعلقہ
تریامل کہ فضای دلکشا است چندی اقامت ورزید پس عازم صوبہ ارکاٹ
شدہ بوساطت ابراہیم خان قلعدار ملاقات نواب سعادت اللہ خان صاحب صوبہ

حاصل کردہ بدو صد پیادہ و پنجاہ سوار منسلک سلک رفقای نوا گشتہ بہ جمعدار
موسوم گردید تا محمد الیاس از حرکت برادر خورد کہ مکسر شان مشیخت خاندان خود بود ناخوش
گشتہ تنہا سمت تجاور بہ بہانۂ ملاقات سید برہان الدین پیرزادہ شتافت اما متعلقان
خود را با پسر خود کہ چہاردہ سال عمر شریف و حیدر صاحب نام داشت مع برادران دیگر در
خانہ گذاشتہ بود چنانچہ او ہمون سمت در سن یکہزار و یکصد و پانزدہ ہجری از جہان فانی
انتقال نمود فتح محمد کہ در ارکاٹ بسر می برد پس از ایامی چند پیرزادہ موصوف را از تجاور طلب
داشتہ دخترش را کہ ہمشیرۂ حقیقی ابراہیم صاحب میشد باز دواج خود در کشید و ہمشیرہ زادی
عروس را کہ بسن تمیز رسیدہ بود بہ امام صاحب برادر خود عقد مناکحت و مواصلت بربستہ
باتفاق یکدیگر آرمید پس بعد چندی حیدر صاحب بن محمد الیاس برحسب خواہش
پالیکار میسور عازم آنصوب گشت و بجمعیت چہار صد پیادہ و یک صد سوار نوکر شدہ
بخطاب نایک کہ در اصطلاح ہنود سردار پیادہ را گویند نام آوری اندوخت و فتح محمد در
ارکاٹ بنام آوری چندی گذرانید و در وقت آخر ریاست نواب موصوف ششصد
پیادہ و دو صد سوار و پنجاہ جزال بردار با جازت صاحب صوبہ فراہم ساختہ در ہر مہم سرخرو
می گشت و در جنگ چنجی متعلقہ کرناٹک پایان گہاٹ کہ بہ راجہ تیسنگ و نواب آویزش سخت
رو داد چنانچہ راجہ بہ چہاردہ سوار از جوی سکرا تیرت کہ آبش در طغیانی بود و این طرف
فتح پیٹ است عبور کردہ بر لشکر نواب کہ چہار پنجہزار سوار و سیزدہ ہزار پیادہ بود دتاخت
و بازوی جلادت و مردانگی کشادہ زیر و زبر ساختہ نام دلیری و جوانمردی خود بر جریدۂ
روزگار ثبت کردہ شمشیر زنان تا فیل سواری خاص با دو سوار رسیدہ بود تا فتح محمد
کہ با پیادگان و جزال برداران خود پیرامون فیل خاصہ حلقہ زدہ بود بیک شلک

او را بنجاک عدم در انداخت و بجلدوی این تردد نمایان علم و نقاره و فیل بخشش یافته
مورد الطاف و اعطاف شده بود چون بعد انتقال نواب موصوف برادر زادهٔ او
دوست علیخان صوبه دار ارکاٹ مقرر گردید و در خویش و اقربای او مناقشه در افتاد به سبب
صفدر علیخان پسرش در کار دولت خلل ها رو داده فتح محمد شجیع باندیشه کسر شان و منزلت
خود از آنجا علاقه نوکری از خود قطع کرده مع اهل و عیال عازم بالا گهاٹ شد و مستورات
را در کولار گذاشته به میسور شتافت و چندی در آنجا با برادر زادهٔ خود که سلیقهٔ تمام
پیدا کرده بود سکونت داشت و همدرین ایام او را هم پالیکار میسور بخطاب نایک
خوانده برابر حیدر صاحب نایک نزد خود داشته بود مخفی نماند که خطاب مذکور در قوم هنود اعتبار
تمام دارد و کسیکه شجاعت ذاتی و شان لاوری و حسن سلوک دارند و بست مهمات دولت
می نماید بزبان معتبران آن قوم باین خطاب خوانده میشود چونکه بعد چندی در ضبط و
نسق کارخانجات راج به سبب نفاق عیان و ارکانش خلل ها افتاد صاحب شجیع از آن امر کناره
کشیده به قطع علاقه اش پرداخت و چندی خانه نشین شد و همدرین نزدیکی آن شجاعت
کیش را در سن یکهزار و یکصد و سی و یک هجری پسری تولد شده به شهباز صاحب نامزد
گشته بود بعد دو سال پسری دیگر بوجود آمده اگرچه بنام ولی محمد خوانده شده اما
در دو سالگی بمهد عدم خوابید از آنجا که شجاعت پیشگان و الاهمت عمر عزیز خود را
به بی علاقگی و بی نام آوری بسر بردن و چون روباه مزاجان بگوشهٔ گمنامی خزیدن
نمی توانند بلکه مانند شیر صولتان به بهانهٔ نام آوری خود پرورش خلق الله بی سر و سامان
منظور نظر دارند صاحب شجیع بعزم نوکری از آنجا بر آمده نزد حاکم صوبه سرا یعنی نواب
درگاه قلیخان رفته سر رشتهٔ نوکری عمده بدست آورده منصب چهار صد پیاده و یک صد

سوار

سوار یافته بحر است قلعه بالاپور کلان نامزد گشت و متعلقان خود را از کولار همو بجا
طلبیده شته چندی آسود پس در سن یکهزار و یک صد و سی و چهار هجری در تعلقه مذکور
پسری صاحب شوکت بلند اقبال و همایون طالع تولد گردیده از فروغ ذات میمنت
آیات خود کنار دایه دهر را روشن ساخت چون وقت تولدش آفتاب در بیت اشرف
بود نامش حیدر علی نهادند راوی بحسن توجه بیان کرده که بعد تولد پسر دقیقه شناسان
انجم و افلاک زائچه اش کشیده ظاهر ساختند اگرچه این پسر گرامی قدر صاحب تاج و تخت
و رئیس کرناٹک خواهد گشت اما بعرصه قلیل بدرد و داغ یتیمی مبتلا خواهد شد یعنی
سایه پدر از سرش خواهد رفت باستماع این معنی متعلقان متفق الرای شدند تا بچه را شیر فنا
بنوشانند و به گهواره عدم بخوابانند صاحب شجیع برین اراده وقوف یافته فرمود اگر
شومی طالعش بمن اثر کند راضی هستم هیچ چه روا دار کشتن او نیستم که ظهور نیک و بد از
مشیت ازلی است پس تو ابعانش در پرورش و حفاظت آن قرة العین دولت و اقبال سعی
بلیغ می کردند بعد عزل درگاه قلیخان در ایام حکومت نواب عابد خان حاکم سراپا لیکار
میسور با پالیکار بدنور وغیره اتفاق کرده به تسخیر قلعه مذکور فوج کشی نموده بمعرفت حیدر صاحب
تا یک پیغام سپردن قلعه بخود فرستاد شجیع موصوف بر سخنان غرضانه ایشان فریب نخورده
شیوه حلال نمکی بکار برده طریق شجاعت منتان نمود از اقبال این معنی پهلوتهی ساخت
مستعد جنگ گردید چنانچه به شجاعت ذاتی مع جمعیت خود برآمد و لشکر غنیم را بیک
شبخون شکست داده در اقران و اماثل خود سرخرو گردید پس پالیکار هزیمت خورده
بمایوسی تمام راه دار المقر خود گرفت و شجیع معزالیه اسباب لازمه ثروت که از لشکر غنیم
غنیمت یافته بود نزد صاحب صوبه روانه کرد و عابد خان بر جوانمردی و شجاعت ذاتی

شجیع کارآزما هزار آفرین خوانده به صوبه طلبداشته به منصب دو هزار پیاده و پنج صد سوار مع فیل و
نقاره طریق مراعات پیموده به بند و بست صوبه مقرر کرد پس شجیع والا دانش سرانجام
هر مهم که مامور میشد باحسن ترین وجوه باتمام میرسانید چون درگاه قلی خان دیگر بار صوبه دار
سرا مقرر شده رسید نظر بر اعتماد و حسن تدبیر عدو مال آن شجیع رتق و فتق جمیع امور صوبه نیز براو
گذاشته بود بعد کشته شدن خان موصوف شجیع دانا بعبد الرسول خان پسرش متفق شده
چنان بند و بست صوبه و قلعه و پالیکاران باج گذار کرد که من کل الوجوه خلل و فساد که بی وجود حاکم
و سلطان اکثر مفسدات و مفتریات در بنیان دولت دینار و بکار میشود در تنظیم و تنسیق امور ریاست
راهیاب نشد و تا رسیدن حاکم صوبه یعنی نواب طاهر محمد خان که تا نه ماه بفراهمی سه بندی
ضروری بعد رخصت بحکومت صوبه همونجا مقیم گردیده بود عبد الرسول خان متمنی حکومت
بوساطت تدابیر شجیع صایب تدبیر صدر نبد و بست صوبه بواقعی پرداخته چونکه نواب
موصوف مع لشکر بصوبه رسید خان مذکور عاقبت کار خود نیکو نه انگاشت بجاگیر پدر خود
که همین پرگنه بالاپور کلان بود شتافته باز از آنجا بلا توقف سمت حیدر آباد رفت
و محمد خان پنی قلعدار دار الامارة را با جمعیت خود مع رفقای شجیع والا فطرة در صوبه
گذاشته برای جنگ تاکید آکید ساخت پس قلعدار و آن شجیع مع دیگر نایکان از نواب
به بهانه ماهیانه نه ماه که در غیبت حاکم رسوم نوکری ادا کرده بودند بحث و تکرار در میان
آورده تا آدای حق خود اندرون حصار دار الامارت باز ماندند و خفیه مستعد بجنگ
گردیدند چون نواب بر این معنی وقوف یافت پیغام فرستاد که ما از ایام مداخلت صوبه
مبلغ ماهیانه هزاریان و محافظان قلعه و مواجب سه بندی لشکر صوبه خواهیم رسانید حساب
شهور گذشته از صوبه دار ماضی باید گرفت ایشان قبول این معنی نه نموده دروازهای شهر

وقلعه را مضبوط کرده با سامان جنگ تیار شدند پس نواب که در سواد عیدگاه غربی شهر صوبه بالشکر
فرود آمده بود روزی با جمعیت خود بر حصار شهر پناه یورش کرده خواست که بکوشش نمایان
وتردد شایان داخل دار الامارة شود اما محافظان حصار آن طرف که ملازمان شجیع موصوف
بودند سعی مردانه بعمل آورده بدفع یورش کنان پرداخته سرخرو گشتند نواب از آنجا کوچیده در
راه مالن هیلی فرود آمده شهر و قلعه را گرد گرفت و جنگ تیر و تفنگ با قلعگیان انداخت اما در
هر جنگ محصوران مستحق مظفر و منصور می شدند آخر نواب باز از آنجا کوچ کرده بر سواد دکمن هیلی
که از قلعه الگنی رویه یک فرسنگ مسافت دارد فرود آمده بود که قلعدار اجهل منش با فوج همراهی
خود و جمعیت شجیع بعزم شبخون برآمده با طلایه داران لشکر نواب در آمیخت و فیما بین ایشان
نبرد سخت رو داد از آنجا که قلعدار ناتجربه کار و نا آزموده جنگ بود از کمین داران لشکر غنیم خبر
نداشت راست سمت خیمه نواب درتاخت و شجیع دانش آگاه و سید پیر کلان با چند سوار
و پیادگان فیل سواریش را گرد گرفته شتافت پس لشکریان نواب از اطراف هجوم آورده
صدای کاو کاو بر داشته با یکدیگر در افتادند بعد کشمکش و جهد بلیغ سر قلعدار بتاراج رفت
و شجیع موصوف و سید معروف نیز شهید شدند وقوع این واقعه در سن یکهزار و یکصد
و سی و هفت هجری در آن حادثه عیال و اطفال شجیع شهید در پرگنهٔ بالاپور ندکور بودند
چون این خبر بعباس قلی خان بن درگاه قلی خان که حاکم بالاپور بود رسید آن ظالم
بیرحم بر خانه شهید ظلم کرده مصیبت زدگان را بے سبب بخایند و جمیع اسباب ثروت
حتی که سامان ضروری خانگی از جنس پارچه و قسم ظروف و زیور وغیره یکقلم غارت ساخت
سوای این ظلم هر دو برادر یعنی پسران شهید را که کلان شهباز صاحب نامی هشت ساله و
حیدر علی صاحب سه چهار ساله بود گرفته اندرون نقاره قید کرده بالائش چرم دوخته

بنواخت بالغرض بانواع عقوبت بیچارگان یتیم را بامید اخذ زر حیران و پریشان نموده
نام مردم آزاری خود اطراف جہان مشہور ساخت پس اہلیۂ شریفۂ شہید زبانی یکے
معتمد خاص خود حقیقت مظالم و تعدی حاکم ظالم بالاپور و مظلومی و گرفتاری جگر بندان بہ حیدر
صاحب کلان برادر زادہ شوہر خود کہ در سرینگ پٹن بود گفتہ فرستاد صاحب موصوف
باطلاع شہادت عموی خود و خرابی حال پسرانش تاسفہا و حسرتہا خورد بل خور و خواب
بر خود ناگوار دانستہ بہ پالیکار میسور مستغاث گشت و او عرضی متضمن رہائی مستورات
و مخلصی پسران شہید بہ حاکم سرا نوشت تا نواب موصوف آن ظالم بیرحم را متنبہ ساختہ
از عذاب آخرت ترسانیدہ بواسطہ خود رہائی بخشود اما مخفی نماند کہ راوی دیگر چنین
روایت کرد چون نواب درگاہ قلی خان کشتہ شد و پسرش عبد الرسول خان
بدون اطلاع حضور ہوس ریاست صوبہ سرا چہار لک روپیہ از نزد محمد خان سلیمان زای
ساہوکار ساکن ارکاٹ بطریق قرض گرفت و لشکر فراہم ساختہ بند و بست صوبہ نمود و
فتح محمد صاحب ہم ہیجدہ ہزار روپیہ بادای مشاہرۂ برادری خود از ساہوکار مذکور گرفتہ
تصرف خود در آوردہ بود چون از رسیدن نواب طاہر خان اطلاع یافت عبد الرسول خان
عازم بالاپور می شد در آن حین ساہوکار مذکور برای زر خود مزاحم و حایل گردید و او
ہزاریان قلعہ و سرداران لشکر صوبہ قلعدار قلعۂ دار الامارۃ را در باب دہانیدن
مبلغ مذکور از نواب معزالیہ بہر صورت کہ سبیلش خواہد شد تاکید آکید کردہ راہ خود پیش
گرفت چون نواب سید سرداران لشکر و ہزاریان قلعہ بحث و تکرار ماہیانۂ خودہا و مبلغ
ساہوکار در پیش آوردہ تا ادای مبلغ مذکور نواب را در دار الامارت بار نمی دادند و
ساہوکار مذکور نیز افاغنۂ خود را جمع ساختہ مستعد بجنگ گردید فی الجملہ بعد کشش و کوشش

بسیار آخر قلعدار مع صاحب شجیع جان خود در باخت و نواب یلغار کرده بیک حملهٔ دلاورانه داخل شهر شد اما هزاریان و میواتیان و ساهوکار مذکور ارک قلعه را مضبوط ساخته تا یک ماه سعی کردند و کلید قلعه سوای ادای حق خود بانه سپردند چون این کیفیت معروض حضور نواب نظام الملک آصف جاه گردید مبلغ ماهیانه سپاه و سردار روزنه ساهوکار از خزانهٔ خود ترسیل داشته آتش فتنهٔ صوبه را بر نشاندند پس بعد وصول مبلغ مذکور هزاریان کلید ابواب قلعه بنواب سپردند و ساهوکار زر خود بر فیل و اشتر بار کرده راه ارکاٹ سر کرد چون بپرگنهٔ بالاپور رسید احوال پسران شهید بدانموجب که سابق مرقوم شد ملاحظه کرد خود شفیع الیشان گشته مستورات را مع پسران شهید از قید رهائی کنانید اما فقط اناث علاقه اش یعنی زنانه محل شهید را بسرینگ پٹن روانه کرده هر دو برادر را گرو در عوض مبلغیکه شهید گرفته بود برد حاصل کلام آنکه چون ساهوکار بارکاٹ رسید و مستورات شهید فایز سرینگ پٹن شدند مفصل حقیقت تاراجی خانه و خرابی حال جگر گوشکان گوش گذار حیدر صاحب کلان نموده از مصیبت و بلای دوگونه نالیدند پس صاحب موصوف به دلاسای ماتم زدگان پرداخته مبلغ هجده هزار روپیه بارکاٹ فرستاده برادران مظلوم را از قید خلاص کنانیده نزد خود طلبداشت تا هر دو برادر بحالت نشان مظلومی بیک لباس ضروری بخدمت بنی عم رسیده آرمیدند و صاحب معز بر هر دو برادر از پسران خود زیاده شفقت و عطوفت داشته پرورش می نمود و بطرز دولتمندانه ناز برداری ایشان منظور داشته کسب سپاه گری و اسپ تازی بیاموخت چون هر دو برادر بسن تمیز رسیدند شهباز صاحب از دختر خاندان خود کتخدا شد بعد چندی چون جوانمردان قوی بازو بر ذات اخوی بزرگوار خود بار زندگی و حوایج بشری

خود انداختہ بسر بردن مناسب ندانستہ خواہ نخواہ از برادر و والدہ رخصت گرفتہ مع
برادر خود باز عازم پایان گھاٹ شد و از عبد الوہاب خان برادر خورد نواب محمد
علی خان والاجاہ بن انور الدین خان گوپاموی کہ صاحب جاگیر چیتپور بود علاقہ
نوکری پیدا کردہ بسرداری ہزار پیادہ و دو صد سوار نام آوری اندوختہ چندی
بسر برد و برادر خورد خود را یعنی حیدر علی صاحب را سردار سوار مقرر کردہ بود غرض
ہر دو برادر باتفاق تمام و اطمینان خاطر آسودہ حال بودند چون در عہد حکومت
نواب دلاور خان حاکم صوبہ سرا پالیکاران بالاگھاٹ بزر پاشی صاحب صوبہ را
نرم ساختہ باز از یکدیگر ہمت گماشتند چنانچہ پالیکار میسور شش ہفت ہزار سوار
و بیست ہزار پیادہ فراہم ساختہ پالیکاران شرقی میسور یعنی بنگلور والہ و ماشتی والہ
وستی کال و کوڑی کال والہ و ماکڑی درگ والہ اتری درگ والہ وغیرہ را زیر ساختہ ہمہ
ملک مذکور در تصرف خود آورد بلکہ رفتہ رفتہ تا متصل صوبہ سرا فوج کشی نمودہ کوہ مدگیری
کہ در تصرف پالیکار مٹرکیسی بود گرفتہ علی صاحب نایک بن حیدر صاحب کلان را با
سہ صد پیادہ و ہفتاد سوار مع فیل و نقارہ بہ بندوبست آن نواح و حراست کوہ
مذکور گذاشتہ بود در آنوقت حیدر صاحب برادران خود را کہ وقت ترقی دولت بود از
ارکاٹ طلب داشت قضا را ہمدرین روزہا شہباز صاحب از عبد الوہاب خان بہ سبب
قصور تعظیم و کسر شان و منزلت خود رنجیدہ خاطر گشتہ بجد و کد بسیار رخصت
برطرفی گرفتہ بے علاقہ شدہ بود و برحسب طلب اخوی بزرگوار مع احمال و اثقال
و رفقای خود باعتبار تمام نزدش رسید پس صاحب معزالیہ از مشاہدہ حال
برادران بختاور خوش و خرم گردیدہ از نندراج کارپرداز دولت میسور ملازمت کنانیدہ

بسرداری سیصد پیاده و پنجاه سوار نامزد ساخته بود چون در جنگ دیون هلی تعلقه بالاپور خورد که در قلعچه مذکور تهانه اش بود محاصره کرده حال بر محصوران تنگ ساخت و وقت یورش بر قلعچه حیدر صاحب کلان زخمی شده انتقال نمود کارپرداز مذکور برادری صاحب مرحوم هم به شهباز صاحب سپرده بندوبست تعلقه و حراست قلعهٔ نو تسخیر بذمه صاحب موصوف گذاشته خود مراجعت بسرینگپتن نمود اما صاحب معز الیه سواران را بسرداری حیدر علی صاحب برادر خود همراه لشکر کارپرداز روانه کرد و خود متعلقان را از کولار طلبداشته همونجا آسود چون زوجش بعد تولد دختری رحلت کرده بود در انولا عصمت شعاری را از اهل قرابت خود خواستگاری کرده بعیش و عشرت اشتغال ورزید و آن دختر نیک اختر را که از ناز دولتمندی بسن تمیز رسیده بود به لاله میان نامزد فرمود و ازبطن زوجه نو دو دختر و یک پسر که قادر صاحب نام داشت بوجود آمده بود حیدر علی صاحب در سرینگپتن چنان راه سلامت روی می پیمود که همه اعیان راج بلکه مسندنشین یعنی راجه خصوصاً نندراج کارپرداز که خسر چک کشن راج و ڈیر مسند آرای آنوقت می شد شیفته حسن سیرت و بهادری صاحب موصوف می بودند که از همه جمعداران و نایکواریان قدمای خود برگزیده زیاده شفقت داشته بدل در ترقیش میکوشیدند و ذات با بر کاتش را مقدمة الجیش میدانستند و اجازت جمعبندئی سوار و مردمان بار داده به حیدر علی خان مخاطب ساختند اما در رزم و بزم گاهی نندراج از خود جدا نمی نمود چون خان موصوف بسن نوزده ساله رسید برادر کلانش یعنی شهباز صاحب که مع وابستگان در دیون هلی سکونت داشت فکر شادئی کتخدائی برادر خود کرده

بتلاش بسیار از صوبهٔ سرا ستید شهباز پیرزاده عرف شاه میان صاحب را که شش
فرزند داشت یعنی سه دختر و سه پسر کلان ترین ایشان سید کمال مشهور بمتو
صاحب دوم مخدوم صاحب سوم اسمعیل صاحب مع متعلقان طلبداشته بدختر
کلان نامزد نمود پس بادای رسوم شادی کتخدائی بطور دکنیان پرداخته آسوده
گشت چون از آن زوجهٔ شریفه دختری تولد شده در ایام زاچگی بسبب غذای
مخالف لقوه زده از کمر بدن زیرین بخوابید و منفذ تناسل مسدود گردید در فکر
شادی دیگر بود درین اثنا نند راج را بند و بست ملک پایان گهاٹ که جنوبی میسور
است یعنی کلی کوٹ و کومیتور و پال گهاٹ و ڈنڈکل وغیره ضرور افتاده مع لشکر شتافت
چون بعضی ناپاران آنجا طریق بغاوت و سرکشی پیموده ملک ویران ساخته جلاوطن
شده بودند قریب یک و نیم سال به بند و بست آن ضلع و تنبیه ناپاران البغی مامور و مقید
بود جوانمردی و بهادری خان شجیع در آن مهم چنان بظهور پیوست که بزبان ادانی و اعالی
طبقهای پرگوهر هزاران آفرین تحسین بر فرق شجاعتش نثار گردید و در جلدوی این
کوشش های نمایان به فیل و علم و نقاره و پالکی خاص و لوای مع اجازت فراهمی سوار و
مردمان بار یعنی تفنگچیان سربلندی یافت چنانکه سه چهار هزار مردم بار بر قاعدهٔ فرنگ
و هزار و پانصد سوار علیحده فراهم ساخته بفوج خاص نامزد نمود چون از آنجا مظفر و منصور
مراجعت کرد اهلیهٔ شریفه خان شجیع برضا و رغبت خود شوهر اقبال منظر را اجازت
شادی کتخدائی دیگر داده درین کار پرمصر شد تا خان شجیع بصوابدید برادر کلان یعنی
شهباز صاحب میر علی رضا خان قلعدار معزول گرم کنده را که در آن وقت بی علاقگی
مع متعلقان در تعلقهٔ بارامحل اقامت داشت زاد راحله و باربرداری فرستاده

محقق حامد: کسانی را که برقاعده و لباس اهل فرنگ با بنادیق چقماق دار مستعد میکنند درین ملک سپاه بار می نامند ۱۲ م ح

طلبداشت

طلب داشت و خواہرش را العقد مناکحت خود در آورد اما اہلیہ اول را بانوی خانہ کردہ باعزت و حرمت میداشت بلکہ زیب خاندان خود میدانست و جمیع اہل قبایل شرایط تعظیمش بجا می آوردند و دیگران را کہ از اہل حرم خاص بودند باطاعتش داشتہ بود و خواہر دوم اہلیہ اول بسید برہان نامی طالب العلم منسوب شدہ فاما خواہر سوم را کہ ناکدخدا بود دہمدر آن وزہا بمیر علی رضا خان منسوب کردہ باداي مراسم تہنیت پرداخت و تمامی برادران نسبتی و خویشان را از خود جدا نکردہ ہر کسی را بکاری و خدمتی مقرر کردہ بود اما تا سہ چہار سال خان شجیع را اولاد نشد آخر بذریعہ روح پر فتوح حضرت ٹیپو مستان ولی کہ برادر کلان حضرت حمید صاحب کہ در وسط شہر کنچن نگر عرف کنجی پس پردہ اند میشوند و در چوک ارکاٹ آسودہ اند و برادر سیوم آنحضرت حسین صاحب نامی در قلعہ رای درگ بموضع ہنور آرمیدہ اند و کشف و کرامات و خرق عادات آنحضرت قدس اللہ اسرارہم در ہند و دکن مشہور و معروف است از آرزوی فرزند سعادت پیوند کتخدایان مستمند ملتجی بخدا بودہ نیاز ہا و منت ہا میکردند چون وقت قبولیت دعوت و ترقی جاہ و حشمت بود تیر دعا بہ ہدف اجابت نشست و شجر امید بارآور گردید

ذکر تولد پسر سعادتمند با دیگر کیفیات

الحمد للہ و المنۃ بعد فراوان آرزو و فرط تمنا گلبن امید گل مراد آورد کہ کاشانہ دولتش بہ شمع سعادت منور شد و شام آرزو بصبح رجا مبدل گشت یعنی نیر برج دولت و حشمت و شمع بزم جاہ و عظمت بہ بستیم شہر ذیحجہ در اول ساعت روز شنبہ سن یکہزار و یکصد و شصت و سہ ہجری در قصبہ دیون ہلی روشن شدہ ساحت تمنای پدر و عم و شبستان امید خاندان را نورانی ساخت و ابواب خرمی و خوشدلی بر روی خویش و بیگانہ کشود

خان شجیع ازین موهبت عظمی جبین عجز و نیاز بر خاک منت سوده مراتب و مراسم شکر و سپاس خالق جان آفرین تبقدیم رسانیده تا چهل روز جشن همایون و محفل عشرت مشحون ترتیب داده در خزینه کشوده به بذل و نوال ملازمان و سرداران رفقای خود را یکسر توانگر گردانید

نظم

ببزم شادمانی شاد بوده
چو شیشه صاف دل خرم نشسته
نه از گرد الم در دل غباری
کشیده پاے در دامان راحت
در دل بسته بر روئے تفکر
همه اسباب عیش و کامرانے

ز فکر این و آن آزاد بوده
ز نقش فکر لوح سینه شسته
نه از وهم و خیالش اعتباری
درون سر برده در جیب فراغت
که کرده باده از جام طرب پر
مهیا بود شاهی و جوانے

غنچه دلهای دوستان ازین نسیم نشاط گل گل شگفت و روز بروز زمانه به برکت قدوم آن سعادتمند کوس ترقی جاه و اقبال در پیش در نواخت یعنی از آن روز خود بخود دولت و اقبال استقبال نمود چون بمین انفاس بطون حضرت ٹیپو مستان پسر تولد شد ٹیپو سلطان نامش نهاده در پرورش و حفاظتش سر مو تجاهل و تغافل روا نداشت و در آخر همین سال نواب نظام الملک ناصر جنگ برای انتقام انورالدین خان گوپاموی صوبه دار ارکاٹ که بے سبب از دست ستم هدایت محی الدین خان مظفر الدوله همشیره زادهٔ نواب موصوف باغوای حسین دوست خان عرف چندا صاحب نایطه در میدان آنبور گڈه در سن یکهزار و یک صد و شصت و دو هجری قتل گردیده و نایطهٔ مذکور بسازش فرانسیس در و بست صوبهٔ ارکاٹ را

متصرف شده بود ونیز بندوبست آن صوبه وتنبیه شرارت کیشان آن ضلع بر ذمهٔ
همت خود قرار داده عازم کرناٹک پایان گهاٹ گردید وهمه پالیکار بالاگهاٹ ودلاورخان
صاحب صوبه سرا مع سامان جنگی حضور طلب شدند ازانجمله کراچوری نندراج از
طرف میسور واله بالشکر گران وحیدرعلیخان نهضت کرده بحضور رسیده شریک معارکه
بود چون درمیدان جنجی بقصور وفتور افاغنه کڑپه وکنول نواب موصوف درسن
یک هزار ویکصد وشصت وچهار هجری شهید شد پالیکاران کمکی بمجرد وقوع این واقعه
حیرت افزای اطلاع احدی راه دارالمقرهای خود سر کردند وخان شجیع با جمعیت توپخانه
خود تا نصف روز در لشکر پراگندهٔ شهید اقامت داشته بعد دریافت کماهی حقیقت
ازانجا راه بالاگهاٹ گرفت وسه چهار شتر پر خزانهٔ عامره که لعیان غارت کرده میبردند
آنها را تنبیه کرده داخل خزانهٔ خود نمود ومراجعت بسرنگپٹن کرد

ذکر ترقی حیدرعلیخان بهادر مع دیگر واقعات که درسن یکهزار ویکصد وشصت وپنج هجری رو داده

چون در زمان ریاست چک کشن راج وڈیر مسند آرای میسور وکارپرداز کراچوری
نندراج در اطراف میسور شرارت کیشان جمع شده هر جا سر بشورش بر داشتند و
تعلقات سرکار را خود متصرف شده از حلقهٔ فرمان راجه سر کشیده بودند وبارسال
زر پیشکش معمولی نمی گرائیدند خصوصاً دیوراج برادر نندراج طرق نمک حرامی
پیموده پیرامون محل راجه پرنگ بندی کرده چند گلوله توپ بر در محل پراگنده بود
اما نندراج بتائید وتدابیر عدوشکن خان شجیع اعدای دولت وامادرا زیرساخت
علاوه برین که در تمامی بندوبست وملک شرقی میسور خللها ورخنهها افتاده

تفصیلش اینکہ چون نندراج از لشکر نواب ناصر جنگ بعد شہادتش برجع القہقری
بمیسور شتافت و خان شجیع نیز تعاقبش مراجعت نمود شخصی گنگارام نامی فوجدار رای کوٹہ
وہسور و بانگلور کہ مع جمعیت ہمراہ نندراج بود از اثنای راہ رخصت گرفتہ سمت تعلقات
خود شتافتہ شیوۂ بغاوت اختیار کرد بدستور قلعداران و پالیکاران آنطرف خود
سری گزیدہ بودند نندراج و دیگر اعیان ریاست متفق اللفظ والمعنی شدہ برای
بندوبست آن ضلع سوای خان شجیع دیگری را تجویز نکردہ کہ مصرع لازم شیر است
سیر کوہ و دشت ٭ برین کار مامور ساختند و با جمعیت خاص و مع برادری شاہباز
صاحب و خوب صاحب دکنی جمعدار دو ہزار سوار و بہ مختاری کل امور رخصت کردند ازآنجا
خان شجیع شبا شب چون اجل ناگہان بر سر باغیان غنودہ بخت رسید و دست
و بازوی مردانگی و شجاعت برکشادہ ہمہ ہا را زیر ساخت و گنگارام بدانجام را رام خود
ساختہ بپاداش عمل شنیعش طوق و زنجیر نمود و بیک حملۂ مردانہ سر دیگر سرکشان را
از بار دوش نخوت پوچ سبک ساختہ سرنگون برخاک عدم بخوابانید غرض بعرصۂ
دو ماہ تمامی باغیان را اسیر و قتل کردہ در قلعجات کوہستان آن طرف یعنی در کوہچۂ
ہولی درگ و چن رای درگ و رتن گیری و رای کوٹہ و ہسور تھانہ مستقیم از ملازمان
خاص خود گذاشتہ قلعداران معتمد علیہ را در ہر قلعہ متقرر کرد و بو فور خزانہ و شترو
اقبال مظفر و منصور مراجعت بہ دار الریاست فرمود و ہم در آن ایام اسد خان سردار
خان نامی و محمد عمر پدر محمد علی کمندان گہو نسا از سمت ارکاٹ بہ ملازمت رسیدہ
بعمدۂ عمدہ بہ رسالداری مردم بار مامور شدند

ذکر فوج کشی نندراج برحسب استدعای نواب محمد علی خان

سراج الدوله سمت تنهر نگر عرف ترچناپلی و ظهور شجاعت ذاتی خان شجیع در آن مهم و واقعه سن یکهزار و یکصد و شصت و شش هجری آنکه

چون نواب محمد علیخان سراج الدوله والاجاه بن انورالدین خان شهید که از هنگام
انتقال پدر و نواب ناصر جنگ شهید در قلعهٔ تنهر نگر پناه گرفته بود حسین دوست خان
عرف چندا صاحب نایطه که به کومک فراسیس پهلچری از طرف هدایت محی الدین خان
در و بست ملک ارکاٹ در حیطهٔ تصرف خود داشت باراده استیصال نهال دولت
محمد علیخان جرات پرداز گشته بچند فراسیسان و لشکر خاص خود که پنج یا شش هزار سوار و
دوازده هزار پیاده بود بعزم تسخیر ترچناپلی همت گماشته نهضت نمود و قلعه را محاصره کرده
مشغول مورچال و آتش افروزی گردیدند سراج الدوله بلاعلاجی چون چراغ صبحدم بی رونق و نوا
گشته محفوظ خان شهامت جنگ برادر کلان خود را نزد کارپرداز میسور روانه کرده بزبان
اتحاد پیغام داد که اگر درین وقت اعانت ما نموده اعدای دولت ما را از پا سازند و از جمیع امور
بحمایت ما برخیزند بعد هزیمت غنیم و بند و بست صوبه ارکاٹ قلعه ترچناپلی مع توابعش به شما
سپرده شود و نیز تفویض چند تعلقه عهد و پیمان بکوبر بندر دیوناپٹن که از قوم انگریز بود موکد
ساخته از آنجا هم فوجی از اهل فرنگ طلبداشته بود نندراج کارپرداز میسور نظر بر هیچو ملک
بهتر و زرخیز نموده از روی حرص ملک و مال بحکم آنکه فرد از حریصان نرود حرص زر و سیم بمرگ +
تشنه از خواب همان تشنه جگر برخیزد + با مرارا و دیگر پالیکاران اتفاق کرده
بسیار خرچ نموده خود مع خزانه و توپخانه و لشکر که هفت هزار سوار و ده دوازده هزار پیاده
بود سمت ترچناپلی رو آورد اگرچه راجه مسندآرا برین معنی رضامند نبود اما دلوای بیجگد

رفت و بنواب محصوا از زر و آذوقه وغیره سامان ضروری هرچه که می بایست کمک کرد
و حیدر علی خان در هر جنگ شریک لشکر یان سراج الدوله بوده کارشجیعانه بظهور میرسانید
و بارها بر لشکر فراسیس و چند اصاحب شبخون زده هربار شکست میداد و قزاقان خود را
که غازی خان بید سردار شان بود بر اطراف عساکر مذکور برای قزاقی تعین کرده بنادیق
و خیمه ها و راس گاوان وغیره اسباب می طلبید و در یک شبخون به تردد نمایان و
کوشش شایان و حمله های مردانه از فوج هراول فراسیس و ضرب توپ گرفته مظفر
گشت و در همسران خود سربلندی و نام آوری حاصل ساخت چون بعد قتل چنداصاحب
که در دلوای مذکور که سابق در همونجا به قسم کلام الله از منکارانی زن همشیره زاده
ترمل نایک حاکم مدهره عهد و پیمان بعدم فراحمت حالش درمیان آورده بدام خود کشید و
آخر از قول و قرار منحرف گشته دست تعدی و شهوت پرستی بر آن زن دراز کرده بود بدار
کشیده شد که آفت هارفت تاریخ اوست پس فراسیس راه پهلچری گرفت چون سراج الدوله
این ماده تاریخ است
فتحیاب و سرخرو گشت از قرار و مدار که بمیسوریه کرده بود به لطایف الحیل برگردیده برسانیدن
مبلغ زر و نقد یعنی مشاهده لشکریانش آنهم خرچ ششماهه پیغام فرستاد نندراج بر این مقدمه
لاحول خواند و بر عمل نا تجربه خود پشیمانی کشیده فرمان داد که قلعه را محاصره کرده تسخیر سازند
پس خان شجیع و دیگر سرداران بهادر منش از اطراف قلعه جنگ انداختند اما خان دانا
بعد منعکس شدن معامله از فراسیس راه مصالحت و اتحاد پیموده چند سپاهیانش را به کومک
خود طلبیده بود و سوای این اسباب جنگ مثل توپ و بندوق و ضرب و باروت برحسب ضرور
از پهلچری قیمت میطلبید و گولنداز ان بی خطا و دیگر فرنگیان را از آن قوم طلبیده نوکر داشت
چون سه ماه دیگر باز از زد و خورد گرم بود کمتو صاحب برادر حبیبی خان شجیع همونجا بگلوله توپ

شهید

شهید شد آخر الامر نواب محصور فکری دقیق بکار برده پیام داد که کسی سردار معتمد خود را مع جمعیت برای
تھانه قلعه روانه سازید تا کلید ها بذمهٔ ایشان گذاشته ما به بندوبست ارکاٹ بحمایت انگریزیه روانه میشویم
نندراج دانست که افسون تدابیر و عزیمت مردانگی خود در دل ما برگشته اثر کرده همان زمان بخیت
خودنازان گتی گوپال را که برادر قرابت خود می شد با ونیکٹ راو برکی و خواص صاحب جمعدار
و سید بدلی دکنی جمعدار و امر سنگهه را با جمعیت دو هزار پیاده و هفتصد سوار در بندوبست
قلعه و توابعش تاکید کرده روانه نمود چون ایشان نزد دروازهٔ قلعه رسیدند کلید قلعه پیش
ایشان فرستاد چون آن روز میان هنود بسیار بد و نحس اکبر و ساعت هم منحوس بود
ایشان عذر روز بد درپیش آورده گرفتن کلید ها بر فردا قرار داده مراجعت نمود نندراج [الدّ]
این معنی را که بایفای عهد و پیمان خود پرداخته شده از مغتنمات شمرد پس فردی دیگر اشخاص
مذکور بخوشی تمام مع جمعیت اندرون قلعه رفتند بمجرد داخل قلعه به بهانهٔ سوال و جواب
تنها گتی گوپال وغیره سرداران را طلبیده قید کرد و آلات حرب و ضرب ملازمان ایشان
را علیحده گرفته بعضی ها را براند و بعضی ها را مقید ساخت و باب قلعه بند کرده همت گماشت [کرمیسو]
چند گلوله توپ پرانید نندراج بر فریبش غضب آلود و اندوهناک گشته تشویش تمام ندانست که
عاقبت کار چون کند آخر هیچ اندیشه سود بهبود خود مشاهده نمود آخر بحسب صواب دید خان
شجیع ناکام و بی مطلب بسوی ستی منگل مراجعت نمود بحالت اینکه خود بجد و کد بسیار و بامید
همدست شدن بلاد زرخیز سه چهار لک هون رایگان صرف کرده آخر کاری نکشود و سوی دارالریاست
رفتن نتوانست راجه مسندنشین ازین معنی رنجیده خاطر شده خرچ لشکر از نه ماه نه فرستاد
لهذا عسرت خرچ بمرتبهٔ کمال عاید حال لشکریانش شده بود بجای مذکور اقامت ورزیده بدین
روزها بالاجی راو نانا سرکردهٔ پونا اول فوج کشی باین طرف جوی تنگ بهدرا نمود یعنی بندوبست

صوبه سرا نواب لاور خان را پرگنه کولار جاگیر داده بلونت رائو امیر خود را الضبط و ایالت
صوبه مقرر کرد چون ملک میسور را از وجود صاحب دولت شجیع خالی یافت بیباکانه و عدم
مزاحمت احدی دیهات میسور خراب تر از دل عاشق و ویران تر از خیال فاسق نموده
تهانه جات خود در هر قلعه مستقیم کرده بضبط و تصرف خود در آورد راجه مسند نشین چون
دید که غنیم زور آور شده همه مواضعات متعلقهٔ خود را متصرف گردید و سوای قلعهٔ بنگلور و
ماگری و درگ و دار المقر در ضبط خود نماند و لشکر خود اطراف ترچناپلی بسبب ناتجربه کاری
و خود پسندی و لوای منقسم ماند نندراج را خطوط متضمن خرابی ملک و تاراجی رعایا و
برایا بارها نوشته طلبید هر گاه او بمقتضای ننگ نخوهست که سوای بند و بست امور خود
مراجعت نماید راجه از آنجا در کار قیام دولت خود فتور و قصور راه یافته بود سخت پریشان
حواس گشته بگذاشت کرور روپیه مقدمه جنگ بصلح فیصل ساخته اگرچه غنیم با تمامی
لشکر خود معاودت به پونا نمود اما تهانه های خود و عمال از مکانات و قلعجات میسور بر داشت
نه نمود بلکه از اول زیاده قایم کنانید و تمامی ملک چنان تاخت و تاراج گردید که هنوز آباد نشد
القصه چون نندراج به بستی منگل اقامت داشت سپاه لشکر بنا بر مشاهرهٔ خود مزاحمت
بحال لوای رسانیده بر ڈیوڑهیش دهرنا نشستند پس او ایشانرا بسخنان چرب و شیرین
فهمانیده نزد راجه روانه سرینگپتن نمود اما خان شجیع را که بر ذاتش اعتماد تمام داشت و هری
سنگهه نامی جمعداری را که از قوم راٹهور سردار صد و پنجاه سوار بود و پنج صد سوار خاص پایگاه خود
و دو هزار پیاده با خود داشت بسبب تهی دستی و عدم رسیدن مدد خرچ لشکریان کار
بجدی رسید که هری سنگهه مذکور پاس نمک گذاشته برای اخذ مبلغ حق خود معه
برادری مزاحم خور و خواب لوای شده دهرنا نشست حتی دریا و رچیخانه خاص و

آب بند ساخت دلوای برعملش بے جگر شده از جنس پارچه و ظروف نقره و طلا که بنابر ضرورت
در سفر با خود داشت معه چیزی نقد در عوض مواجب ماهیانه اش داده او را برطرف نمود
چونکه جمعدار مزبور معزز مرخص گشت و کامیاب از آنجا کوچیده مع احمال و اثقال براه سرنگ
پٹن بفاصله دو کروه راه فرود آمده بود و همراهیانش شب بخوشحالی تمام که خالی از وسوسه
و دغدغه جسمی و روحی یافتند از حوایج بشری فارغ شده همه ها بر بستر استراحت در آسودند
بوقوع این حال خان شجیع بهم برآمده پیش دلوای رفت و زبان طعن برکشاده گفت که این
چه حرکت بود که تو کردی که لایق ارباب دولت نیست سوای اطلاع خیرخواه ضمیمی اذی نوکر
راج را بفروخت ظروف و پارچه خاص که صریح کسر شان بود بے اثبات حق نمک مشاهره سانیدن
دور از صلاح و فلاح زیرا که یکے را بچنین مراعات بے ثواب شوخ کردن بر دیگر جمعداران و سرداران
لشکر ابواب گستاخی کشادن است لازم که او را که پا از حد دایره بیرون نهاده و جوبای چنین
وقت بدبو دتنبیه باید نمود اگر اجازت شود بسزایش پرداخته آید که عبرت دیگران شود
دلوای بر این معنی گوش رضا نهاده التماس تنبیه اش نمود تا خان شجیع از آنجا جست برخاسته
بفرودگاه خود آمد و پنج صد تفنگچیان را با سامان جنگی همراه خود گرفته راهی گردید و بیک
ناگاه بر سر غفلت شعاران اجل رسیده در تاخت و چنان شلک ها ریخت که بعضے از ایشان
بعدم بیدار بختی بر همون بستر خواب ست و پانزده بخواب فنا سر کشیدند و بعضے از آنها
با تیغ و سپر چند قدم پیش آمده جان خود ها در باختند غرض تمامی مرد برادرش را مع جمعدار
نمکحرام مذکور ته تیغ و هدف نوک سنان ساخته احمال و اثقال و آلات حرب و ضرب را سامان
ایشان مع نقد و ظروف و اجناس فراهم ساخته پیش دلوای آورد و او سوای اجناس و
ظروف و نقد سرکار خود دیگر سامان مع اسپان آن جماعه معدوم بخان شجیع از زانی

دانست پس آن شجیع دانا بتدابیر عدومالی و دشمن سوزی مشهور عالم گشت بعد چند یوم روزی
دلوای آن شجاعت منش اطلبیده برابر خود بر مسند نشاند و مشورت صلاح کار خود کرده شکوه
تهیدستی و عسرت خرج روزمره در پیش نهاد خان شجیع پس سرانجام این امر یعنی تحصیل زر بذمه
همت عدو گداز خود گرفته چون شیر غران مع دلاوران خود سمت پالیکاران نهضت فرمود
و در عرصه یک سال همه نایمار و تایله ها را از رعیه زر برساخته مبلغ خطیر گرفت و از آنجمله کسی
که بخیر خواهی تمام استقبال نموده برحسب خواست فکر ادای زر کرد او را از جان و مال
امان بخشید و کسیکه پا از جادهٔ امرش بیرون گذاشت و منتظر اجازت و فرمان راجه
مسند نشین بوده برسانیدن زر راضی نشد بزور بازویش چنان خراب و تاراج گردید که
نام او و اولادش از جریدهٔ روزگار حک گشت بر پالیکاران تعلقه هبنی و یروپاچی که سخت
سرکش بودند بحسن تدابیر عدومال در تاخته آنها را مع عیال و اطفال و خزانه و دیگر اجناس
اسیر کرده زنده آورد و در بعضی جای قلب آن نواح از چوب کلان و تخته های گران قلعچه ها
که باصطلاح دکنیان لکرکوته گویند بنا ساخته تهانهٔ خود گذاشت و اطراف و جوانب آن سمت
شهرت و عبرت سیاست که لازمهٔ ارباب ریاست است در انداخته ملک بضبط و باغیان را در
اطاعت خود در آورد نندراج ازین فتوحات که بحسن سعی خان شجاعت نشان مبلغ خطیر
بدست نموده بود خوش و خورم گردیده خط مبارکباد تسخیر ملک پالیکاران یعنی مع کرد زر و
نذر نزد راجه روانهٔ دار الریاست کرده نصف سیاهی خجالت از چهره حال خود شست
باز بعد چندی خان شجیع را برای بندوبست طرف دنڈکل و پال گهاٹ وغیره مع فوج
روانه کرده بود در آن اثنا دیگر اعیان میسور که نزد مسند نشین بودند بهیم ترقیش غیب
و تحریص طلبیدن نندراج کرده از راجه خطوط طمانیت و تسلی خاطرش مهر خاص نویسانیده

ترسیل داشتند چون لوای مذکور هم از مدت امتداد که عرصهٔ دو سال منقضے شده بود به تردد و رنج
سفر درمانده و تمنای ملاقات فرزندان و وابستگان که در قلعه دارالریاست سکونت داشتند در دل
از حد بیشتر داشته فرصت وقت مجبست مجرد ورود خطوط راست بر جاتنه بیباکانه فایز
دارالریاست گردید و خان شجیع را که به بندوبست پالیکاران همت گماشته بود خطوط
مراجعت علی اسرع الحال ترقیم و ترسیل ساخت چون خان شجیع بر روانگی نندراج
به دارالریاست اطلاع یافت خود هم از ضبط و بسط آن نواح زود فراغت حاصل ساخته جمعیت
خاص که دو سه هزار سپاه بار و پنج صد چیٹی کارو دو صد کلاه پوش هر فرقه که از هلیجری و کوٹپال بندر
وغیره بهزار پاشی بسیار طلب داشته بود و چهار هزار پیاده کرناٹکی و هشت صد سوار و چهار پنج ضرب
توپ جلوی کوچ بکوچ طی منازل کرده رسید و در سوادما نامنڈف سرینگ پٹن فرود آمد
و در آنوقت احوال دارالریاست و آن دولت چنان بود که در بندوبست ملک شمالی تصرف
مرہٹہ تا چہتر که در راه صوبه سرا و از قلعه چهار فرسنگ فاصله دارد رفته و عمال غنیم بندوبست تعلقہ ہر
و موضع کرده تحصیل زر کامرانی می نمودند و گوپال راو مرہٹہ ناظم مرچ که به بندوبست صوبه سرا بعد
عزل بلونت راؤ متعین شده بود باز لشکر کشی کرده قلعهٔ نبگلور را محاصره ساخته اما سری نواس
بن ونکٹ راؤ برکی که قلعه دار نبگلور بود دل از دست نداده قلعه را مضبوط کرده بدلدهی و تسلی خاطر
محافظان برج و باره پرداخته بدفع غنیم تردد شایان به عمل می آرد و اعیان دولت میسور نشتر دل
عقل و هوش گم کرده چون پیرزنان خفتان صفت انتظام رزمیدان شجاعت می کشیدند
چون نندراج و خان تهورکیش فایز دارالریاست شدند گوی در قالب منتظران جان تازه آمد
پس همه بنا به دفع دشمن دولت مشورت نهاکرده تمامی سرداران و جماعة داران را طلب داشته در بندوبست و
ملک از دست رفته و تنبیه اعدا مشورت پرسیدند جملگی سرداران سپاه پیشه جواب دادند

اگر خود بدولت بر فیل سوار شده رزم آرا شوند ما همه گرد فیل در جان نثاری قصور نخواهیم کرد و الا ما همه
طاقت کجا که با جمعیت های قلیل خود مقابله از افواج کثیر مرہٹہ نموده شود

ذکر شکست یافتن مرہٹہ یعنی گوپال راؤ در سواد بنگلور بزور بازوی خان شجیع و باز منتقل شدن تعلقات و مکانات مقبوضه مرہٹہ مع دیگر کیفیات و واقعات سن یک ۱۱۶۸ هزار و یک صد و شصت و هشت هجری آنکه

چون اعیان راجه از تمامی سرداران لشکر خود چنین سخنان نامردی گوش کرده مایوس شدند و خان شجیع را طلبیده بر این ماجرا اطلاع داده در صلاح ملک و مال یاوری جستند هرگاه خان شجیع بلا تامل سرانجام این مهم بر ذمه همت والا نهمت خود گرفت و راجه مسند آرا بعد هزاران هزار آفرین و تحسین به سینه خود کشیده بخطاب خان بهادر خوانده مکرر التماس در بند و بست ملک و تنبیه اعدا نمود و علم خاص لشکر و خیمه خاص خود با مسند زرین و لوازمه آن مع خزانه و توشکخانه و فیلخانه وغیره بیرون قلعه فرستاد پس خان بهادر را سپه سالار مقرر و به هر امور مختار کل کرده پان رخصت داد و از دیوان خانه خاص تا ڈیوڑی مع اعیان پا پیاده آمده وداع نمود آری **مصرع** هر که شمشیر زند سکه بنامش خوانند * چون خان بهادر و شهباز صاحب فقط به جمعیت های خود بیرون قلعه رفته در میدان کرکیٹ فرود آمدند پس راجه و دلوای همه جمعداران را با طاعت سپه سالار شجاعت شعار فرمان داده حرف رخصت بزبان آوردند تا از انجمله خوب صاحب دکنی جمعدار و سید بدلی که از قید نواب محمد علیخان مخلصی یافته رسیده بودند و جماعت الشان سه هزار سوار بود و رحیم صاحب و یعقوب صاحب و امر سنگه و میر بجلی با جمعیت های خود و سامان

جنگی

جنگی مستسعد ہمت حد سپہ سالار بہادر شدند بدستور چند سران پیادگان و مندیل کلاہ پوش مع
رسالۂ خود برفاقت بہادر اقبال مند ہمت گماشتند و دیگران بحث و تکرار مبلغ ماہیانہ
در پیش آوردہ در دار المقر ماندند پس سپہ سالار موصوف ہمون جمعیت قلیل کہ چہار پنج
ہزار سوار و دوازدہ ہزار بار و پیادہ و شش ہفت ضرب توپ بود بلا تامل بروت مردانگی را
تاب جسارت دادہ سمت نبگلور کوچ کردہ و در دو سہ روز بہ بندوبست تمام در سواد چن
پٹن فرود آمد مرہٹہ ازین معنی خبردار شدہ پانزدہ ہزار سوار را بمقابلہ روانہ نمود چون خبر
ورود افواج مرہٹہ رسید سپہ سالار ذی ہمت از آنجا کوچیدہ در جنگل بڑدی چون شیر
گرسنہ اقامت ورزید روز دیگر خبر واقعی فرودگاہ افواج مرہٹہ طلبیدہ شب با یک ہزار
مردم بار و چٹی کار و دو صد کلاہ پوش خود بدولت از عقب شان تاختہ چنان زد کہ اہل غنیم
تمامی اسباب گذاشتہ رو بفرار نہادند و بعضے ہا اسیر و قتیل شدند پس از آنجا بعد شبخون
کہ عین تدبیر عبرت نمائش بود کوچیدہ فائز نبگلور گردید و در سواد بسون گوری فرود آمدہ خط
طمانیت خاطر متضمن رسیدن خود بر تنبیہ غنیم بدولت موسومہ سرنیواس قلعہ دار محصور ترقیم
و ترسیل نمود چون او از جنگ مرہٹہ عاجز آمدہ بکلی رسد و ذخیرہ نزدیک بود کہ قلعہ بغنیم سپارد
و بملاحظۂ نشان حیدری خاطر جمع شدہ چند توپ خوشی رو بطرف لشکر مرہٹہ پرانید و
مرہٹہ از رسیدن کومک قلعہ خبردار شدہ دل از تسخیر قلعہ و مورچال برداشتہ تدبیر شکست
فوج کمک در افتاد و بفاصلۂ دو فرسنگ براہ سوندی کپہ بہ بندوبست تمام فرود آمدہ
بود روز دیگر صبحی سپہ سالار شجیع لشکر خود را آراستہ میمنہ و میسرہ بدلیران جنگ آزمودہ
سپردہ توپخانہ را بر رو داشتہ بجانب لشکر مرہٹہ رو آورد او ہم خبردار گردیدہ بہ آراستگی
افواج خود پرداختہ رزم آرا گردید اما از شلکہای توپ و تفنگ شجاعت نشان کہ چون

قطرات باران میریختند همت درباخته تاب مقاومت و مخاصمت در خود نیافته بگذاشت
بعض اسباب رو بگریز نهاد و سپه سالار شجیع ظفریاب شده مع اسباب گذاشته او
بفرودگاه خود مراجعت نمود و سرینواس قلعدار را بلطایف الحیل و به بهانهٔ ملاقات
طلبیده همراه لشکر داشت و کبیر بیگ نامی را از رفقای خود بحراست قلعه مقرر کرد و غنیم منهزم
باز لشکریان منفور خود را فراهم ساخته به سواد نله ونکا مستعد و آماده جنگ بود سپه سالار
شجیع از بنگلور کوچیده و بدسته فرسنگ در راه بالاپور کلان فرود آمده تا دو روز توقف ورزید
و شبی قابو یافته باز درتاخت و به شلک های اتواپ و بنادیق صاعقه بار و بان های آتش
فشان چنان لشکرش را منتشر ساخت که هوش و حواس مردانگی همه ها چون رنگ گل از
خود پرید حتی که لشکریانش همه اسباب جنگی و احمال و خیام وغیره گذاشته آوارهٔ دشت فرار
گشتند سپه سالار مظفر بر آمد و سردار لشکر مرهٹه بهر طور از آن مهلکه جان خود بسلامت
بیرون برده بجنگل شتافت و بعد ده پانزده روز باز بفراهمی سوار و پیاده پرداخته بعزم مقابله
مستعد گردید در آن اثنا از پونه خبر رسید که چون ولیسواس راؤ بهاؤ سداشیو پسر کلان
بالاجی راؤ نانا که لوای خودپسندی و گردن نخوت در ممالک هند برافراشته به سه لک
سوار و پیاده پنداره و سی صد ضرب توپ سمت دهلی تاخته دار الخلافه شهنشاهی را غارت
ساخته آخر از دست قدرت احمد شاه درانی که در آن زمان شاه میشود با چهار دسته سر ابدال
که فی دسته دوازده هزار سوار مقرر است در رسیده بود در میدان کنج پوره متعلقه پانی پت
کرنال سزای معقول یافته آنچنان خراب و پامال شدند که نام و نشان جملگی از جهان هستی
ناپدید گشت و بالاجی باستماع اخبار شکست فاحش و انهدام بنیان دولت و تاراجی
لکوکها مردم مغموم و پریشان خاطر شده بود آخر الامر از بس تالم و تشویش جنونی پیدا کرده

بساط

بساط حیات به آه و حسرت در پیچید پس گوپال راؤ ازین سانحهٔ وحشت اثر تاب مقابلهٔ
لشکر غضنفر نشان در خود ندیده آوارهٔ دشت ادبار گردید یعنے مع اسباب و لشکر باقی
خود مراجعت به سرا نمود و در ملک میسور از مردمان خود اثری نگذاشت سپه سالار تعقیش
کرده تهانه جات مرهٹه را از قلعجات تعلقهٔ میسور بعضی جا را بجنگ و بعضی جا را بالعبرت نمائی بر داشته قلعداران
و عاملان خود را جابجا نصب کرده منظفر و منصور مع اسباب غنایم اعدای مفرور به نشاط خاطر
و اطمینان ظاهر مراجعت بسر پرنگ پٹن نمود و بے بند و بست کارخانجات دار الریاست
چنان بود که همه جمعداران سوا مع جمعیتهای خود که مجموعهٔ سه چهار هزار مردم بود تیار شده
بنا بر زر مشاهره خود ها ابواب دریچهای قلعهٔ مضبوط ساخته فراحم کار و بار هر فریق گردیدند
و سرداران بر ڈیوڑهی های راجه و دلوای لبترها آراسته به بحث و تکرار مستعد بودند و احدی را از
اندرون قلعه بیرون نمی گذاشتند و کسی را از بیرون اندرون بار نمی دادند سپه سالار صاحب
شوکت بر بے اعتدالی و بدسلوکی این جماعه بر آشفته در فکر تنبیه معقول آنها بود درین اثنا
چونکه راجه نند راج از آن شجاعت منش طمانیت کلی میداشتند بزبانی زن تره فروش خرابی
حال خود و مزاحمت بیوفایان گفته فرستاده التماس تدبیر فیصلهٔ مقدمهٔ آنها ساختند شجیع
حیدر دل مراسم خاطر جمعی و سخنان تسلی و دلداری و دلدهی آنچه که مناسب حال و وقت بود
از زبان بے کین مودی ساخته پیغام خیر خواهی داد پس روز دیگر بجمعداران هنگامه آرا
پیام فرستاد که ما هم حقدار این دولت ایم که از چند ماه بے مشاهره و بے خزانه سرکار سرگرم کار
و خدمت بوده ایم اگر اجازت دهند بشرکت شما پرداخته بند و بست مقدمه خود هم کرده آید
لیکن یقین شمارند که تا در دیوانخانه و محل زنانه ایشان گلولهای آتش فشان مع بانهای اجل نشان
چون اقطار امطار نبارد و دود و شلک اتوا پ بنادیق در سر نخوت و پوچ ایشان چون ابر غلیظ

نه پیچید هرگز راه راست نخواهند پیمود اگر شما باقبال این معنی بپردازید فهو المراد و الا اطراف
قلعه پوره ها و پیٹهه ها هم خوب آباد هستند سوای این از تمامی ملک میسور اگر خواسته باشند
بی رنج و تردد مواجب خود توانم گرفت چون جماعه داران سخنان عبرت انگیز آن شیر صولت
گوش کردند ترسیدند مبادا که بر خانهای خود که در بهادر پوره نزد عیدگاه قدیم که غربی تیری
محمد علی کمندان خوب آباد بود و در سومار پیٹهه بنا ساخته بودند فتنه برپا شود پس اجازت
آمدن قلعه بمعدودی چند در دادند تا آن غضنفر صحرای دلاوری با دو ضرب توپ جلوی
و شش هفتصد بار و دو صد پیاده نیزه بردار داخل قلعه گشته جابجا از ملازمان جوق جوق
گذاشته نزد راجه و دلوای رفته بدلاسا و دلدهی ایشان پرداخت و از تمامی جمعداران
هم سخنان چرب و شیرین ادا ساخته و تالیف قلوب خاص و عام نموده باز بفرودگاه خود
مراجعت کرد روز دیگر با همین قدر مردم جلوی اندرون قلعه آمد و جمعداران را گفت که بر
ڈیوڑهیهای زنانه راجه و دلوای کسی نیست من پیادگان خود را در آنجا میدارم تا سبیل
رسیدن آب و اشیاء ضروریه محالات بند شود همه با قبول این معنی نمودند پس دو هزار
پیاده را با سلاح اندرون طلبیده بر ڈیوڑهی های زنانه راجه و دلوای چوکی نشانید غرض
در دو سه روز بند و بست هر راسته و چوک و گرد محل خاصه کرده روزی در دیوان خاص
رفت و چند همراهیان خود را به بهانه دهرنا در اندرون دیوانخانه که چتر ڈوی نامند قایم کرده
خود یکایک بیرون آمد و جمعداران را گفت که مقدمه ما و شما فیصل یافت باید که حساب تقرر
ماهیانه داخل دفتر توشکخانه و خزانه نموده زر خود بگیرید و بستر های خود ها را از اینجا بردارید
مع وکیل رساله و یک متصدی خود به کچهری حاضر شوید تا مقدمه شما از روی حساب
ماهوار فیصل نموده آید اگر خیال دیگر در دل داشته باشید عاقبت کار خود ندامت برید

این

این بگفت و ملازمان خودرا فرمان داد که جمعداران مع یک وکیل و متصدی در کچهری حاضر داشته
دیگر کسان را بیرون قلعه برانید چون دلیران جلادت نشان جوق جوق صف آراسته
طنبور و مرفه زنان و بنادیق جنبان در هر بازار و محله گردیدند جمعداران از مشاهدهٔ رنگ
آنجا رنگ بررو شکسته حسب الایما و استرضای خاطر والا عمل کرده با یکی و نویسندهٔ حساب
به کچهری حاضر شدند پس شجیع دانا خود بکچهری نشسته حساب ماهوار برادر بهای هر هر
جمعدار دریافته نویسانیده فرد یادداشت آن نزد خود گذاشت و برای موجودات
جماعتهای ایشان را طلبیده چون جماعه دار هزار سوار را ششصد سوار و پنج صدی را
سیصد سوار و دوصدی را صد سوار موجود بودند لهذا از زر ماهوار با سازش متصدیان
توشکخانه و وکلای رساله های خود را از روی حساب تغلب برای برمیگرفتند چون محاسب روشن
ادراک برین سررشته عین فتوح وقوف یافت برغبن متصدیان توشکخانه بهم برآمد من بعد
چهره نویسی های هر هر جمعدار و جماعت تا هنگامهٔ آنها مواجب سپاهی موجود وضع کرده فیصلهٔ
حساب ساخت ازین بر جماعه دار مبلغ زر خطیر سرکار فاضل گردید و در عوض زر سرکار
اسپان و شتران و خیام و ظروف و پارچه از روی فرد یادداشت گرفته برطرف ساخت و
جمعدارانیکه در رزم و بزم شریک خود بودند آنها را مبلغ مشاهره بیک آئین دهانیده باز بحال
نمود چون جمعیت پنج شش هزار مردم تاراج گردید راسان ایشان را داخل اصطبل خود
کرده در عوض آنها بفراهمی بارگیران متوجه گردید و از فکر دور و دراز وارست

ذکر رنجیده خاطر شدن نندراج مکر از داماد خود و رفتن او به قلعهٔ میسور و جنگیدنش از رساله دار شجیع آخر اسیر شدنش و منتقل شدن تعلقه

آنی کل و ضلع باره محل در سرکار خداداد مع دیگر کیفیات که در سن یک هزار و یک صد و شصت و نه هجری واقع شده

چون سپه سالار بهادر منش بحسن تدبیر عدو مال و شوکت خداداد غنیم دولت را شکست داد
و ملک از دست رفته را باز بدست نمود و بندوبست دار الریاست بوجه احسن بعمل آورد
چه بیشتر ملازمان اوباش منش را از آن دولت دور ساخته بجای خود آسوده بدران ایام
راجهٔ مسند نشین بسبب مایوس گردیدن از مقدمهٔ ترچناپلی که با وصف زیر بار خرچ
کثیر کامیاب نه گردید سخنان رنجش آمیز باز به نندراج شنوانیده سخت بر همی خاطر خود
وانمود که نامبرده به پیکار آزمائی خود نادم گشته بجد و کد بسیار پیرانه سری را وسیلهٔ خود
ساخته رخصت میسور گرفت و از جمیع مقدمات ملکی و مالی خود را بیدخل ساخته در قلعهٔ
مذکور اقامت داشت و چند ملازمان ضروری که دو هزار پیاده و پنج ششصد سوار و پانصد
جوان باز نزد خود نگاه داشت دیگر اعیان راج مشورت کرده در فکر گرفتن اسناد مهری و
سکه های دیوانی نندراج در شدند خصوصاً کهنڈی رائو نامی زناردار که مشرف لشکر سپه سالار
شجیع بود همه را ترغیب و تحریص در این امر بیشتر کرده ولی نعمت خود را همدرین مشورت با خود متفق
ساخته همه یکزبان به راجه التماس این معنی نمودند و او بر حسب التماس ایشان عمل کرده از نندراج
اسناد پردهانی یعنی صاحب دیوانی طلب داشت و چنان جواب داد که اسناد در عهد ریاست
شما بمانه رسیده بلکه از جد امجد و آبای شما با عنجد ما طبقه بطبقه حاصل گشته اعادهٔ آن تحصیل
حاصل است هرگاه ما جمیع امور نظامت دولت شما و بندوبست مهمات ریاست از خود
گذاشتیم یقین تصور کنید که بوسیلهٔ اسناد مزاحمت بحال هیچکس نخواهیم رسانید و این قرطاس

پارینہ را چون مسودۂ متبدیان شمارند خود بدولت تجویز کارپردازان دانا هر کسی را کہ
لایق کار ضبط دولت بینند مقرر فرمایند و این ضعیف مسرف نادان را از کشمکش و ہرج و مرج
واگذارند چون ہمہ ہا آمادۂ کساد منزلت و کسر جاہش بو دند نوعی گوش گذار راجہ ساخته
مزاجش بران آوردند کہ سپہ سالار شجیع را تملق بسیار بسیر خوانده بنابر گرفتن اسناد مہری و
سکہ ہا رخصت نمود پس سپہ سالار موصوف از آنجا با لشکر خاص خود آن طرف کوچیده بہ
نندراج مفصل از طرف خود ازین معنی ایما ساخت کہ بالفعل مزاج راجہ را بعضے بدخواہان
بر غلانیده و آوارہ ساختہ بر اخذ کواغذ اسناد و سکہ آوردہ اند پس لازم می نماید بلکہ
صلاح ہمین است کہ اسناد خود ہا را معرفت خیرخواہ صمیمی بگذارند و ازین طرف خاطر
جمع دارند چون او باقبال این معنی نپرداخت لاچار اجازت راجہ منظور داشتہ قلعہ را گرد
گرفت و فکر مورچال نمود از اطراف تبیر ہا بنا ساختہ توپخانہ نصب کرد و باز ہر چند بعدم
مناقشہ و پرخاش اندرز عاقلانہ ادا فرمود اما او راہ راست نہ پیمودہ از مصلحت و صوابدید
آن والا دانش و فرہنگ پہلو تہی ساختہ آمادۂ جنگ گردید و اتواپ طرف لشکر سپہ سالار
موصوف سر کرد پس آن شیر میدان شجاعت فرمان داد تا غازیان شیر دل تشر زده منش
از اطراف جنگ توپ و تیر و تفنگ انداختند پس آتش فتنہ از ہر دو سو افروختہ شد
آخر الامر شجیعان بی باکان بزور دلاوری و قوت بازو بر محصوران ہنگامۂ رستخیز
برپا ساختند کارپرداز محصور پس از سہ ماہ از آنجا کہ آذوقہ و ذخیرہ مع اشیار دیگر اغذیہ
واشربہ و ضرب و باروت تلکی کرد بحلقۂ انقیاد در آمد و بر حسب رضای ہواخواہان
خود مع زنانہ سوار شدہ بہ لشکر شجیع دانا رسید و قلعہ را خالی ساخت پس آن صاحب
شوکت در قلعہ تہانہ خود گذاشتہ او را ہمراہ خود بدار الریاست آوردہ مقید ساخت

وحسب الاشارہ راجہ بلطایف الحیل از او اسناد دیوانی بادیگر کواغذ گرفت باستصواب راجہ و استصلاح اعیان و ملتش کہنڈی راؤ زنار دار کہ دولتخواہ قدیم بود نمک حلال تصور کردہ سپرد او نمود و در امور بند و بست ملک کہ بعد اطلاع خود بدولت بہر امر اقدام نماید تاکید آکید ساختہ فارغ گشت اما از شعبدہ بازی فلک ناہنجار و زمانہ بدکردار کہ ہر آن و زمان رنگی تازہ برروی کار می آرد غافل بود چونکہ نندراج اسناد دیوانی بملازمان سپہ سالار سپردہ بیباق گردیدہ بود اقامت در ان ریاست کسر شان و منزلت خود دانستہ بلطایف الکلمات رخصت حاصل ساختہ بجاگیرات خود کہ سہ تعلقہ یعنی کنّور و پیریاپٹن و ارکل گوڑہ مع ایجنٹی درگ کہ از وقت فساد چندی بضبط در آمدہ باز جاری شدہ بود عازم گردیدہ بقصبۂ کنور سکونت داشت و فوج ضروری برای بند و بست کارخانجات خود کہ شش ہفتصد سوار و دو ہزار بار و ستہ چہار ہزار پیادہ کرناٹکی فراہم کردہ آسودہ کامرانی می نمود ہمدرین روزہا سراج الدولہ محمد علیخان والاجاہ باستارن انگریز بعزم تسخیر ہلچیری فوج کشی نمودہ بود و فرانسیس و کیلی را بخدمت سپہ سالار کہ صیت شجاعت و کارآگہیش در اکناف عالم رسیدہ و شہرت نام آوری آن والا فطرت معروف ہند و دکن گشتہ بود فرستادہ التماس کومک نمود و دو پرگنہ یکی جنجی و دیگر تیاک گڈہ کہ در علاقۂ خود داشت محاصلش بہ لشکر کومک واگذاشت سپہ سالار عاجز نواز انگشت التماس بہ انجای قبول رنگین تر ساختہ سہ ہزار سوار و شش ہزار مردم بار و دو ہزار پیادۂ کرناٹکی بسرداری سیّد مخدوم برادر نسبتی خود با وفور سامان رسد و آذوقہ لشکر و اسباب شایستۂ اعدا شکنی روانہ ہلچیری نمود چون صاحب مشارالیہ مرخص گشتہ مع اسد خان مہکری نایطہ کہ در ایام سابق نوکر حاکم کرپہ شدہ بایالت ضلع بارہ محل

نامزد گشته بود و در شجاعت و دلاوری یکتائی داشت و در رفاقت نوازی عدیل خود نداشت
بنا بر آن شمهٔ از شجاعت و احوالش سمت ارقام می یابد چون عبدالمجید خان از دست
بلونت راو مرہٹه کشته شد امرت راو نامی سردار مرہٹه بموجب تاکیدش با پنج هزار سوار و دو
هزار پیاده بضبط ضلع باره محل فوج کشید و بخان شجیع نوشت که زود قلعه خالی کرده بخود
سپارد آن تهورمنش ارگ حمیّت فوجداری بحرکت آمد و به سجده سوار هیچ توهمی از آن لشکر
بخاطر راه نداده مانند شیری که در گلهٔ آهوان افتد حمله آور گشته مخالفان را از حوالی معمورهٔ
ترپاتور متفرق گردانید و فوراً سر راو مذکور از پیکر بدن جدا ساخته بر سر نیزه نمود چون بعد
چندی عزیز خان بخشی بر آن شجیع حسد برده خود بایالت آن نواح نامزد شده رسید
خان والا وراز خود نوکری گذاشته برای ویلور سکونت داشت سپه سالار موصوف مساعده
مع بار برداری فرستاده بخواهش تمام طلبداشته نظر به شجاعتش متعین سید موصوف کرده
بود با سامان جنگی به بنگلور رسیده دریافت که پالیکار آنی کل ریاست مغرور و معجب گشته
بر رعایا دست تطاول دراز کرده بلکه شیوهٔ حق تلفی ملازمان و خویشان خود مرعی داشته
بیباک بود صاحب معزالیه فرصت وقت مغتنم انگاشته یکایک در تاخت و بیک شب پالیکار
آنجا را گرفته بدار الریاست روانه کرد و در قلعهٔ او تهانه گذاشته بیشتر کوچید و همدران اثنا خبر رسید که
ملک باره محل از دست ستم عزیز خان بخشی چیله محسن خان عرف موچا میان حاکم کڑپه بی‌بندوبست
گشته همه رعایا تاراج شدند بعضی از آنها مستغاثی گشته در بندوبست آن ضلع بصاحب
موصوف التماس کردند چنانچه صاحب معزالیه اکثر عزم بندوبست آن نواح بدل مصمّم
داشت اما در اقدام این امر جز حکم حضور متامل شده عرضی بحضور فیض گنجور گذرانید
سپه سالار موصوف بمجرد موصول و موضوح مضمون عرضی بلا تامل عنایت نامهٔ متضمّن

بندوبست آن ملک ترقیم و ترسیل فرمود پس صاحب مشار الیه از گهاٹ رای کوٹہ با لشکر عبور کرده به سرعت رسید عزیز خان با جمعیت خود همه ملک گذاشته بے جنگ سمت کرپہ فرار نهاد صاحب معز الیه در قلعجات کوهای باره محل ٹهانه های معقول بفوجداری اسد خان مهکری گذاشته خود متوجه بہلچری شد چنانچه بی مزاحمت احدی از رعایا بفراغت تمام بر فوج متعین مورچال انگریز شبخون زده مع سامان رسد وغیره داخل قلعه گردید چونکه محاصران بعد وقوع این واقعه خبردار گردیدند از توا پ و بنادیق راه آمد و شد محصوران بربستند با این صاحب موصوف با لشکر خود نزد ولی پور اقامت داشته حراست شهر مذکور خود قرار داده بود اما در پرگنه چنچی که بحده کرهی غربی بهلچری در آن زمان از ضبط فرانسیس منتقل شده بتصرف ناظم ارکاٹ یعنے نواب محمد علی خان در آمده بود زیر حکومت صاحب معز الیه نبود و تیاک گڈه که بمسافت بعید واقع شده زیر حکم گماشته او بود لیکن در ایام حراست شهر مذکور بعدم علف و کاه و کمی غله وغیره احوال لشکریان و دواب تنگ گردیده تمامی اسپ و تر بیدانه و کاه بعضے سقط و بعضے دم خیر شده بودند و با وصف چنین خرابی سپاه حیدری کوشش مردانه به عمل می آوردند ــ

ذکر فتور اعیان میسور و پیمودن طریق حرام نمکی کهنڈی راو زنار دار سفله مزاج مغرور در حق خداوند نعمت خود و آخر بپاداش عمل خود رسیدن او و فوج کشی ابیاجی پنی مرہٹہ و ناکام رفتنش که در سن یک هزار و یک صد و هفتاد هجری واقع شده

چونکه زنار دار بد کردار یعنے کهنڈی راو بافضال و عنایات اقبال عدو مال خداوند نعمت مفت سند دیوانی ملک میسور بهر نج و تردد یافت و اعیان و ارکان دولت را از

استرضای خاطر و استصلاح خود منحرف ندید دانست که بخت نیکو و طالع سعید یاری کرد
و چرخ بکام خود میگردد باندک زمان از آنجا که آب برکه خورد زود تر گنده میشود و سگ را
حلاوت لقمه شیر برنج گوارا نمی گردد بامید قیام دولت نکبت اثر خود از مخدوم قدیم برگردید
و خود را مختار حل و عقد مهمات آن دولت تصور دیده بموجب پای مقدور از دایره حد
و حساب خود بیرون کشید و فکر آوارگی و بیمزدگی کارخانه بل استیصال دولت خداوند
نعمت خود بدل قرار داده به راجه در خلوت التماس کرد که نایک بمقدور بالفعل بیمن
افضال و نوازش مهاراج ترقی کرده صاحب ملک و مال و لشکر شده است پس این معنی
بصدق و سداد مخل امور ریاست با حشمت می نماید مبادا که شخصے جنبی از اهل سلام که
غیر قوم است دخیل کار و بار بندوبست دولت گردد و مفت اسباب ثروت و مکنت
چندین ساله بدست خود سازد اگر اجازت شود فکر معقول در انهدام بنیان دولتش کرده آید

نظم

درختی که اکنون گرفت است پای ❊ به نیروی مردے برآید ز جای
اگر همچنان روزگارے هلی ❊ بگردونش از بیخ بر نگسلی

مسندنشین ناتجربه کار بیست فطرت از آنجا که ع

من از بیقدرئی خار سر دیوار دانستم ❊ که ناکس کس نگردد هرگز از بالانشینی ها

برین معنی گوش رضا نهاده عاقبت کار خود نیکو ننمود چه او را درین امر مختار ساخته
خود خاموشی گزید که او حرام نمک از راه بدبختی چونکه ع

بود مانند کرم پیله ادنی زاده در منصب ❊ که چون پوشد قبا ابریشمی گم میکند خود را

ندانست که آخر کار دغابچه ذلت و خواری سرگشته دام فریب بر تمامی کارکنان و

علاقه داران میسور گسترده باخود متفق المعنی ساخت و خطوط بناظم پونه بدین مضمون که شخصے مسلمان ادنی نوکر ترقی کرده متصرف ملک و مال میسور شده چنان سرکش گشته است کا از راجه جز نامی بیش نمانده اگر در منیوفت باعانت ما پرداخته او را از میان بر دارید زر مقرر سالیانه شما مع دو لک روپیه نذر و پنج لک روپیه بخرچ فراهمی لشکر بلا توقف رسانیده اید روانه کرده منتظر و جویای وقت بود چون سپه سالار شجیع که جمعیت گران از لشکر خود روانه پهلچری نموده و جوقی بفوجداری میر علی رضا خان سمت باره محل که بند و بست آنطرف ضرور افتاده بود فرستاده بدو سته رساله بار که تخمیناً هزار و پانصد مردم باشد و چهار صد سوار طویله و هزار پیاده بی سر و سامان در فرودگاه خود که در دیو رای پیٹهه بر کناره جوی مقرر بود با محل زنانه و متعلقان و دیگر خویشان و کارخانجات دولت سکونت ورزیده بود اما به دانائی و فراست تمام از روی حرکات و سکنات و جواب سوال و مفتری چیزی از خارج هم دریافته برای حفاظت خود که ارباب ریاست را ضرور بل واجب باشد دو سه تبیری پیرامون دار المقر خود احداث کنانیده اتواپ اماده داشت و هر چند زنار دار ابهانه بند و بست کار ضرور و دریافت ماهیت او نیز خود طلب میداشت که با وصف حرکات بدش آن مخدوم کریم از زنار دار خاطر جمع بوده بمقتضای دور بینش بصفت ملایمت در امتحان کار و بارش همت می گماشت بحکم آنکه بیت

بکرمی تمکن است از سنگ آهن را جدا کردن که
نبرمی میتوان چون آب زولاد جا کردن که

چون او برای آمدن وعده امروز و فردا بکار برده کار به لیت و لعل گذاشت و بارها گفته فرستاد که راجه رخصت بیرون رفتن نمی دهد اگر آنصاحب تشریف ارزانی فرموده باجازت راجه مرا بسر بدیا حاضرم بدریافت این جواب بدور از صواب اندیشه ناک شده در فکر دوره و دراز افتاد اما سر رشته همت از دست نداده در

بند و بست خود بود چون خطوط مذکوره مرسول موصول پونه گردید مادهو راو پن نانا از بس حرص

دنیا که طرفگاه حریصان است چنانکه گفته اند ؎

تنگ چشم از نعمت عالم نخواهد گشت سیر	پر نمی گردد ز دریا کاسهٔ چشم حباب ؎

ایساجی پنڈت بینی را که سردار لشکر

هراول مرهٹه بود بعد چهل هزار پیاده و بیست هزار سوار و توپخانه که نانا وقت مراجعت

خود در صوبه سرا گذاشته بود همراهش داده روانه کرد چونکه خبر آمد مرهٹه به زنار دار حرام نمک

رسید همو نشب فکر دقیق کرده صبحی ابواب قلعه بند ساخته اتواپ کلان بطرف فرودگاه

خداوند نعمت خود راست کرده گولها پرانید آنصاحب شوکت بیرون دیوانخانه خاص خرامیده

طرف قلعه نگاه کرده بفراست دریافت که معامله برگردید و گمان باطن بجلوهٔ ظهور در آمد

اما بیقین تصور کرد که ؎

ز زندگی چه بگرگس رسد بجز مردار ؎	چه لذت است ز عمر دراز نادان را

پس تفنگچیان را در تبیرها قایم ساخت که

چند مردم را فرستاده بلا اطلاع احدی همه آهنی کاران ساحل جوامع سبد که هنگام

طغیانی آب بود گرفته مقید ساخت و سواران و پیادگان حاضر الوقت را گرد خانهای

خود داشته متصدیان کارخانجات خود را طلبیده و افراد یادداشت حساب توشکخانه

و فیلخانه و شترخانه و سلح خانه و دیگر اسباب نفیس خانگی یعنی از جنس پارچه و ظروف و غیره

تفصیل وار گرفته در نصف روز از بند و بست امور خود فراغت یافته آسوده گشت

در آن حین نمک حرام وخیم العاقبت بچند پیادگان و سوار از دروازهٔ میسور برآمده

بفرودگاه آن شیر میدان شجاعت یورش نمود اما محافظان تبیرها بشلک های

تفنگ و اتواپ حمله کنان را هزیمت داده مظفر گشتند و مکرر حملها و یورشهای نامعقول

به عمل آورده آخر بجمیع وجوه ناکام و محروم بر آمد وقت شب خود بدولت نقد و جواهر

وزیور مرصع از محل زنانه گرفته در خریطه ها پر کرده بدلاسا و استمالت توابعان پرداخته با دو سه صد
سوار برق آهنگ خریطه ها برداشته از سید ها عبور کرده وازآنجا شبگیر زده صبح داخل آنیکل
گردیده و در یک دو ساعت بندوبست آنجا کرده خطی به کبیر بیگ قلعدار بنگلور متضمن رسیدن خود و تقیم
و ترسیل نموده آن رفیق با توفیق بمجرد استماع تشریف آوری آن صاحب شوکت خوش و خرم گردید
اما چون نهریان قلعه ملازم راجه بودند اندیشناک گشته فکری کرد چه خود با جمیع نهریان
قلعه به بهانه تماشای باغ بیرون قلعه شتافت و بمحافظان دروازه چنان تاکید کرد
که حیدر علیخان بهادر برای بندوبست مهمات ضروری از سرینگ پٹن می آید اورا
مزاحم نشده با رفقایش اندرون قلعه بار دهید پس مزاعرض دعوت ترسیل داشت
چون شجیع اقبال نشان عرضی مردود و تنخواه مشاهده نمود به طمانیت ظاهر داخل قلعه
گشته بر ابواب دریچه ها از ملازمان رفقای خود یزک بندی نموده فارغ گشت مرزا ابوقف
یک دو ساعت معه نهریان مراجعت کرده شرف ملازمت حاصل ساخت پس صاحب
اقبال عدو مال تمامی نهریان و مردمان ٹهانه قدیم را با نعامات شایسته خوشدل ساخت
و بکارهای عمده آینده امیدوار کرده تالیف قلوب آنها چنان کرد که همه ایشان
بکارگذاری و جان نثاری متعهد گشتند و بعد بندوبست این کار فوراً مهاجنان
و ساهوکاران شهر را طلبیده بمهر خود تمسکات عنایت کرده پنجاه لک روپیه گرفت و
میر علی رضا خان را از رسیدن خود جریده به بنگلور و تمامی ماجرا اطلاع داده طلبداشت
و بدستور مخدوم صاحب که در بهلچیری بود بر فتور و قصور نارد از نمک حرام و فوج کشی مرهٹه
برحسب استدعای همین فتنه انگیز و پناه گرفتن خود به بی اسبابی تمام در قلعه بنگلور آگاه
ساخته طلبیده بود چون میر مذکور بجمعیت خود که دو هزار مردم بار و سیصد سوار و هزار پیاده

وپنج

و پنج ضرب توپ برداشت رسید آن صاحب عزم از آمدنش مطمئن خاطر و قوی دل گردیده بسواد
بسون گوری و هسور تیرها بنا ساخته لشکر خود را همونجا فرود آورد و خود بدولت بفراهمی
سپاه بارو پیاده و سوار مامور گردید چون زناردار نمک حرام روز دیگر خبر یافت که آن شیر
میدان دلاوری صیدگاه کهنه را گذاشته علم شجاعت در عرصه مرد آزمای بنگلور برافراشته بدبدبه
صولت جهانگیری در اطراف جهان و جهانیان در انداخت با چند مردم در فرودگاه آن شیر
شرزه صفت آمده تمامی اسباب و سامان برداشته اندرون قلعه برد و نزد مسجد اعلی که در آن
زمان دیری بود خانه خالی ساخته توابعان بهادر منش را مع صاحبزاده والاقدر بلند اقبال بیت

کز جبینش فروغ دولت و جاه ؛ عرض میداد در جهان ناگاه

هفت ساله بود در آنجا نه گذاشته گرد خانه چوکیها داشت و بلا توقف آن زمان بعزل
و نصب قلعداران و عمال تعلقات میسور پرداخته لشکری بعزم تسخیر قلعه بنگلور فراهم ساخته
بود درین عرصه ایساجی پنیی با لشکر سنگینی چون شاهین گرسنه که بر طعمه میرسد رسید
زناردار رسیدن او را از مغتنمات انگاشته کیفیت آن شجیع صایب تدبیر گوش گذارش
کرد و افیال آن شرزه خصال را که سی زنجیر چهاوه بقیمت لایق گرفته آراسته می ساخت
مع دیگر اسباب شایسته دولتمندی نذرش گذرانیده درباب تسخیر قلعه بنگلور و اسیر
کردن آن شیر میدان موکد ساخته روانه کرد خود هم عقبش بجمعیت نه هزار سوار و چهارده هزار
پیاده مع اتواپ قلعه شکن کوچ بکوچ رسید تا مرهته باطراف و جوانب بنگلور هنگامه طوفان
برپا ساخته بقتل و غارت رعایا دست ستم و تعدی دراز کرد چنانچه اکثر دیهات آن سر
زمین از صدمه دوادوی عساکر نکبت مآثر خراب و بی چراغ گردیدند هرچند مرهته
مورچال دوانیده صلابت کوچها گزیده و تیرها احداث کرد و بشکست حصار قلعه همت برگماشت

اما ملازمان صاحب شوکت تبرد شایان بارها مورچال تاخته آتش میزدند و بدفع یورشها و حملهای
ایشان پرداخته ظفرمند و کامیاب می گشتند درآن اثنا مخدوم صاحب حسب طلب حضور از
فراسیس رخصت گرفته با همین لشکر نیم جان که احوالش بتقریر اول موضوح شده باشد یلغار کرده
به تیاک گڈه رسید و چهار ضرب توپ از بالای کوه فرود آورده همراه خود گرفت و از گهاٹ تپور
عبور کرده بکشن گیری آمد و سامان رسد و سرب و باروت آنچه که ضرورتر بود از اسد خان
فوجدار آنجا گرفته قبض الوصولش سپرد و از راه رای کوٹه در سواد آنی کل رسیده بود
که مرهٹه و زنارداران از آمدن صاحب موصوف چون پیل دمان با لشکر گران اطلاع یافتند
با منصوبه شایان معه اسپان و پیادگان سفاک در تاخته چون مور و ملخ گردش هجوم آوردند
و فیل و شتر را مقدمة الجیش ساخته در میدان بعزم مقابله صفها آراستند و صاحب موصوف
بازی اعدا شکن از دست نداده توپخانه و تفنگچیان را در نشیب زمین قایم کرده با سواران
سبک عنان و چابک دست خود بدست یازی عبرت نمای بر فراز ارض استاده بود آن
هر دو صاحب لشکر حساب سواران بسیار دلیر و اندک نما بدل نخوت منزل درنه گرفته
با لشکرهای خود بر آن جماعه در تاختند تا صاحب موصوف سواران خود را عقب گردانده اشارات
کرد تا کمینداران برخاسته از شلکهای توپ و بنادیق دمار از روزگار بدکردار اعدا بر آوردند
حتی المقدور دست از قتل و غارت دشمنان دولت بر نکشیده هزاران هزار مردان کاری و
دلاوران جنگی را از هر دو لشکر بخاک عدم خوابانیدند چنانکه مقهوران هزیمت خورده و گریز
نهادند و باز در عرصه یکپاس وز فراهم شده گرد لشکر شیر مردان جهانگیر چون مگسان کم ظرف
طنطنه زن زن بر داشته محاصره کردند صاحب موصوف عرضی متضمن رسیدن خود در سواد
مذکور و محاصره دو لشکر نکبت اثر مفصل بخصوص ترقیم و ترسیل نمود تشجیع و الا فطرت به تجویز رای

صواب

صواب نمای و دانش والا مکتوبی بر قاعدہ ارباب شوار پسند متضمن بیہودن طرق بغاوت
و حرام نمکی زناردار بدکردار و آوارگی حال و مال خود و مفارقت متعلقان بہ نندراج نوشتہ
و نیز بر رسیدن لشکر عدو و مال از بہیلچیری و ستدراہش شدن دو غنیم لئیم و عدم جای پناہ
بہ لشکر خود آگاہ کردہ ترسیل داشت چون دلوای مضمون خط آن محسن مکرم سراپا گوش کرد
رگ التفات قدیمی بحرکت آمدہ رقت کرد و یقین دانست آنچہ کہ پیش ازین بر خود گذشت
از فتور ہمون زناردار بودہ باشد خطے در جواب باستمالت تمام ترقیم ساختہ معہ چٹھی تاکید
بہم رسانیدن اسباب آذوقہ و فرود آوردن لشکر در پناہ کوہ اچنٹی درگ موسومہ قلعدار آن
آنجا کہ تھانہ او بود ابلاغ داشت پس شجیع دانش آگاہ تاکید مذکور نزد صاحب موصوف و
بموجب مرقومۃ الصدر نیز از اطراف خود ایما ساختہ فرستاد و ہم آئین لبری و دلدہی
چنانکہ بود اعلام نمود صاحب معز الیہ کہ تا سہ چہار روز بدریافت صعوبتہای اعدا شکنی
و منصوبہ خودداری با وجود سعی مردانہ سپاہ دولشکر بہ بساط میدان رزم از دست
ہمت نداده و بحیلہ ہای دست بردو و مدمہ ہای غنیم فریب نخوردہ با وصف کمی آب و علف
و دانہ دواب بلا اندیشہ بہ دلاوری تمام ہمونجا بسر بردہ بود بمجرد وصول عنایت نامہ
والا و تاکید نندراج قوی دل گشتہ صفوفہا آراستہ است بر لشکر غنیم درتاخت ہر دو
ناتجربہ کار تاب مقابلہ شیران جہان پیما در خود نیافتہ مثل روباہ مزاجان از پیش بہ در
گردیدند فاما پیرامون فوج ظفر موج حلقہ زدہ بہ شعبدہ بازی فریب و دغا مشغول
بودند با این صاحب موصوف بعدم ہول و ہراس میمنہ و میسرہ بہ شجاعت پیشگان
مردم بار و سوار سپردہ شلک زنان راہ درگ مذکور گرفت و تاکید نندراج بہ قلعدار آنجا
فرستاد قلعدار مذکور در پناہ کوہ شیران شرزہ صفت را فرود آوردہ و از طعمہ و

اشربه و دیگر اسباب لازمهٔ حوایج بشری بخوشی خریدی مهیا کرده سرخرو گشت مرهٹه
چون این حال دریافت توپخانهٔ خود را طلبداشته از دور بر جماعت راست بیشیگان
توپ اندازی آغاز نهاد و بهر حملهای نامعدود بر لشکر حیدری بعمل آورد چون یک
روز و دو شب برین نهج تیره گذشت شب سیوم صاحب موصوف بچند سردار تجربه کار و
قوی بازو مع دو صد کلاه پوش و دو هزار مردم بار جلادت شعار بعد پیمایش بسیار نشیب و
فراز زمین کوه و دشت در تاریکی بر عقب عساکر اعدا رسیده چنان زد که طاقت و فرصت
جنگ آنجماعه مفت از دست هوش و حواس رفته آوارهٔ دشت افکار و ادبار گشتند و
سران ناتجربه کاران یعنی الیاجی پنت و راو تنفنی بمعاینهٔ این حال که ناگاه رو داد تن تنها
سر و پا برهنه خودها را از آن معرکهٔ جان ربا بدر زدند و لشکریان آنها که هراسانه خبردار و
از خواب غفلت بیدار شدند دیوانه وار دست بشمشیر و تفنگ برده تمیز و شناخت خویش
و بیگانه نکرده با یکدیگر کشته گشتند مابقی از سوار و پیاده راه فرار خود در گرفتند بعضی از معرکه
مرد آزمای بهزار الحاح و زاری از دست شیران خونخوار رهائی یافته جان خودها سلامت
بردند صاحب ظفرمند خوش و خرم گشته شادیانهٔ فتح بر ابواب جهان بلند آوازه ساخته
صبحی مع اسباب مقهوران و اتواپ و دیگر سامان که توده و بسته بسته در افتاده بود
برداشته بفرودگاه مراجعت کرد و هر دو سردار منهزم روز دیگر باز بهیئت مجموعی کرده چون
زاغان سیاه فغان کاو کاو برداشته با وصف پراگندگی خاطر و اوضاع یکجا
شدند درین اثنا نندراج بمرهٹه نوشت که حیدر علی خان بهادر رکن دولت میسور
است و حق خود درین ریاست ثابت کرده بلکه مالک این دولت اوست درینولا از نادرام
ادنی نوکرش بحکم آنکه بعیت پیشوای وی من بعد قیب دون الیریا کند ÷ بیشه چون خالی شود روباه شیرها کند

الطاف و نوازشهای خداوند نعمت خود گستاخ شده از آنجا که بیت اصل بد جز خطا
خطا نکند * بیوفا با کسے وفا نکند * راه بغاوت پیموده از مخدوم خود برگردیده و بیخ بهبود
می برد آخر این فعل شنیع صریح او را صرفه نخواهد کرد ع اعتبار یست فطرت یکدو ساعت
بیش نیست * گرد آخر نه نشیند بر دیگه شد بالانشین * شما را هرگز لازم نیست که در مقدمهٔ
بندوبست ریاست ما دخل دهند اگر ارادهٔ اخذ زر چونه در دل داشته باشند صواب
آنست که فکر وصولش کرده به صحت و سلامت مراجعت نمایند بعد دریافت مضمون خط
سندراج مرهته از زنار دار بد اعتقاد گشته سخنان رنجش بر زبان آورد چونکه از
دست بازی لشکریان شیرصولت تنگ آمده بود درین معنی صلاح خود انگاشته
بحضور آنصاحب شجیع عزم مراجعت خود ظاهر نموده چیزی زر درخواست نمود
آنصاحب شوکت احوال خود و تاراجی اسباب دولت از دست بغاوت و فتنه
انگیزی زنار داریان کرده رسانیدن زر بعد ترقی بندوبست کارخانجات خود
قرار کرد و او التماس واگذاشت باره محل درپیش آورده جدوکد بسیار نمود بسبب پاس
خاطرش و صلاح وقت تاکید واگذاشت ضلع بارامحل بلا لفافه موسومهٔ اسد خان مهکری
نویسانیده به ثبت مهر کلان نزد مرهته فرستاد و این معنی از مغتنمات و از خانه سوزنده هر چه
برآمد سود خود دانسته از آنجا کوچید آن شجیع صاحب عزم بسرعت سریعه از لشکر مخدوم صاحب
ملحق شده سراپردهٔ خاص بیرون قلعه نصب کنانیده با سامان جنگی داخل خیمه گردیده خفیه
بفوجدار بارامحل نوشت که ما هر آئینه نظر بصلاح امور خود داشته برای واگذاشت ملک بارا
محل از نام شما تاکید بے لفافه نوشته دادیم لاکن شما باستقلال تمام بوده بحکمت عملی هرگز
او را دخل ندهند پس فوجدار با تدبیر باستقلال و اطمینان تمام بندوبست قلعجات

کرده بود که ایساجی پنی معه تاکید دلفریب به کشنگیری رسیده تاکید معه رسید خود نزد
فوجدار بهابیب ای فرستاد آن فرمان بردار با توفیق مجدداً پروانه دستخطی خاص به مهر
جیبی ولی نعمت بنام خود درخواست وایمای ساخت که بریک تاکید بی لفافه ملک و قلعه
را واگذاشت نخواهیم نمود چون مرهٹه در واپس ساختن تاکید نوشت جواب صاف داد
که کاغذ موسومه مابر شما واپس نخواهد گردید مرهٹه بچنین جواب و سوال مردانه دریافت که مقدمه
ابتر گشته و درین رد و بدل هیچ سود و بهره بدست نخواهد شد و آخر این ملک در ضبط ما نخواهد
ماند و در همون تشویش قاصد انش خبر رسانیدند که آن صاحب صولت با لشکر میر علی رضا
خان و مخدوم صاحب چون شیر غران گرسنه از کنج غار قلعهٔ بنگلور بر آمده در سواد صحرای
آرمیده نظر غارت بر رمهٔ اعدا دارد مرهٹه از خبر دل از دست داده بی نیل مقصود راه فرار
سر کرده سرگاه مرهٹه بطرف بارامحل نهضت کرد زنار دار مایوس بدار الریاست خزید آن صاحب
عزم با شوکت مع لشکر ظفر پیکر از راه ماکڑی درگ بر آمده در درگ مدکور واتری درگ
و چین رای پٹن و چن پٹن وغیره تهانه خود گذاشته از بالای موتی تالاب و چیر کولی
سمت پریاپٹن بنا بر ملاقات نندراج راهی گردید همدر آن زمان از راه اخفا خطوط
جدهٔ راجه مسند نشین باین مضمون که در نیولاد دولت و ریاست دیرینهٔ خاندان ما بسبب
بی تمیزی و بد لحاظی و نفاق اعیان بی تدبیر چنان بی بند و بست گردیده که اکثر ناهنجار
از راه بغاوت فرصت جویان اخذ ملک و دولت هستند درین صورت آن فرزند
سعادت مند با اقبال متوجه بند و بست این ریاست شود و ما بیچارگان را بجای
امن و امان نگهداشته بطرفداری ملک و مال وغیره پردازد شایان سعادتمندیست
با آن شجاعت منش رسید چون شجیع والا دانش بر مضمون خطوط واقف گشت و آن

کتابت را دست آویز وسند دولت خداداد خود انگاشته داخل جیب مبارک کرده در
جوابش تسلی نامه ترقیم و ترسیل فرموده از آنجا راست بعزم ملاقات نندراج شتافت
و بساعت سعید شرایط مواصلت جسمانی بایکدیگر بجا آورده شد و کلمات قصور نمکحرام
پر فتور در میان آورد نندراج بر عمل شنیع زناردار نفرینها خوانده در استیصال و سرزنش
مشورتها و ترغیبها فرمود پس آنصاحب شوکت بالشکر خود برای تنبیهش مستعد گردید
نندراج جمعیت خود را که دو هزار پیاده و هفت صد سوار و هزار جوان بازنر خود موجود
داشت متعین آنصاحب عزم کرده رخصت نمود درین اثنا زناردار بالشکر هفت هزار
سوار و دوازده هزار پیاده و منویل کلاه پوش که سردار هشتصد جیتی کار بود و دوازده
ضرب توپ بعزم مقابله برآمده اگرچه سواد پریاپٹن را مضرب خیام عسکر خود نمود اما
از نهیب مردانگی و یکه تازی و دست شمشیر اعدا شکنی آن بهادر منش شب و روز چون
بید می لرزید بلکه خور و خواب ناگوار میدانست قضارا شبی در لشکرش اسپی رسن ها
شکسته بر اسپ دیگر در افتاد و باهم لگدها زده صهیل بر داشتند چون هول و هراس در
لشکریانش بمرتبه اتم بود بیکبار آواز فغان و اویلا و آمد آمد دشمن از نهاد مرد و زن برخاست
که همه لشکریان زیر و زبر گردیدند و بعضی هولناک دست بشمشیر برده رایگان بایکدیگر
کشته گشتند و اکثر بیوپاریان اموال و اجناس خویش گم و تاراج کرده دست تغابن
بر سر اوقات خود زدند چون روز روشن شد از قزاقان اعدا سوز اثری پدید نبود خجل
گشتند و بر کرده خود پشیمانی کشیده بجای خود آرمیدند پس سپه سالار شجیع بدریافت
احوال پر ملال لشکرش طمانیت خاطر حاصل ساخته روز دیگر میمنه و میسره آراسته راست
طرف لشکرش شتافت اگرچه او هم همه لشکر خود را آراسته و تیار ساخته با قواعد درست

استادا ما از ریزش شلکهای توپ و بندوق غازیان شیر شکار جمعیتش بیکقلم پراگنده گردیده مغلوب و سپر انداز گشت فوراً بر اسپ برق شتاب سوار شده چون تگرگ بعرق خجالت سراپا تر آمده بهزار رنج و تردد داخل دار الریاست گشت و جمله سوار و مردم بار و پیاده با ساز و سامان امانت بدستور سابق داخل ملازمان آن سپه پرور شده مستعد زد و کوب اعدایش گشتند پس آن غربا نواز از آنجا کوچیده از راه چنگال عبور جو کرده بر سواد ماناهی منڈف بالشکر فرود آمد و توپ کلان بر یک بتیری داشته بنا بر عبرت چند گلوله بجانب دیوانخانهٔ خاص و محل زنانهٔ راجه پرانید و بمجرد صدمهٔ گلولها از محل زنانه شور و غوغا برخاست و همهٔ مستورات براجه مستغاثی جانهای خود شدند و از غوغای عورات هوش و حواس در باخته بآن صاحب عزم پیغام فرستاد که از ابتدای راج و بنای دار الریاست تا زمان حال کسی از مخلصان ما سوای دیوراج حرام نمک چنین شوخی نکرده واحدی بر خانهٔ ما گلولهای توپ و بندوق نه پرانیده گو لندا زان خود را تاکید نمایند تا دست از چنین شست اندازی و بدسلوکی کوتاه سازند و مرکوز خاطر را بما ایما نمایند آن شجیع اعدا شکن در جوابش گفته فرستاد که ما هم معتقد پای تخت این دولت بیزوال ایم امّا حرام نمک منحرف دولت ما اندرون قلعه پناه گرفته است لهذا متکفلان امور ملکداری چنین شوخی و گستاخی بعمل می آورند اگر او را بحضور ما فرستند همون مخلص دیرینه هستیم که بودیم راجه جز اقبال این معنی چارهٔ خود داری ندیده بعد توثیق عهد و پیمان که او را از جان هلاک و معذب نسازد در بهره یعنی مقید بحضور آن فیض بخش روانه نمود آن فیاض دوران او را که قابل بدا کشیدنی و عضوها بریدنی بود نظر بر عهد خود کرده مانند زاغ سیه بخت در قفص آهنی بند کرده روانه بنگلور ساخت الحق اگر نمکخوار خوان نعمت

کسی پرورش یافتهٔ دست نوازش والا دستی شیوهٔ حرام نمکی بجا آرد و طرق بغاوت پیماید منتقم حقیقی باندک زمان او را گرفتار دام بدبختی نماید آرے بیت

باصاف دل مجادله از خویشتن دشمنی است	هر کو کشد بر آئینه خنجر بخود کشد

ذکر بند وبست قلعهٔ دار الریاست یعنی سرینگ پٹن وغیره مع دیگر کیفیاتی که در سن یکهزار و یکصد و هفتاد و یک هجری رو داده

چون آنصاحب شجیع ظفرمند از مهم مذکور پرداخته بر اعدای دولت خداداد فتحیاب گشت آداب شرایط شکر نامتناهی بدرگاه الٰهی مودی ساخته روز دیگر به راجه گفته فرستاد که اگر اجازت شود خیرخواه بملاقات متعلقان القلعه می آید او برضا و رغبت خود محافظان ابواب قلعه را در باب واگذاشت آنصاحب شوکت در قلعه تاکید کرده خود بهانهٔ سیر و تماشا سوار شده رسید و فراوان زر و گوهر محض تالیف قلوبش برفرق علو همت نثار ساخته و زیور مرصع که عبارت از حلقهٔ دست و پدک جواهر وغیره باشد بخدمت والایش گذاشت و مراسم مبارکباد فتح و نصرت ادا کرده تکلیف تشریف آوری اندرون قلعه نمود آن شجیع سراپا فکر و تمیز باو تعلقه رفتن دور از حزم و عاقبت اندیشی که لازمهٔ ارباب دانش و بینش هم و نسبت دانسته بهانهٔ روز ناساز و ساعت بد در میان آورد و ملاقات متعلقان خصوصاً دیدار صاحبزادهٔ بلند اقبال را که فی الحقیقت وجود شریفش بنیان قیام دولت خداداد بود بر فردا قرار داده به نذر چند راس اسپ و خلاع گران بها راجه را روانه قلعه نمود خود بدولت آن شب هم و بجا آرمیده صبحی مع جمعیت گران داخل قلعه گردیده بر ابواب و دریچه های قلعه و دیگر کارخانجات

ملازمان معتمد خود قایم کرد بلکه بر ڈیوڑھی دیوانخانه راجه و محل زنانه اش چوکی ملازمان خود داشته
باطمینان کلی از متعلقان و توابعان ملاقات کرده به عیش و نشاط اشتغال ورزید الحق چرا
چنین نخواهد کرد که دولت نیم جان میسور را از سر نو زنده ساخته بارها محض بطرفداری آن
دولت از مرهٹه و دیگر یاغیان جنگها کرده بزور بازوی تدابیر عدو مال شکسته داد و ملک از
دست رفته را بنفس نفیس با تدابیر صائبه باز بقبضهٔ اقتدار خود آورد با وصف این تردد
و تشویش چون بدلحاظان کور باطن در شکست دولت آن قوی بازو حیله ها می انگیختند
و مزاج مسند نشین ساده منش را از آن جناب الابر شورانیده فتنه و فساد برپا می ساختند
و این همه محنت ها و صعوبت ها را که در امر ملکداری بظهور رسانیده بود مفت ضایع و برباد کردن
میخواستند لهذا آن همه را زیر کرده راجه را از کشمکش امور ملکداری و دردسر تدابیر اعدا شکنی
در مهد امن و امان داشته بطرفداری ملک و مالش پرداخت بلکه از بحر کشاکش دولت دنیا
او را بساحل نجات رسانیده ممنون و مشکور توجهات والا ساخت ۹

نیاید تاجداری بی دلیری هیچکس هرگز +		چو شمع از سر گذشتن لازم آید سرفرازان را

القصه چون چندی روز و شب در نظم و نسق کارهای شکستهٔ بلاد میسور و عزل آئین
فتنه ساز و تنبیه بدلحاظان حیله باز و جریمانه گرفتن از متصدیان پرغبن و تبدیل کارگذاران
با مکر و فن و فراهمی سپاه پیشه و اسباب شایستهٔ حرب و آئین سپه پروری بدل متوجه
بوده داد عدل و انصاف در داد و دلهای خلایق دور و نزدیک را بزر بخشی و نوازش
گستری و خاطرداری بدست خود آورده نام آوری اندوخت و هیچ کار بدون تجویز صائب
و حسن تدبیر لاحقه سرانجام نمی داد و لیسر اقبالمندش را به استاد والادانش سپرده تعلیم
و تدریس علوم سعی جمیله فرمود غرض گلستان تعلقات میسور آب و رنگ امنیت تازه

یافت

یافت و دلهای حاسدان ملک و دولت چون باغ خزان رسیده یکسر بی رنگ و رونق و
خراب تر گشتند و اکثر تعلقات اطراف که از دست حکومت اعیان این دولت رفته بود
بحسن سعی و کاردانی در قبضهٔ اقتدار آن ستم نهاد در آمدند و مردمان قابل و هنرمندان
جهان و اهل حرفه و سپاه پیشه که از باعث کساد بازار و کسر منزلت و کم خواهش سران
پیشین چون شمشیر در نیام عزلت نشین بودند دفعتاً زنگ کدورت از چهرهٔ حال بمصقلهٔ
قدردانی و مساعدت بخت پاک و صاف نموده مانند نیزه سر بالا کرده حاضر حضور
شدند و فراخور حوصلهٔ خود بکارهای لایق و خدمات قابل مامور گردیدند و سوداگران
و تاجران حسب الخواهش انعام پرور از هر دیار و بلاد تحایف نفیسه و اسپان گران بها
و شتران بارکش حاضر ساخته سوای قیمت مقرره بخششها و انعامات شایسته می یافتند
و لکوکها زر به ضمانت اهلکاران حضور بنابر طلبداشت اسپان بهتر و سپاهیان و مردان
هنرور در اطراف جهان می ریخت تا هر کس بکار و خدمات مامور خود بدل و جان ساعی
بوده سر انجام میداده بودند الحق هر گاه خداوند حقیقی میخواهد که یکی از بندهای خود را سزاوار
ملک داری و لایق غربا پروری و رعیت نوازی سازد دانش را مرجوعه خاص و عام

و کارش را سود و بهبود انام گرداند مصرع
دولت بغلت نیست که کوشید چنین است

حاصل کلام چون زنار دار حرام نمک بپاداش عمل خود رسید و بیخ فساد و خلل ملک میسور
برکنده شد جنوبی دار الریاست که مراد از ضلع پایین گهاٹ یعنی کومیتور وغیره باشد
پر شور و شر گشته زیرا که زنار دار وخیم العاقبت برای بند و بست آن نواح یکی از خویشان
خود را روانه کرده بود و او نسل حرام بعد دریافت حال حرام نمک چند نابکار و اوباش ملکشان را

باخود متفق ساخته شورش افزا بود برای تنبیهش دو صد سوار و دو رساله مردم بار و هزار پیاده
بسرداری سید اسمعیل صاحب برادر نسبتی خود معه سردار خان نامی دلاور منش روانه
ساخت و خود بدولت نزد نندراج رفته بلطایف الحیل و به بهانه بند و بست بعضی امور دولت
خود رضامند ساخت معه متعلقان و خویشان و زن و فرزند و قرابت داران او را همراه
خود آورده داخل حویلی خاص نموده سجدات شکر بدرگاه قادر دولت بخش حقیقی ادا
ساخته شادیانه شادمانی و نغمه بهجت و کامرانی بلند آوازه فرمود چون سکه اسم گرامی
آن بخت آور بدولت خداداد رواج تازه یافت و جمیع سامان شایان ثروت و سلطنت و
خزانه و اجناس نفیس و زر و گوهر و آلات حرب و ضرب بقبضه اختیار در آمد مخدوم صاحب
بقلعداری دار الریاست مقرر شد و اخراجات معمولی حسب خواهش متعلقان راجه مسند
نشین و نندراج وغیره بحال و برقرار و قلعدار به بیرسامانی ایشان مامور گشت و خود بدولت
روزی در ساعت نیک اندرون محل زنانه راجه و نندراج تشریف برده به تسکین و
دلاسای طرفداری ملک و دولت پرداخته چند طبق پر از خلاع و زر و جواهر هموار از طرف
خود بایشان سپرده بامراد مراجعت فرموده هنگامه عشرت و کامرانی گرم ساخته و بعضی
پالیکاران آن نواح مثل کرک و اله وغیره که پنبه غفلت بگوش خرد داشته بودند نظر بر زور
بازوی شجاعت و یاوری طالع آن همایون طالع کرده هراسان گشته مطیع شدند و بعد
بند و بست دار الریاست بالشکر ظفر پیکر به بنگلور شتافته باداى مبلغ که از نزد ساهوکاران
آنجا گرفته بود پرداخته مسرور الوقت گردید و اسمعیل صاحب و سردار خان از بند و بست خود
فراغت یافته خویش زنار دار را اسیر کرده فایز حضور شدند و همدران اوقات بدر الزمان خان
نایطه به ارادهٔ نوکری از رنجنگڈه رسیده ملازمت حاصل ساخت چونکه آن فیاض زمان

از جد و پدرش معرفتی و وقفیتی داشت رسید نش راغنیمت دانسته ماهیانه پنج صد روپیہ
به بخشی گیری بارکچہری ماموں ساختہ بود و ہمدران روزہا بسمع شریف رسید که بالیکار بالاجی
خوردار باعث غرور لشکر و اسباب دولت خود سر افتخار بفلک نہاده نارسامی ساید
و اکثر رعایای تعلقات سرکار را تیقاوی زر و فریب بسمت خود می کشد لقینیکه از صولت
حملهٔ شیران عساکر ظفر ماثر خوفی ندارد پس سوای سرزنش و تنبیہ معقول مطیع و منقاد نخواہد شد
و بر ہمای پند و نصائح اصلاح طریق وفائی نخواہد نمود آن دادگستر باستماع این معنی بنابر
بند و بست دولت خود عزم استیصالش بدل مصمم داشته در فراهمی لشکر و اسباب جنگی مستعد بود

ذکر فوج کشی میر سیّد شریف علی خان بسالت جنگ ناظم ادہونی بن آصف جاہ ناظم دکن به بند و بست صوبہ سرا و تسخیر کردن آن سمت بتائید حیدر علی خان بہادر و منتقل شدن آنہمہ بلاد بہ قبضۂ تصرّف آن اوج الادانش و فرہنگ در ہمون سال یعنی در سنہ یکہزار و یکصد و ہفتاد و یک ہجری آنکہ

در حینیکه بالاجی راؤ نانا معہ تمامی سلطنت و امرای خود متوجہ بند و بست نواح خاندیس بود
میر نظام علیخان اسد جنگ ناظم حیدر آباد در ۱۱۶۶ سنہ یکہزار و یکصد شصت و شش ہجری
بفراہمی لشکر انبوه به تنبیہ مرہٹہ یعنے غنیم پونا و تسخیر ملکش ہمت گماشت و میدان
خالی دیده بکوچہای دراز تا پونہ رسید و شہر را غارت ساختہ آتش زده بتخانہ ها را
شکست و در دیرہا گاوکشی بعمل آورده برگردید مرہٹہ مجبر دا استماع این خبر بسبیل یلغار
در رسیده و اسد جنگ را متصل معمورۂ ہمناباد محاصره کرده چنان شکست داد کہ بطرفۃ العین

خرابی تمام بحال لشکریان مغول راه یافت و از بهیر و بنگاه و توپ خانه وغیره جدا گشته در یک قلیچه محصور گشت و امرای قدیمش بعضی اسیر و اکثر قتیل شدند آخر الامر لاچار شده بغنیم راه مصالحت پیموده ملک هفتاد لک روپیه باستصلاح تحصیل داس دیوان معه دو شهر دار السلطنت سلاطین دکن یعنی برهان پور و بیجاپور سوای این احمد نگر و دولت آباد و صوبه سرا گذاشته سالماً به گولکنڈه مراجعت نمود لهذا آنهمه ملک در ضبط مرهٹه بود چون لشکر کثیرش در سواد کنج پور متعلقهٔ پانی پت و کرنال از دست سر ابدال تاخت و تاراج گردید و بالاجی راو ازین تشویش جان خود را رایگان درباخت بسالت جنگ حاکم ادهونی وقت را غنیمت شمرده مع لشکر و سامان جنگی به بندوبست صوبه سرا همت گماشته بسازش مرار راؤ حاکم گتی و حاکم کرپه کو چیده بهسکوٹه که پرگنه من مضاف صوبه سرا ست و تهانهٔ مرهٹه پونه بود رسیده محاصره نمود و بکشایش قلعه فرمان داد چونکه موکهنڈ سری پت نامی قلعه دار انجا دلاور بود قلعه را محکم کرده آنقدر کوشش مردانه بجا آورد که حاکم مذکور تاب عدو شکنی باوصف لشکر کثیر در خود نیافته ملتجی بآن شیر شرزه شکار گردید یعنی حیدر علی خان بهادر را طلبید پس آن شجیع عالم نواز که در بنگلور بعزم تنبیه سیامی گوڑه پالیکار سرکش بالاپور خورد سرگرم بندوبست لشکر خود بود دعوتش را سبب ترقی دولت خود انگاشته در رسید اگرچه حاکم مذکور برای ملاقات مستعد شده استدعا نمود اما آن بیدار بخت هشیار مغز پیام فرستاد اول خدمتی که معین خواهد شد سرانجامش بهم رسانده کار دستهٔ بعمل آورده بنده سرخرو بشرف ملاقات خواهند پیوست و او التماس تسخیر قلعه کرد تا شجیع کار آزما روز دیگر پیرامون قلعه گردیده نشیب و فراز زمین مشاهده کرده معموره را که شرقی قلعه است بیک حمله گرفت و مورچال همونجا قایم کرده گولندازان خود را فرمان داد

تا بہ شست اندازی توپہای حصار قلعہ را چون پنجرۂ مشبک ساختند و شجیع صاحب رای
وقت توپ اندازی بحاکم مزبور نوشت کہ حضرت بجای خود خبردار باشند کہ بر قلعہ توپ
اندازی بعمل می آید بعد آن گولندازی حسب الفرمایش خداوند نعمت خود چند گولہ
از توپ دور انداز بجانب لشکرش کہ بفاصلۂ نیم فرسنگ غربی قلعہ فرود آمدہ بود پرانید
کہ محض عبرت خود نمود تا لشکر مغول از ریزش گولہا زیروزبر گردید و حاکم مزبور لشکر خود را
از آنجا بر داشتہ آنطرف تالاب شمالی قلعہ خیمہا زدہ فرود آورد غرض آن صاحب شوکت
عدومال دو سہ روز بہ توپ اندازی و قلعہ شکنی مشغول بودہ در روز چہارم بقلعگیان پیغام
فرستاد کہ من بہادرام اگر پروای جان و مال و ہوس عیش و عشرت باقی دارید مع سامان
شمار وانہ کردہ آید و گرنہ یورش کردہ ہمہ محصوران را مع عیال و اطفال تہ تیغ کشیدہ خواہد شد
تا قلعدار بعد ردوبدل بسیار طمانیت خاطر حاصل ساختہ ازراہ مصالحت بہ پناہ
دولت خدا داد در آمد و قلعہ بملازمان والا سپرد آن خلق پرور داد گستر در قلعہ ٹہانہ خود
گذاشتہ قلعدار مذکور را از جان و مال امان بخشیدہ حسب استرضای خاطرش مع
بار برداری باستصواب و تجویز حاکم مسطور روانہ پونہ ساخت و روز دیگر بحاکم نوشت
کہ در قلعہ مفتوح ٹہانہ باید فرستاد تا ملازمان خود را از قلعہ بر داشتہ شود تا حاکم دانا بہ مقتضای
رای وقت پسند خود بندوبست قلعہ مع توابعش بندۂ آن شجاعت منش گذاشتہ
سمت صوبۂ سرا پیشتر نہضت نمود پس آن دلاور باشوکت در عرصۂ دو سہ روز از
بندوبست قلعہ فراغت یافتہ بالشکر ظفر پیکر و آتشخانۂ جگرگداز عدو سوز کوچ بکوچ
قطع منازل کردہ سواد بالاپور کلان را مضرب خیام عسکر نصرت ماثر نمود عباس قلی
خان بن درگاہ قلی خان مرحوم حاکم آنجا از فعل خود کہ در حق آن صاحب شوکت

غریب پرور در ایام سابق بظهور رسانیده بود یاد کرده به بیم گزند خویش مع زنانه و اسباب
ضروری راه ارکاٹ سر کرد پس آن صاحب جاه باطلاع این معنی ٹھانه خود در قلعهٔ مذکور
فرستاده با لشکر حاکم صدر ملحق شده هر اولی گزید تا آن زمان اتفاق ملاقات هر دو
صاحب جاه و فرصت همکلامی بیجا بانه صورت نه بست چونکه در سواد سرا رسیدند آن صاحب
شوکت غربی قلعهٔ سواد عیدگاه را مضرب خیام نمود و لشکر مغول در تالاب شرقی
قلعه فرود آمده گرد گرفتند و مورچال شدید و صلابت کوچه های متعدد بحفر زمین و انیده
با آتش اندازی و منجنیق پرانی اشتغال ورزیدند چون کشایش آن قلعه هم برای زرین آن
والا دانش تفویض یافت رفته رفته شهر گرفته تبیرها قایم کرد واز اتواپ کلان دیوار
قلعه وارک قلعه شکست واز بس شلک های اتواپ که دل و جگر محصوران از صدماتش
چاک چاک می شد حصار ها ریخته گردید با این ترمک کشن نامی حارس صوبه دل از دست
نداده تا یک ماه داد قلعداری در داد آخر الامر که حصار ها برابر زمین برابر شده بود از
یورش غازیان شیر شکار آن شجیع والا همت هراسیده به پناه دامن دولتش شود و
بهبود خود انگاشته التماس جان بخشی نمود و قولنامهٔ قوی درخواست پس آن سید ارجمند
وطالع آور بدلدهی و امان بخشی او قولنامه فرستاده نامبرده را طلبید و تهانهٔ خود
در قلعه گذاشت و آنچه که سامان ذخیره و آلات حرب و ضرب که مرهٹه برای ملک گیری
کرناٹک بالا گهاٹ و پایین گهاٹ در آن قلعه آماده کرده بود در تحت تصرف
خود آورد اما بلا توقف آن وزمان و عدم اطلاع احدی اتواپ کلان و دیگر سامان
شایستهٔ آنجا را که تیار و لایق داشتن بحضور خود بود علیحده زیر خاک پنهان ساخته
پنج شش ضرب دهان شکسته و نادرست مع چیزی سرانجام مدرس و بوسیده

بیرون

بیرون انداختہ نامۂ مبارکباد فتح بحاکم مذکور ترقیم و ترسیل ساخت چون روز دیگر حاکم
مسطور برای دیدن قلعہ و اسباب جنگی مرہٹہ بارہا از زبانی جاسوسان شنیدہ بود
کہ آلات حرب و ضرب با دیگر اسباب گران درینجا داشتہ ہست سوار شدہ متوجہ
قلعہ گشت و آن صاحب شوکت کار آزما در پیش قلعہ اول شرف ملاقات حاصل ساختہ
او را اندرون قلعہ بردہ و بہ سخنان ایلہ فریب چرب و شیرین دلش دربود و کلیدہای
قلعہ در پیش گذاشت و تتمۂ اسباب قلعہ یک بعد یک بنظر گذرانید و حاکم مذکور بعد مشاہدہ
و ملاحظۂ جزو کل سہ ضرب توپ کلان را کہ در جلو نواب ناصر جنگ شہید بود کشیدہ
در لشکر خود فرستاد و بقایا سامان و کلید قلعہ و بندوبست آن صوبہ بآن صاحب
ظفر سپردہ داخل خیمہ گردید چون بعد سہ چہار روز کوچ مراجعت بہ ادھونی مقرر
گردید آنصاحب شوکت را طلبیدہ بنواب حیدر علی خان بہادر چقماق جنگ
مخاطب ساختہ مسند نظامت در و بست صوبۂ سرا مع پیشکشات پالیکار نوشتہ داد
و ضلع گرم کنڈہ مع قلعہ بر آن اضافہ ساختہ بی تکلف از زبان خود فرمود
کہ شما محق دولت و سرداری این ہمہ ملک ہستید او خالق جان بخش محض و جود شریف
شما را لخلق پروری آفریدہ پس این ملک و دولت بذات شما مبارک و مہنا باد
الحاصل بعد ادای لوازم مبارکباد حاکم دانا از نواب بہادر مبلغ خطیر و راسان باد پیما
و فیلان کوہ لقا رخصت شدہ با تمامی لشکر خود مراجعت بادھونی کرد و اضراب
مذکور را ہمراہ لشکر بردن نتوانستہ شمالی قلعہ بر نہر آب دو ضرب گذاشت و ضربی را
کہ در جلو نظام الملک آصف جاہ بود بہزار تردد و محنت ہمراہ خود برد مخفی نماند
چون آن شجاعت فش بخطاب مرقومۃ الصدر خواندہ شد آن زمان بپاس خاطرش

شکریه ادا نمود و خاموش ماند بعد روانه شدن حاکم مزبور خطاب جنگی را ذکر کرده خود را فقط بنواب بهادر نامید سپس نواب بهادر تا پانزده بیست وز رونق افزای قلعه بوده بدلدهی و تسلی خاطر رعایا و برایا پرداخته میر اسمعیل حسین را بایالت صوبه تعین کرد و در باب مرمت قلعه تاکید آکید کرده داخل خیمهٔ مبارک گردید

ذکر لشکرکشی نواب بهادر بر بالاپور خورد و تسخیر کردن آن مکان و مفتوح شدن کوه مرکسرا یعنی کوه سرای خورد و بنوکنده وغیره که در سن یکهزار و یکصد و هفتاد و دو هجری واقع شده

هرگاه نواب بهادر از بند و بست صوبهٔ سرا فراغت یافت عزم تسخیر بالاپور خورد که از زمان سابق مرکوز خاطر بود با تمامی لشکر خود که هشت هزار سوار و ده هزار جوان بار و دوازده هزار پیاده کرناٹکی بود با وفور سامان جنگی بطرف مذکور نهضت فرمود و در اثنای راه فیض الله خان هیبت جنگ بن میر محمدی خان جاگیردار برگنه تمری که داماد نواب دلاور خان بود از خسر بزرگوار بعد فوت زوجهٔ خود رنجیده بملازمت نواب بهادر قدم از سر ساخته شتافت و فراخور حوصله خود عزت امارت دریافت چون بظاهر معمورهٔ مذکور نواب بهادر فرود آمد پالیکار آنجا تاب جنگ میدان در خود نیافته قلعه بند گشت هرچند نواب باطاعت و انقیاد امر خود رهنمای فرموداد نگون بخت ازاین معنی پهلوتهی ساخته مستعد جنگ گردید امام ارراڈ کهوڑ پڑیه را

بلکو ملک خود طلبید چنانچه راؤ مذکور بتمامی جمعیت سلطنت خود که دوازده هزار سوار و پیاده
بود تایئدش همت گماشته در رسید و گوڑی بنڈه را قایم کرده خود در آنجا اقامت
داشت و شش و هفت هزار سوار بمقابله لشکر نواب روانه کرد چون جمعیت راؤ مذکور از آنجا
رخصت یافت برکهی لشکر نواب بهادر زده برگشت بعد اطلاع بر این معنی نواب
غضب آلود شده با چند شیر دلان خونخوار پئی شان گرفت و در میدان غربی نندی گڈه
با جمعیت غنیم در آمیخت و بیک حملهٔ مردانه و دلاوران نواب چون مرغان دانه چین
لشکریان اعدا را تنه منقار تیغ در کشیدند و بقیة السیف از راسان و آلات حرب و
ضرب خود دست شسته فقط جانهای خود را از آن مهلکه و معرکهٔ مرد آزمای بیرون
بردند و قریب دو هزار اسپ غنیم بدست لشکریان نواب شدند پس ظفرمند مراجعت
کرده بر کشایش قلعهٔ مذکور همت گماشته فرمان داد تا کارگذاران و الا دانش حسب الحکم
معمورهٔ پٹنه گرفته مورچال قایم کرده در توپ اندازی و منجنیق پرانی اشتغال ورزیدند
راؤ مذکور تاب مقاومت نداشته فقط بخرابی و تاراجی رعایا سعی میکرد چنانچه
قزاقان لشکرش مثل جغد و بوم یوم بیوم دیهات سرکار خداداد را خراب و پایمال
میکردند لاکن اصلا بمقابله و مجادلهٔ اهل لشکر نواب نپرداختند اگرچه این خبر بسمع شریف
نواب بار بار میرسید اما باراده اینکه افتتاح قلعه بسزای معقول آن بیباک پرداخته آید
خود را بر در تجاهل زده مثل نادیده و ناشنیده به تفتیح قلعه صرف اوقات می نمود و تدبیر
قلعه شکنی و سعی عدو مال بعمل می آورد چون در اندک مدت دیوار قلعه که گلی بود شکست و
ریخت از یکجانب گردید نواب حکم یورش در داد با وصف این حال محصوران همت مردانه
و کوشش بهادرانه صرف کردند و بدفع یورش پرداخته حمله کنان را هزیمت دادند

و روز دیگر باز یورش کرده ناکام برآمدند پس نواب فکر دقیق بکار برده به تردد شایان
مرحلهٔ تازه روبروی دروازه احداث کرده به شکست باب قلعه فرمان داد تا گولندازان
دوربین بسعی یک روز هر دو دیوار سدّ دروازه شکسته فارغ گشتند چون راجه محصور
خبر شکست دروازهٔ قلعه گوش کرد بفکر دور و دراز افتاده معرفت ساهوان و دیگر
پالیکاران راست باز که همراه لشکر نواب بودند پیغام صلح فرستاده عرض جان بخشی
نمود بعد رد و بدل بسیار نواب بهادر نظر بر پرورش براو گذاشته به نذر و پیشکش هفت لک
روپیه راضی شده دست از جنگ باز کشید و برحسب معروضش چنان مقرر شد
که خود بدولت مع لشکر و توپخانه از راه دیون هلی و بنگلور مراجعت بسرینگ پٹن نفرماید
و منجمله مبلغ زر سه قسط تقرر و تفریق ساخته قسط اوّل در مقام دیون هلی و دیگر در
بنگلور و سیوم در دار السلطنه عاید سازد پس همچنان کوچ به عمل آمد و نواب بجزم و احتیاط
تا ابلاغ مبلغ مذکور هزار تفنگچی الیسداری جهان خان کهوکر و حسین خان لودی در مورچال
و بیٹھه گذاشته هفت بیش صندوق پر باروت هم ذمهٔ آنها سپرده بود راؤ مذکور
یعنی مراری راؤ باطلاع این خبر شباشب مع لشکر یلغار کرده از عقب قلعه رسید سردار
قلعه را خبردار ساخت او ناتجربه کار رسیدنش را از مغتنمات شمرده خوش و خورم بیرون
قلعه آمد پس هر دو تا باز حیله گر مشورت نموده بفریب دادن نواب بهادر کوشیدند
چه راؤ مذکور سخنان چرب و شیرین و ابله فریبی راه سود و بهبودش زده بدام خود در کشید
چه گفت که بالفعل حصار قلعه شکست و ریخت شده اکثر غربا و سپاهیان جنگی خراب و
پایمال آتشبازی گردیدند اقامت اینجا مناسب حال نیست لازم که مع ناموس خود و تمامی
خزانه و زر و گوهر بکوه نندی رفته اقامت باید ورزید و مبلغیکه بنواب دادن تقرر یافته است

بمن عاید سازید تا بصرف همون مبلغ مذکور لشکری فراهم ساخته دیگر لشکر انبوه از پونه و حیدرآباد
بکومک طلبیده تنبیه معقولش کرده آید پس راجه ساده منش که وقت زوال ریاستش رسیده بود
سخنان غرضانه او را بگوش رضا جا داده همچنان کرد که چهار پنج لک روپیه که برای ابلاغ
نواب بهادر حسب قرار خود آماده داشته بود به راؤ مذکور رسانید و قلعه هم بحراستش بازگذاشته
خود بر کوه رفت راؤ مذکور دو هزار پیاده خود معه ضرب و باروت در قلعه شکست و ریخت
تهانه گذاشته با قامت گاه خود شتافت صبحی قلعگیان به برج و بارهای قلعه طبل و دف
و تبیرهای مرهتی می نواخته بر دروازه هجوم کرده بودند نیز کداران نواب بمشاهده اینحال
فتور عظیم انگاشته در مورچال قایم و مستعد بودند که ناگاه هزار و پنج صد کس غنیم بیرون
قلعه شتافته بر ایشان در تاختند از آنجا که فداییان نواب اندک جماعت آنهم در
یکجا نبودند مورچال گذاشته در پیته فراهم شده و یک دروازه را مضبوط کرده آرمیدند
و جماعت قلعه گرد ایشان حلقه زده تفنگ اندازی و بان پرانی آغاز نهادند و
سرداران تفنگچیان نواب دل از دست نداده برنگ جان نثاران عمارتی کلان در زره وام
را پناه ساخته مردانه وار میکوشیدند و بارها کهوکر بچند جوانان شرزه منش بر جمعیت شوم
غنیم در تاخته اکثر ایشان را ته تیغ و سنان می کشید و چند مردم قلعه را ابتدا اصابه
اسیر کرده احوال قلعه دریافت چون ایشان بمفصل حقیقت صدر ظاهر کردند سرداران مذکور
اسیران را مع عرضی کوایف روداد و برگشتگی طالع راجه و بدعهدیش شب دیگر روانه
حضور ساخته منتظر کومک نشست بمجرد موصول عرضی دولتخواه و دریافت کیفیت
نزبانی اسیران غضبناک چون شیر غران مع لشکر و توپخانه یلغار کرده در رسیده و
سواران راؤ مذکور را که گرد قلعه محافظ بودند بیدهای لشکر نواب بهادر چنان زدند که

که همه ها بخرابی تمام تا گوڑی بنڈه عقب ندیدند پس سردار دولتخواه نواب که در اندرون
پینٹه قایم بود علم حیدری بر دروازه نصب کرده طنبور بنواخت نواب خوشدل شده
داخل پینٹه گردید و همون مورچال و تبیرهای که سابق احداث کرده بودند قایم کرده
بریزش گولهای توپ و تفنگ فرمان داد بعد دو روز یورش کرده قلعه گرفتند
نواب بعضی مردمان را حیله گر را بقتل رسانید و بعضی را بنابر عبرت گوش بینی ها بریده
خون چکان روانه لشکرش نمود و برای بندوبست آنجا میر علی رضا خان را مقرر
ساخته بکشایش کوه ندی و درباب اسیر کردن پالیکار برگشته تاکید اکید فرموده
راست بالشکر ظفر اثر مقابله مرار راو بطرف گوڑی بنڈه شتافت راو مذکور تاب
مجادله در خود نیافته سمت گوڑی بنڈه که در ضبط خود داشته بود رفت نواب بهادر بسعی
دوسه روز گوڑی بنڈه را تسخیر کرده تهانه گذاشته پیشتر کوچید چون نزد گوڑی بنڈه رسید
راو مذکور سوار شده مع پیاده وسوار و توپخانه خود مقابله کرده مستعد بجنگ گردید نواب
رسالهای مردم بار و پیاده و توپخانه را در خشک نهری پنهان ساخته سواران قزاق
را پیش راند هرگاه سواران صفها زده برایشان درتاختند و متصل رفته برجع القهقری
برگشتند جماعت راو مذکور دلیر شده تعاقب ایشان گرفت یکبار کمین داران برخاسته
بشلک توپ و بنادیق چنان داد مردانگی دادند که تا زمان حال بر صفحه روزگار
یادگار باقیست و لشکریان راو مذکور چون دانه های جوال چاک منتشر شده تا حصار کوه
گتی آب نه نوشیدند و راو مذکور نیز راه خود پیش گرفت نواب مظفر و منصور پیشتر نهضت فرموده
گوڑی کنڈه را بجنگ هفت روز فتح کرده از آنجا سمت پنوکنڈه که آنجا تهانه راو مذکور بود
شتافت و به تردد شایان کهاٹها گرفته مضبوط کرد پس آن برقلعه پاین کوه یورشها کرده

بعرصه یک ماه تسخیر نمود و از آنجا طرف کوه مڑک سرا در تاخت قلعدار آنجا که دلاور منش بود
مستعد بجنگ گشته بریزش گولهای توپ و بندوق بسیاری لشکریان نواب اضائع
ساخت نواب غضب آلود گشته فرمان داد تا متکفلان امور جان نثاری کوه را محاصره کرده از
پناه سنگ ها برکوه یورش آورده و نواب برکوهچه شمالی قلعه که بهم ملحق است توپهای کلان قایم
کرده به قلعدار قول نامه فرستاد چون او برآن قول رضی نشد خشمگین بگولند ازان حکم کرد تا هدف
دوزان شست اندازی کرده بر سنگهای که در وسط کوه بلند تر واقع شده است و زیر آن بلند
خانها و عمارات نامی از ساکنان آباد بود شلک ها زدند چنانچه سنگها از صدمات گوله ریزه ریزه
گردیده بسیار محصوران را هلاک و نابود و اکثر سکنا را زیر و زبر و پراگنده حال ساخت پس
تاب مردانگی و مجال دلاوری از دل قلعگیان ربوده شد قلعدار بمشاهده چنین حال
منکر هراسان گشته از خود التماس جان بخشی نمود و قلعه بگماشتهٔ نواب ظفرمند گذاشته
خود به پناه دامن دولتش در خزید تا از جان و مال امان یافت و میر علی رضا خان که بمحاصرهٔ
کوه نندی پرداخته بود بکوشش مردانه و تدابیر بهادرانه محصوران را زیر ساخت پس
پالیکار آنجا که بجمیع وجوه لاعلاج شده بود کوه را بامیر موصوف سپرد و خود به پناه اولیای
دولت خداداد در آمد میر صاحب حسب الحکم حضور پالیکار اسیر را مع توابعانش مقید روانه
بنگلور ساخت و منجمله فرزندانش دو پسر را مسلمان کرد چنانچه یکی ازان مردود دیگری صفدر خان
نامی تا زمان حال زنده است و خود مع فوج داخل لشکر حضور گشت و بدر الزمان خان
با بالت قلعهٔ نو تسخیر مامور گردید چون تعلقات آن سمت که نظیر باغات بهشت توان گفت
بقبضهٔ اقتدار نواب بهادر در آمد جبین نیاز بدرگاه خالق بے نیاز سوده عمال باهوش
و قلعداران امین و هوشیار اطراف ملک روانه کرده خود چندی بر سواد صوبهٔ سرا

برای بندوبست آن نواح مقام فرمود

ذکر فتح بلاد بدنور عرف حیدرنگر و بندوبست دیگر قلعجات آن سرزمین که در سن یکهزار و یکصد و هفتاد و سه هجری واقع شده آنکه

از آنجا که دریافت ماهیت نیک و بد و استماع حالات و اخبار حسن تدابیر دوست و دشمن دستور العمل شهسواران عرصهٔ جهانبانی و عمل دستور یکه تازان میدان کشورستانی است قانون مستمرهٔ نواب ظفرمند چنان بود که هر روز اخبار تازه از ممالک دور و نزدیک و از سرحدات خویش و بیگانه برسد و وقت شب بر همه کوائف و احوالات اقالیم و هر دیار و ملک رانی و بندوبست زمینداران و راجها و نظام دکن و ناظم پونه و صوبه‌دار کرناتک پایان گهاٹ وغیره مطلع شده من بعد بحرم سرای خاص بهر استراحت تشریف می‌برد و برای سرانجام این کار لازم الحزم و الاحتیاط خبرداران باهوش و قاصدان سراپا چشم و گوش و جاسوسان کامل هنر و خفیه نویسان یگانه عصر و سوانح نگاران سبک‌دست و گران فطرت بچهارسوی ممالک تعیین شده هر روز اخبار واقعی و سرگذشت کماحقه دریافته بعرض میرسانیدند چنانچه درینولا بالاتفاق معروض داشتند که ملک نگر از بس نظارت و لطافت و نزهت بخش ممالک بالاگهاٹ بل همرنگ باغات جنات توان گفت

بیت

هر سوخته جانی که به بدنور در آید ؎ گر مرغ کباب است که با بال و پر آید ؎

فی الحقیقت در خوشی آبادی رشک افزای کشمیر است که ما تحت آن صوبه بلد ہاے نزهت آباد و زرخیز و فضای دلکشا آیش خاطر نظارگیان را سرور انگیز دهر سال

تا هشت ماه بارش معتدل که باعث طراوت دلهای افسرده نباتات و حیوانات است
می بارد و اشجار صحرای و بوستانی بیشتر درختان نارجیل و نوفل چون قد خوبان
سرافراخته و درخت فواکه هر قسم ثمر راحت بخش در مشت دارد و درختان صندل معطر
ساز دل و دماغ مردم هر دیار و بوی گل و ریاحین و میوهٔ نورس آن سرزمین تسکین ده
دل بیقرار و گلرخان سروقامت چون چمن همیشه بهار برنگ و بوی زیبائی رعنای
آراسته شیوهٔ دلربائی و طریق دلکشی بر روی کار می آرند و ماهرویان قیامت
قامت آنجا خود را به کسوت دلفریبی پیراسته شایسته جوانان باهوش را به نگاه ناز و
عشوه فریفته از پا در آرند و جویبار و انهار در آن گل زمین همیشه بهار چون بحر مواج
جاری و تالابها و چاه های ملبب مانند منبع دل فیاض ساری و رعایای جزو کل
آن دیار متمول و صاحب تیسیر فاما همیشه بر راه مردمیدان دلاوری یعنی بر تسلط عادل
صاحب شوکت چشم باز اند زیرا که آن خطهٔ دلکشا در دست مردمان وحشی سیرت
افتاده زنی مردانه لباس پست فطرت بلا اندیشه و بی وسواس خاطر مختار شده حکمرانی
میکند و بیشتر زیر حکم حاکمان صوبه سرا بود الحال راه بغاوت پیموده در رسانیدن
زر پیشکش قصور می سازد باوجود موجود دارثان دولت خود هوس ریاست در دل داشته
نرد مباشرت و تعشقی با غلامی می بازد و قلم و ندکور با این همه خوش آبادی و زرخیزی
چون چشمان کور بیرونق و نور و دلهای سکنای آنجا به درد و جور و ظلم آن بدکار رنجور
است و صدای فریاد و فغان بهر کوچه و بازار برخاسته و بهر سو حرامیان و دزدان بمال غربا
دست دراز ساخته اند مردان از اطاعت زن شرمسار گشته خانه نشین شدند و زنان
از راه شوخی و بیباکی بدمست بادهٔ نشاط گردیده به آراستگی زلف و چهره کارهای ناشایسته

بعمل می آرند و مردان طاقت تادیب و سرزنش زنان علاقهٔ خود ندارند که بکومک
زن حاکمه علانیه بهوای بوس و کنار بچارسوی رسته و بازار با انتظار شهوت
پرستان بیقرار میگردند **بیت**

در راه خدا که رهزنانند
آن راهزنان همین زنانند
آری زن بنقص فراست مشهور است

اگر بسرداری و حراست ملکی نامزد گردد آسودگی رعایا و برایا معدوم و صورت منیت
ملک و مال معلوم است الحق ریاست همچو ملک بهتر و خوشتر با آن بدسرشت اصوب نمی‌نماید
و زنی بدکار بحر است آن کشور عشرت نشان نمی‌سزد قطع نظر ازین از سرکار منحرف
گشته و شخصی از اولاد حکام آن مقام که از عقل و شعور دور و وجود معطل است هرچند
بتمنای ریاست و هوس دولت فکر و تردد می‌نماید اما کاری نکشاید پس ظاهر است که
از جنس ذکور کسیکه پست فطرت و دون همت از زن ناقص باشد کی سزاوار دولت و
ملک رانی گردد و نمیداند که این ملک وسیع و مکان رفیع زیر حکومت کدام حاکم والاشان
منتقل شود الحاصل نواب کامگار باستماع مژدهٔ بهجت آمود جاسوسان حقیقت شناس و
خبر آوران باهوش و درست حواس را باز برین کار مامور فرموده تاکید ساخت که تازه
اخبار تحقیق دریافته از حکمرانی و کارآگهی و جمعبندی لشکرش ماهر شده مفصلاً العرض
رسانند و خود با جمعیت گران سمت چیتل درگ کوچیده بنابر مصلحت و عبرت نمای خود
بتاخت و تاراج و تسخیر مکاناتش فرمان داد چون قزاقان بیباک در جمیع تعلقات درگ
مذکور منتشر شده تا گهاٹ درگ همه ملک را با خاک برابر ساختند و سواری خاص را
سمت درگ رونق افزا شد پالیکار آنجا سرارادت از حجاب بغاوت و سرکشی برکشیده
بحلقهٔ اطاعت در آمد و حسب الحکم حضور دو لک روپیه در عوض پیشکش و لک و پنجهزار داده

از جان و مال امان یافت و با جمعیت خود همراه لشکر شد و قاصدان و جاسوسان
سبک تگ جلد تر شتافته باندک فرصت دریافت حقیقت بند و بست آن نواح
کرده مفصل معروض داشتند و بمقارن این حال شخص مذکور که آرزوی ملک و مال
در سر داشته قابو می جست و در چیتل درگ پناه گرفته بود بیاوری طالع سعید
حاضر حضور سعادت مجرای نواب شده بمعرفت درگه واله التماس نمود و متعهد
گشت که کمر خدمت در اطاعت حضرت فلک مرتبت بسته ام و ملازمی رکاب
ظفر انتساب فخر خاندان خود میدانم و بتنبیه آن زن بدسرشت که در آنجا بهوای
سروری می نازد و مردانوار بمیدان مختاری می تازد دیر دارید و آتش مشتعل بیحیائی
او را بآب شمشیر سیاست فرونشانید و عالمی را که بجور و ظلمش جان بلب هستند از تسلی
و طمانیت جان تازه بخشید چون نواب بهادر ظهور کار بر حسب آرزوی خود دید التماس
او را قبول کرده به آراستگی افواج یمین و یسار و ترتیب قول و هراول و چنداول
پرداخته سرداران دلیر و جنگ آزموده را با فوج مقرر و تعیین فرموده صبحی فردای
آن روز سمت نگر نهضت نمود و صاحبزاده بلند اقبال و فتح یاور هم همراه رکاب بود
و در هر منزل و مقام رعایا و برایای آن سرزمین را بنوازش و استمالت بسیار
امیدوار ساخته قولنامه در ازدیاد آبادی ملک عطا می فرمود و در هر تعلقه و قلعه که
مضرب خیام می شد غربا و بیعلاقه داران آنجا را از هر فریق طلبیده بداد و دهش
آنها را خوشنود کرده داخل ملازمان می فرمود و کسانیکه از حلقهٔ اطاعت خود بیرون
رفته و سخنان پند و نصایح گوش نکرده مستعد بجنگ می شدند بقتل و اسر و خرابی
حال شان می کوشید ازین معنی هراس و هول و هیبت در دلهای آن مردم جا گرفته

جمیع رعایا و عمال و قلعداران وغیره بوساطت صاحبزادهٔ مرادبخش مطیع و فرمانبردار شده لایق حوصلهٔ خود فراغت حال حاصل ساختند چون عسکر ظفر اثر این طرف قلعه نگر بفاصلهٔ دو منزل فرود آمد جاسوسان که خفیه در آنجا مامور کار بودند حاضر حضور شده معروض داشتند که زن حاکم اینجا سخت اندیشناک و غمگین است و آرام و راحت روز و شب گذاشته در فکر دور و دراز افتاده سررشتهٔ انتظام مهام از دست داده دل برمرگ نهاده است و میخواهد که بمکر و فریب و پیش کش از هدایا آنحضرت را ازین عزم باز دارد چنانچه همدرین اوقات مطابق معروض جاسوسان زن دون فطرت وکلای معتمد را با تحف و هدایا و نیازنامه بحضور فرستاد وکلای دانا بعد ادای آداب تسلیمات معتقدانه سامان نذر و تحالیف از نظر فیض اثر گذرانیده عرض کردند که هر سال لک هون پیشکش معه دیگر اجناس نفیس از قسم فوفل و چوب صندل و قاقله و مرچ سیاه وغیره خواهد رسانید و تا زیست مطیع و منقاد امر جلیل القدر خواهد بود امید که ازین خطهٔ زمین از طرف خود باز بهٔ او عنایت شود تا زیر ظل عاطفت همایون بوده از آسیب دشمنان محفوظ ماند پس ارشاد شد از امنیت و صلاح حال و مآل آسودگی خاطر و پاس آبرو منظور و مطلوب باشد بلا اندیشه بلشکر ما بیاید و بطمانیت ظاهر و باطن در قلعهٔ سرینگ پٹن که جای امن و حصن عصمت است سکونت نماید تا زر صرف مایحتاج با متیاز تمام از سرکار مقرر فرموده خواهد شد وکلا با بلاغ این معنی مراجعت کرده بآن زن مفصل حقیقت فرمودهٔ نواب ظفر رکاب ظاهر ساختند زن مطلق العنان از راه غرور ناشایستیهٔ اقبال این پیام نکرده خواه نخواه بمقتضای بید الشی مستعد جنگ گردید و از عبدالحکیم خان

حاکم ساونور سازش و مبلغ خطیر رنزش نموده التماس کومک ساخته بود تا خان
موصوف باقبال التماسش دو هزار سوار و چهار هزار پیاده فرستاد و خود هم با جمعیت
و اسباب جنگی بر آمده بر جوی بالا فرود آمده بود و فوج کومکش از راه جنگل و کوه داخل
قلعهٔ نگر گردید چون این خبر بسمع مبارک رسید مثال شیر غران پیشتر کوچیده بفاصلهٔ
یک منزل فرودگاه لشکر ساخت و سرداران افواج را به تسخیر مکانات و قلعجات اطراف
و جوانب نگر تاکید فرموده روانه ساخت و خود بدولت با چند سردار و بهادران سوار
و پیاده بمحاصرهٔ قلعه نگر پرداخت القصه سرداران تهورمنشش براکثر مکانات و قلعجات
تاخته دست یغما کشاده بعد جنگ و جدل تسخیر در آوردند و از نهارخواهان راجوق جوق
فراهم آورده روانهٔ حضور ساختند چون خود بدولت اوقات شبانروزی بر ضبط
و محاصره و مورچال و گرفتن قدری قدری جاها مصروف داشته میدان جنگ
بر آن تیره درونان تنگ تر از روزن سوزن ساخت محصوران جاهای بیرون
قلعه که مضبوط کرده بودند گذاشته اندرون قلعه خزیدند و به برج و باره مستعد بجنگ
نشستند اگرچه در اندک مدت طاقت جنگ و جدل از محصوران رفته هراس و بیم جان
و تلف آبرو در دل جا کرده منتشر الحواس بودند فاما بپاس نمک زن که مردانه وار
آمادهٔ جنگ است بجاهای خود قایم بوده بدلیری تمام تردد میکردند هر چند بهادران
نواب از گولهای توپ و تفنگ و تیر و شمشیر هر روز جوق جوق را می کشتند و گروه را
با آتش حسرت و نامرادی و ناکامی می سوختند لیکن با این همه خرابی حال قلعگیان از
خیال جنگ و جدال نگذشته از جا می گذشتند و سپاه افغان نیز از راه شوخی بطرفداری
قلعه پرداخته بر مورچال می تاختند و هر بار محروم و مایوس بر می گردیدند اگرچه محصوران

در عرصۂ قلیل میدان معرکہ ابر خود تنگ دیدند و عرصۂ فرار کشادہ تر یافتند اما آنچنان
محاصرہ سخت بود کہ بسلامت جان از آنجا بیرون نمی توانستند رفت لاچار شدہ چنان
مقرر کردند کہ تا مقدور بامر جنگ پرداختہ انجام کار بہ تبدیل لباس راہ دیار دیگر سر
باید کرد چون نواب باجمعیت دریافت کہ مکانات و قلعجات اطراف و جوانب کہ
کارپردازان آنجا کہ مردان شجیع بودند بہ تسخیر در آمد و بقلعۂ حراست زن دون فطرت
ایام محاصرہ بامتداد کشید کہ موسم بارش کہ پراگندگی آور مردم و دواب است برسر
رسید خواست کہ زود مسخر نماید پس روزیکہ عرصۂ یک سال بسعی مردانہ منقضی گردیدہ
بود سپاہ لشکر و غازیان عسکر خود را بجانفی یغما و غنیمت اقمشہ و امتعہ و زر و نقرہ و
زنان حسین از قوم ہنود حکم یورش فرمود پس یکبار شجیعان سوار اسپان گذاشتہ و پیادگان
جرار قدم جلادت کشادہ از راہیکہ دیوار قلعہ شکست یافتہ بود شلک زنان ببرج
و بارہ سوار شدہ ندای بگیر و بکش بلند ساختند و کسیکہ بمقابلۂ آنہا مستعد گشت ہدف
تیر و تفنگ و لقمۂ شمشیر اجل رنگ گردید چون زن مردانہ لباس این حال مشاہدہ نمود اول
محل خاص یعنی نشیمن مزین را کہ شوم شنکر شوہرش از خشت چینی طلاکاری بنا ساختہ و
پیوندش نیز از طلا برابر کردہ و بدر و دیوار جواہر چسپانیدہ بود آتش زد و اکثر درج
جواہرات را در آتش سوختہ و در ہاون سنگین آہنی کوفتہ ضایع نمود آخر خود بد و
پرستار از راہ بدررو آب بیرون شتافتہ فقط بسلامتی جان پا پیادہ راہ گولی درگ
کہ پنج کروہی نگر جای قلب واقع شدہ و اطرافش دشت ہولناک است گرفت و کوہ را
قایم کردہ آسود و ہمہ ملک و دولت و اسباب ثروت شوہر و جد و آبایش بقبضۂ اقتدار
نواب نامدار گذاشت چون نواب بر فرارش اطلاع یافت تھانہ در قلعہ گذاشتہ بہ یلغار

درتاخت و کوه را گرد گرفته بکشایش آن سعی موفوره بکار برد آخر الامر بعد یک ماه
محافظان از دست برد محاصران شیر شکار مغلوب گشته کوه را بغازیان کار آزما
سپردند و زن بدعاقبت را گرفته حاضر حضور ساختند نواب بهادر بفتح و فیروزی
مراجعت کرده به قلعهٔ نو تسخیر رسید و زن را مقید ساخته در یک پالکی از راه سرا
به سرینگ پٹن روانه فرموده بشان و تجمل تمام در ساعت سعید داخل قلعهٔ
دار الحکومت و تشریف فرمای مقر دولت و شوکت شده پانزده روز محفل نشاط
ترتیب داده هنگامهٔ سور و سرور و صدای نغمات و فور حبور گرم ساختند غربا و فقرا
و سازندگان و رقاصان را بانعام خلاع و زر و زیور و طلا و شالهای گران بها
بنواخت و سرداران نامدار و سپاه جرار عساکر خود را که در آن مهم مراسم جان سپاری
و سعی بهادری تبقدیم رسانیده بودند سوای آنکه هنگام یورش قلعه بحکم حضور
حسب دلخواه بسته بسته از جنس پارچهای نفیس و قماشهای فاخره و دسته دسته
آلات حرب و ضرب و توده توده زر و نقره و دُر و گوهر گروه گروه محبوبان شکیله
تبصرف خود ها آورده از آز دنیا ز دنیا داری مستغنی شده بودند از سر نو بانعامات
شایسته و خلعتهای فاخره و حلقهٔ دست مطلا و مالای مروارید و پدکهای مرصع و
شمشیر های ملمع و جاگیرات بقدر مرتبه و حوصله سرفراز و سربلند گشتند و او جبی نامی
کلرقدیم دولتخواه را که صاحب حوصله بود راجه رام مخاطب ساخته بایالت آنجا
گذاشت و تعمیر قصر و مرمت قلعه فرمان داده حیدر نگر نامش نهاده
خود بدولت داخل خیمه گردید ؎

ذکر شورش افزائی افاغنۂ ساونور کہ بکومک زن اسیر آمدہ بودند و تنبیہ معقول یافتن حاکم ساونور بزور شمشیر نواب بہادر و تسخیر دیگر جاہا روداد سن یک ہزار و یکصد و ہفتاد و پنج ہجری آنکہ

چونکہ نواب متوجہ کشائش و تسخیر قلعہ نگر بود افاغنۂ ساونور کہ بہ کومک زن محبوس درتاختہ بودند شورش افزای آن طرف و مانع رسد غلات لشکر شدہ اکثر اوقات بعضے لشکریان نواب را تصدیع میدادند اگرچہ ہیبت جنگ بخشی لسنرای آنہا متعین شدہ بود اما درپناہ جنگل و کوہہا بسر بردہ ہر روز با آنہا مقابلہ و مجادلہ می نمود گاہ غالب و گاہ مغلوب میشد نواب بعد فراغت از بند و بست نواح نگر کہ در عرصۂ دو سال حاصل گردید خود بدولت راست سمت ساونور یلغار نمود چون صبحی سواران قزاق گرد لشکر افاغنہ نمودگردیدند ایشان آنہا را ہمون سواران ہیبت جنگ انگاشتہ سبقت کردند و بمیدان قابو مانند کور باطنان نا عاقبت اندیش رسیدند تا بحکم نواب رسالہای بار و سوار و پیادہ مع توپخانہ کہ برروی ایشان درکمین بودند شلک زنان برآنجماعہ دویدند و اکثر مردان کاری و سران نام آوری بصدمات گولہا در آن چپقلش مطمورۂ عدم شتافتند و دیگر افاغنہ تاب مردانگی باختہ رو بگریز نہادند و تا جوی آب بالار و پس نکردہ گریختند نواب حکیم خان حاکم افاغنہ ہوش و حواس باخت ہمہ اسباب لشکر خود گذاشتہ یعنے خیام و اعلام و نوبتخانہ و شترخانہ و فیلخانہ وغیرہ از دست دادہ راہ دار المقر خود سر کرد نواب بہادر یاشنہ کوب تبعاقب ایشان تاختہ قزاقان را متعین ساخت کہ آنہا از میدان ہزیمت تا متصل قلعہ پئے ایشان گرفتہ

سوار و پیاده همدست خود ساختند و دست از کوشش عداوت شکنی باز نه کشیدند آخر خان ساونور عاجز گشته دست از جنگ بر داشت و راه خودداری بیهوده بگذاشت کرور روپیه صلح نمود آری که کرد که نیافت اما در عوض مبلغ مقرره فیلان و شتران و خیام مخملی و بیچوبهای زردوزی و خلاع برهان پوری و سلاح گرانبها وغیره با چیزی نقد که حکام پیشین بصرف لکوکها از اجناس نفیسه و اسباب دنیا داری فراهم ساخته بودند یک قلم یکایک سپرده از دست تطاول غازیان لشکر نواب و ارست چون نواب از آنجا فراغت حاصل ساخت در قلعه بنکاپور وچرولی دهرنی وغیره تهانه خود قایم کرده مظفر و منصور باز مراجعت به نگر فرمود پس از آنجا هیبت جنگ را مع لشکر گران به بندوبست بلاد پالیکاران صوبه سرا و گرفتن مبلغ پیشکش مقرر سرکار بطرف هرپن هلی و کنکگیری وغیره و نیز اخذ زر یکه از هر پالیکار سوای پیشکش مقرر سرکار نعلبندی فوجدار فی ده یک حق سعی او مقرر کرده بودند روانه ساخته خود بدولت عبور گهاٹ نموده طرف غرب نگر برای بند و بست و تسخیر قلعجات متعلقهٔ نگر که بر ساحل دریا واقع شده همت گماشت و میرزا حسینی بیگ را که برادر نسبتی خود بدولت و خال حقیقی کریم صاحب پسر کهین نواب میشد با چند مردم به تسخیر بسورای درگ روانه ساخت چون میرزا از حضور مرخص گردید بر ساحل دریا آمده چند کشتی ملاحین ماهی گیر بدست آورده مع همراهیان سوار شده کشتی ها را طرف درگ مذکور که از ساحل تخمیناً دو فرسنگ فاصله دارد و گردش آب دریای شور است براند و گرد کوه استاده مفصل حقیقت تاراجی دولت نگر و اسیر شدن زن حاکم بجا فطان کوه گفته فرستاد و قولنامه علیحده از طرف خود نوشت قلعگیان ازین خبر دل از دست داده بعد سه روز بے جنگ قلعه سپردند مزا تهانه مستقیم

درآن کوہ گذاشتہ مع اسباب امانت نگاہ داشتہ شوم شنکر حاکم نگرکہ دو صندوق پر در
وجواہر دو صندوقچہ زیورات مرصع و دو عدد جل فیل کہ از زر و نقرہ بہ صنعت تمام تیار کنانیدہ
بود مع حلقہای دستی و تورہ ہا و جلاجل گلوی فیلان پای تخت کہ آنہم از طلا و نقرہ بود و دو
عدد زین زردوزی مراجعت کرد و اسباب از نظر والا گذرانیدہ سرخ رو گشت و
نواب خود بدولت در اندک مدت بضبط و نسق آن نواح پرداخت چنانچہ در قلعہ
مرجان و انکولہ کہ از سرحدات گھاٹ کوکن ست و تعمیر کردہ سیف الملک نام
کوکن امیر عادل شاہی بود و کوڑیال بندر وسداسیوگڈہ و منگے و مولیر
وہنا ور و بیکل وغیرہ تھانہ مستقیم گذاشتہ مراجعت بسرینگ پٹن نمود چون
ہیبت جنگ بالشکر گران از حضور نواب مرخص گردید بر کنلگیری تاختہ دو لک روپیہ
پیش کش سالہ گرفتہ بہ ہرپن پلی آمد و از پالیکار آنجا ہم بنرمی و گرمی ستہ لک روپیہ
گرفتہ سمت چیتل درگ در رسید و از پالیکار آنجا ہم چہار لک روپیہ پیش کش گرفتہ از
راہ جریملہ و کوڑی کوٹہ گذشتہ بطرف رای درگ رسید و از پالیکار آنجا نیز درخواست
زر نمود او ناداری و تاراجی ملک خود وانمودہ در ایصال مبلغ پیش کش حیلہا انگیخت
پس ہیبت جنگ بنا بر عبرت بہ قلعچہ کنی کل تعلقہ درگ مذکور را محاصرہ کردہ بہ تسخیرش ہمت
گماشتہ بود و پالیکار مذکور پنج شش صد سوار و دو ہزار پیادہ جمع کردہ راہہای رسد غلات
لشکر از اطراف مسدود ساخت ہمدرین اوقات کہ وقت مراجعت از اقلیم نگر نواب بہادر
عنایت نامہ موسومہ ہیبت جنگ متضمن فرستادن ہزار جوان شایستہ از لشکرش
بی صلاح بصحابت جوڑی شتر سوار ترسیل داشتہ بود تا او ہزار مرد شایستہ را از فوج
خود برآوردہ بہ بدرقہ پانصد سوار و دو رسالہ بار با سلاح از شمالی رای درگ روانہ سیوگہ

ساخت چون جمعیت مذکور راه دو سه فرسنگ طی کرده بود که ناگاه سوار و پیاده های
حاکم مذکور نمود شده بلا توقف بزنگ هم رنگان بر آنجماعت یورش کردند اگرچه اهل بدر قه
شلکها زدند و سواران شمشیر آزمائی کردند اما پیادگان پالیکار مذکور از پناه جنگل آن جماعه
را مغلوب و زیر و زبر ساختند و اکثر مردان تجربه کار را ته تیغ کشیدند و بعضے از آن
مهلکهٔ جان ربا سلامت بر آمده بر کوهی پناه گرفته بودند چون این خبر به هیبت جنگ
رسید مورچال گذاشته با جمیع لشکر بیک طرفة العین در تاخت و سپاه پالیکار را بزور
بازوی شجاعت چنان نهزمیت داد که مقهوران تا خندق قلعهٔ درگ مذکور تعاقب بدید
پس همین جا یعنے در میدان شرقی رای درگ اعلام نصب کنانیده خیمه ها زده فرود
آمد و به پالیکار آنجا نوشت که این همه بدسلوکی شما بسبب کرم و نوازش ما است حقا در
خاطر ما بود که بهر طور بحضور فیض گنجور عرض کرده سمستان شمار ابر شما بحال کنانیده از نیجا
نیکنام باید رفت الحال امید سود و بهبود مدار بلکه دست از جان و مال خود بشوئید
چون آن نوشته به پالیکار رسید و بر مضمونش آگهی یافت کشنپا دلوای خود را فرستاده
بعفو جرایم پرداخت سه لک روپیه پیش کش دو لک روپیه تقصیرانه و لک روپیه نذر
جان بخشی نیز آنچه که سامان و نقد و چهار پایان جمعیت معدوم بود همه یک بیک بر شمرد
روانه کرد پس هیبت جنگ لوای مزبور مع مبلغ مذکور همراه خود گرفته حاضر حضور
گردید و هم در آن روزها میر علی رضا خان را فوجداری سرا نامزد فرموده رخصت کرده بود

ذکر فوج کشی سوائی مادھو راؤ بن بالاجی راؤ نام مرهٹه درین ملک و گرفتن قلعجات این نواح و صوبهٔ سرا مع دیگر کیفیات که درین

یک ہزار و یک صد و ہفتاد و شش ہجری واقع شدہ آنکہ

چون بالاجی راؤ ناناسرکردہ پونہ ور گذشت سوائی مادهوراؤ پسرش بر مسند ریاست جلوس کردہ چندے در بند و بست خود بود بعد از آن بفراہمی لشکر و آلات حرب و ضرب و توپخانہ گران کہ قریب لک سوار و منجملہ آن سی ہزار پنڈارہ بود و پنجاہ ہزار پیادہ پنجی مع لشکر علی بہادر بن شمشیر بہادر کہ نامبرد از نسل نانا مرہٹہ بود ذکرش بر سبیل اجمال آنکہ از بیجاپور رقاصۂ قوم مسلمان مستانہ نام بعد تاراجی دولت عادل شاہ بہ پونہ رفتہ سکونت داشت و در فن رقص مشہور دہر و در حسن و جمال سرآمد وقت بود بالاجی راؤ نانا شیفتۂ خوبیہائش شدہ بہمبستری خود گزید رقاصہ مذکور نیز فریفتۂ او شدہ تن برضائش در داد چون در چندی دلبستگی بظہور پیوست پسری تولد گشت رقاصہ تبہ کار پسر را بر آئین اہل سلام تربیت و پرورش ساخت چون او بسن تمیز رسید پدرش یعنی بالاجی راؤ نانا او را بہ شمشیر بہادر مسمی ساختہ منصب جاگیر دوازدہ ہزار سوار مقرر کردہ بود چنانچہ بہادر مذکور در جنگ سرایدال ہمراہ بہاؤ مقتول گشتہ پسرش علی بہادر حاضر بود سمت کرناٹک بالاگھاٹ در تاخت اما مخفی نماند کہ پنڈارہ قومی است اجکہ ما وا و باش منش بعضی سرداران دکن بنا بر تاخت و تاراج ملک اعدا و عبرت لشکر خود آنہارا فراہم می سازند و ہیچ ماہیانہ مقرر کردہ از خزانہ خود بآنہا نمی دہند و در ہنگام مقامات عساکر گیاؤ ہیمہ آوردہ می فروشند و بہائش بخرج ما یحتاج خود می آرند و در ایام مہم بخوشنودی تمام از سردار لشکر اجازت غارت و تخریب بلدہا گرفتہ ملک خصم را چنان تاخت و تاراج می نمایند کہ بوم و چغد از آن ویرانہ می ہراسند بلکہ در ایام مہم چیزی زر لطور نعلبندی لیسر [illegible] ار لشکر عاید می سازند القصہ چون مادهوراؤ عازم بالاگھاٹ گردید

بساونور آمده حاکم آنجا را مع لشکر همراه خود گرفت و مرارراو را نیز طلبیده از گهاٹ
گرکنات عبور تنگ بهدرا نموده به چیتل درگ آمد و پالیکار آنجا را هم با خود گرفت بصوبه
سرا رسید میر موصوف روز اول با جمعیت خود بیرون قلعه شتافت و لشکر مرہٹه
را بچشم خود دیده مستعد بجنگ گشت راو مذکور بر کنار تالاب شمالی قلعه توپخانه
قایم ساخته از دور بشکست حصن همت گماشت میر موصوف ده دوازده روز
مقید امر جنگ بود بعد گرفتن قول و قرار نامه کلیدهای قلعه صوبه به گماشتگان غنیم
سپرده نوکریش قبول کرد پس غنیم موصوف را بخاطرداری تمام همراه خود داشت
سپس بطرف کوه مدگری کوچیده بمحاصره و مجادله یکماه کوه مذکور تسخیر کرد و ٹهانه خود
گذاشته پیشتر کوچید اگرچه نواب بهادر بجمیع لشکر سوار و پیاده و توپخانه طرف بگلور
خرامید اما نظر بکثرت افواج غنیم کرده چند از لشکر شکر بعد آویزش مناسب ندیده

بر قول حکما که گفت ـــه

خصم سرکش را توان زافتادگی تسخیر کرد	شیشه چون گردن کشد پیمانه می باید شدن

کاربسته باز مراجعت بسرینگ پٹن نموده برای حفاظت سپاه و حشم قلعه تیرپهابنا
ساخته توپخانه و سپاه بار و پیاده کرناٹکی را جا بجا قایم کرده بجای خود خبردار ماند و این
همه خواب خرگوش بامتحان عزم حزم و شیردلی و روباه بازی غنیم بود لاکن سواران طویله
بیدها را در جنگل ماگری درگ پنهان داشته تاکید قزاقی نموده بود و غنیم از آنجا پیشتر
جرات پرداز شده یکوه نجکل محاصره کرده قولنامه در سپردن قلعه موسومه قلعدار حیدری
که سردار خان نامی دلیر دولتخواه نواب بود ترقیم و تبلیغ ساخت قلعدار مذکور که از
همراهیان خود خاطرجمع داشت در جواب قولنامه چند گولهای توپ گردون شکن

ارسال داشت غنیم از جرات آن مرد غضب آلود و خشمناک گردیده بی شکست و ریخت
حصار قلعه حکم یورش فرمود تا لشکریانش مانند زنبور سیه درون که بر شان انگبین
هجوم سازند طنطنه های هوی بر داشته در تاختند تا سردار نامی با سپاه خود پیش آمده
سینه های دشمنان را هدف گولهای توپ و بندوق و تیر جان ربا ساخته اکثر مردان را
بخاک عدم بخوابانید و از خون آنها بر سنگهای اطراف و نردبانهای قلعه وسمه سرخروی
کشیده مظفر گشت و اهل غنیم شکست فاحش خورده واپس گردیدند و بار دیگر باز حمله
مردانه کرده همون آتش در کاسهٔ قسمت خود یافته زنگ بر روشکستند و بدستور
روز دیگر غنیم خود سوار فیل شده مستعد استاد و تمامی سوار و پیاده و امرای خود را به
تسخیر کوه فرمان داد پس آن روز هم سردار جری تردد بهادرانه و کوشش رستمانه
در دفع اعدا العمل آورده فتحیاب گردید که بر یورش گولهای توپ و بنادیق از دامن
کوه تا حصار قلعه جوق جوق یورش کنان را بخون غلطانید غنیم بمشاهده چنین حال
متفکر مند گشته پالیکاران جبتیل درگ وغیره را با نعامات شایسته و معافی پیشکشات
دو ساله امیدوار ساخته حکم قتل عام کرده اجازت قلعه گیری در داد تا پالیکاران
بیڈران خود را که ماهر این ملک و هر مکان بودند اشاره ساخته روانه نمودند پس آنها
از عقب کوه بهزار محنت و تردد رفته نردبانها راست کرده به برج و بارهٔ قلعه سوار شده
کوکای مهیب بر داشتند سردار شجیع اگرچه بچند سپاهی بر ایشان تاخته داد جلادت
و مردانگی در داده دمار از روزگار آنها بر آورد اما چون محافظان قلعه کسان غنیم را
اندرون قلعه بر آن دیدند هیبت ناک گشته آلات حرب از دست گذاشته رایگان
جانهای خود در باختند مردم غنیم سردار شجیع را زخمی و اسیر کرده آوردند غنیم آن مرد جری را

رو بروی خود طلبیده بهزاران آفرین و تحسین سرفراز ساخته همراه خود گرفت و در جنگل
تهانه گذاشته بیشتر کوچید لاکن قزاقان نواب بهادر بار بار گهی آوران غنیم هنگامهٔ
رستخیز برپا ساخته بر بهراولی و چنداولی در تاختن چنان داد شجاعت میدادند که
پنڈاریهای لشکرش که در امر قزاقی و جانبازی و حیله انگیزی سرآمد وقت بودند از
دست بردهای اوشان عاجز آمده بیرون لشکر خرامیدن نمی توانستند و غنیم نیز
با اینهمه افواج کثیر از غازیان نواب بهادر هولناک می بود غرض رفته رفته از تسخیر و
بند و بست بالاپور کلان هم فراغت یافته این اراده که بیشتر تمامی قلعجات اطراف
پٹن را بضبط خود آورده و پالیکاران آن نواح را بخود متفق ساخته بعد از آن بافتتاح قلعهٔ
دارالسلطنت خداداد همت گمارد بسمت بالاپور خورد نهضت کرد بدرالزمان خان قوم
نایطه فوجدار آنجا بمشاهدهٔ لشکر انبوه غنیم هم خورده جنگ مناسب ندید اگرچه نامبرده مرد
شجیع و دلاور و نمک حلال بود اما اصلاح حال و عقل معاش انسان مدام بر یک نهج و وتیره
نمی باشد بمقتضای مصلحت وقت فلاح خودداری در سپردن قلعه دریافته کلیدهای
قلعه و دیگر کارخانجات بغنیم سپرده باصحت و سلامت حال رخصت گرفته بکڑپه شتافت
پس غنیم از آنجا بکولار رفته از نواب دلاور خان جاگیردار آنجا هم چیزی زر گرفته جاگیرش
براو بحال داشته بکوه مڑواکل که تهانه نواب بهادر بود محاصره کرد و بعد چند یورش و تلف
هزاران مرد کاری تسخیر کرده قلعگیان را مع قلعدار یک قلم قتل عام کرده از آنجا بطرف
کرم کنڈه که آن قلعه هم بضبط قلعدار حیدری بود شتافته باندک سعی مفتوح ساخت
میر علی رضا خان را که بهمراهش امیدوار بود و جد و آبائش بقلعداری کوه مندگوره
می پرداختند جاگیر داده بفراهمی هزار سوار و دو سه هزار پیاده برای بند و بست ملک

آنطرف وزیر کردن پالیکاران تاکید آکید کرده بعزم تسخیر پٹن برگردید نواب بهادر برین
عزم جزمش وقوف یافته خود بدولت با جمیع سوار شیر شکار در جنگل ماکری پناه گرفته چون
شیر گرسنه منتظر شکار بود که بیک ناگاه هراول لشکر غنیم که باصطلاح فرس هینی عساکر نامند بوفور
سامان جنگی و پری رسد وغیره معه توپخانه و اعلام پیشوائی رسیده در سواد اتری درگ غافل
از لشکریان نواب فرود آمده و آنروز مقام باین اراده که فردا محاصرهٔ سریرنگ پٹن بعمل
آرد وسپاهش را آن چین از اندیشهٔ صدمهٔ جانبازی غازیان نواب وارسته و
بیباک بودند نواب از فرودگاه لشکر غنیم خبردار گردیده همه وزرا از لشکریان خود احدی را
بیرون جنگل نگذاشته مستعد جنگ بود چون شب شد بعد انقضای نصف شب از عقب
غافلان رسیده چنان شبخون زد که لشکریان غنیم باآنهمه جمعیت گران که قریب چهل و
پنجاه هزار مرد بودند هوش و حواس باخته تاب ضرب شمشیر و نیزه نیاورده اکثر ایشان
جوالهای برنج و شلیطه ها خالی کرده اندرونش خزیدند و بعضی دست و پا زده بهر مکر و
فریب جان خود از آن مهلکه بیرون بردند و بعضی سپاه آنجماعه سرهای خود را بعجز تمام
زیر پای اسپان غازیان سپرده امان جان یافتند وسپه سرداران لشکر بر اسپ بی زین
سوار شده راه لشکر خود سرکرد نواب مظفر و منصور که گاهی چنین فتح غیبی بظهور نرسید
شادیانهٔ سرور و طرب نواخته همه اسباب جزو کل لشکر غنیم و توپخانه و اعلام وغیره بر داشته
روانهٔ سریرنگ پٹن نمود و خود بدولت همونجا مضرب خیام فرمود چون مادهوراو خبر
شکست فاحش لشکر هینی گوش کرد آهی از دل پر درد برکشیده رنگ برو شکست و
سرشک تاسف و تحیر بکمال غضب از دیدهای خون پالا روان ساخت و بر سرداران
منهزم زر در رو که بعد تاراجی لشکر هینی از آنجا ناکام برآمده بود زبان طعن بر کشاده بناخوشی

تمام

تمام گفت کہ آہ بینی پیشوا بریدہ شد پس از سواد چنتامنی کہ فرودگاہش بود بیشتر کوچیدہ در کوہستان ابناجی درگ پناہ گرفت درین اثنا نواب بہادر شب دیگر شبا شب در تاختہ قلیچۂ بالاپور کلان را گرد گرفتہ در سرسواری مفتوح ساختہ تھانہ داران غنیم را یک قلم بقتل آوردہ صبحی مراجعت بماگری درگ فرمود این خبر ہم غنیم شنیدہ در فکر دوروں دراز افتادہ بود و ہمدران زمان از لشکر غنیم سرداری با پنج شش ہزار سوار غارت کنان وارد یارمحل شدہ از دست شجاعت قزاقان حیدری کہ بسراغ شان تاختہ بودند تاراج گشتند اللہ اللہ با وجود کثرت افواج سپاہ غنیم از دست بردِ قزاقان نواب بہادر خایف گشتہ بیرون لشکر نمی شتافتند پس معنی آیہ کم من فئۃ قلیلۃ غلبت فئۃ کثیرۃ صادق آمد سپس آن نواب بہادر بمقتضای فطرت ذاتی و تجویز رای جہان کشای خود بحکم آنکہ

رباعی

دانا ہرگز اداے ناخوش نکند	جز نرم دلی بخصم سرکش نکند
آتش چو زبانہ زد برو آب زنند	دفع آتش کسی بہ آتش نکند

وکلای باہوش را با چیزی ہدایا و تحایف کہ از ہمین لشکرکش ہمدست کردہ بود و ہفت لک روپیہ نقد نزد غنیم فرستادہ پیغام داد کہ بے موجب غربا کشی و تاراجی رعایا ارباب دولت و اہل ہمت را مناسب نباشد مضی مامضی شایان سعادتمندے و بزرگ منشی آنست کہ دست از قتل و غارت خلق اللہ برکشند و دل از غم مردم آزاری برداشتہ مراجعت نمایند و مبلغیکہ فرستادہ شد بالفعل داخل خزانہ سازند و ہمین سود لشکرکشی خود دانند و این دولت خداداد را ممد و معاون ریاست خود شناسند چون وکلای صائب رای نواب بغنیم در خوردہ یک یک مضمون ادا ساختند و مبلغ مذکور گذرانیدہ

به سخنان چرب و شیرین بصلح رضامند کرده آتش فتنه را فرو نشاندند غنیم که بکوشش دو سال و سه ماه کاری نکشوده و بندوبست واقعی او درین ملک نشده بلکه بجمیع وجوه خرابی بحال لشکریان او راه یافته بود صلاح و فلاح خود درهمین معنی باقبال ارشادات نواب پرداخت و اسیران را با خلعت و انعام روانه لشکرش ساخته به پونا مراجعت کرد نواب مع لشکر عقبش کوچیده به بالاپور خورد آمده ازانجا باطراف تعلقات غارت ساخته غنیم سواری فرموده رعایا را تقاوی زر و گاوان قلبه کش و تخم وغیره اسباب شیا رخوشدل ساخته در آبادی ملک و کثرت زراعت تاکید کرده محاصل یک سال معاف نموده مراجعت به بنگلور فرمود و همدران روزها علی زمان خان نایطه هم لف بدر الزمان خان موصوف بوکالت محمد یوسف خان کمندان مدهرا که نواب محمد علیخان ناظم ارکاٹ به بغاوتش متهم ساخته براو ناحق لشکرکشی نموده بود فایز حضور شده درخواست کومک نمود چون نواب را بندوبست بعضی مقدمات ضروری دولت درپیش بود فوج را از خود جدا کردن مناسب وقت ندیده چندی مقدمه آنرا به لیت و لعل گذاشت درین اثنا ناظم ارکاٹ براو فتحیاب گشته قلعه را بفتور سیوناس او زنار دار تجاوری و کلاه پوش و جمعدار دیگر گرفته کمندان موصوف را بردار کشید چنانچه کمندان باغی تاریخ اوست پس خان بندکور همین جا ماند و نواب او صناع خوش و جمال سیرت و حسن تقریرش پسندیده مصاحب وقت خود ساخت بعضی اوقات با وی مزاح هم می نمود و خان مزبور جسیم بود چنانکه بر اسپ سوار شدن نمی توانست بنابران فیل خاصه برای سواریش عنایت میشد و همدران اوقات فیض الله خان هیبت جنگ از خسر خود رنجیده به پناه نواب بهادر آمده بود و وداعیه زیورات مرصع

واجناس نفیسۂ زوجۂ متوفۂ خود از نواب لاور خان بدل میداشت مگر در فیصلۂ
مقدمۂ خود وقت قابو مستغاثی شده مزاج وہاج نواب را برشورانید پس فیل
خاصه مع عماری با چند سوار بکولار فرستاد خان والاشان را طلبید چونکه خان دانا
انجام کار خود برسوائی دید و از فتنه انگیزی خویش نارسید خود ہمراسید در عدول
سخن نواب خلل آبرو بل زندگی خود تصور رید ه بیچون و چرا راهی گردید ہرگاه نواب
برآمدن خان بزرگ وقوف یافت حجاب کینه از دل صفا منزل برداشته تا سراپرده خیمۂ
خاص استقبال کرده آورد با عتقاد دست برمسند خود نشاند و شرائط نیازمندی

که صفت مرد کامل ست چنانچه بزرگی میفرماید بیت

که آن مرد تمام است از تمامی		کند با خواجگی کار غلامی +

ادا ساخته فرمود که بنده را یکی از دولتخواہان خود تصور کرده چندی تشریف
ارزانی دارید و این نادان را که ہنوز تربیت یاب است به پند و نصایح بزرگانه
بصلاحیت در آرند غرض از حصول ملاقات خان جلیل القدر سرور اندوز گشت
و بر حقیقت حال کماہی آگاہی یافت مقدمۂ ہیبت جنگ را صریح بہتان دانسته از دل
محو ساخت اما پسر انش را که خان والاشان ہمراه خود آورده بود نزد پدر شان یعنی
ہیبت جنگ فرستاد و خیمۂ علیحده برپا و اسباب ضروری دولتمندانه مہیا کنانیده
فرود آورانید و خدمتگذاران لایق برای کار و خدمت نیز متعین کرد و برای صرف
مایحتاج شش ہزار روپیه ماہوار میرسانید و دو وقته طعام خاصه باو تناول می فرمود و
در ہمون نزدیکی نورالابصار خان بن دلیر خان برادر نواب لاور خان را بخویشی و
دامادی خود عزت بخشیده باداء رسم شادی کتخدائی پرداخت بعد چندی

برای بندوبست پالیکاران اطراف کولار و موڑواگل همت گماشته فوج کشی نمود و همون
زمان بمعرفت خاکی شاه فقیر که ندیم نواب بود و هیبت جنگ و مها میرزا خان بخشی
پاگاه که او را از اطراف اورنگ آباد طلبیده بعزت و وقار داشته بود میر علی رضا
خان را بجاگیر عمده و ازدیاد جاه و منزلت امیدوار ساخته بحضور طلبیده داشت چون
او نسبت برادری و حق صهرت درمیان داشت خاطر جمع شرف اندوز حضور
گردید نواب بنابر تالیف قلوبش گرم کنڈه مع در وبست ضلع ڈنڈکل جاگیر داده
باجازت فراهمی لشکر سرفراز و مطلق العنان ساخته و در عرصهٔ ششماه از بندوبست
پالیکاران آن نواح یعنی پالیکار پنگنور و مدن پلی و کمنیرپاله وغیره فراغت حاصل
کرده مراجعت بسرینگ پٹن نمود و تا دو سال بعیش و عشرت اشتغال ورزیده
اسباب جهانگیری آلات کشورکشائی بصرف لکوکها زر و گوهر فراهم ساخته به نگهداشت
سوار و مردم بار و پیاده و گرد آوری سپاه مامور بود و یاسین خان ونٹی کدری
بهمون ایام از نتهر نگر عرف ترچناپلی آمده نوکر شده بود و محمد عمر کمندان همدران
روزها بمرض مهلک جان بحق تسلیم نمود محمد علی پسرش که در حین حیات پدر صوبدار بود بجمعدانی همون رساله
سرفراز شد چون جمیع اسباب لشکر مستعد گردید رفته رفته به بندوبست نگر همت گماشته مع لشکر
آراسته و پیراسته نهضت فرمود نواب لاورخان را نیز همراه خود برد چنانچه معمول چنان داشت
که وقت کوچ و جنگ دلاورخان بزرگ را بر فیل خاصه سوار کنانیده سواران پاگاه
خاص کوتل و جلوداران را گرد فیل داشته روانه میکرد خود بر اسپی سوار شده پیش سپاه یا
و توپخانه می خرامید و از آنجا فوجی بسرداری و نکٹ راؤ مشرف لشکر که دولتخواه بود
به هیبت جنگ طرف سادنور روانه کرد تا از حاکم آنجا بعبرت نمائی پیشکش لایق بهم رساند

و در بعضے قلعجات آن ضلع تهانها مضبوط کرده خود بدولت در عرصه یکسال معاودت
به پٹن فرموده چندے آسوده

ذکر فوج کشی مادهوراؤ کرت ثانی و تاختن نواب بهادر بمقابله او در نواح ساونور و واقع شدن محاربات با دیگر کیفیات که در سن یک هزار و یکصد و هشتاد هجری واقع شده آنکه

چون مادهوراؤ کرت اول از ملک کرناٹک بالاگهاٹ بعد تقرر صلح به پونا مراجعت نموده در صوبه سراتهانه او بود قلعدار آنجا از تیاری لشکر نواب بهادر و تشریف بردنش بطرف نگر و بند و بست آنجا هراسان شده بمادهوراؤ مفصل حقیقت بزنگاشته بود و او ازین معنی تشویشی پیدا کرده از جمعیت نواب پراگندگی خود دانست و باز بفراهمی لشکر و امرای خود پرداخته عازم اینصوب گشت و به تسخیر قلعجات که در ضبط قلعداران نواب بهادر بود فوجها را اطراف روانه نمود نواب بدریافت فوج کشی مرهٹه خود مع لشکر ظفر پیکر از راه سیموگه و بسواپٹن عبور جوی تنگ بهدرا نموده بطرف هریهر و هرنی آمد و از آنجا برگردیده بر سوادمیدک که به شکارپور مشهور ست فرود آمده بود و مرهٹه هم بالشکر خود بعد تسخیر چند قلعه بمقابله آمده بفاصله دو کروه مقام نمود روز دیگر سوار شده بجادله رسید نواب لشکر خود را مستعد ساخته میدان رزم قایم کرده ایستاد و پالیکار چیتل درگ هم درآن مهم بالشکر خود همرکاب نواب بود چون مرهٹه گرد لشکر نواب حلقه زده از اطراف حملهای مردانه نمود غازیان به دلاوری تمام کوشش کرده بدفع آنها پرداختند و همه روز فرودگاه را

قایم کرده شب از آنجا کوچیده راست طرف چیرولی وانوتی وچرا آمده بپشت بجنگل داده اقامت ورزید اما برای حفاظت لشکر بر فراز تپه بها بنا ساخته توپخانه قایم کرده مستعد ومنتظر وقت عدو سوز نشست ومرهٹه از جابگیر شدن نواب خود از آنجا برخاستن وبجای دیگر تاختن مجال نداشت وحاکم ساونور هم بمرهٹه سازش کرده همراهش بود پس روزی چند هر روز جوق جوق سپاه از هر دو لشکر آمده در میدان مرد آزمای داد جلادت داده هنگامهٔ رزم گرم داشتند ومرهٹه توابها ور انداز از دور لفراز کوهچه داشته بر لشکر نواب توپ اندازی می کنانید ازین سبب اکثر تصدیع بحال مردان بهیر لشکر نواب راه می یافت تا شبی نواب فکری کرده پنجهزار تفنگچی شست انداز وهزار و پانصد سوار دلاور وچابناز با چهار ضرب توپ جلوی المجهر منتخب کرده با خود گرفت وباقی لشکر بدنه هیبت جنگ بخشی کرد وبند وبست خزانه وتوشکخانه وغیره کارخانجات بند بیر نواب دلاور خان برگماشته بعزم شبخون برآمد واز نیاه جنگل سخت بر توپخانه مرهٹه شتافت اما وقت منحوس وساعت دشمن کامی بود بسبب نادرستی راه که بعضی جا جنگل تراشیده میرفت تا رسیدن نزدیک توپخانهٔ مرهٹه در میدان شب بسر آمد وروز روشن شد پس سپاه غنیم از آمدن لشکر نواب خبردار گشته گردش گرفتند ونعرهای بگیر وبکش برداشته از اطراف اسپان جهانده حمله کردند اگرچه نواب بقاعدهٔ درست قلعهٔ سپاه بسته هرچند در سر کردن اتواپ فرمان داد هرگز توپ سر نشد که آتش چون یخ فسرده گردید تا آنکه خود بدولت از اسپ فرود آمده فتیله در دست خود گرفته توپ را آتش زد صریح کمی کرد لاچار شده امید اتواپ گذاشت وسپاه منصوره چندی از شلک

بنا دیق بدفع اوشان پرداختند وحتی المقدور سعی کردند آخر لشکریان مرہٹہ مشابہ زاغان سیاہ ہجوم آوردہ دوش بدوش درآمیختند تا جمعیت نواب پراگندہ شدہ رایگان جانہای خود در باختند و نکٹ راؤ دیوان کشتہ شد و علی زمان خان زخمی گردید و بعضی ازآنہا بطرف لشکر خود بہ ہم رسانیدن اسباب جنگ برگشتند ولشکریان مرہٹہ چون میدان بکام خود یافتند تعاقب ایشان کردہ تا مقدور دست از قتل و غارت برنکشیدند و نواب بحکمت عملی ازآن مہالکہ برآمدہ مثل آفتاب یک تنہ در جنگل زیر درختی نشستہ بر فراز زمین دشمن کامی نظر غضب آلود میکرد درآن اثنا از قضا طنبور نوازی مع طنبور وارد الوقت گشتہ بحضور خود بدولت بہ ایستادن نواب رسیدن اورا مغتنم انگاشتہ وقت مساعدت طالع ہمایون لشکریان خود انگاشتہ فرمان داد کہ طنبور بنوازد و حسب الحکم چنان طنبور بنواخت کہ صدا ایش در دلہای سامعان ہیبت نامرادی انداخت کہ بمجرد استماع آواز طنبور اہل غنیم از بیم رسیدن کومک منہزمان ہمہ اسباب وآلات غنیمت کہ بر داشتہ بودند بگذاشتہ رو بگریز نہادند و نواب بقیۃ السیف لشکریان خود را جمع ساختہ درمیدان رسیدہ بود کہ ہیبت جنگ مع توپخانہ وہر دم بار وسوار بکومک نواب یلغار نمود پس نواب باطمینان کلی لشکر گرفتہ عقب ایشان در تاختہ بگولندازان وتفنگچیان حکم داد تا بی محابا شلکہا زدہ سر و پای ہای اسپان شکستہ فتحیاب گردیدند و غنیم توپخانہ کشیدہ بعدم فرصت برداشتن زخمیان ونعشان لشکر خود پس پا گردید اما توپخانہ ہمراہی نواب کہ بدست او شدہ بود کشیدہ برد چون لشکر غنیم از نظر غایب گشت نواب بہادر ہمہ مجروحان ونعشان لشکر خود را مع

مجروحان غنیم برداشته آورد و به رفوی جراحتها و التیام زخمهای آنها فرمان داده خرج معقول بمبر ہم پٹی بهر کدام عنایت ساخت و غنیم بالشکر خود بسمت بنکاپور شتافته اقامت ورزید چونکه ایام بارش بر بسر رسیده بود غنیم همونجا چهاؤنی نمود نواب بهادر هم همانجا مقام کرد و غنیم گوپال راؤ ناظم مرچ را مع لشکرش در همون ایام برشگال تباخت و تاراج اینطرف تنگ بهدرا روانه ساخت چون آوازن گهاٹ هوڑل عبور جوی مذکور کرده رعایا را غارت کنان و دیهات را آتش زنان رسید از پالیکار هرپن هلی ورای درگ و غیره مبلغ پیش کش بزور گرفته در تعلقات چتیل درگ رسید و شور و غوغای مردم آزاری در چار سوی کرناٹک در انداخت و دندانهای حرص را تیز تر از ناخن گرگ کرده باطمینان خاطر مطلق العنان گشته بر سواد بدرگ متعلقهٔ درگ مذکور اقامت داشته بود این خبر مفصل معروض جناب نواب بهادر گردید تا تمامی لشکر و اسباب ثروت را همونجا گذاشته خود بدولت فقط شش هزار سوار اصطبل و نه هزار سلحدار و چهار هزار مردم بار و شش ضرب توپ همراه گرفته جریده بسبیل یلغار بلا اطلاع احدی در تاختت و به شب سوم بر آن عنت جماعت اجل گرفته که غافل از حوادثات فلک دوار بود حملهٔ دلاورانه کرده چنان نشلکها ریخت که ناگاه شیرازهٔ جمعیت ظاهر و تاب و قرار باطن اوشان از هم گسیخت که همچو اوراق جدا جدا پراگنده شده برباد فنا رفتند و کسانیکه از اهل غنیم آلات جنگ بزمین زده و اسپان گذاشته دست عجز و الحاح در پیش غازیان شمشیر زن بر داشته دندان نما امان خواستند از جان رستند و سردار آنجماعه که نامش بالا مرقوم است دست جرائت و غیرت از اسباب شایان ریاست و سرداری آنچه که

موجود داشت با دیگر سامان که بغارت مردم آزاری همدست خود نموده بود بر داشته

این مقوله بزبان حیرت بیان ادا نموده

هر کسی چیزی ز اسباب جهان بر داشت است	من همین دل را ز اسباب جهان بر داشتم

با چند مردم از یک طرف راه قلعهٔ سرا گرفت اهل بهیر و زنان لشکرش مع ذکور هم که شربت ضرب شمشیر غازیان نچشیده تشنه لب وادی گریز بودند چیزی پناه خندق قلعهٔ سرا سیراب خاطر شده بیاسودند و بعضی از آنها بهزار حیله و تردد پای گریز را بر سر سرعت زده افتان و خیزان هر دم رادم و اپسین انگاشته بلشکر پونه فایز شدند نواب ظفرمند همه روز در فرودگاه لشکر مرهٹه بسر برده همه اسباب چه از خیام و اعلام آلات جنگ فراهم ساخته براسپان و فیلان و شتران غنایم آن لشکر بار کرده تتمه را که انبارهای افتاده بود آتش زده مراجعت به لشکرگاه خود نمود چون غنیم براین دست برد مجاهدان وقوف یافت یقین دانست که خود درین مهم جانبر نخواهد شده گفت خدا نخواسته اگر نوع دیگر بعمل آید ناموس دولتمندی برباد بی اعتباری میرود همدران روزها قزاقان لشکر نواب به تبدیل لباس و تغیر لب و لهجه که در فن قزاقی و عدو فریبی شان کمال داشته بودند به کهی آوران لشکر غنیم پیوسته و به ایشان یک دل شده وقت قابو هنگامهٔ رستخیز بر آن جماعه برپا ساخته نهصد راس اسپ و نوزده زنجیر فیل و نود مهار شتر غنیمت کرده آوردند و بی وسواس خاطر جانهای کهی آوران را بمثابهٔ کاه تراش و داس از زمین قالب آنها در ربودند هر گاه که غنیم چون احوال لشکر خود بدین منوال خراب تر دید که با وجود انبوه کثیر شب یکجا نمی خسپید و در ذلت ترس جان از فرودگاه خود بیرون شتافتن نمی توانست علاوه برین بارش آن سال

طوفان طغیان برانگیخته و زمین از سیرابی چون دیدهٔ عاشق زار تر آمده و دست و پای مردم و دواب از برودت هوا حرارت طاقت جنبیدن گم کرده بودند و اکثر مردم به کثرت هوای سرد شبها چون یخ بسته شده در آغوش مرگ گرم خوابیدند و بعضی امرای دولتش ازین هول پا به دامن اغماض جنگ کشیدند دل از دست داده بے نیل مقصود بعد یک سال و چند ماه بوساطت وکلای دانا مقدمه جنگ با وجود خرچ لکوکها زر و تاراجی لشکر به دو لک روپیه فیصل ساخته بدار المقر خود برگردید نواب مظفر و منصور بعد بند و بست آن صوب از راه نگر خوش و خرم معاودت فرموده بسرپرنگ پٹن فایز گردید معًا نواب دلاور خان به بهانهٔ بیماری رخصت گرفته بکولار شتافت و از آنجا مع احمال و اثقال و زنانه و دروبست اسباب خانگی وغیره شباشب بموجب صدمهٔ از طرف نواب بهادر راه پایان گهاٹ سر کرده در ارکاٹ سکونت ورزید نواب بهادر باطلاع این معنی متحیر گشته تهانه خود را به قلیچه کولار روانه کرده در تصرف خود آورده

ذکر فتح نواح کوڑک و بند و بست کلیکوٹ وغیره که در سن یک هزار و یک صد و هشتاد و یک هجری واقع شده آنکه

از هنگام سلطنت بیجاپوریان زمینداران این نواح مثل کرک واله و کلیکوٹ واله وغیره پیشکش شایان بدار السلطنت شاهی بمعرفت حاکم صوبه سرامیر سانیدند بعد آن بناظم دکن یعنی نواب آصف جاه مبلغ مقررهٔ گاه بلا عذر نزد رو عبور افواج عاید می ساختند و در آخر ایام نظامت آصف جاهی که به سبب خود نمائی و فوج کشی مرهٹه نواب موصوف از آنجا که از جنگ غنیم فراغت دست نمی داد اتفاق بند و بست

آن

آن نواح نشد لهذا همه با وقت را غنیمت دانسته خیره شده بودند و بی اندیشه بجای
خودها خداوندی میکردند و حکام صوبهٔ سرا هم که از طرف ناظم دکن مامور گوشمال زمینداران
این نواح بودند بکار سرکار سستی نموده غافل می نشستند بلکه با خذ رشوتها اغماض
صریح درباب پالیکاران می نمودند چون نواب بهادر ترقی کرده بزور بازوی شجاعت
و مردانگی همهٔ ایشان را زیر کرده بحلقهٔ اطاعت خود کشیده رام فرمان سامی و بندهٔ
تدابیر گرامی خود کرده بود بعد چندی به سبب فوج کشی مرهٹه بعزم تسخیر کرناٹک و مامور
بودن آنجناب در دفع ایشان باز زمینداران مذکور بجای خود ها خیره شده سر بشورش
برداشتند و بقتل و غارت تهانه داران نواب که در آن نواح بودند پرداخته آنهمه ملک
در تصرف خود ها آورده بودند هرگاه مفصل این کیفیت بسمع مبارک رسید و از جنگ مرهٹه
بالفعل فراغت حاصل شده بود از راه نگر و ساحل دریا چون شهر برزیان سمت آن
دشت آفت طشت بیباکانه خرامید و شش هفت صد کشتی های ماهی گیر را جمع ساخته
سامان رسد وغیره از راه دریا طلبداشت و خود بدولت مع سپاه باره و پیاده و توپخانه
برسر آنجماعت یعنی چون اجل ناگهان وارد گشت اول بر پالیکار تعلقه بلکه در همون فرصت
تعلقات ملحقهٔ پٹن را غارت کرده اموال و اسباب و مواشی رعایای سرکار می برد
و این معنی موجب منتشر حواس و سبب پراگندگی سکنا می شد و صورت جمعیّت خاطر
و امنیّت و آسودگی رعایا و برایا جز تنبیه و استیصال ایشان بنظر انور ننیامد حملهٔ شیرانه کرده
بتاخت و تاراج بغیان همت گماشت چون پالیکار آنجا طاقت مجادله و مقابله
با این شیر خونخوار در خود نیافت قلعه را خالی کرده مع اسباب و وابستگان خود
مثل روباه به بیابان پناه گرفت و باتفاق کڑک واله مستعد بجنگ شد نواب

حیدر دل بمشاهدهٔ این حال ٹھانہ گران در قلعهٔ بل گذاشته بلا توقف عازم پیشتر
گردید و در اندرون دشت هولناک چون پیل دمان قدم جلادت کشاد و متصل
موضع عقرب نار فیما بین ایشان جنگ عظیم و چپقلش سخت رو داد چنانچه در آویزش
اوّل سررشتهٔ استقامت و کار آزمائی از دست لشکریان نواب فیلتن نزدیک بود باہی
حال خود بدولت و بچند بهادران کار آزما از پناه اشجار بر عقب مقهوران رسیده چنان
شمشیر آزمائی نمود که کارنامهٔ رستم و اسفندیار بیاد روزگار در داد و اکثر سردار و سپاه
بغی از جان و مال خراب پایمال شده رو بگریز نهادند و بعضی به پناه لشکریان دولت
خداداد در آمدند و صاحبزادهٔ بلند اقبال یعنی ٹیپو سلطان نخستین شجاعت ذاتی
خود که نمود همون روز بود که چهرهٔ شجاعت را از والا تدبیر جلادت و دلاوریش سرخروئے
حاصل گشت آنچنان است چونکه پدر جلیل القدر مع شجیعان چابکدست در تاخته
جمعیت باغیان را زیر و زبر می نمود خود که هجده سال سن شریف داشت بیاوری طالع
همایون سراغ جائیکه لواحقان یعنی زنان پالیکار پناه گرفته بودند و از رزمگاه دو سه
فرسنگ فاصله داشت و تراکم اشجار چون کاکل پر پیچ و تاب مشکمویان بود گرفته
به دو سه هزار مرد کار گذار صلابت شعار یلغار نموده راست بر سر ایشان رسید اگرچه
محافظان ناموس پالیکار خبردار شده از بنادیق و سنان و شمشیر آبدار راه آمد و شد بر بستند
الا شیران با صولت بیک حملهٔ جهانگیری چه دست آزمائی شجاعت نمودند که با دلیران
از دل مادر زمانه برفت آخر ناموس داران یعنی ننگ مردی خود را بر باد داده زیر چادر
زنان پناه گرفتند و برخی از آن گروه خود لباس زنان پوشیده از ضرب شمشیر مردان
کاری لرزیده سرنگون بر زمین افتادند و بعضی که بی باکانه دست و پا جنبانیدند بی نیل

مقصود از جان در گذشتند پس صاحبزادہ بلند اقبال سر نیاز بدرگاہ ظفر بخش حقیقی بجا آوردہ
منت شودہ مع ناموس بے ناموسان و دیگر غنایم بہرہ یاب مجرای پدر جلیل القدر گشتہ مورد
عنایات و افضال گردید چون پالیکار خرابی حال ملازمان خود دیدہ سر بجیب تفکر و تحیر
بود کہ ناگاہ تاراجی خانہ و اسیر گشتن ناموسہای خود شنید دست تغابن برسر خود کسیدے
زدہ بحال تباہ مع چند خواص دست بستہ حاضر حضور شد و چون خادمان کمر اطاعت
بر میان جان بستہ پرستار عام جلیل القدر گردید و جمیع اقمشہ و امتعہ مع خزانہ
و دندانہای فیل کہ تخمیناً بار پنجاہ شتر فراہم کردۂ آبا و اجداد پالیکار مرقومہ بود یکبار
بنظر فیض اثر گذرانید نواب بہادر بحال زنہار خواہ نظر فیض و نگاہ پرورش مبذول
داشتہ ہمراہ خود گرفت و ناموسہای او را مع تعلقہ باز باو بخشید و بامنیت رعایا و
آبادی ملک تاکید آکید فرمودہ پیشتر نہضت نمود چون کرک والہ بخرابی و تاراجی پالیکار
تعلقہ بل اطلاع یافت بلکہ بچشم خود مشاہدہ کرد ترسید کہ عاقبت کار خود چہ خواہد شد
پس در فکر خودداری در افتادہ اطاعت نواب مصلحت وقت و صلاح کار خود انگاشتہ
مطیع و منقاد گشت و زر بسیار مع تحایف آن دیار نذر گذرانیدہ داخل زمرۂ
زنہار خواہان شد تا نواب بہادر در قلعۂ مرکرہ تہانہ مستحکم گذاشتہ ملک برو مسلم
داشتہ پیشتر نہضت کرد علی راجہ حاکم کنیانور کہ از قوم اہل اسلام بود و آن قوم اما پلہ
می نامند از تسلط رئیس الاسلام رضامند و خوشدل گشت و در اطاعتش ترقی دولت
خود دانستہ رجوع آورد و بجمیع امور بتائید نواب ہمت گماشت نواب بعنایت
بیغایت تسلی بخش خاطرش گردید چون حاکم مذکور واقف راز آن ملک بود لہذا بخود متفق
ساختہ متوجہ بند و بست نواح کلیکوٹ شد و سرکشان آنجا را کہ از قوم نامیار

سخت سرکش و تهورمنش بودند بزور بازوی شجاعت و تدابیر عدو مال مسخر کرده بعضی ها را به قتل رسانید و بعضی ها را الطوق و زنجیر مقید ساخت و پالیکار چرکل را نیز زیر ساخته متصرف ملک و مالش گردید چون او زنده بدست نیامد و کشته شد پسرش را که هفت ساله بود اسیر کرده به نسبت فرزندی خود عزت بخشیده ایاز خان نام نهاد و دیگر برادرانش هم بودند حاصل کلام چون بمحاصرهٔ قلعهٔ کلیکوٹ همت گماشت سرگروه آن قوم دید که کار بندوبست دولت خود روبخرابی آورده و همه ملک و مال تبصرف غازیان لشکر نواب بهادر رفته نه یارای جنگ و مقابله و نه پای گریز از ان معرکه لاچار شده وکلا را با تحایف و سامان آذوقهٔ لشکر و زر پیشکش فرستاده عذر جرایم خود خواست نواب بمقتضای مصلحت وقت وکلا را بحضور طلبداشته سخنان عتاب آمیز ارشاد فرموده از قول نامهٔ طمانیت خاطرش سرفراز ساخته طلبید بعد ملاقات از جان و مال امان بخشیده از خطای او درگذشت لاکن ملک از دست تصرف او برآورده فقط در ماهه معقولش مقرر ساخته فارغ گشت چون این خبر در اطراف آن نواح شایع شد که نواب بهادر زنهار خواهان را در ظل دولت همایون خود پرورش می سازد و بغیان را بزور بازوی شجاعت خود چنان براندازد و تاراج می کند که نام و نشان آنها بلکه اولاد و خویشان آنها از صفحهٔ هستی ناپدید گردد بنابرآن نایمار و ماپله ها حلقهٔ فرمان برداری درگوش دل صدق منزل انداخته کمر عبودیت برمیان فدویت بربستند پس از آنجا نواب بهادر تالچری بندر را رونق افزا شده مبلغ خطیر از سکنای آن نواح گرفته تمامی نایمار را زیر حکم خود درکشید و راجهٔ ملیوار از دست برد غازیان شیر صولت و شهر برسیرت اندیشناک گشته به بیم تاراجی ملک و دیار خود بسبب وهشت زنجیر

فیل

فیل و ہفت لک روپیہ نذر فرستادہ از آن طرف برگردانید نواب فتحیاب قریب و سال ونق بخش
آن سمت بود و بہ لدہی نایاران اطراف کوہستان و سکنای آن نواح کومیتو وغیرہ پرداختہ سرانجان
موصوف سردار دلیر الصوبداری آن نواح مقرر کردہ فوج گران متعینش نمود و تنبیہہ دیگر سرکشان و شرارت
کیشان آنصوب تاکید فرمودہ بہ بندوبست پالیکاران ذنڈکل ہمت گماشتہ بود ٭

ذکر فوج کشی ترمک راؤ ماما کہ خال مادہوراؤ بود بر بلاد کرناٹک بالاگہاٹ و رسیدن چشم زخم عظیم و صدمہ مستقیم بر لشکریان نواب بہادر در میدان کوہ چرکولی کہ شمالی و کروہی سرینگ پٹن است و آخرالامر ناکام رفتن او بہ پونا و ذکر محاربات کہ در آن آوان روداد آخر سن یک ہزار و یک صد و ہشتاد و دو ہجری آنکہ

چون مادہوراؤ از مہم اول و ثانی مایوس برگردید و بر نامرادی خود ندامت ہامی کشید کہ آخر بہمین کاہش مرض خفقان عارض شدہ جان خود در باخت و نارا ین راؤ برادرش قایم مقامش گشتہ چندی در ضبط و نسق خود بودہ پس آن کہ خار خجالت مایوسی بالاگہاٹ در دل وہم می خلید بنابر رفع تشویش و کاہش خود فکری دقیق بکار بردہ ترمک راؤ ماما خال خود را با یک لک و بیست ہزار سوار و پیادہ و یک صد ضرب توپ بلچہر تسخیر این ملک روانہ ساختہ خود بہ ستارا شتافت چون ترمک ماما رخصت این حدود یافت کوچ بکوچ طی مراحل و قطع منازل کردہ در رسید و جوق جوق تنگ

بهدرا عبور نمود تا همه پالیکاران آن نواح یعنی مرارا و چیتل درگ واله و رتن گری
واله مڑکیسی واله و گھٹ کمیر پاله واله وغیره که از دست غضب نواب بهادر امان یافته بودند
بیکبار با مرهٹه سازش کرده هر کدام خدمات نگهبانی لشکرش و بهم رسانیدن غلات
رسد بذمهٔ خود ها گرفته رسیدند و حاکم سانور و کڑپه نیز همون طریق پیمودند پس
ترمک ماما از آنجا بیشتر کوچیده بعضے قلعجات متعلقهٔ پٹن را که بے مرمت بود و ٹھانه
مستقیم نداشت تسخیر کرده بتصرف خود آورد و سمت پٹن در تاخت و دست ستم
بتاراج و یغما و خرابی رعایا دراز ساخت و لشکریانش اکثر دیهات و تعلقات اچنان
خراب و بی چراغ نمودند که تا حال آباد نگشت و در هر بومی که لشکر بومیست اثر
آن خانه ویران یکروز فرود آمد سالها ویران افتاده مسکن چغد و بوم گشت و بر
زمینے که یک دو ساعت افواج غارت امواج آن مردم آزار توقف می نمود از زیر
زمین نعرهٔ الامان و صدای الحفیظ بگوش زمان و زمانیان میرسید چون او صحرای
آن نواح را از وجود شیر و شرزه صفت خالی یافت بیباکانه قدم جسارت برکشاده
تلف اموال و اثقال سکنای بالاگهاٹ همت گماشت چون نواب از عزم غنیم و
تاختن او در آن نواح وقوف یافت مع لشکر و سامان جنگی از آنجا مراجعت کرده
بسر رنگ پٹن رسید و بعد بند و بست آنجا کوچیده از راه چین پٹن سمت جنگل ماگڑی
درگ باین اراده که هرگاه مرهٹه بمحاصرهٔ دار السلطنت پٹن همت گمارد خود از عقب او
درتاخته او را زیر سازد آمده پناه گرفته در انتظار فرصت بود که ترمک از رسیدن نواب
بهادر بطرف درگ مذکور خبردار گشته مع توپخانه و لشکر عازم آن سمت گردید نواب بهادر
ازین معنی آگاه شده شباشب بر هراول لشکرش زده داخل کوه مسیلکوٹه گردید روز

دیگر

دیگر غنیم نیز از آنجا برگشته میل کوٹہ را محاصرہ کردہ رزمگاہ آراست نواب بہادر روز اول باجمیع سپاہ بارو توپخانہ بر آن جماعۃ تاختہ بتوپ اندازی و شلکہای بنادیق از پیش راندہ رزم گاہ را از وجود اہل غنیم خالی ساخت اما از دور گردش محاصرہ لشکر ترمک بود تا نواب بہادر پانزدہ بیست روز کوہ مذکور را قایم کردہ ہر روز در شکست اعدا تردد شایان می نمود آخر الامر چون رسد غلات و آذوقہ لشکر کمی کردہ دانہ و کاہ بہم نرسید عزم مراجعت دار السلطنت پٹن مصمم داشتہ وقت شب از عقب کوہ مذکور جنگل تراشیدہ توپخانہ را ہمراہ میر علی رضا خان روانہ ساختہ خود مع سوار و مردم بار بمقابلۂ لشکر غنیم شتافتہ از زیر دامن کوہ صفوف آراستہ حشمت صف را بچشم غنیم نمایان ساختہ راہی گردید چون راہ عقب کوہ ناصاف و نشیب و فراز و غار و مغاک بسیار بودہ توپخانہ زود از آنجا گذشتن نتوانست تا آنکہ بمحنت شاقہ تا دو سہ فرسنگ راہ طی گشتہ بود جنگل ہم آخر شد و شب ہم بسر آمدہ روز روشن گردید نگہبانان راہ بغنیم خبر رسانیدند کہ توپخانہ نواب سمت پٹن میرود او بمجرد استماع این خبر تمامی افواج را بواپس گرفتن توپخانہ تاکید کردہ روانہ ساخت و خود ہم عقب در تاخت نواب بہادر چہار پنج فرسنگ راہ طی کردہ متصل قریہ گری گوڑہ کہ از سانی پٹن سہ چہار فرسنگ فاصلہ دارد رسیدہ بود خبر شنید کہ غنیم بر آتشخانہ سرکار چون سمندر جان نثار یورش کردہ بلکہ ہمہ کارخانہ عدو سفر بر گرفتہ فوراً برگردید بایلغار صف سپاہ اعدا را گرد توپخانہ بمثابۂ ہدف تودہ قیام ورزیدہ بودند از یک طرف شکستہ پراگندہ ساختہ بتوپخانہ پیوست و راست از آنجا بلا توقف سواران را در قلب داشتہ میمنہ و میسرہ و ہراول و چنداول از جوانان بار و پیادہ و اتواپ قایم کردہ شلک ہا زنان سمت

دار الریاست خرامید هر چند جوق جوق از لشکر غنیم اسپان جهانده به شکست صفهای مردان حصار بند سعی می کردند اما از شلک های تجربه کاران روی مردانگی خودها را سیاه ساخته مایوس بر میگردیدند درین اثنا هفت هشت ضرب توپ ملجهٔ بر بند موتی تالاب قایم کرده راه سلامت و عافیت بر لشکریان نواب مسدود کرده از آنجا توپ اندازی می نمود و از صدمات گوله اتش اهل بهیر نواب زیر و زبر گردید پس نواب بهادر چند جوانان دلیر و دو ضرب توپ همراه خود گرفته به تردد شایان و کوششهای نمایان بعدم فرصت برکشیدن اتواب و پیمودن راه صواب چون قضای ناگهان بر سر الیشان رسیده بیک حملهٔ رستمانه اضراب غنیم معه صنادیق سرب و باروت وغیره بدست خود نموده قیام ورزید چون تمامی لشکر و توپخانه رسید برای تناول حاضری همونجا چندی توقف ورزید اگرچه اهل کاردانا واعیان دولت کار آزما عرض کردند امروز همین جا اعلام نصب کنانیده خیمه ها برداشته سکونت ورزیده صبحی باطمینان کلی دخل دار السلطنت باید شد اما از آنجا که فلک دوار همیشه بر یک وتیره نمی گردد و کارگذاران قضا و قدر مدام بر یک دستور کاربند نمی شوند وقت زوال دولت خداداد در رسیده بود الحق روز بد هرگز کسی نیک نخواهد دید و شب گور احدی بخانه نخواهد خسپید و آنچه که قضا در ازل قسمت مقرر کرده قدر را جز تقدیمش بر وقت موعود چارهٔ نباشد عرض دانایان قبول رای والا نشان نیامده از آنجاست که گفته اند **بیت** چون زوال آید بکس بند جنون راه خرد

عقل نیک اندیش می سازد کمی در روز بد ۞ سر رشته حزم و احتیاط از دست داده

بعد فراغت از اکل و شرب ماحضر راست برخاست و لشکر آراسته راهی گردید

افواج غنیم کہ بحساب مور و مگس بودند گردش ہجوم کردہ کوشش می نمودند چون متصل کوہ چپر کولی رسید از قضا گولہ از توپ غنیم کہ از دور می پرانید در قطارہای شتران بان بردار صدمہ عظیم رسانید پس در آن چپقلش مردم بانہا افروختہ شدہ بر اہل بہیر ہنگامہ رستخیز گرم ساخت و از آنجملہ بانی پریدہ بر صندوقہای سرب و باروت در افتادہ آتش افروزی نمود و طوفان دخانش کہ اوج گیر گردید بسیاری از لشکریان کوہ قیام را معلق برہوا بردہ سرنگون برزمین انداخت چون قضا و قدر شیرازہ جمعیت اعداشکن را بدین بہانہ از ہم گسیختند قزاقان غنیم قابو یافتہ چونکہ عروس بخانہ داماد بنجار مد جرات پردازشدہ در خزیدند اگرچہ لشکریان نواب بہادر از شمشیر و تیر و تفنگ دست آزمائی میکردند اما ہیچگونہ روی بہروزی و فیروزی ندیدہ دست بزیر گردیدند و بسان صابران بر ہر مکروہی کہ از دست اہل غنیم میرسید صبر کردند و لالہ میان خویش خاص شہباز صاحب ہنگامہ قیامت بر آنجماعت برپا ساختہ داد مردانگی و شجاعت دادہ جام شہادت نوشید و میر علی رضا خان و علی زمان خان و دیگر اعیان اسیر شدند و اکثر سپاہیان از سوار و پیادہ از آن معرکہ گریختن ننگ مردی دانستہ حتے المقدور کوشش کردہ سرہای خود ہا را وقف تیغ و نیزہ جلاد ساختند و یٰسین خان و نیٹی گدری رفیق باتوفیق کہ ہم وضع نواب بہادر بود در صف اعدا خود را نواب بہادر وانمودہ جرعہای شربت ضربت شمشیر زیادہ از طاقت تشنگی مردی نوشیدہ بر فرش زمین آسود نادان او را نواب حیدر دل تصور نمودہ بشادکامی برداشتہ نزد ترمک راؤ رسانیدند پس ہمہ اسباب شائستہ و سامان بائستہ لشکر کہ بچندین محنتہا فراہم شدہ بود تاراج و پایمال سم ستوران غنیم و کارخانجات درست و توپخانہ مستعد

اعدا شکن جزو کل بدست غنیم درافتاد نواب بهادر بزبان حق بیان خود این مقوله ادا فرمود

رباعی

گر کار تو نیک است بتدبیر تو نیست	ور تدبیر بد است هم بتقصیر تو نیست
تسلیم و رضا پیشه کن و شاد بزی	جز نیک و بد قضا بتقدیر تو نیست

بر کوه چتر لولی سوار شده بر آسیا سنگی چون شیر مردم خوار ایستاده نظر غضب آلود و بر دست برد وحشی سیرتان اهل غنیم اطراف و جوانب گماشته نظارهٔ ترک و تازی بی ادبان مینمود غازی خان بید در آن وقت حاضر حضور شده بود بجد و کد بسیار از آنجا برداشت و بچهار ده سوار چست و چالاک از آن مهلکه بیرون آورده بدار الامن پٹن رسانید اما نواب بهادر بمفارقت صاحبزاده رستم نهاد که در آن چپقلش از آن جناب جدا شده بود تاب جان و قرار دل از دست داده در مضجع قادر ولی پیرزاده که الیسانی قلعه متصل بر ساحل جوی کاویری واقع است تشریف داشت و میر اسمعیل خان را که قلعدار بود از رسیدن خود خبردار ساخت قلعدار ندکور نبدولبست واقعی قلعه کرده منتظر تشریف فرمائی نواب بود چون وقت عصر صاحبزادهٔ والاقدر طالع یاور با دو سه سوار بلباس قزاقان لشکر غنیم صحت و سلامت رسید نواب از دیدارش جان تازه یافته داخل قلعه گردید و در گنج زر و گوهر کشاده هر کس که از سوار و پیاده بسلامت جان از آن مهلکه میرسید او را پانزده مشت زر بامید داد و کسی که مع اسپ و سلاح حاضر می گشت سوای خلعت پنج مشت زر باو می بمود آری رباعی

فریدون فرخ فرشته نبود	بمشک و لعنبر سرشته نبود
ز داد و دهش یافت آن نیکوئی	تو داد و دهش کن فریدون توئی

اما محمد علی کمندان چون احوال لشکر خود بدین منوال دید و بر صحت و سلامت و نوع
دیگر ذات والاصفات وقوفی نداشت جان خود در باختن مقرر کرد و مضمون این

مطلع مخمس بزبان خود میراند مطلع مخمس

دم بمردی میزنم تا در تن من جان بود | جان چکار آید اگر در مردیم نقصان بود
روز رزم اندیشه کردن کار نامردان بود | ترک سر کردن بمیدان شیوهٔ مردان بود
مشکل است این کار اما پیش مرد آسان بود

به دلاوری تمام مردان همراهی خود را با دیگر ملازمان حیدری جمع ساخته بر کوه ندکوه
سوار شده از پناه سنگهای بی آب و طعام با وصف برداشتن سه زخم تیغ دل
از دست نداده تا شبانگاه نبرد آرا گردید و بسیاری مردمان غنیم را از تفنگ های
بنادیق بخاک عدم در انداخته برابر ساخته بود و هر کس از لشکریان نواب بهادر
که سلامت بود بهر حیله خود را بجمعیت کمندان شجیع رسانیده کوشش مردانه
می نمود ترمک بر جوانمردی و دلیریش خوش گردیده معرفت محمد یوسف کمندان
ملازم خود قولنامه فرستاده وقت شب مع سلاح کمندان شجیع را با سپاه از کوه
فرود آورانیده از طرف خود ضیافت او نمود اما صلاح همراهیانش گرفته گردشان
چوکی ها نشانید و کمندان ترمک بر حسب اشارهٔ سردار خود هرچند در باب قبول
کردن نوکری مرهته بانواع لطایف الحیل ملتجی گشت و به سخنان نرم و گرم ترغیب
نمود کمندان شجیع باقبال این معنی نپرداخته اقرار دلفریبی او چنان کرد که اگر زمانه
فرصت دهد یکبار به پتن رفته بعد التیام زخم مع وابستگان حاضر شده حسب
حوصلهٔ خود خدمت بجا آورده خواهد شد پس شبی دیگر از آنجا رهائی یافته

با یکهزار و ششصد کس سمت پٹن راهی شد از قضا در اثنای راه دو هزار تفنگچی مرهٹه که از لشکرش بفاصلهٔ دو فرسنگ بطور پیش منقلای معسکر شده پایه بنادیق بسته بفراغت تمام بر بستر ها دراز شده بودند کمندان شجیع فرصت غنیمت یافته مع مردان بی سلاح در افتاده از سنگساری سرهای ایشان شکسته و سلاح آنها تمام برداشته شلک ها زده نزدیک قلعهٔ پٹن رسید و بر سلامت ذات نواب بهادر واقف شده فایز حضور گردید نواب بهادر از رسیدن او که شیوهٔ حلال نمکیش دریافته و تردد شایانش از صدای شلک های بنادیق گوش کرده بود شکر حق بجا آورده و زندگی آن شجاعت منش را قیام دولت خود انگاشته او را بسینه کشید و بخلاع و انعام شایسته سرفراز ساخته از کارخانهٔ سرکار بنادیق درست و طیار برآورده باو سپرد و اطراف قلعه تنبیرها بنا ساخته آلواها قایم کرده مستعد نشست و هر روز نگهداشت مردان جنگی و فراهمی سامان رزم مقید و مامور بود غنیم ظفرمند اسیران لشکر نواب را بصوبه سرا روانه ساخت مگر میر علی رضا خان را که اول بقرار و مدار بسیار نوکری مادهورا و قبول کرده بحکومت گرم کنڈه مامور شده بعد آن بواسطهٔ برادری باز بنواب بهادر رجوع گشته از ناظم پونه برگردیده بود روبروی خود طلبیده سخنان رنجش و کلمات نامعقول شنوانیده مقید روانهٔ پونا ساخت و یسین خان مذکور را بصدق تمام نواب حیدر دل تصور دیده بخیمهٔ علیحده داشته بدلاسا و تسلی خاطرش می پرداخت و درباب طلبیدن وابستگان و صاحبزادهٔ بلند اقبال التماس ها می نمود آن مرد دانا که بمحض پاس نمک و اداء تصدیع خداوند نعمت خود که هزاران هزار بنی نوع البشر در ظل حمایت و حفاظتش پرورش می یافتند نشده صعوبت معرکه و گرم و سرد زمانه برجان خود گوارا داشته بود

از سخنان دلدهی ترمک در دل می خندید و هیچ جواب نمیداد چون در عرصه هفته عشره برسلامت ذات نواب و فراهم ساختن افواج و اسباب احتیاج و آلات احراب و اضراب و استحکام قلعه وقوف یافت دانست که خان اسیر یکی از فدائیان نواب است پس بر نادانی خود نادم گشته متوجه تسخیر قلعه شد و مورچال و صلابت کوچهاد وانیده توپ اندازی آغاز نهاد و چنان صیت فیض بخشی و صدای داد و دهش نواب بهادر در لشکر ترمک شایع شد که اکثر مردان کاردان و شجیع که به کساد منزلت و کسر شان اوقات خود در آن لشکر بسر میبردند مع اسپان و سلاح خود رسیده در سلک ملازمان نواب منسلک گردیده مستعد گوشمال عدو شدند چونکه در عرصه قریب ده دوازده هزار مردم بار و سوار فراهم شده بود و نواب بهادر تالیف قلوب ملازمان چنان نموده که هر یک بجان سپاری صدای رستمانه و دم انا ولا غیری می زد شبی محمد علی شجیع موصوف را طلبیده فرمود که غنیم شوخ و بی باک شده جرات پیدا ساخته است گوشمالیش بذمه همت خداداد خود قرار داده ایم چه مصلحت است آن شجیع کار آزما سرانجام این مهم بذمه کاردانی خود گرفته جریده بدو هزار تفنگچی از دروازه میسور برآمده عبور جو کرده از پناه دیوار های سومار پیٹهه گذشته بر سر اعدا که متصل عیدگاه سته هزار پیاده پالیکار جتیل در گرد دو هزار پیاده مرار او مع چهار ضرب توپ و هزار سوار جای را قایم ساخته بودند در تاخت و از سنان و شمشیر بسا خفتگان از بساط زندگی بر خیزانید و بیداران غنوده طالع بخاک عدم بخوابانید لبقیة السیف را که از سوار و پیاده اسیر کرده دست بر پشت چنبر نمود و آلات حرب و ضرب جماعه مقهوره بر سر ایشان بر داشته مع اسپان و توپان روانه حضور ساخت و خود هم و نیجا تا دو ساعت

سکونت ورزیده صبحی فتحیاب برگردید درگ الومرا راؤ زرد ونار برگشتند نواب بهادر
ازین فتح قرین مسرت شده شادیانهٔ طرب نواخته و توپهای خوشی سر کرد سپس
ازان غنیم زور آور بلا وسواس شمالی کوه کری کله بر نهر جوی بتیری وسیع و مستحکم که
بمورچهٔ خاص نامزد بود بنا کرده اتواپ وراانداز در آنجا قایم کرده بگوله اندازی منجنیق برای
اکثر مردمان قلعه را تصدیع میداد کمندان شجیع بمشاهدهٔ جرات بے ادبی و مردم
آزاری غنیم غضبناک شده کرات و مرات بحضور نواب عرض کرد اگر اجازت شود
بر مورچهٔ خاص ترمک هنگامهٔ رستمانه برپا ساخته اهل مورچه را هزیمت میدهم و صدمهٔ
عظیم بریزش تیر و تفنگ بحال سپاه غنیم لئیم میرسانم نواب بهادر ازین معنی اندیشناک
شده نظر بر افواج کثیر غنیم کرده اگرچه او را ازین عزم باز داشت اما او بجد و کد بسیار
بحکم آنکه دل شجاعت پیشگان تا انهدام بنیان هستی اعدا چون سیماب بیقرار میماند
رخصت گرفته با سه هزار جوان بار و هزار پیادهٔ کرناتکی وقت شب کوچیده فقط با سامان
جنگی ازراسته هوسلی راهی شده بفاصلهٔ دو فرسنگ عبور جوی کرده به پناه بیابان
از بالای مواضعات کرگاول وارگرا سمت کوهیچهای هرودر آمده راست از عقب
به تمهید تبدیل اهل مورچه تیک تک پا رسید و مردمان غنیم یعنی نگهبانان آنجا از شهرت
تبدیل منقلا خوش گردیده منتظر بودند چونکه کمندان شجیع بخت یاور و طالع راهنما
یافت و از راه عدو فریبی بخواهش قلبی خود پیوست بلا اندیشه اندرون بتیری
داخل شده همت جهانگیری صرف کرده فرمان داد تا همراهیان او یورش کرده
حقهای آتش عدو سوزی بر سر نخوت ایشان شکسته دمار خیرگی از روزگار آنها
برآوردند و سرهای محافظان مورچه و کمین داران صلابت کوچه به تیغ بیدریغ

بریده توده توده جمع ساختند و توپهای کلان را زیر زمین پنهان کرده ضراب
جلوی یعنی خورد که سبک و شایسته بود کشیده بحضور روانه داشته فارغ گشتند اگرچه غنیم
باطلاع این معنی درتاخت و باز بقایم کردن مورچه و دفعه سپاه منصوره کوشش
نمایان و حمله های شایان نمود اما کاری نکشوده دست برسر از آنجا مایوس برگردید
کمندان شجیع بر دشمنان ظفر یافته پیش از طلوع آفتاب صلابت کوچه و مورچه
شکسته بخاک برابر ساخت و اسباب وغیره را آتش زده سرخرو بحضور رسیده
خطاب فرزندی یافت و از زبان اعلی و ادنی صداهای آفرین تحسین شنید
چون ترمک خرابی حال و بی جرأتی لشکریان خود بر ینوجه دید از فکر مورچال آرسته
بتاخت و تاراج تعلقات اطراف همت گماشته پنڈارهای افواج را منتشر
ساخت و خود با تمامی لشکر بمیدان چهتر راه صوبه سرا اقامت داشت و روزیکه
عید هنود بود باراده اشنان یعنی غسل در جای سنگم هر دو که نزدیک لعل باغ است
غنیم مع دیگر سرداران سوار شده از راه طرف مشرق کوهچه کری کٹه راهی گشت
نواب بهادر از این معنی خبردار گشته مع لشکر خود بیرون قلعه شتافته برنا مندف
قیام و رزید و صاحبزادهٔ عالیقدر را با تمامی سوار در پناه دیرهای کرنکول که از طرف
جنوب است در کمین داشت و کمندان شجیع را مع غازی خان دلیر و جانباز بچهار هزار
تفنگچی و چهار صد قزاق و چهار ضرب توپ برای عبرت نمائی بطور پیش منقله
جنوب رویه کوهچه مذکور روانه ساخت چون سواری غنیم فایز جو گردیده در آب
بازی و شناوری مشغول گشت و لشکر جنڈا ولیش که عقب خرامان خرامان می آمد رفت
کمندان شجیع در نهری خشک تفنگچیان را مع توپها نشانده بجان لیرا اشاره ساخت

آمد جانباز بدوسه صد مرد کارساز بر آنجماعه تاخته روباه بازی و حیله انگیزی نادانان را تعلیم شیری نموده کشان کشان برروی آتشبازان کارگذار آورد و سواران خود را منتشر کرده پس بکمین داران بپناه گرفت بغتتاً کمندان شجیع انگیز کرده بشلکهای توپ و بندوق صفوف اعدا را شکسته بسیارها را بمطمورهٔ عدم فرستاد و در آن زد و خورد دو سه سردار آنطرف مقتول شدند فیل نشان و فیل نقاره سقط گردید چون جمعیت اعدا منتشر گشت غازی خان و صاحبزادهٔ والاقدر فرصت وقت غنیمت یافته اسپان جهانده بکسان منهزم درآویختند و تا مقدور دست شجاعت از قتل و غارت برنکشیدند و تا نیم فرسنگ پی مقهوران تاخته چهار پنج هزار اسپ و دو هزار مردم بدست آورده بار دیگر با غنایم بسیار مراجعت نمود ترمک ازین خبر زرد و زار شده بر جع القهقری با پارچهای تر و لب خشک برگردیده سواد موتی تالاب را مضرب خیام خود نمود نواب بهادر برین فتح نمایان آثار بشاشت ظاهر ساخته سجدات شکر بدرگاه واهب متعال ادا کرده شادیانهٔ طرب نواخته داخل قلعه گردید حاصل کلام هر روز بازار زد و خورد و کوفت و کافت مردان شجیع گرم بود اما اکثر اوقات لشکریان غنیم هزیمت یاب می شدند پس غنیم از جنگ غازیان دست بر داشته بتاخت و تاراج بلاد پایانگهاٹ یعنی جنوبی پٹن که در قبضهٔ تصرف نواب بهادر بود و عبارت از کویمتور و پالگهاٹ و دهاراپور و ڈنڈکل است بسببی که او شنیده بود که سامان رسد غلات وغیره از آنطرف ببدرقهٔ نایارها و پلهها به لشکر نواب میرسد و ملازمان نیز از سوار و پیاده در آنجا فراهم شده جوق جوق داخل لشکر میشوند همت گماشته در تاخت و طوفان بلا در آن سرزمین برانگیخته تمامی آن نواح را چنان خراب و ویران ساخت که هر

کہ ہیچ کاہ و سبزہ تراز زمین برکندیدہ شد و شاخ و برگ اشجار آن صحرا دست تظلم
کشادہ بدرگاہ خالق جان بخش امان میخواستند باین قلعداران آن سمت
ہر ہر قلعہ را قایم کردہ باستقلال تمام میکوشیدند چون ترمک بہ پایان گہاٹ
شتافت نواب خود بدولت عزم جزم بآن سمت داشتہ مستعد گردید بلکہ اعلام خیام
خاص در میدان کوہچہ مذکور نصب کنانید در آن حین کمندان شجیع عرض کرد کہ
تشریف فرمای حضرت از دار الریاست بالفعل مناسب نیست مبادا کہ فتنہ از ینجا
برخیزد زیرا کہ معاندان دولت و اقبال از حد حساب تجاوز کردہ و دولتخواہان جان سپار
بس کمیاب اند اندیشۂ دور و دراز باید فرمود فدوی حسب طاقت و مقدور خود تردد
کردہ در فدویت و جان سپاری سر مو قصور نخواہد نمود و صاحبزادۂ بلند اقبال را با
تمامی سوار و قزاقان در ضلع بارمحل باید داشت نواب بہادر باقبال این معنی پرداختہ
باشش ہفت ہزار سوار کہ ہمین قدر فراہم شدہ بودند صاحبزادہ را سمت بارہ محل
روانہ ساخت و کمندان شجیع بچہار ہزار مردم بار و دوازدہ ہزار پیادہ کرناٹکی و شش
ضرب توپ عقب لشکر صاحبزادہ نہضت کردہ بر گہاٹ رای کوٹہ ہر دو لشکر در
پیوستند و صاحبزادہ با جمیع سوار در میدان کاویری پٹن اقامت ورزید و کمندان
شجیع با فوج خود بہ کشنگیری سکونت داشت در آن اثنا خبر رسید کہ چہار پنج ہزار
سوار غنیم حسب الحکمش با اسباب بسیار و دواب بیشمار کہ در ملک بالاگہاٹ و پایین گہاٹ
و از لشکر نواب غنیمت یافتہ بودند مع ساہوکاران لشکر شعع و سرمایۂ زر و گوہر از
گہاٹ پتور آمدہ از راہ ترپاتور و وانمباڑی گذشتہ کتل کرناپات عبور کردہ عازم
پونہ اند بمجرد استماع این خبر کمندان شجاعت اثر باپانصد جوان بار و ستہ صد چیٹی کار

وہزار پیادہ از راہ کنکندی پالہ کہ پالیکار آنجا از نواب بہادر رجوع بود شباشب برآمدہ گہاٹ تبل پلی عبور کردہ برستۂ کرنیات دامن کوہی کہ سر راہ غنیم بود گرفتہ قائم گشت وبالای گہاٹ مذکور کہ داخل سرحد ارکاٹ است وناظمش درآنوقت بہ سازش نواب بہادر بود ونیز کداران دروازۂ گہاٹ ہیچ امر مانع وقتش نشدند چٹی کاران را فرستاد تا آنہا دروازۂ گہاٹ راکہ بہ برج وبارہ آراستہ بود گرفتہ آسودہ بودند قضارا روز دیگر قزاقان غنیم باوفور سامان وگلہ گلہ گاوان وطویلہ طویلہ اسپان بلااندیشہ چونکہ شتکار از خود بہ مطبخ برسد میرسیدند کمنداران باخبر از رسیدن آنہا خبردار شدہ بہ کمین داران گہاٹ ہم آگہی بخشیدہ بجای خود مستعد وسرگرم کار گردیدتا ہراولی آنجماعہ متصل دروازۂ گہاٹ وچند اولی برابر کوہیکہ خود آنجا قیام داشت رسید چون شیر غران بر عقب شان تاختہ بلاتوقف شلک ہا زدو مجرد آواز شلک کمین داران گہاٹ از پیش حملہ کردہ طنبورہا نواختہ دویدند وبہ سنان وشمشیر درپیوستہ سینۂ دشمنان راچون پنجرہ مشبک ساختند وعقب نیدگان پشت وپہلوی اعدا را از تیر وتفنگ ونیزہ شکستند چون سران سپاہ راہ سلامت تنگ تراز چشم فیل دیدند لشتر دلی تمام تاب ضرب مردان جنگ آزما نیاوردہ فقط از جان خود در غار ومغاک درخزیدند کمنداران شجیع ہر دو جماعت خود را جمع ساختہ جمیع اسباب کسان منہزم واسپان وگاوان مع خریطہ ہای طلا ونقرہ بستہ بستہ بر سر اسیران برداشتہ از گہاٹ تبل پلی ببدرقۂ پیادگان کرناٹکی روانہ کشن گیری نمودہ خود ہمونجا بر آبگیری کہ از زیر گہاٹ بود قیام ورزید چند سوار غنیم کہ عقب ہمہ ہا بودند وارد شدند واندک جماعتش دیدہ گردش گرفتند واز دور قراولی میکردند بعد دو ساعت کمنداران شجیع راست برخاستہ از پناہ خاربند بر سر ایشان رسیدہ چنان شلک ہا

زد که دفعتاً دو سه صد سوار مع اسپ نابود شدند و دیگران اسپان جهانده رو بگریز
نهادند شجیع دانا از آنجا مظفر و منصور عبور گهاٹ کرده به کشنگیری رسید چون ترمک ماخبر
تاراجی جمعیت خود شنید تصور رسید که گهاٹ کرپنات متعلقهٔ ناظم ارکاٹ است در آنجا
گذر افواج خصم ماچگونه شد شاید که هر دو دولتمند یعنی نواب محمد علی خان و نواب بهادر
در ساخته باشند خدانخواسته اگر این هر دو سردار باتفاق یکدیگر بمقابلهٔ ما پردازند و
کتل های راه بر لشکر ما مسدود سازند ناموس دولت پیشوائی تاراج و جانها رایگان تلف
خواهند شد پس از آن سمت یلغار کرده عبور گهاٹ پتور نموده بر سواد قصبهٔ اوتان گرا
فرود آمده بود کمندان شجیع صاحبزادهٔ والاقدر را از رسیدن مرهٹه خبردار ساخته ترغیب
رفتن دار الریاست نمود چون آن طالع یاور و قوی بازو بر یلغار غنیم وقوف یافت جمیع اسباب
لشکر یعنی خیام و اعلام و بهیر و بنگاه وغیره روانهٔ پٹن کرده خود را بجمعیت سه چهار هزار سوار بطرف لشکر
ترمک غنیم رسانید قضارا آن روز کهی آوران لشکرش سمت بلده و هرم پوری آمده شور قیامت در آن
سرزمین برانگیختند و چند دهات را غارت ساخته بفراهمی کاه و هیمه مامور بودند صاحبزاده با آنها پیوسته برابر آنها
بفراهمی کاه و هیمه پرداخته منتظر وقت بود که ایشان پشتاره ها بر اسپان و شتران و فیلان بار کرده بلا تمیز
خویش و بیگانه راه لشکر خود گرفتند صاحبزاده که همین فرصت یافت سپاه خود را اشاره فرمود تا آنها بیک
جنبش بارهای که بر اسپان خود برداشته بودند یکبار بر زمین انداخته بلا اندیشه و توقف بازوی مردانگی کشاده
آن جماعه را بانداک سعی چنان بر هم و درهم نمودند که از صدای بزن و بکوب مردان کاری هول و هراس در
دل لشکریان غنیم افتاده جز جان بسلامت بردن چاره دیگر ندیدند پس صاحبزاده مظفر چهار هزار اسپ و
راس گاو و بنجاه شصت شتر توپخانه خاص غنیم و پانزده بیست فیل با دیگر آلات حربی غنیمت یافته راه پٹن
گرفت ترمک از شنیدن این هول زده با لشکر خود کوچ بر کوچ و بر کاویری پٹن فرود آمد همون شب کمندان شجیع

ازفرودگاه غنیم آگاه گشته مع جمعیت خود مستعد شبخون زناخت قضارا چونکه نزدیک لشکرش رسید شب
بسر آمده مرغنیا بانگ بیداری و هشیاری بر غفلت پریشان زد برگردیده زود بدامن کوه گلکن گڈه پناه گرفت
اتفاق ترمک آنروز هم همونجا مقام کرده از رسیدن آن شیر میدان شجاعت بیخبر بود آن شجیع از صبح تا
شبانگاه به پناه جنگل بسر برده شب چونکه برقع غفلت و خفته بختی بر اطراف جهان فرو هشت تیار شده بر
لشکر جرار غنیم شبخون زده همه اسباب حربی مع توپخانه بمردانگی گرفت و چند پیران افراط و تفریط
چرکولی را که در آن لشکر مقید بودند از قید بر آورده بهیر و بنگاه اعدا را یک قلم زیر و زبر کرده خیام و اعلام
را آتش زده بانصد راس اسپ و شش زنجیر فیل و یازده شتر پر خزانه پیش از طلوع آفتاب معاودت نموده
از دامن کوهستان در حل رای کوٹه گردیده و بلا توقف از آنجا شبگیر زده با تی کل رسیده بود که ترمک بر جرات
فدائیان نواب بهادر وقوف یافته هراول لشکر خود را پی نشان پیش راند خود هم عقبش کوچیده راهی گردید
چونکه شجیع مذکور بخوانخان هیلی سید افواج غنیم سبقت کرده از اطراف راه سلامت بر آنجماعت مسدود
ساخته گردش گرفتند تا شجیع مسطور همه روز در پناه قلعچه ویران سکونت ورزیده وقت شب در فرودگاه
خود جابجا آتش افروزانیده و بر در و دیوار قلعچه پارچه های کهنه و مدرس و مستعمل پوشانیده با لشکر خود از آنجا
عقب برگردیده به نزد دشایان از راه تنگ و تار جنگل و نشیب و فراز مدخل بلا وقوف اعدا بعد الصحرانوردی
بر پشت طلایه داران دشمن وارد گشت چون ایشان از مشاهده روشنای آتش و سپیدی در و دیوار
گمان برده بودند که حیدریان همونجا اقامت دارند بجای خود بی اندیشه اسپان گذاشته بخفته کشی و طعام پزی
اشتغال داشتند که ناگاه شجیع عدو فریب بر سر آنها رسیده از اطراف شلک سر شکن سر کرده چند انواب را از
گولهای انگوری پر کرده پراینده پس طلایه داران که انبوه کثیر بودند منتشر شدند از آنجمله پنج شش هزار سوار مسلح
سعی مردانه بجا آوردند و بیقین دانستند که از میان ریزش توپ و بندوق احدی را جان بسلامت بردن
محال است لهذا بدلاوری تمام اسپان جهانده وصف مردان حیدری در خزیده داد مردانگی در دادند تا پنج

ششصد

ششصد تفنگچی شجیع را مجروح و مقتول ساخته مردند آری مردان گاهی لباس نامردی نمی پوشند القصه شجیع
جوان بخت فتح نصیب مع اسپ و سلاح کسان مقتول و رفقای مجروح خود از پناه جنگل ماکڑی درگڑه سلامت
طی کرده پٹن رسید و دیگر طلایه داران غنیم بسبب تاریکی آن شب بنابر عدم جمعیت منهزم پرداختن نتوانستند
و راه گریز بطرف لشکر خود سر کرده مفصل خبر غارت فوج طلایه گوش گذار ترمک ماما ساختند او که از دستبرد غازیان
و بجیلهء روفریبی ایشان تنگ آمده بود لشکر دور و دراز افتاده از آنجا کوچیده از راه منڈا بسمت مبلکوٹه
رفته مقام کرد تا نواب بهادر بصوابدید اعیان دانا خصوصاً اصلاح و فلاح حال خلق الله مد نظر داشته اپاجی رام
نامی شخصی را وکیل مقرر کرده برای درستی معامله آشتی که قول دانایان است ✣ ✣ ✣ ✣ ـــ۵

راستان را جز و داد کج نهادان چاره نیست ✣		با کمان لازم همین باشد اطاعت تیر را ✣

نزد ترمک روانه کرده بود او طریق خودپسندی بیهوده بر صلح رضامند نشد اما وکیل را نزد خود داشته سخنان
عبرت نمای خود با او میکرد و هر دم دم بهادری میزد وکیل نواب بهادر مفصل از روداد آنجا معروض جنابعالی داشت
بعد چندی غنیم از تملک دل برداشته بجمیع وجوه از جنگ غازیان عاجز شده بتاخت بلاد نگر که خوب آباد بود
همت گماشته پیش خانه بطرف مذکور روانه کرد وکیل ازین معنی نواب را آگاه ساخته در بندوبست آن نواح
عرض ترغیب نمود نواب بعد اطلاع ازین معنی متامل گشته کمندان شجیع را یاد فرمود و از عزم غنیم آگاه ساخته در
بندوبست و دفع شورش آن طرف مشورة نمود آن مرد شجیع سرانجام این مهم هم بر ذمه همت عدو مال خود گرفته
برخاست تا نواب بهادر او را به شش هزار تفنگچی کارآزموده و ده ضرب توپ و دو هزار سوار اصطبل خاص بگوشمال
دشمن رخصت فرمود شجیع رستم نهاد چون از حضور مرخص گردید از راه پریاپٹن بر گهاٹ کوڑک که سداپور نام دارد
رسید و کوڑک واله که در آن فرصت علم بغاوت برافراشته و خیره شده سرهای تهانه داران نواب را که در قلعه
مرکره بودند بریده در دست مالک باز متصرف خود در آورده بود سد راه گشته از آن طرف نگذاشت
کمندان شجیع جنگ از آن صحرا بیابان تا بوجه مقتضای وقت مصلحت و مناسب ندیده از آنطرف برگردید

و جنگل کوڑک را بر دست چپ داده روان شد اما گران اسبابی عبور کوه و جنگل دشوار تر دانسته چهار هزار مردم
جری از تفنگچیان و دو صد سوار جانباز نزد خود داشته بقایه لشکر و توپخانه و سوار و تمامی بهیر و خیام را بدمه اسد
خان کمندان و جهان خان کهوکر رسالدار کرده وقت شب روانه حضور نمود خود مع سپاه جریده بی توپ
بچهار هزار تفنگچی میدان گرفته بر فراز زمینے اقامت ورزیده بود چون روز روشن شد غنیم از رسیدن آن
شیر بیشه شجاعت در عرصه مرد آزمای و فرستادن توپخانه سمت پٹن آگاه گشته جوق جوق سپاه آن طرف روانه
ساخته خود هم سوار شده برسر اغش راهی گشت پس بزکداران کمندان شجیع که بر کوهچه ایستاده قاصدان
بصارت را بهر جانب برگماشته بود بسردار خود گفت که گروه گروه سوار بر راسته که شب توپخانه ما راهی گشت
میرود بمجرد استماع این خبر شجیع کاردان حکم داد تا سپاهیان شلکهای آسمانی پرانیدند مرادش اینکه لشکر اعدا
متوجه مقابله خود شود و توپخانه محفوظ فایز حضور گردد سواران غنیم از صدای شلکها برگشته بر این جماعت
در تاختند چون شجیع بدانای و تجربه کاری افواج غنیم را بجانب خود کشید راست از آنجا برگردیده قدم قدم راه
جنگل پیمود تا گرفتن دامن دشت آنطرف ننک خود بدولت معه تمامی سوار در رسیده گردش محاصره کرده قرولی
میمود و شجیع مذکور رفقای خود را جای بقواعد درست نشانیده بود که بیک ناگاه پنجاه شصت هزار سوار
اسپان تاخته بشمشیر و نیزه صف بصف و دست بدست بر آمیختند شجیع دانا شجاعت کیشان خود را که بنادق
پر کرده مستعد و خاموش بودند یکبار بر خیزانیده جا را قایم کرده حکم شلک داد تا غازیان چابک دست
چنان شلکها ریختند که از صدای آتش گوش فلک کر شد و از صدمه اش زمین لرزید تا دو ساعت هنگامه رستخیز
برپا ساخته شلک زنان پیش رو دویدند و از لس نزد دمایان تخمینا ده هزار جانباز غنیم را بر خاک عدم
غلطانیدند زیرا که آنها آنقدر هجوم کرده بودند که آنها از آن معرکه برگشتن نتوانسته ناکام جانهای خود در باختند
و چهل و پنجاه سردار و جمعدار کاردان غنیم کشته گشتند فیلان اعلام و عماری و شتران نقاره از ریزش تیرها
و تفنگ مجروح و سقط شدند

نظم

درآن چپقلش گاه جنگ آوران ... شده فتنه بیدار خفته امان
سلامت به فتر سنگها تاخته ... قضا در میان کار خود ساخته
ره زندگی سربسر گشته گم ... سوار از ستور آمده زیر سم
اجل همچو سایه بهر کس فتاد ... بقا پیش آهنگ فنا پس فتاد
چنان دست بر دست رو جان پیچ ... اجل ید بدندان حسرت برید
یکے از بکیر و بکش نعره زن ... یکے ز آه و ناله کشاده دهن
برای برادر برادر گریست ... بخونریزی پور مادر گریست
بفرزند جان پدر سوگوار ... پسر بر اب و عم بسا زار زار

القصه چون خون از آن میدان روان و شکست فاحش بحال لشکریان غنیم وداده
چنان گریختند که میدان کفایت نکرد و غازیان مظفر پای ثبات بمیدان مردی
فشرده قایم و سرخرو گشتند غنیم بمشاهدهٔ حال لشکریان خود و قوت جانبازی و
مردانگی غازیان بهم برآمد و نعل در آتش گشته توپخانه طلبید و بمقابلهٔ جلادت کیشان
قایم کرده بتوپ اندازی تاکید کرد چون گوله اندازان از دورشست اندازی کردند
و صدمات گوالیل بحال اکثر غازیان شجیع تصدیع رسانیده دست و پای همت عدو
شکنے آنها را رایگان شکست چنانچه صد و پنجاه مرد کارآزما مفت جانهای خود در باختند
اگرچه نزدیک بود که شیرازهٔ جمعیت از هم گسیخته شود و کتاب رسوائی از زیر گلیم بر آید
اما شجیع والافطرت بروت غیرت مردی را تاب جسارت داد و سیماب صفتان را قایم النا
تسکین و دلاسا کرده فرمان داد تا زخمیان جان بلب و نعشان لشکر غنیم که جوق جوق
درافتاده بودند کشیده گرد جمعیت خود حصار بستند خود باعتقاد درست و صفای باطن

تیمم کرده رو بقبله باواز بلند اذان گفت و پیرامون جمعیت خود از چوب دست دایرهٔ
حفاظت کشیده همه صفوف برزمین نشانید پس کرامت آن شجیع در آن عرصه بظهور رسید
که بعد گفتن اذان غنیم هزارها گلوله گوله توپ پرانید همه از بالای سرها پرید با بحال احدی هیچ مضرت نرسید
آری **بیت** اگر تیغ عالم بجنبد ز جا ✦ نبرد رگی تا نخواهد خدا ✦ غرض تا شام غنیم چند صندوق سرب
و باروت خالی کرده هیچ فایده ندید و برفتیه قلیل دست قدرت نیافت شب اتواپ کشیده بفرودگاه خود که
از آنجا بفاصلهٔ دو فرسنگ بود شتافت کمندان شجیع که همه روز بمقابلهٔ غنیم سرخروی حاصل کرده مع غازیان
بی آب و طعام میدان را قایم کرده بود بشب قابو یافته بلا اندیشه و بی دغدغه مجروحان فوج خود را که پای
مشی بصدمات توپ گم کرده بودند در رزمگاه گذاشت و گفت شما خاطر جمع باشید من از قلعهٔ ستاره که بر
راستهٔ صوبهٔ نگر است ڈولی ها روانه ساخته می طلبم پس صف ها آراسته راه بسوی گرفت و طلایه داران غنیم که
نگهبان راه آنطرف بودند اگرچه خبردار شده اسپ سوار چپ و راست ایستاده می نگریستند اما مانع راه شبگیر
زدگان نشدند و غنیم هم از این معنی خبر نکرده اغماض صریح نمودند بلکه زبان تحسین بر ایشان
کشاده ثناها می گفتند چون روز روشن شد غنیم بی توقف در همونجا اتواپ قایم کرده
گوله اندازی بعمل آورد و قتیکه آفتاب بلند و پردهٔ تاریکی نامردی از پیش چشم ایشان
برداشته شد میدان را از وجود غازیان خالی دیده دویدند و از واماندگان نیم جان
احوال دریافتند آنها بر کیفیت شب اطلاع دادند پس غنیم سمت ستاره شتافت و کمندان شجیع
بی مزاحمت سلامت داخل قلعهٔ میسور گردیده آسود و همین شب صاحبزاده والا قدر
با پنج شش هزار سوار و دو سه هزار پیادهٔ جرار تاخته لشکر رسد آور غنیم را که هفت هزار
سوار و ده هزار پیاده بوفور سامان رسد و آذوقه و خزانهٔ بسیار که بر سی فیل و صد شتر و
پنجاه استر بار کرده بودند مع سوداگران پر اقمشه و امتعه و ساهوکاران صاحب سرمایه و

وبا زر وگوہر دیگر صنادیق سُرب وباروت وغیرہ از پونا آمدہ متصل جن رامی پٹن بی وسوم
فرود آمدہ بودند واز شبخون زدگان صلا خبر نداشتند یک قلم تاخت وتاراج نمودہ چہ بہ قتل
وغارت آن جماعت دست سعی کشادہ احدی را از آن معرکہ سلامت نگذاشت و
ذرہ ذرہ اسباب غنایم برداشتہ بدار الریاست پٹن یعنی بحضور پدر جلیل القدر
روانہ داشتہ خود سمت نگر راہی شد غنیم باستماع این معنی دست عجز بزمین نامرادی
گذاشت وسر بجیب تفکر فرو بردہ ندانست کہ عاقبت کار چون کند وبچہ حیلہ غازیان
مظفر را زیر ساز د قضا را درینحالت جوڑی ہرکارہ از پونہ خبر رسانید کہ نارایں راؤ را
راکھو با عمو یش قتل کنانید وخود مسند آرا شدہ بند وبست می نماید بمجرد موضوح خبر
وحشت اثر در گرداب اندوہ واضطراب غرق گردیدہ صلاح حال ومآل خود در صلح دید
بوساطت وکیل نواب راہ مصالحہ پیمودہ درخواست خرچ لشکر خود کہ کروڑہا صرف کردہ
بود نمود وکیل دانا بزبانی نواب بہادر در ابلاغ پیام ساختہ آنچہ کہ حاصل آن دولت بود بمیدان
چرکولی حتی لباس خاصہ ہم بلشکریان پیشوا ارزانی داشتہ فارغ گشت وہمہ ملک چہ اگاہ
عسکر پونہ گردید وقت مدد ودستگیر یست وفایدہ صلح زمان حال موقوف بر آیندہ
وترقی این دولت دانید اکنون بہر طور کرم کردہ مراجعت نماید عروج این دولت را ترقی
جاہ وحشمت خود دانید غرض بچنین سخنان نادان نواز پیش آمدہ بگذاشت دو لک روپیہ
ومخلصے اسیران چرکولی رضامند ساختہ بجای خود آسود ترمک بمقتضای وقت کہ ضرور افتادہ
خود را ہمین سلامتی جان نشان فتح ونصرت دانستہ تھانہ ہای خود را از قلعجات متعلقہ پٹن
برداشت واسیران را با خلعت وانعام زر واگذاشتہ بابوجی سیندھیہ ابا یالت صوبہ بسرا
مقرر ساختہ راہ پونہ سر کرد ومصلحتاً بلشکر راگھوبہ پیوست قزاقان تاجوی تنگ بہدرہ

عقب گرفته بپناه کوه و جنگل اکثر لشکریان غنیم را اسیر و قتل کرده با فتوحات بسیار برگردیدند و میر علی رضا خان بعد دریافت فراوان رنج و انواع عقوبت ها بوساطت نانا پهرنیس مخلصی یافته فایز حضور گشت از سر نو گرم کنده و ذند کل جاگیر یافته فراغت حاصل ساخت ؎

ذکر تسلط راگهوبا عموی ناراین راؤ و بیان فوج کشیدن بر ملک بالاگهاٹ و بلوای امرا برا و و آخر ناکام گریختنش و تسخیر کردن نواب درین فرصت تعلقات بادامی و جالیهال و نولکنده وغیره مع دیگر کیفیات که در سن یک هزار و یک صد و هشتاد و سه هجری واقع شد تفصیلش آنکه ؎

چون ناراین راؤ باغوای عموی خویش از سعی خویش محمد یوسف کمندان کشته شد راگهوبا که از عهد ریاست بالاجی راؤ در قید بود در انولا مسند آرا شده بضبط و ربط خود پرداخت بعضی امرا و اعیان دولت مرهٹه را با خود متفق ساخته با فواج شایسته نهضت کرد ناظم از آنجا با لشکر خود و اسباب جنگی سبقت کرده مقابله گرفت اما از آنجا که اهل لشکر مغول سایه پرور و خود پسند و او باش منش بودند بکثرت افواج مرهٹه تاب معرکه آرائی نیاوردند چه در یک جنگ مغلوب گشته راه فرار گرفتند و خداوند نعمت خود را بدست غنیم سپردند ناظم موصوف چون دید که لشکریان خود تن بمعرکه ندادند راه خانه ها گرفتند و همه سامان جنگی و توپخانه به غنیم ارزانی داشتند لهذا سر انداز شد و رکن الدوله هم از تدبیر دشمن شکنی درماند و موسی رمو فراسیس دو هزار مردم با رد و ضرب توپ فیل سواری خاص را گرفته جنگ کنان خداوند نعمت خود را القلعه شهر بیدر و اورنگ آباد و صوبه برار وغیره نویسانیده گرفت و از آنجا برگردیده بعزم تسخیر بلاد بالاگهاٹ که در ضبط نواب بهادر بود

در تاخت درین فرصت پھرنیس کارپرداز پونہ کہ بہ بہانۂ بیماری در دار المقر خود سکونت داشت فکری معقول بکار بردہ خفیہ بناظم حیدر آباد نوشت کہ راگھو دیوانہ شدہ پسر برادر خود را کہ وارث دولت این ملک بود بہ سبب حرص ملک و مال دنیا قتل کردہ خود مسلط شدہ است باید کہ ما و شما اتفاق کردہ او را از میان برداریم و ہمین مضمون صدر خطی بہ نواب بہادر ہم ترقیم و ترسیل داشتہ بود نواب با لشکر نو آراستہ خود مستعد گشتہ منتظر وقت و جویای فرصت نشست درین اثنا کارپردازند کو بجمیع امرای دولت مرہٹہ نیز کہ در اصطلاح قوم ایشان تپکانامند و بنا بر مصلحت ہمراہی راگھو گزیدہ بودند نوشت کہ شما یان یقین میدانند کہ او بدکار و ستمہ خون پسر برجبین حال خود کشیدہ و زنار بدنامی و رسوائی در گردن اوقات انداختہ خیرہ شدہ است لازم سو خیت آنست کہ ہمہ متفق شدہ از و انتقام بگیرند و زن نارائن راو مقتول را کہ حاملہ است خداوند نعمت و وارث ملک و لشکر مرہٹہ انگاشتہ از مطالعتش انحراف نو زیدہ عاقبت اندیش باشند پس ظاہر است کسی کہ در حق فرزند خود چنین سلوک کردہ باشد بہ شما چہ تمتع دنیاداری ازو برسد امرای لشکر چون برین مضمون آگاہ گشتند یقین تصور نمودند کہ از واحدی روی بہی نخواہد دید پس ہر روز یک یک امیر با جمعیت خود بی اطلاعش برخاستہ خود را بہ پونہ رسانید سوای این جوق جوق مردان کاری بہ بہانہ طلایہ و پیش منقلہ بیرون لشکر شتافتہ فا یدار المقر خود شدند غرض از نواح بیدر تا رسیدن برای درگ کہ از راہ کوپل و بہادر بنڈہ و کنکگیری تاختہ بود لشکر راگھو منتشر شدہ خبر جمعیت قزاقان کہ بہ شمار سی ہزار کس فراہم ساختہ بود در لشکرش نماند غنیم چون دید کہ فتور عظیم در لشکر خود راہ یافتہ و سر رشتہ انتظام امور ریاست از دست رفت و ناظم حیدر آباد ہم بر حسب اشارت کارپردازند کو بفراہمی لشکر و سامان جنگ یلغار کردہ

ساخته بود چونکه مادہوراؤ عازم بالاگهاٹ شده آنجا را تسخیر کرده در ضبط خود داشت درین
زمان نواب بهادر قلعه آنجا را که بسونت راو نامی از خویشان گوپال راو ناظم مرچ بود
بجاگیر و انعام امیدوار ساخته بسپردن قلعه فرمان داد چون او برین معنی رضامند نگشته قلعه را
محاصره کرده از دور توپ اندازی می نمود اما فکری معقول و تدبیر شایسته بعمل آورد شب
سیوم جوڑی هرکاره را که از قوم مرهٹه ساکن مرچ و ماهر از نام سرداران و واقف مصطلحات
مرهٹه بود بحضور طلبیده خطی از طرف آپاجی رام که دیوان سوب راو تاتیا ناظم مرچ برادر
کلان پرسرام بهاؤ بود و در آن حین تاتیای مذکور بتعاقب راگهو رفته بدین مضمون که درینولا
مسموع یافت که حیدر علی خان بهادر بافوج سنگین به دهاڑوار رسیده عزم تسخیرش دارد
لازم که آن شجاعت منش داد قلعه داری و بهادری داده بدفع اعدا کوشش نماید تا عنقریب
کومک فرستاده شود و تا رسیدن کومک فریب نباید خورد ترقیم فرموده ملفوف کنانیده
مهر آپاجی رام نوکر خود بر آن چسپیده روانه ساخت هرکاره ها به تبدیل لباس داخل قلعه
شده مفصل حقیقت بمجوزبانی کارپرداز مرچ ظاهر ساخته تسلی نامه رسانیدند حارس قلعه
بدریافت مضمون خط خوشدل شده به بهادری تمام برج و باره را مضبوط ساخته آماده
جنگ گردید بعد سه چهار روز شبی دو رساله پیاده و سه صد سوار از قوم مرهٹه و راجپوت
منتخب کرده بلباس لشکریان مرهٹه از راه مرچ بطرف قلعه روانه فرموده بیرامون آن
جمعیت فوجی علیحده را تعین کرد تا از اطراف اتواپ و بنادیق بی گلوله سر کرده سرمیکرد چون
آواز شلک بسمع قلعگیان رسید از آمدن کومک خرم گشته دروازه های قلعه کشاده منتظر بودند
پس سردار جمعیت مذکور داخل قلعه گشته بقلعه دار گفت که مردمان خود را یکجا جمع کرده متعین
من سازید تا همین زمان بر لشکر غنیم و مورچال شبخون زده زیر و زبر میکنیم و بر برج و باره و ابوا

قلعه

قلعه مردمان همراهی خود را که محنت ها کشیده اند میگذارم او نادان همچنان کرد یعنے مردمان خود را
یکجا فراهم ساخت سردار باتدبیر چند تفنگچیان خود را اطراف حصار فرستاده بسواران اشاره نمود
تا اسپان گذاشته پیاده پا دویدند و قلعه دار را دست بر پشت چنبر کرده آلات حرب و ضرب
قلعگیان گرفته یک یک را محبوس ساختند چون همین اقبال عدومال قلعه بے جنگ و ترد
مفتوح گردید سردار حیدری بعد ادای شکر واهب العطیات چند اتواپ خوشی سر کرد نواب
بهادر بصدای اتواپ یقین تصور فرمود که قلعه بضبط سرکار خداداد در آمد تا صبحی قلعه تشریف
آورده بندوبست آنجا باز داخل خیمه خاص گردید چون بعرصه یک سال از تسخیر آن مکانات
فراغت دست داد در هر قلعه زمین دوزی و کوهی تهانجات مستقیم مع قلعه داران
با استقلال و تصحیح و عاملان کفایت شعار و کاردان گذاشت و بندوبست پالیکاران
آن سمت بوقعی کرد مبلغ خطیر بدست نمود اما پنج لک روپیه مع چیزی تحایف نادره
معرفت وکیل بکار پرداز پونه برای رفع کدورت اخذ آن ملک به پونه روانه کرده مظفر و منصور
معاودت بسرینگ پٹن فرمود و باجی راؤ برادر نسبتی راگهو را بحضور طلبداشته بزبان
مبارک ارشاد فرمود اگر اراده داری رخصت میدهم تا هر جا که خواسته باشی راهی شوی چون
نامبرده از خرابی حال راگهو واقف بود که همه امرای پونه بلکه تمامی اعیان دولت مغول از و
واز خویشان او عداوت پیدا کرده در انهدام بنیان آنها میکوشند ملاذ و ملجا و سود و بهبود
خود خبر ظل حضور نواب ندیده عرض کرد که فدوی صمیم را یکی از دولتخواهان قدیم تصور فرموده
بکاری و خدمتی مامور فرمایند تا بتقدیم آن مراسم جان سپاری و شیوهٔ جانبازی بجا
آورده شود پس نواب نظر پرورش بر آن بیچاره فرموده بمنصب پانصد سوار و فیل با عماری
و نشان مقرر ساخته داخل سلک ملازمان عمدهٔ خود فرمود و همدرین ایام برنیاز نار دار را

کہ بحالت تباہ و بیا ہیانہ دو ہون نزد اندان سیٹھی ساہوکار نوکر بود و در حساب کنہڑی مہارت
و در توشکخانہ آمد و رفت میداشت و رقم حسابش منظور نظر کیمیا اثر شدہ از نزد ساہوکار مذکور
برطرف کنانیدہ دفتر حساب کنہڑی باو سپردہ بدرماہ معقول سرفراز فرمود و کشن راو نامی زنار
دار دفتر ہندوی یعنی مرہٹی داشت پس ہر دو باتفاق بدرستی حساب جمعخرچ توشکخانہ
و خزانہ عامرہ می پرداختند چونکہ نواب بہادر بعد مراجعت از آن مہم در گرد آوری آلات و
ادوات حرب و ضرب و فراہمی سوار و پیادہ مامور و مقید گشت در اندک زمان استعداد
ملکداری و جہانگیری بوجہ احسن بہم رسانید کہ جوق جوق از مردان کاری و سپاہیان کارگذار
با لباس و سلاح درست زیر ظل رایت نصرت آیت جمع شدہ حسب مقدور و حوصلہ خود خدمات
و مناصب بمشاہرہ معقول می یافتند و دستہ ہار یعنے سواران طویلہ را چون گلدستۂ رنگین
آراستہ و تفنگچیان را بلباس سرخ و زرد و سبز و سیاہ بانات پیراستہ و قریب ہزار مہار شتر را کہ
از عساکر غنیم غنیمت یافتہ بود و از شتر مال آمادہ ساختہ و دو دستہ ہزار سوار آہن پوش با ہوش مردی
جوش انتخاب کرد و پیادگان احتشام خون آشام را از ہر جا طلب داشتہ بیست ہزار سوار جنگی و
شانزدہ ہزار مردم بارصلابت شعار و سی و چہل ہزار پیادہ کرناٹکی مستعد ساختہ فارغ گشت
پس دبدبۂ جہانگیری و صیت عدو مالش در اطراف جہان شایع شدہ از ہند و دکن بلکہ از
ایران و توران مردان کار آزما با اسپان بادپای برق آہنگ جوق جوق و گروہ گروہ حاضر
حضور شدہ بمواجب ماہیانہ معقول مامور کار و خدمات میسر گردیدند

ذکر تسلط اہل فرنگ یعنی انگریز در بلاد کرناٹک پایان گھاٹ بسازش نواب محمد علی خان سراج الدولہ و بیان فوج کشی ناظم دکن یعنی نظام علیخان

اسد جنگ باتفاق نواب بہادر و کوائف جنگہای فیما بین فوج انگریز و نواب حیدر دل که در ابتدای سن یکہزار و یکصد و ہشتاد و پنج ہجری واقع شده تفصیلش آنکه

چون نواب محمد علی خان بہادر صوبه دار ارکاٹ بعد قتل پدر و نواب ناصر جنگ در قلعه
تنھرنگر محصور گشته بود حسین دوست خان عرف چندا صاحب معه فراسیسان بندر پھلچری
بکشایش قلعه ہمت گماشت نواب محصور از میسور واله و گورنر بندر دیوناپٹن ملتجی شده
کومک طلبید و بر اعدای خود ظفر یافت و سر چندا صاحب مفت بر باد رفت میسور واله را
بعدم ایفای عہد خود که ذکرش سابق رفت راندند تا حسن ترددات و سعی مردانه و فراست
دلیرانه اہل انگلستان که درین جزو زمان باسم انگریز معروف اند پسندید و برگزیده وکیل
کار و بار و مختار کل امور خود گردانید چنانچه بتائید و اغوائش فراسیس از بر ساخته بندر
پھلچری گرفت و به بندوبست ارکاٹ بواقعی پرداخته بے مزاحمت احدی ہمه منصبدار و
جاگیرداران صوبه را که از قوم نوایط بودند تاخت و تاراج کرده علم خودسری برافراشت و از
ناظم حیدرآباد ہم راه سرکشی پیموده بود چون ناظم موصوف از جنگ و تعاقب آنکهو فراغت
حاصل ساخته معه لشکر بخیال اینکه نواب محمد علی خان را که از خود برگشته است و بقوت بازوی
انگریز متصرف ملک و مال کرناٹک پائین گہاٹ شده است تنبیه باید کرد و خود تنہا با لشکر
سراج الدوله و انگریز مقابله کردن نتوانسته خواست که بتائید نواب بہادر بعد لشکر بہم پرداخته
خود متصرف کرناٹک شود لیکن کنکاش و اراده مصمم خود بنواب نوشت که انگریز تجارت
پیشه در نیولا بوساطت صوبه دار یعنی سرکش کرناٹک سر سرداری و ہوس ملک داری

درسر داشت بہ بی باکانہ علم تسلط در آن نواح برافراشتنہ است ارادۂ اینجانب است کہ باتفاق
آن فخر خاندان دولت و اقبال ملک از دست رفتہ را باز بہ دست نماید نواب بہادر
برایں معنی کوشش رضا نہادہ با لشکر خود مستعد گردید تا ناظم موصوف با لشکر خود با دھونی
آمدہ بسالت جنگ برادر خود را ہمراہ گرفتہ از راہ کنول و کڑپہ بچین پٹن رسید اما راوی دیگر
چنین روایت کردہ کہ نواب محمد علی خان سراج الدولہ چون خبر آراستگی لشکر جرار نواب بہادر
و آمادگی اسباب جنگ شنید پراگندہ حواس و مشوش خاطر گردید و بیقین اندیشید کہ
با دصرصر عزمیت نواب بہادر سموم موسم خزان دولت خود تواند شد ہر آئینہ کینہ بدعہدی بیوفائی
کہ سابق بمعاملہ ترچنا پلی از من بوقوع رسیدہ بزنگ خار دلش را خراش دادہ عنان عزمش
را بانصوب انعطاف خواہد کرد در آن زمان غیر از خرابی ملک و دولت نیست بنا برین
بہ انگریزان اشارت کرد تا گورنر بندر مدراس عرف چینا پٹن وکیل را مع فوج روانہ حیدر آباد
کردہ ناظم موصوف را ترغیب و تحریص تسخیر ملک بالاگھاٹ نمودہ بر آن آورد کہ او چست
برخاستہ بالشکر گران عازم بالاگھاٹ شد و مرکوز خاطرش این بود کہ اول ملاقات نواب
بہادر حاصل ساختہ عزمش دریابد و بشرط اتفاق وقت اگر او باندیشہ لشکر کشی ما عاجز
شود بعبرت نمائی ملکش بہ دست خواہد شد و الا در استیصال دولت صوبہ الغی کوشد و
فوج انگریز را ہم با خود داشت و موسی رموفر اسیس نوکرش بدو ہزار الفنگچی حاضر حضورش
بود القصہ چون ناظم موصوف خیمہ و خرگاہ در میدان چن پٹن برافراشت و نواب بہادر
را بملاقات طلبداشت اگرچہ نواب ہم بالشکر جنگی و سامان حربی خود برآمدہ در میدان
شرقی مدور فرود آمدہ بود اما ملاقات خود را بر وقت دیگر موقوف داشتہ صاحبزادۂ والا
قدر را بالشکر آراستہ و میر علی رضا خان و مخدوم صاحب و اسمعیل صاحب و غازی خان مدو خان

وغیرہ سرداران ذی ہوش را ہمراہش کردہ مع پنج زنجیر فیل و دہ راس اسپ پری پیکر
نذرانہ روانہ کرد چون صاحبزادۂ والا شوکت متصل خیمۂ نظام الملکی رسید صدای طنبور و
کوس گردون بوس جلوس بگوش ناظم موصوف بانگ نہیب زد معاً برخیمۂ بالاخانہ
سوار شدہ دبدبۂ سواریش و آراستگی صفوف لشکرش معاینہ کردہ بسیار پسندید و
بفراغ خاطر ملاقات نمودہ بسخنان چرب و شیرین تالیف قلوبش نمودہ بخطاب
نصیب الدولہ مخاطب ساخت و از خیال بد و اندیشۂ باطل درگذشت درباب تنبیہ نواب
محمد علی خان صوبہ دار ارکاٹ و انگریز مشاورت کردہ باخلاع و دو شالہای خاص مرخص
ساخت چون صاحبزادۂ فایز حضور پدر والاقدر گشتہ ذرہ ذرہ گفتۂ ناظم موصوف را
گوش گذار نمود نواب بہادر باقبال مرکوز خاطرش پرداختہ بالشکر خود پیشتر نہضت فرمود
و ناظم موصوف وکیل انگریز را بجواب صاف روانہ کرد پس ہر دو دولتمند باتفاق یکدیگر
از نواح بارامحل گذشتہ متصل گہاٹ چنگم فرود آمدند و از آنجانب کرنل وڈ سردار انگریز
باجمعیت پنج ہزار سپاہ بارو ہزار سوجر یعنے مردمان ولایت فرنگ برای منع عبور گہاٹ
رسیدہ در قلعچۂ آن طرف گہاٹ چنگم اقامت داشت چون دولتمندان از آمدن
لشکر انگریز خبر یافتند افواج را پیشتر برای محاصرۂ قلعچۂ مذکور روانہ کردند چنانچہ افواج
صدر شبا شب تاختہ کرد لشکر انگریز طلایہ بودند و دست غارت کشادہ مردمان
گرد و پیش آنہا را از جان ربودند چون کرنل مذکور از کثرت افواج ہر دو دولتمند اطلاع
یافت بمضمون اینکہ **بیت**

ہر کہ بافولاد بازو پنجہ کرد	ساعد سیمین خود را رنجہ کرد

عمل نمود و اقامت آنجا را مناسب ندیدہ ہمان شب کوچیدہ و راہ ترنامل گرفت

وتا سرداران طلایه خبر کوچیدن کرنل صدر معروض جناب ها داشتند بمجرد استماع این خبر
دولتمندان با عزم تعاقبش گرفتند و بفاصله دو فرسنگ از آنجا نواب بهادر سبقت کرده از
اطراف بر آنجماعة توپ اندازی نمود کرنل صدر دامن کوهی بدست آورده همونجا قایم گشت
واز انواب وبنادیق سروگردنهای یورش کنان تا شام می شکست هرچند فدائیان هردو
دولتمند از بهر غارت آنجماعة کوششهاے مردانه نمودند اما فتحیاب نشدند با این از مربی اد
وبے آبی اکثر کسان آنجماعة حیران و بریزش گلولهای اتواپ دور انداز ضایع شده بودند
وقت شب کرنل صدر راست صف آراسته فایر ترنال گشت و هردو دولتمند بر جوے
کلسپاک اقامت ورزیده طلایه مستقیم اطراف آنجماعت تعین کرده بودند پس ناظم موصوف
بمشاورت رکن الدوله بنواب بهادر پیغام فرستاد سپاه خود را که ماهر این ملک اند تاخت
وتاراج صوبه ارکاٹ و اطراف چنیاپٹن وغیره و گرد آوری مواشی و آذوقه رخصت سازد
تا هول و هراس در دلهای انگریز و محمد علی خان راه یابد اگرچه نواب بهادر نظر بضرورت وقت
کار جنگ با پیل دمان افتاده است خود را از جدا کردن مناسب ندیده بود اما ناظم موصوف
باعتبار لشکر خود در این معنی استبداد و اصرار بکار برده بسخنان گرم جوشی و همت نمائی فریفته
بر آن آورد تا نواب بهادر جمیع مردم بار و سوار و پیاده با توپهای جلوی متعین صاحبزاده والاقدر
نموده میر علی رضا خان و مخدوم صاحب و محمد علی کمندان و غازیخان وغیره سرداران معتبر را
همراهش داده رخصت در آن سمت فرمود و خود بدولت بجمعیت قلیل که پنج ششصد سوار خاص
کونل و دو هزار مردم بار و چهار هزار پیاده توپخانه داشت مستعد اعدا شکنی گشت و هیبت جنگ
را بسرداری لشکر حضور نامزد فرمود در آن حین سررشته احتیاط از دست نداد چون که از
رکن الدین خان و دیگر امرای لشکر مغول هرگز خاطر جمع نبود هر جا که مقام می فرمود گرد لشکر خود

خار بند کشیده چهار راه مقرر میکرد و بر سر راه نزکهای مستقیم با تواپ میداشت چون سردار انگریز
فایز ترنامل شد مفصل کیفیت لشکر و کثرت هر دو افواج و توپخانه گران بمدراس نوشت
پس جنرل اسمیت سردار شجیع دانا که برای بند و بست امور ضرور سمت شهر نگر بود
بحکم گورنر مدراس بچهار هزار جوان بار و هشتصد سوجر و سه هزار سوار صاحب صوبه ارکاٹ
و چهار هزار پیاده کرناٹکی بوفور رسد غلات یلغار کرده از راه رنجن گڑه به ترنامل رسید چون
هر دو سردار خونخوار ملحق شدند و کیفیت لشکر مغول و نواب بهادر دریافتند افواج مغول را
بحساب جوی محسوب نکردند بعد یک هفته صفوف آراسته بروز روشن چون شیر غران
اتواپ زنان برروی این هر دو لشکر شتافتند نواب بهادر بهمین جمعیتی که موجود داشت
بمقاومتش قیام ورزیده توپ اندازان را باتش فروزی فرمان داد ناظم موصوف بر دست
راست لشکر انگریز استاده توپهای بی معنی یعنی بی شست سر میکرد و سوار اتش
بمثابه مور و ملخ گرد لشکر انگریز گروه گروه جمع شده بودند سرداران انگریز از عقل دوربین
دریافتند که نواب بهادر بآئین بهمین قواعد درست صف آراسته رزمگاه را قایم ساخته است
و لشکریان مغول چون رمه غزال حیرت تمثال بی بند و بست ایستاده اند بیبازی اعدا فریبی
از یک طرف سبقت کرده راست بر سواری ناظم موصوف یورش آورد و چند گلوله قطاربند
صف شکن پرانیده باندک سعی مردانه غالب گشتند و تمامی مواد لشکر و بنگاه و توپخانه وار دو بازار
اعلام و خیام لشکرش گرفته کامیاب شدند درآنوقت ناظم موصوف بشکسته حال خجلانه از
جنگ کناره کشیده بر بی تدبیرهای رکن الدوله دیوان و دیگر امرا و خوانین خود لاحول خوانده
پس پا گردید و لشکریانش که گاهی جنگ مردان نیازموده بودند خداوند نعمت خود را گذاشته
چون رمه گوسفند که بمشاهده گرگ بهر جانب می رمیدند و پیرامون فیل سواری دو هزار سوار هم

حاضر نبودند نواب بہادر بمشاہدۂ این رنگ بیرنگ برننگ و ناموس مغرور نفر نیہا کردہ
توپخانۂ خود را فوراً روانہ سنکارپیٹھ فرمودہ بدہ ضرب توپ جلوی زمگاہ را قایم کردہ بود
کہ سرداران انگریز بعد فراغت از غارت لشکر مغول برگردیدہ متوجہ این طرف گشتند
نواب حیدر دل از تواپ کشان مشتلک زنان قدم قدم مراجعت نمود و اکثر جاہا قایم شدہ
می جنگید آخر الامر ناظم موصوف بہ سنکارپیٹھ رفتہ مقام نمود نواب بہادر ہم از بی بندوبست
کارخانجات مغول دلتنگ شدہ بفاصلۂ یک فرسنگ از لشکرش مضرب خیام نمودہ
آسود و سرداران انگریز کہ مظفر شدہ بودند ہمونجا مقام کردند پس نواب بہادر فوراً شتر سوار
و ہرکارہای خود را مع تاکید مراجعت نزد صاحبزادۂ شجاعت کیش کہ اطراف مدراس
شورش افزا بود روانہ کردہ بناظم موصوف پیغام فرستاد کہ اعتبار سپاہ لشکر شجاعت
اثر آنحضرت و کارآگاہی امرای آن دولت نیکو بظہور پیوست کہ وقت کار ہزار مرد با سلاح و
امیری باشوکت ہمراہ رکاب نبود ظاہر است کہ بچنین افواج ہیئت مجموعی بر انگریز طوفان
انگیز فیچیاب نخواہیم شد انسب آنست کہ آنحضرت برکاویری پٹن اقامت ورزند خیرخواہ صمیمی
بہر حیلہ و فریب کہ عقل صائب رہبری نماید بہ جدال و قتال انگریز پرداختہ ہزیمت میدہد تا ناظم موصوف
ہمچنان بعمل آورد از آنجا کوچیدہ بر پٹن مذکور مقام نمود نواب بہادر تا مراجعت صاحبزادہ والا قدر
در اطراف سنگارپیٹھ و بارہ محل و اوتان کیرامی گشت چونکہ صاحبزادہ با تمامی لشکر پرداز دو فور سامان رسد
و غلات و مواشی وغیرہ رسید نواب از فکر و اندیشہ وارستہ میمنہ و میسرہ آراستہ مستعد گردید در آن حین ناظم
موصوف امرای خود را فرستادہ بجد و کد بسیار نواب را برای ملاقات طلبید اگرچہ نواب بدل از ین معنے
رضامند نبود اما بپاس خاطرش معہ لشکر کوچیدہ بمعانقہ و مکالمۂ جسمانی پرداخت پس در مادۂ شکست خصم
قوی بازو ہر دو دولتمند مشاورت فرمودند کہ چون نواب بہادر آثار ناخوشی بسبب ناکامی از جنگ سابق

برناصیۂ حال ناظم موصوف آشکار دید درمعرض دلدہی آمدہ گفت کہ فتح وشکست من جانب اللہ است چنین حالات شنیعہ ہرچند اکثر اوقات لسلاطین ذی شوکت رو دادہ اما آنہا بشان ہمت دلاوری بمرتبۂ فایز شدند کہ مزیدی بران متصور نباشد لازم سرداری آنست کہ زنگ کدورت توہمات وتفکرات بر مرآت دل صفا منزل نہ نشانید وغبار ندامت ازدامن عزم جزم ہمہ حال بہ پرانید کہ قول دانا است ✣ ✣ ــــــ ۵؛

در ہمت از عقیق فرومایہ کم مباش	دل بر خراش خود نہ و تحصیل نام کن ✣

لاکن بحزم واحتیاط کہ شایان ارباب ودل است خود بدولت مع اسباب ولشکر خود سمت ہسکوٹہ تشریف دارید خیرخواہ صمیمی بتدابیر عدو مال غنیم را زیر ساختہ بندوبست کرناٹک پایاگھاٹ بوجہ احسن میسازد ناظم موصوف باقبال اینمعنے پرداختہ سمت مذکور رفت اما رکن الدولہ دیوان خود و منورخان کنولی واسمعیل خان بلیجوپرے ورای رینام ہٹہ را با بیست ہزار سوار متعین نواب بہادر نمود و نواب با تمامی لشکر خود مع رکن الدولہ از گھاٹ پتل پلی عبور کردہ امبور گڈہ را کہ تھانہ انگریز بود محاصرہ کردہ بلکہ بکشایش قلعہ ہمت گماشت چنانچہ درین جنگ خاکی شاہ فقیر ندیم نواب از گلولہ توپ قلعہ کشتہ شد چون سرداران لشکر انگریز برا ینمعنے اطلاع یافتند از راہ کرناٹک گڈہ ودھوبی گڈہ وکیلاس گڈہ وپلی گڈہ یلغار کردہ رسیدند نواب بہادر از آمدن لشکر انگریز خبر یافتہ ترک محاصرہ کردہ برسواد وٹیپری وبابن پلی مضرب خیام عسکر فرمود تا سرداران انگریز یکروز در آنبور گڈہ مقام کردہ روز دیگر بمقابلہ شتافت چون نزدیک رسیدند نواب بہادر سواران خود را متعین صاحبزادہ نمودہ میمنہ قایم کنانیدہ بود و میسرہ برکن الدولہ وغیرہ سپردہ خود مع توپخانہ ورسالداران جلادت کیش ومحمد علی شجیع قلبگاہ آراستہ بود کہ سرداران انگریز بفراست دریافتہ یک پلٹن ودو کمپنی سوجر ودو ضرب توپ برق نشان بطرف رکن الدولہ فرستادند ودو پلٹن ویک رسالہ فرنگیان با چہار ضرب توپ بمقابلہ صاحبزادہ روانہ داشتہ خود بار است متوجہ قلبگاہ گشتند پس از ہر دو جانب نایرۂ زد وخورد مشتعل گردید کہ غازیان وشجاعت منشان کوہ شکوہ پای ثبات فشردہ از سلک توپ و بنادیق در گذشتہ بستان

وشمشیر درآویختند نظم

گرفت آتش کین یمین و یسار
جہان کرد طوفان نوحؑ آشکار

ز ہر سو سنانہائے زہر آبدار
چو مژگان غمزہ زنان فتنہ یار

ہر آن برق سر سبز دا زکارزار
نشان مینمود از زبانہای نار

ز بس شدت شعلہ در کار شد
زمین تا فلک کرۂ نار شد

ز پیکان خونین کہ رخشان شدہ
دل کوہ لعل بدخشان شدہ

ز خون دلیران و کرد سپاہ
زمین کشت لعل و ہوا شد سیاہ

ازین داوریگاہ پنداشتے
کہ پیدا نہ شد در جہان آشتے

لشکر رکن الدولہ از مقابلۂ یک پلٹن و چند گلولۂ صف شکن استقامت مردی از دست دادہ تا وانم باڑی دم بر نیاورد و صاحبزادۂ والاقدر پیش از آنکہ انگریزان بر قلبگاہ ظفر پایند با سواران نصرت اثر انگیز ما کردہ بر چنداولی لشکر انگریز کہ ابرار خان و اسرار خان جمعداران با سہ ہزار سوار و چہار ہزار پیادہ رسد و اہل بہیر وغیرہ سامان فراہم ساختہ می آمدند در تاختہ بقوت شجاعت کامل مانند شیر کہ بر گلۂ آہو حملہ آورد بر آن گروہ حملہ کردہ کشتی حیات اعدا را بگرداب فنا غرق نمود و تزلزل در ارکان جمعیت و شکیب خصم انداختہ ہمہ را منتفرق و منہزم ساخت چنانچہ کوس سراپا ناموس سران مذکور شکستہ و خیام و اعلام و جوال غلہ وغیرہ اسباب را آتش زدہ چند سردار و سپاہ انگریز را مع پالکی ہا و اسپان دستگیر کردہ برگردید بمشاہدہ اینحال فوراً جنرل لشکر بعزم حفاظت اہل بہیر برگشت و نواب بہادر از آنجا بجابکی برق سبقت کردہ پلٹنے را کہ تعاقب رکن الدولہ نمودہ بود بیک حملۂ شیرانہ در ربود و مع سامان غنیمت آنچہ بدست شد بہ وانم باڑی معاودت فرمود و صاحبزادۂ ہم مظفر مراجعت کردہ بہ لشکر نواب ملحق گشت و سرداران انگریز ہمونجا سکونت ورزیدند و نواب رکن الدولہ را یاد فرمودہ سخنان

رنجش آمیز شنوانید چه گفت که همراهیان شما بے ریب نهزمیت اثر اند باید که شما مع افواج
بهادران شهرے بحضور بروید که از سعی آنها گاهی روی فیروزی نخواهیم دید و مبادا که اثر
برودت تاختن ایشان نسبت همسایگی و هم جلسی در رگ و پی جلادت کیشان ما سرایت
کرده حرارت غیرت مردانگی را برباد دهد چون او مجدد سخنان دلیری بزبان رانده از
موافقت پهلوتهی نساخت چنان قرار یافت که او از لشکر نصرت مآثر مدام بفاصلهٔ نیم
فرسنگ مقام سازد و احدی از لشکرش به لشکر ظفر پیکر نیاید و وقت ضرور بزبانی هرکارهٔ
معتمد ابلاغ پیام نماید الحاصل چون بعد چهار روز سرداران انگریز با سپاه کوچیده بطرف
وانم باڑی آمدند نواب فرودگاه خود گذاشته اوّل روز بمیدان ترپاتور مقام کرد روز دیگر از آنجا
کوچیده با لشکری فیروزی و توپخانه در سواد کاوبری پٹن چنان جایگه گردش شالے زار
و گل ولای بسیار بود مضرب خیام فرمود چهار بتیری اطراف لشکر خود احداث ساخته
اتواپ قایم کرده آسو دو رکن الدوله بیرون احاطهٔ لشکر فیروزی ماند پس جنرل لشکر انگریز زل
را به بند و بست وانم باڑی و ترپاتور گذاشته خود بفاصلهٔ یک فرسنگ جریبی از لشکر نواب
دامن کوهی گرفته سکونت ورزید و طلایه داران نواب از دو جانب بر فوج انگریز هجوم کرده
و یکجانب سواران رکن الدوله نگهبان راه بودند که وقت شب جنرل موصوف بعزم شبخون مع
لشکر مستعد شده از راهیکه بهادران رکن الدوله طلایه بودند راهی گردید و آنها از ین
مقدمه اگرچه خبردار شدند اما بنواب هم اطلاع این معنی نمودند و خود هم سد راهش نگشتند
بلکه از آنجا کناره کشیدند **بیت**

نه هر زن زن است و نه هر مرد مرد	خدا پنج انگشت یکسان نه کرد

تا آنکه جنرل موصوف به تردد شایان قطع راه کرده متصل فرودگاه نواب رسید اما

بنا دانی هر کارهای راهنما در خلاف خلاش شالی زار و یاسرم که اتواپ دران جسپیده میشدند حیران و پریشان بل پشیمان بود که نقیب مرغ صبح بانگ بیدار جتی بر موکب خوابیدگان زد اعنی شب ظلمت سرشت ناگاه به سپیده صبح مبدل گردید تا نیزگداران با ترهیای نواب خبردار شده بر نیزش شتلکهای اتواپ و انواع آتشبازی از خون پایجگل شدگان شالی زار را گلزار تازه بهار ساختند و از عقب شان طلایه داران نواب پاشنه کوب رسیده به تیر و تفنگ اکثر سرخ پوشان رامی لال فنا نوشانیدند و همدرین شب رکن الدوله به انگریز موافقت کرده راه یگانگت پیمود و عهد و پیمان درست ساخته اگرچه از یک طرف به بهانه کومک مستعد شده بود اما بنابر تاخت و تاراج لشکر نواب قابو جو بود پس نواب بهادر که بیشتر حرکات و سکنات رکن الدوله بطرفداری انگریزیه بگوش هوش شنیده بود و از مستعدی تقریب آن وقت و مطلع نساختن از اهل شبخون تفرس دریافت که او مع لشکر خود برگشته است پاینده خان بخشی رسالدار را حکم داد تا نامبرده با جمعیت خود پیش آمده یار سال چند گلوله توپ او را از پیش خود راند و جنرل موصوف ناکام و محروم برگردیده به فرودگاه خود آسود

ذکر تقرر صلح دایمی فیمابین نظام علی خان و انگریزیه مدمه سازی رکن الدوله بی اطلاع نواب بهادر و مراجعت کردن او بحیدرآباد و واقع شدن جنگها بعد ازین درمیان سپاه نواب و انگریز بطرف حیدرنگر و ترچناپلی و بار محل بعد دو ماه و معاودت نواب محمد علی خان سراج الدوله از کولار بچینا پٹن و بیان فتوحاتی که در آن زمان بدست سپاه نصرت اثر گردید در سال صد و آخر مقرر شدن صلح آنکه

چون جنرل موصوف بفرودگاه خود شتافت و رکن الدوله بحضور ناظم حیدرآباد رفته بترغیب و تحریص آشتی از انگریز نموده سوال و جواب صلح درست ساخته راه رسل و رسایل مفتوح کرد و روز دیگر سرداران لشکر انگریز بر گردیده راه آنبور گڈه گرفتند نواب ازین معنی متامل گشته در فکر دور و دراز افتاده بود که هرکارها خبر رسانیدند که ناظم موصوف از هسکوٹه طرف گهاٹ گرنیا ست شتافت و وکلایش بلشکر انگریز آمده اند و رکن الدوله نزد نواب محمد علی خان رفت نواب یقین پنداشت که او کهنه گرگ دمدمهٔ فریب و حیله برانگیخته راه فتور و قصور پیموده باشد امّا بحکم آنکه ــــ۵ اہل ہمت را بنا شد تکیه بر بازوی کس ٭ خیمهٔ افلاک بی چوب و ستون استاده است ٭ باعتبار کارگذاری فدائیان و الاعزم خود قایم و مستعد بود که ناظم موصوف بنا بر مصلحت ملک داری برحسب صوابدید رکن الدوله در وبست ملک سیکاکول و راجبندری که محاصل آن سی لک روپیه است و بیشتر بایالت انور الدین خان سپس ازان به تنخواه موسی بهوسی فرانسیس دران زمان مقرر شده بود بصرف اخراجات فوج بندی انگریز باستعانت خود واگذاشته بلا اطلاع نواب بهادر از راه کڑپه و کنول بحیدرآباد مراجعت نمود الحاصل بعد دو ماه و چند روز جنرل اسمت و کرنل وڈ بفراهمی لشکر پرداخته بخیال تسخیر کرناٹک بالا گهاٹ برحسب اشارت ناظم موصوف آماده جنگ شدند و نواب محمد علی خان را همراه خود گرفته از آنبور گڈه پیشتر کوچیدند نواب بهادر مقابله لشکر انگریز مناسب ندیده بجنگ قزاقانه عمل نمود یعنے گران اسباب عسکر و بنگاه را مع توپخانهٔ قلعه شکن بطرف آنیکل و ماگری درک روانه کرده فقط با سوار و مردم بار و پیادگان و باندار وغیره مستعد جدال گردیده گرد و پیش لشکر انگریز قزاقان را تعین ساخته و خود بدولت بشکست جمعیت خصم قوی بازو حیله هامی انگیخت همدرین حالت هرکارها خبر رسانیدند

کہ از طرف نتھرنگر و تنجاور رسد گران ببدرقہ دو ہزار پیادہ و ہزار تفنگچیان انگریز و چہار صد
سوار و دو توپ از گھاٹ چنگم بلشکر انگریز می آید و مواشی بسیار ہمراہ اوست پس نواب
کہ مترصد چنین اخبار فتوح بود بلا اندیشہ در تاخت و بہ پناہ کوہ و جنگل بر رسد آوران کہ
علامت قیامت برپا ساخت چنانچہ بیک حملۂ رستمانہ اہل بدرقہ را از جان ربودہ ہم
سامان گرفت سرداران انگریز ازین سانحہ متامل گشتہ بر تریاتور مقام نمودند و از مدرس
سامان جنگی و آذوقۂ لشکر باز طلبداشتہ بودند دران اثنا از طرف نگر خبر رسید کہ فوج انگریز
از بمبئی آمدہ قلعۂ کوڑیال بندر را تسخیر کرد و شورش افزای آن ملک است اغلب کہ بعرصۂ
قریب بلاد نگر ہم تبصرف سردار فوج مذکور خواہد رفت فوراً صاحبزادہ را بہ دو ہزار جوان
بار و ہزار پیادہ و چہار ہزار سوار بہ بندوبست آنطرف و بجہت مدافعۂ لشکر خصم روانہ کرد
خود ہنگامہ آرای جدال و قتال این دو سردار بود کہ عرایض عامل کومیتور و کلیکوٹ باین
مضمون کہ از طرف نتھرنگر کپتانی بدو سہ ہزار مردم بار مع چہار ہزار کلر و ملازمان رام راجہ
پالیکار ملیوار داخل کرور شدہ عزم بیشتر بتسخیر تعلقات این نواح دارد بوقوع این واقعہ
ہیبت جنگ را با جمعیت چہار ہزار سوار بگوشمال خصم نامزد فرمود چون صاحبزادہ بسبیل
یلغار بکوڑیال بندر رسید دید کہ سردار لشکر انگریز قلعۂ بندر را مضبوط ساختہ گردش
بفاصلۂ یک فرسنگ تبر ہیا بنا ساختہ قایم است تا مفصل کیفیت آن سمت معروض
جناب داشت از انجا کہ ہمگی ہمت والانہمت صرف انتظام ملک و دولت بود بندوبست
آنطرف را بجمیع امور مقدم دانستہ چہار رسالۂ جوان بار و چہار ضرب توپ رعد آشوب
و دو ہزار سوار جرار از سایر لشکر انتخاب کردہ ہمراہ خود گرفت و تتمۂ لشکر و خیام و اعلام
خاصہ و نوبت و نقارہ متعین میر علی رضا خان و مخدوم صاحب و محمد علی کمیدان و

غازی خان وبیدو غیره کرده بعرصهٔ یکهفته داخل قلعهٔ نگر گردید وبه جمیع قلعداران وعمال آن نواح تاکیدات
روانه ساخته درعرصهٔ ده دوازده روز بیست هزار کس را از قوم رعایا فراهم ساخته بنادیق از چوب آبنوس
تراشانیده بایشان سپرد وبیرق ها از پارچه سیاه وسفید وسرخ وزرد دوزانیده فی هزار مرد یک بیرق مقرر
کرده بهیئت مجموعی بیشتر از آنجا نهضت فرمود چون متصل بتیرهای انگریزان رسید صفوف آراسته بپیش روی
بتیرها افواج خود را کردشها داده درمیدان فراز فرود آورد وصاحبزاده را فرمان داد تا آن شجیع والاقدر
از یکطرف بر بتیری حمله کرده بعد کوشش موفوره بزور بازوی دلاوری مفتوح ساخته بزکداران آنجا را
ته تیغ کشید چونکه این واقعه برهم زن اجتماع خصم بود سردار انگریز باعبرت نمائی نواب که لشکر بسیار بهم بود واو اندک
جماعت داشت بعزم خودداری که مناسب حال وارباب سردار لشکر حزم واحتیاط است کوشیده همون شب
بتیرها گذاشته راه قلعه گرفت درین فرصت دو جوان از اهل فرنگ از گردهٔ خود گریخته بحضور صاحبزاده رسیدند
واز رفتن آن جماعه آگاه ساختند صاحبزاده فوراً این معنی معروض جناب والا داشته قبل از انکه نواب از جای
خود حرکت کند واهل خصم فایز قلعه شود از یکطرف سبقت گرفته بسرعت هر چه تمامتر شلک زنان داخل
قلعه گردید ونگاه بانان حصار را ته تیغ کشید نواب هم بمجرد استماع این خبر مع سواراسپان
جهانده پاشنه کوب در تاخت وباران تیر وبان فنا نشان بر آن جماعه بارانید پس سلک
جمعیت شان از هم گسیخته شد چنانکه همه هول زده راه قلعه گذاشته ساحل دریا گرفتند لشکریان
حضور نواب بے محابا بر ساحل دریا تاخته همه را اسیر وقتیل نمودند اما سردار آن جماعه بر جهازی
که مستعد لنگر بریده بود سوار شده بے نیل مقصود راه بمبئی سر کرد نواب در قلعه بندر تهانه
مستقیم گذاشت مجموعه رعایا را بانعام شایسته رخصت داده مع اسیران اهل فرنگ مراجعت
کرده بعرصهٔ یک ماه وپانزده روز فایز بنگلور گردید درین عرصه هر دو سردار موصوف قلعجه
وامنباری وتریاتور وگلن گره وتکل وجگدیو بضبط خود آورده وقلعه

دهم پوری را بعد گشته شدن پابنده خان رسالدار که تهانه دار آنجا بود تسخیر ش گرفته کوه کشن گیری
تسخیر و غارت ساخت عبدالرشید خان دیوان نواب محمد علیخان به بندوبست باره محل ۵۱ نامزد نمود
پس از گهاٹ کنکندی پاله عبور کرده قلعچه هسور و ماشتی و هسکوٹه و موڑ واگل و کولار تسخیر
کرده بودند نواب محمد علی خان در کولار اقامت ورزیده مرار راؤ گهوڑپریه را از گتی تا بید
خود طلبیده در بندوبست خود بود که نواب بهادر داخل لشکر فیروزی گردیده افواج ابقواعد
درست بیاراست و لشکر انگریز با لشکر راؤ مذکور در سواد نرسی پورم فرود آمده بود تا نواب
شبی قابو یافته بعزم شبخون در تاخت و بلا اندیشه حملهٔ مردانه نمود تمامی لشکر او را
غارت ساخت چنانچه راؤ مذکور مجروح شده دست جرأت خود از تمامی اسباب محاربه
برداشته رو بگریز نهاد و بعضی سپاه انگریز و سواران نواب محمد علی خان هم مقتول و مجروح
گشتند با این سرداران لشکر انگریز بجای خود مستعد شده اتواب زنان پی لشکر نواب
گرفته تا قلعهٔ هسکوٹه رسیدند و در میدان شرقی قلعهٔ مذکور جای قایم کرده گرد لشکر
بتیرها بسته اقامت ورزیدند و نواب محمد علی خان ترسان و لرزان بهانهٔ کسل مزاج در پیش
آورده بسا تکڈه شتافت و دیوان خود را از بار محل طلبداشت همدران اثنا هیبت جنگ
که بجهت دفع سپاه انگریز که از طرف ترچناپلی عبور کرده نامزد شده بود عرضی بدین مضمون
روانه حضور ساخت که بالفعل کپتان لشکر انگریز کوه ڈنڈکل و قلعهٔ کومتور و پالگهاٹ و
دهارا پوره و هروڑ تسخیر کرده الحاصل عزم آن دارد که بعد رسیدن سامان رسد و ضرب و
باروت که از طرف ترناویلی و مدهرا و ترچناپلی رسیده در قلعچه کرور فراهم شده است از
گهاٹ کجل هٹی عبور کرده و میسور و سرینگ درتاز دارد اگرچه قزاقان سرکار در شکست
معاندان دولت فدائی وار میکوشند اما جز پیاده و توپخانه فائده بران مترتب نخواهد شد

۵۱ مخفی نماند که ضلع بارامحل در ایام سلطنت قطب شاهیان شامل چهو... سرکاست صوبه مذکور متعلقهٔ حیدرآباد بود وقتیکه پادشاه ابن عالمگیر عبدالنبی خان پادشاهزاده اعظم شاه بیان کرده جاگیر داد و قلعه مذکور را ... ساخت الحاصل"

نواب بهادر بمجرد وضوح مضمون عرضی صاحبزادهٔ شیرافگن بر اهتمامی لشکر بمقابلهٔ خصمان
چابکو گذاشته خود بدولت به شش هزار جوان بار و چهار هزار سوار و پانزده ضرب توپ
یلغار کرده بدهرم پوری رسید وقت شب یورش کرده قلعه مع ٹهانه داران آنجا گرفته گهاٹ
پتور عبور کرده راست از راه نامکل شبگیر یازده بگر رسید و قلعچه را که دوصد جوان بار و
چند کلر برای حفاظت رسد دران قلعه ٹهانه بود محاصره کرده در یک شب تبیری بنا ساخت
چهار پنج ضرب توپ قلعه شکن قایم کرده صبحی النواب سر کرد چون حصار قلعه از کل بود بچند گلوله
شکست یافت قلعگیان تا دو پهر روز مردانه وار کوشیده آخر زیر شدند یعنی قلعه گذاشتند
و دران اثنا چهار هزار راس گاو باربردار را ببدرقهٔ دوصد تفنگچی و سه صد کلر که کپتان شکر
آن طرف برای آوردن سامان رسد از هرور بکرور روانه کرده بود بلا اندیشه می آمد
چون این خبر بنواب رسید دو توپ و هزار تفنگچی را فرمان داد تا شجیعان کارگذار سر راه
گرفته اهل بدرقه غافل را بیک حمله زیر و زبر کرده اسیر نموده حاضر حضور ساختند پس
نواب همه راس گاو را داخل توپخانه ساخته بعد سه روز از انجا بطرف هرور نهضت
فرمود کپتان مذکور به سبب عدم مراجعت رسدآوران و ذخیره آن طرف اندیشناک
شده چون از رسیدن نواب بهادر خبر نداشت ششصد جوان بار و دوصد
کلاه پوش را مع چهار ضرب توپ بکرور روانه ساخت چونکه جمعیت مذکور چهار فرسنگ
راه طی کرده بود نواب مطلع شده سواران را فرستاد تا گردش محاصره کرده بطرف توپخانه
کشند پس سواران از اطراف قراولی کرده و به تیرباران و بان پران کشان کشان بر
روی توپخانه آورده کناره کشیدند و سر جمعیت مذکور بگمان آنکه همین سواران هیبت
جنگ اند در حساب نگرفته راهی شده بود که ناگاه توپخانه افروخته گردید و پیاپی گولیل

سر شد چنانچه تفرقه داران جماعه و داده سواران قزاق که فرصت وقت می جستند اسپان جهانده بلا اندیشه در تاختند و بضرب تیغ و نیزه بسیاری بیگناهان را معرض تلف در آوردند اگرچه مردمان این ملک ر اکسیکه امان خواست از جان گذشتند اما از اهل فرنگ سوای دو طفل که نه ساله بودند احدی را زنده نداشتند و بعد فراغت ازین جنگ نواب بهادر پیشتر کوچیده در ظاهر قلعچه هرور مضرب خیام نموده بزبانی طفلان مذکور به کپتین پیام فرستاد که اینک نواب بهادر چون اجل ناگهانی بر سر رسیده و لشکر جنرل اسمت و نواب محمد علی خان را تاخت و تاراج نموده و تمامی لشکر خود را مع سرداران به بند و بست ارکاٹ روانه کرده خود بدولت جریده با تمام کار شمایلغار کرده همه رسد آوران را در راه کرده مع تھانه داران قلعچه کرور ته تیغ کشیده اگر هوس زندگی باقیست در پناه دامن دولت ما بیائی والا فرد احدی را از جان نخواهیم گذاشت چون طفلان بے عقل که احوال فوج تاراج بچشم خود مشاهده کرده هیبت زده بودند اندرون قلعه رفته ذره بذره کیفیت گوش گذار کپتین نمودند لهذا او راست باز بچنین تقریب فریب خورده از خیال جنگ در گذشت و پالکی سوار شده بدو سه خدمتگار و یک ترجمان هشیار و هفت جوان بار رفاه حضور نواب نامدار رسیده نواب آمدن او را از مغتنمات انگاشته بدلاسا و تسلی خاطرش کوشید و خیمه علیحده نصب کنانیده بخیمه رخصت نمود اما کسی را از ملازمانش سوای زبان دان مذکور نزد او نگذاشت چون کپتن از حضور رخصت شده داخل خیمه گردید و از ملازمان خود را حاضر ندید تا تنها بر کرسی تشویش نشسته اطراف می نگریست و دوربین عقل حق شناس را بر سه پایه تامل نصب کرده وسعت آباد دریافت را تماشا مینمود که معامله چیست و انجام کار چون است در آن اثنا متصدیان حضور آمده درباب سپردن قلعه و آلات محاربه وغیره سخنان چرب و شیرین بر زبان رانده بنام سردار ثانی که در قلعه با فوج

مستعد بود تا کید در خواستند هر چند کیپٹن مذکور اصرار کرد که بعد از ارزانی رخصت و رفتن من بقلعه ادای سوال خواهم کرد لیکن حضوریان سخنش را پیش رفتند بخواست بنرمی و گرمی فرایفیه سزا ولی سخت درین ماده بعمل آورده خواه نخواه تا کید سپردن قلعه و اسباب دیگر از روی یادداشت از دستش نویسانید بحضور آمدند نواب بهادر چهار رساله بار و هزار پیاده مع تا کیدش روانه نمود چون سردار ثانی نشان سالار فوج معاینه کرد بلا تامل فرد یادداشت موجودات سپاهیان و اسباب جنگی مع کلید قلعه بسردار حضور سپرده خود بیرون آمد و تهانه نواب اندرون قلعه قایم گشت و همه سامان شایسته بضبط سرکار خداداد در آمد پس ملاذمان رام راجه و گروه کلر را گرد لشکر خود سه بار نثار کرده گذاشت و بعضے از اسیران لشکر انگریز از قلعجات ممالک محروسه محبوس فرستاده با فتح و نصرت بر سبیل ایلغار از گهاٹ گجل هٹی باز بسر لشکر انگریز رسید دران حین جنرل موصوف که از سکوته مراجعت کرده در حدود کولار خیمه و خرگاه آراسته مقام کرده بود دو پلٹن و چهار صد اہل فرنگ را برای آوردن رسد که در قلعچه هسور فراهم شده بود روانه ساخته چون رسد آوران شبا شب به هسور رفته تمامی موازی سامان رسد همراه خود گرفته شب دیگر مراجعت کردند نواب از آنی کل تعاقب ایشان نموده محمد علے کمندان شجیع را چهار رساله بار داتواب به تسخیر قلعه هسور روانه فرموده خود بدولت برسواد ندرا نکل رسد بردگان را گرد گرفته شور محشر و هنگامه طوفان بلا برانگیخت و قزاقان بیباک قزاقی بهادرانه نموده باوصف قتل چند مردان کاری همه کاو پر جوال جنسی که راسان توپ خانه رمانیده بردند و از بارگران سامان آنجماعت را سبکدوش نموده از اطراف میدان دغا طریق دغا تنگ ساختند نزدیک بود که آفت عظیم بران فریق برسد اما سردار گروه محصور در قلعچه ویران که نزدیک بود پناه گرفته از شلک توپ و بندوق یورش کنان را دفع مینمود دران حال محمد علی شجیع در قلعچه هسور تهانه قایم کرده مع سامان و اسیران داخل لشکر گردید بعد از ان از حضور به قتل و غارت آنجماعه متعین شده چون شیر غران رسید و از یکطرف توپ اندازی نموده حصار قلعچه شکست و برای حمله دلاوران خود را

مستعد داشت دران اثنا جنرل لشکر که در کولار بود از صدای توپ و شلک بندوق بیقین دانست که برسد آوران کار سخت روداده است فوجی بکومک روان ساخت چون بعد دریافت فراوان محنت هر دو فوج ملحق شده دست مقدور محاصران کوتاه گردید اگرچه آنها شباشب کوچیده داخل لشکر خود شدند اما جوانی از سامان غلات رسد بلشکر انگریز نرسید پس نواب از انجا کوچیده هسکوٹه که تهانهٔ انگریز بود محاصره کرده از اطراف حملات بعمل آورد و سرداران قلعه بمر داخی تمام پیش آمده چندبار حمله کنان را برگردانید و این خبر به جنرل فرستاد تا جنرل موصوف از کولار کوچ کرده بسمت هسکوٹه راهی شد طلایه داران از یلغار جنرل نواب بهادر را آگاه ساختند پس نواب تمامی سوار را لبسراری صاحبزاده و میر علی رضا خان بر لشکر انگریز فرستاده خود بدولت با رسالهای مردم بار و پیاده بکشایش قلعه همت گماشته کمندان شجیع افرمان داو تا نزد بانها راست کرده بنهایت سعی مرکب مردی بر برج و باره بر آمدند چونکه در قلعه جمعیت قلیل بود طاقت دفع انبوه کثیر نیاورده سپر انداز شد نواب رحم دل قلعگیان را که داد شهامت داده بودند از جان و مال امان بخشیده بیرون آورده و تهانه در قلعه گذاشته معه توپخانه و مردم بار و پیاده بعزم دفع لشکر جنرل مستعد گردیده بود که جنرل موصوف با سپاه کارگذار در ظاهر معمورهٔ هسکوٹه رسید بخیال اینکه هنوز قلعه در ضبط قلعه دار خود است راه قلعه گرفت نواب بسرعت تمام که جز سوختن آتش پیکار کاری نداشت توپ خانه را در میدان عیدگاه قایم کرده چنان توپ اندازی نمود که از صدمات آتش که سینهٔ زمین تا بناف می ترقید هزاران مردان کار بمعرض تلف در آمدند تا جنرل لشکریان خود را از جان دادن بیدریغ و دست و پا ضایع ساختن بیجا منع کرده بنشیب زمین نشاندو تن برضای الهی داده آرمیده بود نواب بمحافظان اسیران فوج مهر نگر و هسکوٹه وغیره اشاره فرمود تا سرداران محافظان دو سه کس را از بند آزاد کرد چون کسان مذکور فایز خدمت جنرل شده مفصل کیفیت هسکوٹه و حقیقت حال افواج حیدر نگر و مهر نگر و هر و رگوش گذار ساختند جنرل متامل شده از بس تشویش آن روز هم و بجا مانده سر شام بکولار مراجعت نمود و گران اسباب لشکر

مع دو سہ ضرب توپ قلعہ شکن چنانچہ منجملۂ آن یک ضرب توپے ہان شکستہ کہ ہمین جا
افتادہ بود تا زمان حال یادگار باقیست گذاشت نواب اسباب گذاشتہ را بر داشتہ
بشیتر کوچیدہ بزرسی پورم فرود آمدہ بود کہ ہرکارہا عرض کردند کہ از گہاٹ پتل پلی
بیدرقہ دو ہزار جوان بار و ہزار سوار رسد بہ لشکر انگریز میرسد بمجرد استماع این معنی خود بدولت
معہ توپخانہ سبک و رسالہای بار و پیادہ در تاختہ پیش روی کہاٹ درکمین بود چون
روز دیگر رسد آوران بر کہاٹ عبور کردہ تا پدنا این چہرو رسیدند غازیان بفرمودۂ نواب
از کمینگاہ برجستہ از اطراف و جوانب حملہ آوردہ چون گرسنہ برخوان الوان نعمت دست
یغما کشادہ باندک دست بازی بسیاری مردمان بدرقہ را بیدریغ پایمال سم ستوران
ساختند و ہمہ اموال و اسباب مغروقہ داخل مودیخانہ و توشکخانہ نمودہ برگردیدند چون
این خبر بجنیل رسید بہ سبب اینکہ در لشکر رسد و آذوقہ کمی کردہ بود در فکر دور و دراز افتاد
واز فاقہ کشی لشکریان حیران بود کہ نواب بہادر جنرل را تسخیر مکانات و تعلقات بالا کہاٹ
مقید و جاگیر دید خود بدولت با تمامی لشکر عازم پائین کہاٹ شد پس از کہاٹ رای کوٹہ
عبور کردہ کشنگیری گرفتہ و در قلیچہ ترپاتور و وانمباڑی ٹہانہ گذاشتہ اکثر دیہات
انبور با آتش قہر سوخت و از راہ آنبور گڈہ وساتگڈہ ورای ویلور و دہوبی گڈہ و آرنی
و چیٹ پٹہ غارت کنان بہ ترنامل رسیدہ مقام فرمود و صاحبزادہ را بطرف مدراس
و میر علی رضا خان را بطرف تجاور و تہرنگر و غازی خان و مہا میرزا خان وغیرہ را
بطرف چتور و نیلور برای تاخت و تاراج شہر و قریات نامزد فرمود چون در اندک
مدت تمام تعلقات آن سرزمین بجاروب قتل و غارت رفتہ شد و اکثر خلق پایمال
سم ستوران گشت جنرل با ستماع این واقعہ خرابی پائین گہاٹ در گرداب تفکر

فرو رفتہ گہاٹ کرنپات چار ناچار عبور کردہ بسا تگڈہ رسید و ازانجا سمت ای
و یلور نہضت کردہ آسود نواب محمد علی خان چون دید کہ دو شیر خونخوار لغیرت مردی و
محض بواسطہ ناموسی دولت کوشش ہامی نمایند مفت درمیان خونریزی و تاراجے
خلق اللہ میشود باوجود تلف ہزاران مرد کاری دست از محاربہ بر نمی کشند چنان
معلوم می شود کہ بہوس موہوم ملک بالاگہاٹ تمامی خطہ پایین گہاٹ از دست دادن
است بعدازین خطوط متواتر بجنرل ترقیم ساختہ بہ صلح رضامند کرد و نجیب خان سالار جنگ
و دانشمند خان را وکیل مطلق مقرر کردہ چہار لک روپیہ مع مکاتیب صلح و ہدایای نفیس
بحضور نواب بہادر فرستادہ راہ اتحاد و مصادقت پیمود و اظہار و اقرار مودت و یگانگت
نمود نواب بہادر ہم کہ از جنگ انگریزان جز نقصان سودی ندیدہ و تہ بار خرچ لکو کہا در آمدہ
در دل ارادہ آشتی داشت سلسلہ جنبانی نواب محمد علی خان را از جملہ مغتنمات شمردہ
باقبال ہدایا پرداخت و برضا و رغبت خود علی زمان خان و مہدی علی خان نایطہ ابرسالت
روانہ نمود چون وکلای ذی ہوش بملاقات نواب محمد علی خان فایز شدند سوال و
جواب صلح بوجہ احسن درست نمودند و چنان استحکام بنیان عہد و پیمان ساختند
کہ من کل الوجوہ بار دیگر در عہدہ داران این دو سرکار مجادلہ و مقاتلہ رو ندہد بلکہ ممد و
معاون یکدیگر بودہ باشند و ہمدرین ضمن وکلای نواب بہادر علاقہ داران نوایطہ یعنے
وابستگان چند اصاحب و اقارب امام صاحب بخشی مع زنانہ ایشان با دیگران محض پاس
قومیت از قید نواب محمد علی خان رہائی بخشانیدہ کامیاب مراجعت نمودند و تعلقہ کرور
ہمدرین صلح از نواب موصوف بضبط گماشتہ نواب بہادر در آمد سوای این اکثر
منصبداران و جاگیرداران صوبہ ارکاٹ را کہ از قوم مذکور بودند مثل مہدی خان صاحب

جاگیردار اول کنڈہ و مرتضی حسین خان منصبدار گرگت پالہ و محمد تقی خان جاگیردار وندواسی
و محمد سعید خان منصبدار پرموکل گڈہ و علاقہ داران محمد علی خان پولوری و حراست خان
ساتکدری کہ بدست نواب محمد علی خان آزردہ خاطر و رنجیدہ دل بودند مساعدہ مع بار برداری
فرستادہ طلبداشت و خدمات معقول حسب لیاقت و بقدر حوصلۂ ہر یک یعنی بخشی گری و
عاملی و قلعداری مع تشریفات مقرر فرمود و نیز بسا سکنای شہر و قریات ویلور و ارکاٹ
وغیرہ کہ بکساد منزلت حزین و عزلت نشین بودند وقت قدر دانی را غنیمت بل یاوری طالع
خود ہا انگاشتہ سعادت اندوز مجرای نواب فیض بخش قدر شناس گشتہ ہر یک بقدر استعداد
خود مامور کار و خدمات گشتند چون سلسلۂ فساد و عناد بمقراض چہار لک روپیہ منقطع گردید

نواب ظفرمند فتح و نصرت مراجعت ببالا گھاٹ فرمود

ذکر لشکر کشئ نواب بہادر بطرف کڑپہ و کنول و بلاری وغیرہ و پیشکش شایان گرفتن از حکام صدر مع بیان دیگر فتوحات در آخر ہمون سال یعنی یک ہزار و یک صد و ہشتاد و پنج ہجری واقع گشتہ آنکہ

چون نواب بہادر متوجہ محاربہ انگریز بود عبد الحلیم خان حاکم کڑپہ وقت قابو دیدہ سواران
خود را تباخت و تاراج تعلقات و قریات علاقہ نواب تعین کرد چنانچہ دیہات من مضاف
صوبہ سرا خراب ساختہ بود و بدستور منور خان حاکم کنول بکدل و والہ طرح موافقت انداختہ
بمردم آزاری سعی بلیغ بظہور رسانید و نایک قلعہ بلاری کہ ڈڈپا نام داشت نیز بیباکانہ در
تعلقات رای درگ وغیرہ شورش افزا بود اگرچہ متواتر این اخبارات بمسامع ملازمان
نواب میرسید اما بندوبست آن نواح بعد فراغت از جنگ سرخ رویان خونخوار منظور

نظر کیمیا اثر داشت دران زمان چونکه خاطر ملکوت مناظر از ممر قرار و مدار مصالحه طمانیت پذیرفت
احمال و اثقال افواج را مع متعلقان اهل نوایط روانه پتن فرموده خود بدولت بعزم تنبیه
بدخواهان دولت بجمیع سوار و سپاه بار و پیاده که قریب پنجاه شصت هزار مرد جرار
با توپخانه آتش بار بود خرامان خرامان بر سبیل سیر و تماشای آن دیار سمت کرپه نهضت
فرمود و چند قزاق را حکم داد تا در حوالی کرپه دقیقه از دقایق خرابی فرو گذاشت ننمودند بلکه
احدی را از دولتخواهان آن بدخواهان را از جان نگذاشتند چون این خبر بحاکم کرپه رسید
اندیشناک گشته جز پناه اولیای دولت خداداد صلاح و فلاح حال و مال خود ندیده
وکیلی را مع پنج لک روپیه نقد و دو زنجیر فیل کوه پیکر و چهار راس اسپ مرصع زین و
زیور نذر و عرایض عفو جرایم قلیل و کثیر خود بحضور روانه کرده برآینده چنان عهد موثق
مؤکد ساخت که بعد ازین دیگر پای اقتدار از احاطهٔ اطاعت نواب بیرون نگذارد و
حسب الفرمان جهان مطاع عمل نماید و بهر استعانت فوجی بواسطهٔ ظهور خست رسویه
باشد همراه لشکر ظفر اثر بگمارد نواب التماس و مصلحتاً بشرف اجابت مقرون ساخته نقد
مع اشیا فرستاده او را مطابق این مضمون بیت چیزیکه بی سوال رسد دادهٔ خداست
زنهار رد مکن که فرستادهٔ خداست منظور نظر و داخل توشکخانه خاص نموده چند ارشادات
بر مزید پند و نصایح در صلاح حال و مآل که دستور العمل زندگی و آسودگیش می تواند شد
ترقیم فرموده اخبار نویسی را بدار المقرش مع خلاع و تشریف لایق فرستاد و بدر الزمان
خان را که سابق قلعهٔ بالاپور خورد بما دهور اؤ سپرده خاک خجالت بر فرق اوقات خود
ریخته نوکری حاکم کرپه قبول کرده بود بمعرفت علی زمان خان همنفسش قولنامه فرستاد
و العفو جرایمش پرداخته طلبید و بخلعت معافی تقصیر و بحالی بخشیگری قدیم الخدمت

سرفراز ساختہ راست از آنجا از نواح کنجی کوٹہ کہ در علاقہ کڑپہ والا بود گذاشتہ بطرف
بیگن پلی نہضت فرمود قلعدار آنجا کہ از قوم سادات میر غلام علی عرف کلّو بود دبلا اندیشیہ
مستعد بجنگ گشتہ بشوخی وگستاخی تمام جنون جرات پیدا کردہ چند گلولہ توپ بطرف
سواری خاص کہ نواب بر فیل پون کج نامی سوار بود بے باکانہ پرانید پس جمعیت
جهانداری اقتضا بآن فرمود کہ آن بے ادب را چنان گوشمال دہد کہ موجب عبرت
دیگران شود فوراً فرمان داد تا سرداران شجیع با جمعیت ہای خود حملہ نمودہ قلعہ اش را
دایرہ وار گرد گرفتہ دست غارت ویغما بر کشادند پس او سپر انداز شدہ حلقۂ اطاعت
و فرمانبرداری بگوش جان انداختہ وکیل را با پنجاہ ہزار روپیہ فرستادہ بجای خود آسودہ
میر حسن علی خان و میر اسد علی خان برادر زادگانش ہم درہمین اوقات بعزم نوکری
حاضر حضور گشتہ بہ بخشی گری دستہ سرفرازی یافتند نواب از انجا بطرف کدوال
دو منزل نہضت کردہ بود کہ پالیکار آنجا از بیم حملۂ جان ربای نواب چون بید بر خود لرزیدہ
وکیلی را مع دو لک روپیہ و چیزی اجناس تحایف و عرایض جان بخشی خود روانہ ساختہ
از فکر این و آن وارست چون وکیل مذکور مع نقد و سامان نذر و عرایض فایز
حضور گشتہ بعجز و الحاح ادای پیامش نمود نواب بمقتضای دوربینی مصلحت وقت با قبال
نقد و جنس او پرداختہ ازان طرف برگردید اگرچہ از سرحد گٹی لعینی بر تعلقات مرارائو مع
افواج می گذشت اما ہیچ امر مزاحمت بحال رعایای آن ضلع مراؤ مذکور مصلحتاً نرسانیدہ
سمت کنول شتافت چون منور خان از ورود عساکر نواب بہادر اطلاع یافت بعزم
جدال و قتال لشکر خود آمادہ ساختہ اعلام و خیام بیرون شہر نصب کنانید و شاہ مسکین
مجذوب مرشدش کہ خان مذکور بسیار معتقد و فرمانبردار ایشان بود کہ دیگری از زمرۂ

امرای ذوالاقتدار و دولتمندان باوقار ہیچ او رجوع و معتقد بمرشدان نبود فرمود کہ ای منو
غنیمترا ہزیمت میدہیم شاد باش خان مذکور ازین مژدہ خوشدل شدہ دانست کہ لشکریان
قاہرہ را مغلوب خواہیم ساخت چون نواب برعزم خان مذکور وقوف یافت میمنہ و میسرہ
بسرداران شیردل سپردہ خود بدولت با فدائیان دلیر قلبگاہ آراستہ توپخانہ بر دو دستہ
فیل سوار در ظاہر قلعہ ایستادہ خواست کہ در سر سواری قلعہ را تسخیر و حاکم آنجا را اسیر و
دستگیر نماید دران اثنا شاہ موصوف بر پشت فیل برہنہ سوار شدہ بہ دو دستہ صد
افغان جانباز متوجہ لشکر نواب گردید بمشاہدۂ این حال بعضے مصاحبین و خوانین
حضور کرات و مرات عرض کردند کہ فسخ عزم تسخیر این مکان کہ زیر پناہ و ظل ولی کامل و
قطب و اصل است رعایتاً باید فرمود زیرا کہ ظہور این عزم باعث خلل و موجب ضرر دولت
خداداد می تواند شد مبادا کہ ملالی بخاطر شریف و ضرری بوجود فایض الجود لاحق شود
انسب آنست کہ حضرت لشکر را جای فرود آورانیدہ اقامت ورزیدتا خود بخود افغان
اینجا دست بستہ حاضر و مطیع خواہد شد و تعجیل درین باب مناسب و شایان ملازمان الا
نیست نواب ازین معنی کہ کسر شان صاحب عرفان بود بہم برآمدہ بر روی آراکین نگاہ
گرم کشادہ سوال نمود کہ لشکر ما زیر پناہ کسی ولی و قطب نیست آیا ما بی پناہ و وسیلہ ہستیم
ہمہ ہا ازین سوال و جواب عاقلانہ زبان درکشیدند بعضی جرات پرداز شدہ عرض کردند
کہ البتہ باشد پس فرمود درین صورت ولی حافظ لشکر ما از ولی اینجا مباحثہ و مقابلہ
خواہد نمود ما خود بدولت دماغ خیرگی از سر فخر منور خان برآرم و گردن جرأتش را بہ کمند
خواری کشیدہ ہرگز زندہ نگذارم بعد ازین ارشاد چون فیل خاص پیش راندہ باندازہ
تیر و تفنگ رفتہ بود کہ شاہ مشارالیہ کہ عزم تاخت لشکر نواب داشت بغتتاً برگردیدہ

بہ قلعہ رفت و اندرون حرم سرایش در حجرۂ تنگ و تار خزیدہ بجان مسطور فرمودای منوّر
ہرچہ کہ داری بہ بہادر سپردہ صلح کن ما فقط قلعۂ ترا با ومیدہم بمجرد استماع چنین ارشاد مرشد
خان مزبور دل از دست دادہ میان استقامت خود بہ کتکہ ہیبت شکستہ دیوان خود را
مع تحائف و سامان ضیافت بحضور روانہ کردہ التماس فرود آمدن نمود و ارسال نقد زر
برحسب مقدور خود نفر د اقرار داد نواب نظر عنایت و پرورش و نگاہ ترحم خداوندی
مبذول حال آن دولتمند قدیم داشتہ التماسش بحیز قبول در آوردہ غربی قلعہ برکنار
جوی تنگ بہدرا اعلام و خیام خاص نصب کنانیدہ داخل خیمہ گردید اما تا ایصال زر
دیوانش را رخصت قلعہ نفرمود پس فردای آن روز در عوض پنج لک روپیہ نقد و جنس
فرستادہ بہ سخنان چرب و شیرین اظہار دوستی و ہواخواہی نمودہ از دست قہر نواب
وارست چون نواب بہادر را بندوبست دیگر جاہا مطلوب خاطر ہمایون بود مبلغ مذکور
گرفتہ روز دیگر از آنجا کوچیدہ از راہ پیتی گندہ و پندی کندہ و کپٹال حدود بلاری را باین
ارادہ کہ پالیکار آنجا را زیر ساختہ قلعہ اش را مسخر ساز د جرأت جہان کشائی خود در دل بسالت
جنگ ناظم ادہونی کہ او خفیہ ہمراہ او در ساختہ ترغیب تاراجی تعلقات سرکار خداداہی نمود
انداز د مضرب خیام و اعلام نصرت انجام عسکر فرمودہ در ظاہر بہانہ آتش فروزیش در
دیہات قلمرو ای درک وا نمودہ رسالدار مردم بار و پیادہ را فرمان داد تا سرداران ذی ہمت
بتر دد شایان سپہ ہا بیش راندہ بہ شکست حصار پائین و کشایش قلعۂ کوہی ہمت
گماشتند و بہ سعی بسیت روز بر بروج گوشۂ پائین قلعہ را کہ ایسان رویہ واقع است برپرش
گلولہای اتواب ریختہ شبی حملہ نمودند اما تا یک محصور مردانہ کوشیدہ ہیچ رو ہراس ایدل
راہ نداد و بدفع حملہ پرداختہ کامیاب برآمد نواب از جراتش بہم برآمدہ اتواب کلان

زیر دامن کوہ شمالی قایم کردہ بہ شکست حصار کوہ فرمان داد تا متکفلان مہمات ملک گیری
چند سنگ کلان از توپ مجل زنانہ نایک پرانیدند بظہور این حال زنان علاقہ اش
فریاد بر آوردہ استبداد و اصرار این معنی نمودند کہ بہر طور از نواب بہادر براہ مصالحہ پیمایید و
ہر قدر زر کہ او میخواہد بسپارد اگر آنقدر زر موجود نداری ہمہ زیور ہای گران بہاے ما
می سپاریم عیاذاً باللہ چونکہ او قلعہ تسخیر کند عصمت و ناموس ما سلامت نخواہد ماند پس
نایک تشویشی پیدا کردہ پیام صلح با یصال دو لک روپیہ فرستادہ داخل سلسلہ زنہار
خواہان گردید دران اثنا منہیان اخبار بمسامع اجلال رسانیدند کہ تا تیا مرہٹہ ناظم مرچ
باغوای گویندراؤ بن امرت راؤ حاکم گجندر گڈہ بعزم خرابی تعلقات ضبط سرکار خداداد
فوج کشی نمودہ ہنگامہ آرائی اطراف یادامی و دہاروار است چون نواب را بندوبست
آن ضلع و گوشمال مرہٹہ ضرور افتادہ بود التماس پالیکار مزبور را باجابت مقرون ساختہ
دو لک روپیہ نقد از وگرفتہ اخبار نویسی در انجا گذاشتہ بیشتر نہضت فرمودہ از گھاٹ
کرکنات ندی تنگ بہدرا عبور کردہ بکوچہای دراز نبکاپور رسیدہ بود کہ غنیم از یلغار
نواب آگہی یافتہ از ترس و ستبر د غازیان لشکرش ہوش و ہواس باختہ ناکام راہ مرچ طی کرد نواب
از انجا مراجعت کردہ لیسا و نور آمد حکیم خان استقبال کردہ دولتخواہی خود ظاہر ساختہ خرچ
دو روزۂ لشکر نواب کہ مبلغ یک لک و سی و پنج ہزار روپیہ مقرر شدہ نذر گذرانیدہ فارغ گشت
پس از انجا بطرف سری ہٹی وڈمل و کنلگیری گذشتہ و پیش کش شایان از پالیکاران آن سمت
گرفتہ بہ بیجانگر عرف آنگنڈہ خیمہ و خرگاہ بیاراست و تمراجہ حاکم آنجا را بملاقات یاد فرمود
از انجا کہ حکام آنجا از اولاد کشن راج و رام راج چہتری اند و بکسی سلام نمی کردند و در ایام سلف
ہمہ ملک کرناٹک و دکن بلکہ از حصار ملیوار تا کنار جوی نربدا زیر حکم خود داشتند آخر دولت

رام راج از دست سعی موکب داران بادشاہان اسلام یعنی قطب شاہ و عادل شاہ و نظام شاہ در نواح نیال کوٹہ کہ برکنار این طرف جوی کشنا واقع است در سن نہصد و ہفتاد و دو ہجری تاخت و تاراج گشتہ چنانچہ مرد رام راج روز آدینہ تاریخ اوست سلطان عالمگیر در عہد فرمانروائی خود ستہ محل یعنی حویلی آنی کنڈی و درو جی و کنگاوتی بصرف مایحتاج وابستگان ایشان گذاشتہ بود چنانچہ راقم سطور مفصل حقیقت عروج و نزول دولت حکام مذکور در کتاب تذکرۃ البلاد و الحکام ظاہر ساختہ در انولا او خود را کسلمند سخت وانمودہ پسر خود را مع چیزی سامان نذر و لک روپیہ فرستادہ امان خواست نواب بر عمد گی جدو ابایش نظر غور فرمودہ معافی پیشکش پرداخت و از حضور خلعت بحالی محالاتش عنایت کردہ از راہ ہرپن ہلی و جسریلہ بنواح چیتل درگ رسید پالیکار آنجا بہ بیم تاخت و تاراج ملک و خرابی دولت خود وکیل را باستہ لک روپیہ بحضور فرستادہ و فدویت خود ظاہر ساختہ مطیع و منقاد شد نواب مبلغ مذکور گرفتہ بہ پند و نصایح او را رہنمای فرمودہ اخبار نویس و واقعہ نگار دانا را بدار المقرش وانہ فرمودہ از راہ بوگا پٹن سواد ہاگل واری را محل نزول رایات ظفر آیات گردانید و باحضار پالیکار آنجا کہ بارہا اوصاف نادانیش بسمع شریف رسیدہ بود حکم جہان مطاع شرف نفاذ یافت مخفی نماند کہ پالیکار مذکور بے ریب از عقل و دانش بے بہرہ و از شعور معرا و افیونی بود ہمہ محاصل تعلقہ خود در خریدی افیون صرف می کرد اکثر اوقات بر بالا خانہ سوار شدہ تماشا و نظارہ کوہ و دشت می نمود چونکہ روبروی قلعچہ ہاگل واری تالابی پرآب دکو ہچہ آن طرف تالاب است از کارپرداز خود می پرسید کہ برابر آن کوہچہ افیون خالص و بہ قدر آب تالاب اگر شیر بہم رسد مردم درچند روز تمام خواہد خورد او می گفت البتہ در یک ماہ صرف خواہد شد او جواب میداد شاید کہ آدم مثل عصفور است کہ قدری قدری بخورد

و قطره قطره بنوشند اگر کسی در هفته این همه فرو برد همین مرد کار است چون بمالیدن دندان
و شستن روی صبحی بنشیند بعد دوپهر روز تا هم اینها ولی دیگر کارکنان فراغت حاصل می کرد و
غذا لیش اکثر اوقات شیر برنج مقرر بود لیس نش اغذیه اش پزانیده پرستاری بطلبش
می فرستاد چون پرستار سر و پا زولیش از دست خود بزور جنبانیده می گفت که طعام
تیار شده است آن وقت برخاسته اندرون محل زنانه میرفت و طعام میخورد و باغچه بفاصله
یک تیر و تفنگ بیرون آبادی احداث کرده بود لیس آن باغچه اگر دل میخواست یک هفته
مستعدی می نمود و به سنراولی کارپرداز بباغ میخرامید بعد یک دو ساعت از وی می پرسیدند
چند روز شد که ما از خانه نقل کرده باز بچند روز بمجلس خاص خواهیم رسید او می گفت البته
به قطع دو سه منزل راه فایز خانه خواهیم شد خندان جواب می داد که ما کبوتر نه ایم تا بدین
سرعت پر پرواز کشائیم غرض از کار حماقتش بیشتر است که در حیطه بیان نمی گنجد چون
آن نادان محض حسب الحکم بهره یاب حضور گردید نواب از ناصیه حالش آثار حماقت آشکار
ملاحظه فرموده پیش خواند و بزبان مبارک پرسید که چه حقیقت است و چه نذر حضور
آورده ای او دست بسته عرض کرد باقبال همایون فال غیر از دو سه من افیون خالص در
توشکخانه مهیا و دو صد ماده گاو پرشیر هیچ موجود ندارم و قدری زیور و زر و نقره بر بدن کنیز
حاضر است اگر منظور باشند در می گذرانم نواب بر سخنان بیهوده اش بی اختیار خندیده رخصت
کرده و دیهی بصرف مایحتاجش براو بحال داشته امینی را برای بند و بست تعلقه گماشت

به دار السلطنت پٹن معاودت فرموده

ذکر ادای مراسم تهنیت شادیهای کتخدائی صاحبزاده والا قدر و دیگر صبیه های شهباز صاحب یعنی برادرزادیان خود بدولت

و صبیهٔ مرضیه در سن یک هزار و یکصد هشتاد و پنج هجری آنکه

چون نواب بهادر از جنگ انگریز و بندوبست پالیکار وغیره فراغت حاصل ساخته
مظفر و منصور بدار السلطنت رسید رای جهان کشای در ادای رسومات تهنیت سمات
شادیهای کتخدائی صاحبزاده و صاحبزادیان اقتضا فرمود تا برای ٹیپو سلطان صبیهٔ
امام صاحب بخشی نایطهٔ مرحوم را که از ارکاٹ آورده بود بخواہش و رغبت خودخواستگاری
نموده اسباب طوی مهیا ساخت اما مستورات تتق عصمت و عفت نواب یعنی والدهٔ
ماجدهٔ صاحبزاده و اہلیهٔ مرضیهٔ حیدر صاحب کلان صبیهٔ نامزده را قبول نموده حسب
استرضای خاطر نوشته واهل قبیله رقیه بانو صبیهٔ لاله میان شهید چه کولی را که همشیرهٔ
حقیقی برهان الدین سپه سالار می شد مقرر کردند نواب ازین معنی رنجیده خاطر
شده فرمان داد که در یک شب بهر دو زوجه عصمت موجه عقد مواصلت و مناکحت مستحکم
ساخته پیوند معنوی بخشند تا متکفلان امور طوی شادیانهٔ طرب و کوس دهل سازِ تهنیت
از هر دو جانب نواخته بزم شادی ترتیب دادند و مراسم سور و سرور بطور اهل دکن و طرز
دولتمندانه و شان خسروانه پرداختند که قریب یک ماه کوچه و بازار شهر چون حجلهٔ عروس
و داماد آراسته شده صلای طرب و جشن همایون باطراف امم شایع گشته محفل عشرت
مشاکل با ساز و سامان خوشدلی چنان مهیا گردید که همه دانی و اقاصی چه از ملازمان
و خوش باشان دست از انواع اغذیه و اشربهٔ تر و خشک نساختند و سرداران لشکر
و دلیران خاص پایگاه و اهل کاروان و رقاصان ناهید طلعت چون عروس و داماد با کسوتهای
زنگارنگ خار حسرت در چشم رنگ آمیزی گلزار همیشه بهار شکسته سرخرو شدند و به
بخششهای در و گوهر محتاجان و مسکینان جهان از آرزو و نیاز دنیاداری مستغنی گردیدند

پس بساعت سعید و زمان حمید بعد شب گشت نوشہ را اول بر در خانہ نایطہ بردہ از
خطبہ خوانی نکاح و دیگر مراسم فراغت حاصل ساختند و دیگر بار نوشہ را سوار کردہ بر دربار و قام
لالہ میان حاضر نمودند تا تمامی مستورات محل خاص نواب و جمیع اقارب جمع شدہ اجازت
خطبہ خوانی نکاح دادہ رسومات جلوہ وغیرہ برحسب خاطر خواہ خود بوسیلہ مشاطہ بلند
رتبہ ادا ساختہ مہر و ماہ را قران سعدیت بخشیدند الحق طرز اکثر زنان و مردان است
کہ بی بی قوم خود را اگرچہ غریب الدیار و مفلوک باشد عزت و وقاری بخشند و اہانت
قوم اجنبی با وصف اشرافیت و صحیح النسبیش بر فرو کنایہ ادا می کنند بالغرض چون
از رسوم میمنت و تہنیت فارغ گشتند ہردو زوجہ ناموس موجہ را داخل محلسرای
صاحبزادہ والا شوکت نمودہ آسودند من بعد نواب بیگن شہباز صاحب مرحوم
کہ بعد ترقی دولت نواب بہادر صاحب موصوف خانہ نشین بود از مرض جسمانی در
کولار انتقال نمودہ بود و سہ دختر و یک پسر عبد القادر نامی داشت و او نوجوان در
جنگ انوتی از گلولہ توپ خصم شہید شد و دختر کلان را کہ از بطن بی بی قوم خود بود در
حین حیات پدر بہ لالہ میان نامزد کردہ شد ازین سبب خوشدامن ماہن حقیقی صاحبزادہ
گشتہ بود و دو دختر از زوجہ قوم اجنبی نا کتخدا بودند یکی تربیت علی خان نایطہ را
شرف مناکحت بخشید و ثانی را یٰسین صاحب بن یعقوب صاحب جمعدار کہ عمدہ از
اہل دکن بود عقد مواصلت بر آئین دکنیان و طرز دولتمندان بر بستہ فارغ گردید
سپس آن اخلاق پاکیزہ و گفتار و رفتار شایستہ و صلاحیت حال و مآل حافظ
سید علی خلف شاہ صاحب کہنی کہ صاحب موصوف مصاحب الوقت نواب
بود و بوکالت حیدر آباد رفتہ سوال و جواب مصالحت و ضوابط اتحاد و مصادقت

فیما بین ناظم حیدرآباد و نواب والانژاد درست و محکم ساخته بلا اطلاع ناظم آنجا و
اعیان دولتش بحسن کارروائی خود بسا اسباب شایان دولت و اثاثهٔ ثروت
و جواهرات گران قیمت خرید کرده ترسیل داشت و بسیاری مرد با جرئت و نامور را
فراهم کرده بحضور فرستاده مقبول و منظور نظر انور شده بود و پسندیده باز دواج صبیهٔ
خاص خود شرف مناسبت بخشیده سرفراز و ازین فرمود چون در عرصهٔ یکسال ازین کارها
فراغت دست داد در انتظام امور مملکت و مهام دولت مامور و مفید شده شحنهٔ عدالت
و انصاف را بهر جانب و ناحیه روان گردانیده تا هرجا دزدی و راهزنی و اچکه ها و گره بست
بیدا دبر آورده باشد به سیاست رسانیده هر کجا که تباهی و ظلم و ستم ارتفاع یابد منهدم
گردانند چونکه خاطر خطیر از نظم و نسق امور سلطنت فارغ گردید معتمدان را بایالت و ضبط
تعلقات منصوب گردانیده درگرد آوری اسباب شکوه و صولت و سپاه رستم نهاد
و اسفندیار نسب صرف اوقات می نمود چنانچه در کمتر مدت مردان جریح از هر فرق و اهل
هنر را زیر ظل رایت ظفر آیت جمع ساخته سوداگران و کاردانیان اقالیم و ولایات را قولنامه
معهٔ مساعد فرستاده بسته بسته از قسم پارچهای نفیس و طویله طویله راسان عراق و عمان
و گروه گروه دلیران ایران و توران طلبداشته بزر بخشی همراه ام خود کرد و شجیعان حیث و
چالاک را بترتیب لشکر نامزد فرمود قریب و نهار جوسیس و سوانح نگاران با تدبیر در اطراف
ولایات و نواحی ممالک محروسه بلکه در حیدرآباد و پونه چینیا پٹن و در دهلی و بنگاله و ایران و توران
و کابل برگماشته اخبارات واقعی می طلبید و بگوش سراپا هوش می شنید خصوصاً در هر
تعلقهٔ پالی کار باج گذار خود که هرگز از ایشان خاطر جمع نداشت جاسوسان و خفیه
نویسان یک ابر دیگری تعیین کرده کیفیت ذره بذره و حقیقت روزنامچه مفصل می طلبید و آلات

حرب و ضرب یعنی توپ و بندوق از بنادر فراسیس و لندیز و پرتکیس مع دیگر سامان ولایت فرنگ للکو کہا از خرچ کردہ فراہم می ساخت ؛؛؛

ذکر فوج کشی تا تیام مرہٹہ ناظم مرچ و گونیدراؤ بن امرت راؤ و سبورائو کہاتکیہ وغیرہ سران مرہٹہ بعزم تسخیر و خرابی ممالک محروسہ نواب بہادر از طرف پونہ و تاختن ابراہیم خان دہونسا بہمین عزم از جانب حیدرآباد و اسیر و دستگیر شدن سران مرہٹہ بدست غازیان لشکر نواب و ناکام رفتن دہونسا و تسخیر کردن نواب بلاری را کہ در سن یک ہزار و یکصد و ہشتاد و ہفت ہجری رو دادہ آنکہ ؛

چون نواب بہادر در پٹن چندی بہ بندوبست خود و گردآوری لشکر و سامان جنگی مامور بود دلبسالت جنگ ناظم ادہونی و مراراؤ فتنہ باز باہم موافقت کردہ خطوط بناظم حیدرآباد و کارپرداز پونہ متضمن روانہ کردن افواج درین ملک و استیصال نہال عظمت و اقبال نواب کہ ترقی جاہ و حشمتش را بہ یقین موجب نزول دولت خود میدانستند ترقیم و تبلیغ داشتہ منتظر وقت بودند اگرچہ نواب بر فتنہ انگیزی آن بدکیشان وقوف تمام داشت اما قبل از وقوع واقعہ مزاحم احوال احدی شدن شایان ہمت والا نہمت و مناسب رای جہانکشای دشمن گزای خود ندیدہ در ظاہر چون غزال گوش انداز سکوت ورزید لیکن مانند پلنگ شکارگیر مستعد فرصت صید بود کہ ناگاہ قاصدان اطراف ساحل جوی تنگ بہدرا متواتر خبر رسانیدند کہ ناظم مرچ بار چند سرداران مرہٹہ را با خود متفق ساختہ شورش افزای نواح بادامی و دہاروار است اگرچہ کارپرداز پونہ برین معنی راضی نیست اما او خود بخیال

خود پسندی گردن نخوت و لوچ برافراشته عازم این حدود گشت و ناظم حیدر آباد بر حسب استدعای ناظم ادهونی و حاکم گیتی ابراهیم خان دهونسا را که در سپاه گری دم انا و لا غیری میزند و بر آراستگی فوج و توپخانه خود می نازد بوفور سامان محاربه روانه این طرف نموده است که او چون پیل بدست خرطوم جرات خود دراز ساخته میرسد و ناظم آدهونی لشکر خود را بتسخیر بلاری فرستاده چنانچه صفدر جنگ سپه سالارش و موسی لالی فرانسیس که رستم جنگ خطاب دارد بمحاصره اش همت گماشته کوشش می نمایند و ناایک محصور مردانه وار سعی جمیله در دفع خصم بظهور میرساند تا نواب بهادر محمد علی شجیع را به پنجهزار مردم بارجیار و بهفت هزار سوار خونخوار مع فوج باجی راؤ بدفع خصم سرکش نامزد بطرف دهاروار فرموده پیشتر کوچانیده چون سردار شجیع بر سبیل یلغار بعرصه پانزده روز فایز دهاروار گردید شمالی قلعه میدان وسیع و نهری خشک مناسب فرودگاه لشکر نصرت ماثر دیده نهر مذکور را برو داده اعلام ظفر انجام نصب می کنانیند و هنوز خیمه ها نه استاده و بار از پشت گاوان و شتران و فیلان نه بزمین افتاده که سران خصم که دران روز عید دسهره بود برای بازی و تماشا سازی و اسپ تازی نیز به اراده فرود آمدن در همون میدان که پیشتر از دو روز از شیران جهانگیر خالی دیده بودند بجمیع لشکر و سامان خود برخاسته شده جوق جوق از فرودگاه خود می رسیدند لشکر سالار شجیع را کاندک نما بود و اوشان قریب سی هزار سوار و بیست هزار پیاده با شانزده ضرب توپ بودند در حساب خود بجوی در نگرفته حمله بیکبار یعنی سران و سپاه حمله کرده در تاختند شجیع مذکور چابکی تمام بکار برده توپخانه پیش رو گذاشته صفوف تفنگچیان آراسته بدست راست باندازان آتش فشان را قایم کرده بود چونکه اهل غنیم در اندرون پرتاب تیر و تفنگ جرات سبقت کردند یکبار توپها را که از گلولهای انگوری پر کنانیده مستعد

آتش افروزی داشت متواتر سر کرد و شلکهای بنادیق بقواعد درست زده همچو سنابل گندم و جوار که بعد درو منتشر بر زمین می اندازند لشکریان غنیم را بر زمین عدم انداختند واز عقب آنها سواران خونخوار دست و بازوی شجاعت کشاده به نعرهای نصر من الله و فتح قریب بر سر مقهوران خاک مذلت بیختند و باندارن از یک طرف آتش فتنه افروخته خانهای اهل بهیرش را چون چوبهای خشک در تنور غارت سوختند القصه وزعید لشکر غنیم چون روز قیامت شوم آمده تاتیا که مرد جسیم بود بصدمه شلکهای توپ بندوق از پا در آمد یعنی لرزان از اسپ بر زمین افتاده جبین خجالت نامردی بخاک تضرع میمالید و دیگر سران بی حمیت که از پیچیدن دود توپ تفنگ راه سلامت ازان معرکه گاه مردآزمای گم کرده از درخشندگیهای برق شمشیر شمشیر بازتاریکی در چشم بصیرت فراست آنها در افتاده و به پرتاب نیزه و ناچخ گوپال تازدیده عقل و هوش دوخته شده بودند مجروحان برکشیده بر تن های سلامت خودها بامید جانبر شدن راست کرده آه زنان برخاک می غلطیدند قزاقان منصور بر حسب خاطر خواه دست یغما کشاده هرچه که خواستند بر داشتند سپهدار شجیع براین فتح غیبی که غیر مترصده بود سجدات شکر بدرگاه فتح بخش حقیقی موٌدا ساخته دوگانه شکرانه گذارد و تمامی سران را که ده دوازده کس و سرگروه او شان تاتیا بود کشان کشان آورده در خیمه علیحده بمحافظان با اعتبار سپرد منجمله فیلان و شتران و اسپان مع دیگر سامان غنیمت آن جماعت که بیش از حساب قیاس بدست شده بود نصف به سلحداران دلیر که در آن معرکه گاه جانبازی به عمل آورده بودند و بفقرای همراهی خود که در سفر و حضر چهل و پنجاه فقیر بر دروازهٔ آن سخی حاضر می بودند یک بخشید و زنان اسیران آن قوم را به حباله نکاح اهل اسلام ارزانی داشته همون میدان نصرت

تو امان رحل نزول رایات ظفر آیات گردانیده فارغ گشت و فرد یاد داشت نصف اسباب غنایم و اسامی سران اسیر مع عرضی مبارکباد فتح غیبی بحضور روانه داشت چون نواب مضمون عرضی دولتخواه تشجیع و افراد حساب استماع فرمود بنجواست سرمجلس زبان تحسین بر کاردانی و جرات کشاده هونساعت یکصد و بیست و پنج ضرب توپ شکرانهٔ فتح و نصرت سرکنانید و شادیانه بشارت برروی جهان نواخت و تشجیع موصوف را به تشریف شاهانه و کمر مرصع و اسپ با زین زرین سرافراز ساخت علم قدر و اعتبارش بر جمیع خوانین و عهده داران با تمکین برافراخت بیت

زاقران فزون پایگه ساختش	بتعظیم و تبجیل نواختش

دران اثنا واقعه نگار رای درگ مکرر عرضی بحضور گذرانید که سپه سالار بسالت جنگ مفتوح کوه بلاری اگرچه از سه ماه سعی می نماید اما کاری نکشود و تا یک محصور بار ها بر مورچال شبخون زده اکثر سپاه مغول را ته تیغ کشیده و دهونسا با لشکر نکبت اثر خود سمت کنگیری و کوپل رسیده است لهذا رعایای این ضلع از جور و ستمش خایف و هراسان اند نواب بمجرد استماع مضمون عرضیش سالار تشجیع را بالقاب گهونسا مخاطب ساخته عنایت نامهٔ تاکید حیات ترقیم فرمود که آن شجاعت منش را بخطاب گهونسا سرفراز ساخته بدفع شورش دهونسا مقرر فرموده ایم باید که زودتر بر سرش رسیده چنانکه باید و شاید بگوشمال و پرداز د انشاء الله تعالی ما هم از راه رای درگ چون مرگ مفاجات بر سر آن اجل رسیده میرسیم و اسیران را روانهٔ حضور ساز بد سردار تشجیع بمجرد دریافت مضمون عنایت نامهٔ والا با فوج ظفر موج خود آماده جنگ شده بکوچهای دراز طرف لشکر دهونسا در تاخت و اسباب غنایم مع اسیران حسب الحکم حضور بدرقه هزار جوان بار و دو هزار پیاده روانه پٹن ساخت نواب خود بدولت از دار السلطنت پٹن کوچیده بصوب رتن گیری نزول اجلال فرموده بهیر و بنگاه و گران اسباب عساکر و توپخانه

قلعه شکن متعین پر نیا متصدی توشکخانه کرا و از همون وقت سردار بهیر مقرر گشت ساخته با سواران
اسپ و پمچی و مردم بار و پیاده جریده با توشهٔ خوراک چهار وقت چنان در تاخت که دو شب و دو
روز راه کوه و جنگل طی کرده شب سیوم چون تیر بهدف بر سر لشکر بسالت جنگ نازل گردید و
بهادران قوی بازو حسب الفرمان والاشان از اطراف حمله صف شکن کرده بر بزیش بان
و تیر و تفنگ جگرسوز و خدنگ سینه دوز و شتر نال جان پامال دمار تیرگی از روزگار آن جماعت
برآوردند پس سوار و پیاده و سردار و سپاهی لشکر مغول که چون عقد ثریا هیئت مجموعی داشته
از چنین واردات بلای ناگهانی و قهر آسمانی بی خبر بودند ناگاه همچو بنات النعش از هم متفرق گردیدند
بعضی دست مالان و بعضی چشم مالان اکثر ادشان سرکوبان و آه زنان پای گریز فشردند و گروه
گروه آنها بر همون بستر خواب ناکامی دست و پا زده شربت شمشیر خونخوار این شیر دل بسیری
نوشیده دراز خوابیدند و سپه سردار لشکر تصور روز رستخیز برهنه پا افتان و خیزان خود را
درگروه موسی لالی که به نسبت آنها صورت اجتماعی داشت رسانیده از جان امان یافت
تا فراسیس مذکور کمر همت بر میان جرات جست بسته بقیة السیف مردم خود را مع چند سوار
کایم خانی فراهم ساخته بقواعد درست صف زده دو توپ جلوی پیش و عقب گذاشته
شبا شب راه آدهونی طی نمود و جمیع اسباب لشکرش چه از اعلام و خیام حتی که اثاث فوج
مغول بدست شمشیر زنان و عدو سوزان نواب بهادر شدند چون صداهای کوس فتح
و نصرت و طنبور ظفر و تبیرهای بشارت و شادیانه شادمانی بگوش فلک رسیدند تا یک قلعه را
هراس بیقیاس مستولی گردید مشعلها و مهتاب ها افروخته کس فرستاده خبر طلبید هرگاه که بر
یلغار کردن نواب در هم شکستن لشکر مغول بر آگهی یافت عاقبت کار خود نیکو نه انگاشت و
از حمله شیرانه نواب برخود چون بید لرزیده حواس نشتری و همت مردانگی در باخته مع محل زنانه

وچند رفقا با چیزی خزانہ وجواہر گران بہا از عقب کوہ فرود آمد وشبگیر یازدہ از راہ کوہ و دشت سمت بجاپور شتافت کہ تا زمان حال سراغش بہدست کس نشد وہمہ سامان راجگی و اثاثہ خانگی و الات محاربہ ونوبت ونقارہ کہ فراہم ساختۂ نایکان سابق بود بملازمان الاگذاشت نواب بہادر برین فتح خوشدل شدہ تہانہ معقول در قلعہ گذاشت و درمرمت قلعہ تاکید کردہ بالشکر خود سمت آدہونی نہضت فرمود و درمیدان کلبا ئین خیمہ وخرگاہ آراستہ بسالت جنگ پیغام فرستاد کہ لشکر سرکار ازبس تردد عدو سوزی و فاقہ کشی از دو ماہ حیران است ایں مبلغ مواجب دو ماہہ از روی حساب دہ لک روپیہ میشود باید فرستاد ناظم مذکور کہ از فکر تاراجی لشکر وسامان ثروت خود خواب وخور گذاشتہ بود آن پیغام وبال جانش نمود اما بحسب اقتضای وقت چیزی زر از خزانہ وچیزی برہن زیور وجواہر گران بہا جمع کردہ دہ لک روپیہ فرستاد واظہار دوستی بکرک آشتی نمودہ بجای خود آسود نواب ظفرمند از انجا بیشتر کوچیدہ بگوشمال دہونسا کہ ملک بجندر گڈہ وکنکگیری بجاروب غارت رفتہ بنواح کنجن گڈہ رسیدہ بود رو بسمت برگماشت ومحمد علی کمونسا ہم از راہ کرک وسرہتی وڈمل بر عقب لشکرش علم بہ ہمزدگی برافراشت چونکہ دہونسا خبر تاراجی فوج مغول ومفتوح قلعۂ بلاری وگرفتن مبلغ زر نقد از ناظم آدہونی و رسیدن برای تنبیہ وتادیب خود شنید ہمت مردانگی باختہ بے مطلب ومقصود برجع القہقرے مراجعت بحیدرآباد نمود اما قزاقان لشکر نواب تاراپچہ تعاقبش کردہ بسا اسباب لشکریانش و دو ضرب توپ وچہل وپنجاہ شتر توشکخانہ وسہ زنجیر فیل خیمہ بردار بدست نمودہ برگردیدند وقتیکہ نواب بہادر لشکر مغول را بیک شبخون منہزم گردانیدہ بلاری تسخیر کرد مرار راو دار المقر خود را بجراست بالی خان کارکن خود گذاشتہ نزد دہونسا رفتہ اقامت داشت وترغیب تسخیر ملک بالاگھاٹ بیشتر میکرد وحلیم خان حاکم کڑپہ وپالیکار چتیل درگ نیز باغوای

ہمون فتنہ انگیز اخبار نویسان نواب بہادر را شہر بدر کردہ با فوج و سامان جنگی بہ دہونسا
موافقت کردہ بودند ہر گاہ کہ او بر سخنان عرض گویان گوش رضا نہ نہادہ راہ دیار خود سر
کردہ ہر ستہ شرارت کیش فتنہ جو نادم بمکان ہای خود مراجعت نمودند و نواب ازان طرف
معاودت فرمودہ رونق بخش بلاری گردید ؞

ذکر تسخیر کوہ گتی و سوندور و اسیر کردن مرار راؤ مردم آزار فتنہ کیش را رو داد ہمون سال ۱۱۸۷ھ ہجری ؞

مرار راؤ بارہا در استیصال نہال حشمت و شوکت نواب جہد بلیغ داشت نواب من کل الوجوہ
بطرفداری او پرداختہ از خود مزاحم حالش نمی گردید بلکہ بمحض تالیف قلوبش چہا می گفت
اما او از غایت شقاوت جبلی جویای وقت بدش بود بلے بیت نیش عقرب نہ در پئے
کین است ٭ مقتضای طبیعتش این است ٭ و در انہدام بنیان دولت خداداد از ضرب و
کلمات زبان و اشارات قلم ہیچ قصور نمی کرد بیشتر ازین ہم در ایام لشکر کشی تر مک ماؤ کلا
باہوش نواب از ترمک سوال و جواب صلح دایمی متقرر و درست کردہ بودند ہمون عقرب
صفت نیش زنی کردہ تحریص استیصال دولت خدا بخش نمودہ صدمہ عظیم کہ عبارت از مقدمہ
چر کولی است بحال نواب رسانید اگرچہ این معنی نمک زخم والا شدہ وجودش را باعث خلل محض
و موجب فساد و عناد ارکان دولت خود انگاشتہ در فکر شکست او بود اما چون در میان
راؤ مذکور و لسالت جنگ رشتۂ موافقت و مخالطت مضبوط بود و در رزم و بزم باہم شرکت
و مصادقت داشتند ازین سبب اندیشہ می نمود کہ قول ؎ انا است بیت دو دل یک شود
بشکنند کوہ را ٭ پراگندگی آرد انبوہ را ٭ الحمد للہ شکست لشکر مغول رفع اندیشہ خاطرش گردیدہ و موافقت
راؤ مذکور بہ دہونسا تمسک نزول دولتش شدہ چون بخاطر خطیر یقین کلی بود کہ تا بودن آن فتنہ باز

ضبط و بسط این ملک بواقعی صورت نخواہد بست خواست کہ ہمدران فرصت او را از میان
بردارد تا بعد بند و بست بلاری تسخیر کوہ گتی و اسیر کردن آن فتنہ کیش را وجہہ ہمت جہان کشا
ساختہ بآن طرف نہضت فرمود مصلحتاً راؤ مذکور را کہ از شکرد ہونسا بی نیل مقصود آمدہ
در دار المقر گتی بہ تشویش و فکر دور و دراز افتادہ بود بہبانہ ملاقات یاد فرمود چون او از کردہای
نامعقولات خود با وجود سلوک شایستہ و بی فراحمی نواب آگہی داشت ترسید مبادا کہ در
عین ملاقات فتنہ بر پا شود کہ وبال جان گردد باین معنی راضی نشد نواب دیگر باز پیغام داد
کہ تعلقہ سوندور و بست بصرف مایحتاج ضروری تو میگذاریم بلا عذر کوہ گتی وغیرہ را کہ
بحر است نایبان شہنشاہی بود بگماشتگان دولت خداداد سپردہ خاطر خواہ در تعلقہ
مذکور کامران باش آن بدکیش چونکہ سپاہ و حشم بسیار بر گرد خویش مجتمع دید از صواب دید
رای جہان کشای پہلو تہی کردہ مستعد بجنگ گردید نواب فرمان داد تا رسالداران
مردم بار و پیادہ از اطراف قلعہ را مرکز وار درمیان گرفتہ جنگ توپ و تفنگ در اندا ختند
و از ہر جانب صلابت کوچہ و سیبہا پیش بردہ کار بر محصوران تنگ ساختند و سواران
قزاق حسب الفرمان والا شان کوہ و جنگل را چنان محاصرہ کردند کہ آمد و رفت آدم زاد
را محال مینمود بلکہ پرندہ را از حصار پر پرواز کشادن و مور و ملخ را از انجا عبور کردن ممکن نبود
ہر چند راؤ متحصن خطوط بناظم پونہ متضمن کیفیت خرابی خود و عزم نواب نوشتہ مدد طلب نمود
اما طلایہ داران بارہا قاصدان را گرفتہ مے آوردند و نگذاشتند کہ امرای پونہ ازین معنی
خبردار شوند بالغرض تا رسیدن اخبار پونہ کہ آخر از نوشتہ بسالت جنگ آشوب آہنگ
معلوم ہر کدام شد دو سہ ماہ منقضی گشتہ و درین مدت کار بر اہل قلعہ بغایت دشوار و تنگ
گردیدہ بود راؤ محصور چون دید کہ عنقریب قلعہ از تصرف خود بیرون رفتہ مال و منال اہل و

عیال است مجاهدان لشکر اسلام خواهد شد علاوه برین آب قلعه کوهی که ایام تابستان بود
چون دل مفلس خشک تر گردیده و ذخیره و سرب و باروت مثل هنگام جوانی وفا نکرده لاعلاجی
دست داد پالی خان کارپرداز خود را بحضور روانه کرده اظهار اطاعت نمود و از جرائیم ذمائیم
سابقه عذرخواست نواب چون بر عجز و زبونی و استغاثه او وقوف یافت نظر نوازش
شاهانه بر حال بیچارگیش فرموده عنایت نامهٔ خاطرجوی و دلداری مع قولنامهٔ امنیت جان
و مال مصحوب وکیلش ترسیل داشته طلبید تا او بسواری پالکی بدوسته خدمتگار از فراز کوه فرود
آمده داخل لشکر ظفر اثر گشت نواب خیمهٔ علیحده خالی ساخته او را فرود آورانیده و کوه تهانه
خود فرستاده و محل خاص یعنی دروبست زنانه اش را مع اسباب ضروری و پارچهای مستعمل
و زیور زر و نقرهٔ کم بها با و ارزانی داشته تمامی در و گوهر گران بها و زیور مرصع و دیگر اسباب
لازمهٔ دولتمندی و آلات حرب و پیکار و اقمشهٔ نفیس و گران قیمت بضبط خود درآورد و سرانجام و
اثاثهٔ رقاصان قوم تیلنگه که در عهد حکومتش طوایف بسیار جمع گشته بقدردانی و زر بخشش صاحب
زیور و سرمایه شده بودند بلکه بعضے طوایف را مواضعات جاگیر گذاشته بود و در وقت جنگ همه‌ها
بر بالای کوه در محل راو مذکور پناه گرفته بودند از رضامندی و الیان آنها بقیمت گرفته داخل
ناتک سال محل زنانه خود نموده منجملهٔ آن بعضے طوایف را به شهر گنجعام که جنوبی قلعه دار السلطنة
برکنار جوی کاویری آباد کرده بود فرستاده و بعضی‌ها را به بنگلور روانه فرمود هرچند راو اسیر التماس
باریابی حضور و شرف اندوزی مجرا نمود ارشاد شد که بالفعل فرصت وقت مکالمه میسر نداریم
انشاء الله تعالی بعد مراجعت به پٹن بحصول مدعای شما پرداخته آید پس او را بمحافظان هوشیار
سپرده روانهٔ پٹن نمود و خود بدولت به بندوبست الکه سوندور همت گماشت و دران اثنا
جاسوسان خبر رسانیدند که چهل هزار سوار مرهٹه بکومک مرار راو از طرف پونه رخصت شده در سوا

کوکاک بیٹھ فرود آمده اند نواب از بندوبست الکه مذکور زود فراغت یافته تنبیه اشقیا وجهه همت
ساخته بهمین پیتهه رسیده بود که کیفیت تسخیر گتی و سوندور و اسیر شدن راؤ مذکور مستعد گردیدن نواب
بگوشمال اعادی سرداران مرهٹه شنیده مراجعت به پونه نموده و همدران اوقات نواب بر محمد علی
شجیع بنابر مصلحت مبادا که بغرور کاردانی و تعظیم و توقیر خود راه شوخی و بیباکی بپایه برهمی وا نموده
بهانه بخشیدن فیل و شتر بسرداران و فقرای بی اجازت حضور پر در پیش آورده چندی از
رساله داری معزول ساخت اما در دل خود مهر و شفقت بر او زیاده تر داشت و هم از حکومت
رساله دست برداشته تاج و جبه فقیری بر سر و تن خود راست کرده مستغنی بود و همدرین ایام گشپا
پردهان رای درگ قلعچه هریال را که جنوبی چهار کروهی بلاری است و او از توابع درگ مذکور بود
مرارراؤ جبراً و قهراً تسخیر کرده تهانه خود گذاشته بود و بعد گرفتن سند آنجا و حکم تنظیم آن مکان به سعی سه
ماه گرفت و تعلقه ونیکٹ گیری که سر راه گهاٹ تیل پلی واقع است و آنهم در ایام سابق زیر حکم
پالیکار چارکل بود راؤ مذکور بزور گرفته داخل صوبه گتی نموده بود درهمین زمان انضبط گماشته سرکار خداداد در آمد

ذکر تسخیر چیتل درگ و اسیر کردن بهرمانایک پالیکار سرکش آنجا را با دیگر کیفیات که در سن یکهزار و یکصد و هشتاد و هشت هجری واقع شده بود آنکه

چون نواب مرارراؤ را اسیر کرده بنیاد خلل و فسادش قطع ساخته خاطر جمع گشته و از بندوبست
گتی و سوندور وغیره فراغت حاصل نموده در انولا گوشمال سردفتر ارباب فساد یعنی پالیکار
چیتل درگ پیش نهاد همت جهانگشا ساخته عنان رایات ظفر آیات بدانجانب
معطوف داشت زیرا که آن غاور سرکش هم بر نواب که لشکرکشی نموده بتاخت و
تاراج ممالک محروسه همت می گماشت و علم حرام خوری بهرج و مرج رعایای این

بلاد می افراشت موافقت و سازش کرده سعی جمیلهٔ بخرابی آن ملک بظهور میرسانید و ضرر
کلی بحال خلق الله و سکنای آن دیار عاید می ساخت و طریق مردم آزاری باطراف و جوانب
پیموده در نفع خود میکوشید اگرچه حسب ظاهر تملق بسیار اظهار فدویت و دولتخواهی مینمود
لیکن باطنًا در ازعاج و انهدام بنیاد دولت خداداد صرف اوقات میکرد چونکه قلع و قمع آن
شقی سرکش و نخوت شکنی آن غاور برای امنیت رعایا و برایا لازم بل واجب بود خصوصًا
کستنپا پردهان رای درگ که بارها بی سابقه حرکات مکروهات از دست پالیکار مذکور گوشمال
خورده و ملک بتاراجش داده بود ترغیب و تحریض بلیغ در تسخیر درگ مذکور کرده بلکه ادای مبلغ
وجه صرف شرب باروت بذمهٔ خود قرار داده نواب را برین عزم جزم آورد و همدران اوقات
چونکه نواب بکشایش قلعجات کوژی کونه و جبر مایهٔ ملکال ٹروک در ضبط و اختیار برادران نسبتی
آن غاور بود همت جهانگیری صرف نمود هیبت جنگ را با لشکر گران به تنبیه پالیکار هرپن هلی
و تسخیر ملکش روانه کرد تفصیل آن ماجرا بروجه اجمال آنکه در حینی که نواب متوجه گوشمال راگهوم هٹه
بود شخصی از کارپردازان هرپن هلی که نشو و نما یافتهٔ ظل آن دولت و بجمیع امور ماهر رازدان
آن ریاست بود شرف ملازمت دریافته منسلک سلک ملازمان عمده و مامور کارفرماهی
پیادگان آن طرف گردیده رفته رفته بانکشاف راز و ماهیت جزو کل آن دولت
پرداخته در فکر و استیصال دولت خداوندنعمتان قدیم خود درافتاد چونکه پالیکار هرپن هلی
چک شوم شنکر نامی دانا بود بعد اطلاع برین معنی بیم تاراجی ملک و مال خورده پیش از طغیانی
آب بند تالاب مضبوط کرده عرضی متضمن روانه کردن شخص مذکور را از حضور بدار المقر خود و ایصال
مبلغ زر پیشکش بمعرفتش ابلاغ حضور داشت نواب باقبال این معنی پرداخته آن کارپرداز خانه
برانداز را مع یک ایلچی والهٔ ونکٹ نرسو نامی روانه نمود و آنها را در بندوبست کار سرکار تاکید

آیند فرموده بود چون نامبرده از شوم شنکر ملاقات نمود و بچرب زبانی و سخنان ابله فریبی
تسخیر قلبش کرده بخلعت خاصه و پدک مرصع و جمالهٔ مروارید و حلقهٔ دست مطلا سرفراز ساخته گفت
الحال قیام دولت ما برای زرین تست که هرگاه مثل تو مدبر و غمخوار قدیم بطرفداری ما
بپردازد دولت ما را زوال کو پس دل آبله محض بچنین گفتگوی نادان نواز بدام تزویر کشید آری

بیت خاطر نادان فریبد مرد عاقل هر زمان		از طعام و از شراب و از خلاع و از زبان

و بیکبار در جمیع امور ریاست و حل و عقد دولت خود دخیل مطلق العنانش ساخت حتی که
در خلوت و جلوت و در محل خاص یعنی در زنانه بار میداد و از اقسام اغذیه و اشربه کام و زبانش را
چاشنی حلاوت می بخشید از انجا که قول بزرگان است ؎

از بدان امید نیکی داشتن محض خطا است		پروری در چشم عقرب را اگر نیشی زند

نامبرده بغرور علاقهٔ سرکار و ناز برداری پالیکار که محض صلاح وقت بود شیوهٔ ظلم و تعدی بر کارکنان
آن راج مرعی داشته بدل آزاری غربا و رعایا همت گماشته بموجب لهای سکنای آنجا
را میرنجانید بلکه هرچه که دلش میخواست بی ملاحظه بعمل می آورد با وجود چنین مردم آزاری و غربا
کشی دست شهوت پرستی بر زنان جمیله غیر ملک دراز ساخته بلا اندیشهٔ تاراج عصمت آنها
می نمود پس خلق الله از دست ستمش تنگ آمده بحاکم مستغاثی گشته جواب صاف می یافتند
که او هرچه صلاح دولت و ملک میداند میکند اگر چندی بر عملش تحمل دارید اینجا سکونت ورزید و
الّا راه امینت خود پیش گیرید بظهور این حال اکثر ناموس پرستان آن دولت بیدل گشته جلا
بر اماکن و اوطان اختیار کردند و با این دل شکنی های خاص و عوام پالیکار مذکور بهیچ رو متعرض
احوال آن فتنهٔ بلا نمی گشت بلکه هر روز بانعامات و نوازشات خوشدل می ساخت تا
آنکه روزی صبحی اسپ خاصه با ساز و سامان طلا و مرصع زین طلبیده بجد و کد بسیار او را بران سوار

کنانیده رخصت خانه نمود ازانجاکه نزدیک رسیده بود که از ظلم و تعدیش رخنهٔ عظیم در بند و بست
دولتش راه یابد پالیکار مذکور فکر دقیق بکار برده همون روز وقت ده ساعت چند کس را
با سلاح در کمین داشته او را اندرون دیوانخانهٔ خاص طلبیده گفت که بخلوت چیزی گفتنی است و
بطرف حجره که آمادهٔ اتمام کارش بود اشاره ساخت همین که نادان اجل گرفته بآنطرف
شتافت سر خود را زیر تیغ پاداش نهاد و از مردم آزاری وارست بمجرد وقوع این واقعه
پالیکار مذکور مصلحتاً کف دست خود را از قلمتراش چاک نموده خونچکان ایلچی والاحضور را
طلبید و گفت حادثه طرفه ناشنیدنی دارد که با وجود چنین الطاف و خاطرداری و پرورش ما
آخر آن لئیم الطبع طور حرام خوری خود نگذاشته چه بی تکلف خواست که بر من خنجر بیداد
کشد و خود وارث ملک و مال من شود درینصورت ملازمان خیرخواه ما کارش تمام ساختند
این معنی چنانکه دانی بالفاظ و مضمون شایسته اطلاع حضور باید ساخت تا مظنهٔ دیگر
بملازمان حضور راه نیابد بدین بگفت و بطریق اخفا جمیع اثاثهٔ خانهٔ مقتول هرچه که جمع
شده بود طلبیده داخل توشکخانه نمود و شباشب بعزم خودداری و حفاظت حال و مآل تمامی
زنان علاقهٔ خود را مع خزانه و دیگر سامان ضروری آن طرف جوی تنگ بهدرا روانه کرده جریده
مع سوار و پیادهٔ خود بکوهستان نارایین گیر اشتافت و دارالمقر را بحراست خیرخواهان شجاعت
شعار گذاشت چون عرضی ایلچی والاجاه متقدمهٔ صدر فائز حضور نواب گردید یقین تفرس فرمود که
البته پالیکار حیله برانگیخته به بیم انکشاف راز حرکات و سکنات خود چنین جرات کرده باشد
بغضب تمام و بگرم جوشی داب و رعب ملکداری لشکری آنطرف روانه فرمود فیض الله
خان هیبت جنگ که به دانائی و کارآگهی یکتائی داشت اگرچه مطابق امر جلیل القدر یلغار
کرده بمحاصرهٔ قلعهٔ اوجینی و گوٹور پرداخت و بعبرت تمامی سواران را بتاخت و تاراج

دیہات نامزد ساخت اما بہ لطایف الحیل پالیکار را بدام فریب خود در کشید و بسخنان
معقول متنبہ ساختہ براہ راست آورد چنانچہ پالیکار اندیشۂ دور و دراز کردہ بعجز و الحاح
دانایان پیش آمدہ بگذاشت ہفتاد ہزار روپیہ نذر جریانہ سوائے زر پیشکش مقررہ التماس عفو
تقصیر خود نمودہ وکیلی را نزد خان موصوف فرستاد او دولتخواہ عرضداشت پالیکار مع عرضی خود
روانۂ حضور ساخت چونکہ نواب را بندوبست بلاد درگ منظور بود لصلاح وقت خلعت معافی
تقصیر و سند بجالی تعلقہ بمعرفت خان موصوف فرستادہ مع نقد مقررہ و ابرای مدد طلبداشت
پس پالیکار مذکور خاطر جمع بدار المقر خود رسیدہ دو ہزار پیادہ و سہ صد سوار کومک مع مبلغ
مذکور ابلاغ حضور داشتہ بجای خود آسود نواب از تسخیر کوری گوٹہ و گن کپہ و مولکال مرو و ڈڈیری
وغیرہ فراغت یافتہ تھانجات معقول در ہر قلعہ قایم کرد ہر چند پالیکار درگ را بمعرفت
دیگر پالیکاران کہ ہمراہ لشکر نصرت اثر بودند برای گذاشتن دار المقر خود بمتصدیان حضور
قبول کردن نوکری حضور تبقرر جاگیر پنجاہ ہزار روپیہ ترقیم و ترسیل فرمود ہر گاہ قوت
مجادلہ و طاقت مقابلہ با سپاہ شجاعت دستگاہ حیدری در حیز حوصلۂ خود احساس ننمود
علاج واقعہ را دران دید کہ قلعۂ درگ را کہ بمزید حصانت و استحکام امتیاز تمام دارد بذخائر
و ادوات حرب و پیکار و اسباب قلعہ داری مملو و معمور کرد و لغرور و نخوت پوچ گوش
حقیقت بر ارشاد و مواعید نواب نکردہ بیشتر از بیشتر در مقام مخالفت در آمد گھاٹ ہای
اطراف قلعہ را بہ پیادہ ہای جرار کہ قریب بیست ہزار پیادہ و دو ہزار سوار خونخوار فراہم
کردہ بود و آلات جنگ مضبوط کردہ مستعد محاربہ گشت و سرداران کفار یکدل و یک
زبان شدہ بر عزم جدل مجاہدان اسلام پیمان را بسوگند مؤکد ساختہ بر حسب اشارۂ
آقای خود روی بہ ترتیب سامان لازمۂ رزم آوردند نواب با لشکر گران و آتشخانہ

عدو بریان بسعی یک سال گهاتهای اطراف قلعه بعد تلف هزاران مرد کار گرفت چون
بحوالی آن حصار متین رسید فرمان داد تا فدائیان ناموس پرست قلعه را گرد گرفته
طرح جنگ در انداختند و هر روز اهل ضلال تیر سلیح و مکمل گشته از حصار بیرون شتافتند
با و غازیان عظام کوششهای مردانه می نمودند از یک جانب خوانین با شوکت و فوجداران
با حشمت با سایر دلاوران در برابر گروه گمراه آمده بضرب تیر خارا شگاف و شمشیر آبدار
هر روز جمعی کثیر را بدار البوار می فرستادند و تمامی بیلداران لشکر فیروزی حسب الفرمان والا
شان به تیشه های کار آگهی و تبر چابکدستی بنیهٔ اطراف کوهیچه های قلعه را تراشیده خارهای
مستحکم بروی محصوران بر بستند و باتریهای توپچیان مستقیم زیر دامن کوهی که غربی قلعه
واقع شده است بنا کرده اتواپ قایم نموده بشکست و ریخت حصار جنگی مشغول گردیدند
باندک زمان اگرچه دیوار قلعه بخاک برابر گشت و برج و باره ریخته شده پناهی نماند اما
محصوران هر شب دیوار تازه از گل احداث کرده مستظهر خود می ساختند و از قلعه بیرون آمده
شور قیامت بر ریگداران مورچه می بر انگیختند و سرهای شهیدان را چون گل سرخ در رسن هموار
کشیده در گلوی خودها انداخته بر می گردیدند و از سردار خود انعامات شایسته می یافتند چون
بر خاطر خطیر این معنی خطور کرد که ایام محاصره بامتداد کشید با وجود مساعی جمیله فدائیان
اعدا شکن آن سرکش هنوز زیر نشد محمد علی را بجاگیر و اضافه امیدوار ساخته بحضور یاد فرمود او
در جواب عرض نمود که از درویش چکار دارید و از تارک دنیاء دنی چه میخواهید نواب بچنین
جواب گستاخانه ظاهرا بیش از بیش برهمی خاطر وا نموده علی زمان خان و بدر الزمان خان
و غازی خان را باحضارش فرمان داد تا آنها بخیمهٔ خاصش رفته بسخنان نرم و گرم او را فهمانیده
بحضور آوردند نواب مگر بو فور جوشش پرورش کلمات عتاب آیات بر زبان مبارک

رانده ارشاد ساخت ای صاحبان بگوئید که کمینه ترین ملازم چون شتران و فیلان بخشید
ما بدولت چه بخشیم ندما عرض کردند بلی تقصیر کبیر است لاکن بمقتضائی مزید عنایات خداوندی بعفو
جرائمش باید پرداخت که اِنَّ اللّٰہَ یُحِبُّ الْمُحْسِنِیْنَ او دهان دریده بملاحظه باوصف
اشارات مصاحبین عرض کرد که قبله گاها آن بخشش محض تبرّقی دولت ملازمان والا بود
مصرع که مزدور خوشدل کند کار بیش ٭ قول دانا است بخشش جاگیرات و لایات
ونوبت و نقاره واضافهٔ مناصب موقوف بر ذات والا ست بالغرض بعد ارشادات
کلمات پند آمیز خلعت بحالی سرداری مع پدک وجوماله مروارید عنایت ساخت و در
عوض تشریفات خلعت عرض اضافهٔ ماهیانه مردم متعین خود نمود از نیکه بخوشدلی تمام
درکار سرکار سر مو قصور نخواهند کرد نواب بعد ردّ و بدل بسیار دو روپیه فی سر آسامی اضافه
کرده بگوشمال دشمن و کشایش قلعه نامزد فرمود چون کمندان شجیع در مردم خود رسید پدک وجوماله
وخلعت گرانبها فروخته در وجه قیمتش اسباب ضیافت طلبید و طعام لذیذ پزانیده بفقرا و همراهیان
خود خورانید همون شب برباتری که بنی قلعه توان گفت بلکه مدار بند و بست کو هستا
همین جا بود با پیادگان هرپن هلی و رای درگ مانند شیر خشمناک حمله کرده گرفت و با چهار
رساله مردم بار و دو هزار پیاده و شش ضرب توپ قیامت آشوب پای ثبات قایم
کرد پس سرداراهل حصار با دو سه هزار کفار بعزم استخلاص آن مکان سعی موفوره بجا آوردند
اما هر بار فردهٔ ینصرک اللّٰہ نصرا بگوش هوش سپاه اسلام میرسید چون روز بروز آثار عجز بر
صفحات حال سپاه خصم ظاهر میگشت دیگر تاب محاربه مجاهدان غازی نمانده ترس و بیم
براو شان مستولی گشته و دیگر بار قدم از حصار بیرون نه نهادند آنچنان حال اهل
حصار تنگ گردید که باندیشهٔ تاراجی مال و ناموس جوق جوق از هر فریق به بهانهٔ هیمه و آب

از حصار بیرون آمده در لشکر نواب می پیوستند تا آنکه پنج شش هزار کس صرف از قوم بیدر مانده بحراست کوهچه ها پرداخته کوشش مردانه می نمودند چونکه نواب بها در سردار اهل شرک و ضلال را شجیع و محافظان برج و باره را قوی دید دانست که سهلاً قلعه مفتوح نخواهد شد درین مهم مفت لشکریان جلادت کیش خود را ضایع ساختن است پس پنجهزار پیاده و دو هزار جوان بار و هزار سوار را به پناه کوهچه های اطراف در کمین داشته آنها را فرمان داد که وقت قابو یکایک در تاخته قلعه تسخیر کنید و پالیکار سرکش را اسیر و دستگیر سازید خود بدولت از پای قلعه برخاسته شمال رویه بفاصله چهار فرسنگ مضرب خیام و اعلام ساخت و ارادهٔ نواب چنان بود اگر او قلعه گذاشته بشوخی و دلیری تعاقب نماید از اطراف براو هجوم کرده سرش چون گوی عاج بچوگان شمشیر بردارد و یا پرگنه قصبات و قریات متعلقهٔ درگ را بایالت و حراست یک یک پالیکار راج گذار تقسیم سازد تا آنها بامید ترقی خود بهر تدبیر و حیله که دانند او را دستگیر خواهند کرد و روز کوچ بمصالح مورچال که از چوب وغیره مبلغ خطیر فراهم آورده بود آتش زد آن زمان مردم قلعه بشوخی تمام بر کنگرهای اطراف قلعه برآمده طبل و نقاره زده چون سگان شکاری بانگ های عوعو بر داشته بودند و میر علی رضا خان از همون مقامات مع لشکر خود بنا بر ادای مراسم شادی کتخدائی خود که او در خانهٔ میر غلام علی خان عرف کلو صاحب جاگیر بیگن پلی خواستگاری کرده بود نیز بدریافت عزم و طریق رسوخیت حلیم خان و وصول پرزش کش از و دستوری یافته بطرف بلاد که بشتافت خود بدولت همونجا یک هفته مقام فرموده بود دران که زمان وزیدن نسیم فتح و فیروزی بر پرچم رایات حیدری عنقریب رو داد چه پسران حارس الکه جر یمله که او حسر درگ و اله می شد و در ایام محاصرهٔ او نیز

متحصن بود از پالیگار رخصت پرستش صنم که دیرش زیر دامن کوهیچه که بفاصلهٔ یک فرسنگ بود
گرفته با چند پیاده و سوار شتافتند غرض گویان این معنی را بالعکس گوش گذار پالیگار
مذکور ساختند که برادران نسبتی تو بر حسب اشارهٔ پدر خود باین ارادهٔ که سعادت اندوز حضور
نواب بهادر شده سوال و جواب واگذاشت جاگیرات خود درست ساخته بفراغ
خاطر کامرانی کنند رفته اند او نادان بمجرد استماع این کلمات لایعنے سوء الظن از آنها
گشته اشاره کرد تا جلادان بیباک در تاخته سر بے گناه خسرش را بریدند و خانه اش را
با آتش غارت در سوختند چونکه پسرانش را که مشغول پرستش صنم سر از سجده بر نداشته
بودند خبر قتل شدن پدر و غارت خانه رسید پس متحیر و متفکر گشتند این معنی باعث
تغیر مزاج آنها بتازگی شد تا هر دو برادر در صلاح کار خود بایکدیگر مشورت کرده چست تر
از برق و باد عنان عزیمت به لشکر فیروزی معطوف داشتند و بوساطت وکیل پالیگار
هرپن هلی که آنها از پالیگار مذکور همون نسبت خویشی داشتند سعادت مجرای نواب
دریافته خال صندل فدویت بر ناصیهٔ عقیدت دلی خود ها زده بخلاع و انعام شاهانه مباهات
اندوختند چونکه عنایت سند بحالی تعلقات آن فدویت کیشان بعد تسخیر درگ مذکور مقرر
گردید هر دو برادر ترغیب و تحریص بکشایش حصار درگ بیشتر کرده مزاج وهاج را بر آن آورند که
نواب بر حسب معروض آن دولتخواهان رازدان باز متوجه آن مهم گشته و سرداران با
شوکت و فوجداران با صولت بفتوح حصار نامزد فرمودند تا غازیان شیر دل در مدت یک
هفته داد قلعه شکنی و خصم افگنی داده از راهیکه سراغیان یعنی آن دو برادر مذکور نمودند چنانکه
چشم قیاس دیدهٔ بصیرت و وهم و خیال والا فطرتان جهان بیچا گاهی مشاهده نموده بود
حملات اعدا شکن بعمل آورده باندک سعی سلک جمعیت محفوظان حصار گسیخته چون اوراق منتشر

وپریشان ساختند وبرکوهیچه ها بطناب و کمند بپا کانه سوار شده طبل و دف وطنبورهای فتح نواختند وتیغ وسنان کین را چون ارباب ضلال آب داده دمار از روزگار آن بخت برگشتگان برآوردند چون سردار قلعه صداهای طبل وطنبور در قلعه گوش کرد وسرهای مردم خود را چون گوی بازی طفلان بزرمین انتقام غلطان دید نیکو فهمید که دولت جواب آخر مید هد یعنی رخصت میشود وشخص اقبال و کامرانی خود کوچ می کند اگرچه خود هم مستعد با سلاح وچند سپاه بی صلاح بیرون محل سراشتافت اما چون اکثر مردان کاری خود را کشته وخسته ومعدود چند را بی آلات پیکار گرد خود دست مالان واشک باران دید از پای تدبیر متحیر بلسان نقش دیوار درمانده بود که محمد علی شجیع با دیگر سرداران بر سرش رسیده اورا درسن یک هزار و یک صد ونود ویک هجری دستگیر کرده حاضر حضور ساخت نواب بهادر اورا مع عیال و اطفال بحافظان معتمد علیه سپرده روانه پٹن فرمود وهر یک سپاهی دلیر را بانواع انعام وخلاع نواخته بمناصب ارجمند معزز وممتاز نمود

ذکر توجه رایات ظفر آیات بصوب بلادکڑپه واسیر و دستگیر شدن حلیم خان حاکم آنجا وتسخیر گنجی کوٹه وغیره که درسن یکهزار ویک صد ونود ویک هجری روداده آنکه

چونکه نواب از جنگ وتسخیر درگ بعد سه سال فراغت حاصل نمود وقلعه معه توابعش بضبط گماشتگان سرکار درآمد دولت خان نامی متبنی خود را که اصلش از نسل قوم نایار است در چینیکه مندراج در نواح سنی منگل اقامت داشت ونواب بهادر خرش عزمیت به بندوبست پالیکاران آن نواح بوصول مبلغ پیشکش دریافت جوان نوخیز بهمت شده چون فرزندان بناز ونعمت دولت مندانه

پرورش یافتہ بود بجر است درگ دبندوبست درولبست تعلقات من مضاف آن
بمختاری کل مورنامزد فرمود وخود بدولت با جمیع لشکر زیر گھاٹ عبور کردہ در سواد موضع
ایہ منگل چند مقام فرمود بنا بر امتحان نیکو خدمتی و ہواخواہی فوجداران وسرداران
لشکر و آراکین دولت خود و پالیکاران مُطیع و امرای افاغنہ و بامتیاز دوست و دشمن
ذات بابرکات چندے خلوت را بر جلوت گزیدہ شہرت انتقال خود در داد و صندوقے
پر از عطر و گل و عبیر وقت شب بمثابہ جنازہ ببدرقہ مولویان روانہ پٹن فرمود چونکہ
شاہد حال آن اخبار صندوق مذکور گردید در تمامی ملک و لشکرش صدای آہای ہوے و
نعرہای نالہ زار از ہر در و دیوار و خیمہ و خرگاہ سر بفلک کشیدہ و بی تکلف و بیتحواست آہ
جگر سوز از نہاد مرد و زن برخاست وحیرت در دل اکثر سرداران لشکر و قلعداران
راہ یافتہ بود اما در عہدہ داران افواج و بندوبست لشکر با وجود پراگندگی دلہا
ظاہر ہیچ امر قصور و فتور راہ یاب نگردید بنای تنظیم و تنسیق ممالک محروسہ ہرگز خلل پذیر نشد
صاحب زادہ والاقدر ٹیپو زام نیابت و تبعیت بامری قدم جرات پیش نہادہ بود
اما چون خبر کذب مصلحت آمیز رحلت نواب زندہ دل بحلیم خان حاکم بلاد کرپہ رسید ہمون زمان
شیرینی شکرانہ این بشارت تقسیم نمودہ نوبت شادمانی نواخت و اخبار نویس حضور را
بہ بی تمیزی شہر بدر ساخت قضارا جاسوسان ہشیار مغز مفصل عمل شنیعش
معروض حضور داشتند نایرہ غضب حیدری سر بہ شعلہ کشیدہ عزم استیصالش
بدل مصمم داشت چون از ملازمین فدویت قرین و عہدہ داران کار خانجات خود
خاطر جمع گردید بر مسند دولت و اقبال جلوس کردہ در صلہ وی این نیکو خدمتی تمامی
دولتخواہان را بانعامات و خلاع فاخرہ خوشدل و سرفراز ساختہ رایت ظفر آیت

بجانب تنبیه افاغنه برافراخت و موکب همایون کوکب بسمت بلاد کڑپه حرکت نموده بود
که میر علی رضا خان از طرف بلاد مذکور عرضداشت ترقیم و تبلیغ نمود که افغان کڑپه پا از
دایره اطاعت و موافقت برچیده فوج خود را بعزم مقابله برآراست و سدّی از سپاه
در سر راه عبور و مرور مخلص کشیده انواع آتشبازی دران منصوب ساخته نیز در گرد آوری
لشکر است بمجرد موضوح مضمون عرضی شعله قهر حیدری بیش از بیش ملتهب گشته
با جمیع لشکر ظفر اثر بسبیل یلغار متوجه آن نواح گشت چون حاکم کڑپه از توجه آن
هژبر میدان شجاعت و تهور با لشکر شهامت اثر واقف گشت از صدمهٔ غازیان
قوی بازو دلیش برخود لرزیده محمد غیاث نامی را بامر وکالت و استعفای جرایم خود بحضور
فرستاد تا وکیل موصوف بعد زمین بوس شرایط جانبداری افغان آنچه که در حیز امکان
داشت ادا ساخته دولتخواهی او وانمود و خواست که بنای عداوت و مخاصمت را بر
قانون محبت و مودّت برغم ایام ماضی مستحکم سازد نواب در جواب ارشاد فرمود که
سردار شما در ظاهر با ما دم رسوخیت میزند و در باطن سر نخوت برافراشته طریق فساد و
عناد می پیماید و خبر انتقال ما شنیده شیرینی شادمانی تقسیم نمود و ایلچی والد را بمذلت تمام
راند الله الله با این نخوت و شقاوت حرکات ناسعادت امید عفوش دیدنی دارد
و حقوق نعمتی که ما بدولت و بنوازشات و عواطفات بیکران نهال دولتش را در چمن
تربیت برومند میداشتیم یکسر فراموش کرد خوب است مصرع آنچه بیند ز خویش
خواهد دید اکنون بگو تا او مستعد بجنگ باشد ما هم عنقریب میرسیم چون ایلچی بی نیل
مقصود رخصت یافت جواسیس حضور خبر رسانیدند که افغان کڑپه لشکر خود را ترتیب
داده بسرداری برادر زادگان خود یعنی پسر کریا میان بن مجید خان که حسینی میان

وسعید میان نام دارند بطرف دهور روانه کرد و فیمابین افاغنه و میر صاحب چنان آویزش سختی و داد که دران مصاف افاغنه غالب برآمدند بمجرد ورود این اخبار نواب بلغار کرده مع پیاده و سوار و توپخانه وقت دو پهر شب چون مرگ ناگهان بر سر اوشان رسیده از تیر و تفنگ و بان و گوله توپ برق نشان سلسله جمعیت آنها را از هم گسیخت و بسیاری اشرار را لقمه تیغ بیدریغ نمود با این سرداران افاغنه اگرچه ناتجربه کار و کم سن بودند اما بلاخوف پای ثبات در میدان مردانگی فشردند و نقاره زنان بر فیل سوار شده بقیة السیف ره کڑپہ گرفتند نواب با جمیع سواران تعاقب شان گرفته تا چهار فرسنگ راه طی کرد چون نزد موضع بالسن پلی رسید شب بسر آمد و سپیدهٔ صبح پدیدار گشت تا قزاقان سلحداران و دسته داران لشکر منصوره حسب الحکم والا پیرامون آنجماعه حلقه بستند و از هنگام میدان تبا شیر صبح کوس و کرنای رزم بلند آوازه گشته تا دو پهر بازار پیکار گرمی تمام داشت و یک یک افغان بناموس مردی چنان شمشیر آزمائی کرد که بر صفحهٔ روزگار یادگار باقیست و نوجوانان فیل سوار از دو دست تیراندازی نموده آنقدر داد شجاعت و مردانگی در دادند که دو هزار مرد تجربه کار از لشکریان نواب تلف شدند آخر کار صولت و نخوت افزائیهای مخالفان بحدی رسید که ناگاه آثار هزیمت با فاغنه نمودار گردید ناچار سپر انداز شده قلعچه پلی مذکوره را استظهار خود ساخته آسوده تا توپ اندازان جابکدست حسب الفرمان والا از گولهای توپ حصار قلعچه شکسته بخاک برابر ساختند جوانان ساده منش چون تاب سپاه گری و دشمن کشی در خود ندیدند با سدی هلال بخشی و سی صد افغان اسیر و دستگیر گشتند و مجموعهٔ فیل و اسپ و اسباب رزم و پیکار یعنی ترکش و کمانها و تانچه و نیزها و صمصام و خیام توده توده بقبضهٔ تصرف ملازمین حیدری درآمد نواب

بعد ازانکہ بہ فتح اختصاص یافت پیشتر کوچیدہ شہر کرپہ را بیک حملہ مفتوح ساخت و از فرّ
نزول موکب ظفر کوکب خود آنحوالی را رشک افزای سپہر بوقلمون فرمود و خیمۂ علیحدہ متصل
خیمۂ خاص نصب کنانیدہ افاغنہ را دران خیمہ جا دادہ بود و ہر دو جوان شیر صولت را
در حویلی خاص شان محبوس کردہ روز دیگر حکم کرد کہ آلات حربی از دست افاغنۂ اسیر
گرفتہ بیارید مبادا کہ نوعدیگر بخاطر جہالت جوش ایشان بگذرد و تشویش برای فدائیان
حضور راہ یابد چون ابو محمد مردہ[له] یعنی سرگروہ یساولان حضور کہ شخص با اعتبار و قدیم
دولتخواہ بود نزد آنہا رفتہ بلطایف الحیل درخواست تیغ و سپر آنہا باین تمہید نمود کہ
اعلی حضرت بر شمشیر بازی شما فریفتہ شدہ میخواہند کہ سلاحہای شما را ملاحظہ فرمایند کہ
بہتر و تیز تر ازان از تو شکخانہ والا بہ شما عنایت فرمودہ بکار و خدمات عمدہ یک یک را نامزد
و مامور سازد ہمہ ہا جواب دادند تا باقی حیات مستعار شمشیر ہای ما ہمہ ہمدست شما نخواہد
شد چون پیام گذار مفصل جواب شوخ افاغنہ بحضور عرض نمود پس چند بند و قچیان
براین کار دستوری یافتند تا از عبرت نمائی سنان و بندوق سلاحہا از دست ایشان
برآرد چون تفنگچیان بر سر ایشان رفتہ استادند افاغنہ ہمین کہ علاج واقعہ خود را از نوک
سنان و دہان بندوق ملاحظہ کردند از انجملہ چہار برادر از پسر عبد الرزاق خان کہ دولت
زائی کہ جبار خان و رحمان خان و ستّار خان و قادر خان نام داشتند و از سران
آن جماعت بودند از روی جہالت نامربوط دست از جان شستہ بیرون شتافتند
و پنج و شش تفنگچی را از جان کشتہ راہ خیمۂ خاص گرفتند تا نیزہ داران و نیزکداران حضور
ستہ کس را بر در خیمۂ خاص کشتند و شخصی اندرون خیمۂ خاص جرأت پرداز شدہ بود کہ نواب از
نیمچۂ خاص سرا پردۂ خیمہ چاک زدہ متوجہ دیوان عام گشت چون افغان با جرأت

[له] مردہ بمعنی بزرگ و کلان است ۱۲

و بد سرشت جا را از وجود با جود خالی دید بر خود لاحول خوانده بر بالش خاصہ شمشیر می افشرد
کہ جلادی از عقب رسیدہ سرش از پیکر بدن جدا ساخت پس نواب مطابق این امر بیت

چو از قومی یکی بیدانشی کرد	نہ کہ را منزلت ماند نہ مہ را		

سوء الظن از آنمردم گشتہ بقہر حیدری فرمان داد تا جلادان سنگین دل از دشنہ
بید ریغ وارۂ جانہا بابند دست و پای افاغنۂ اسیر قطع کردہ تلخ چاشنی ہای عبرت
بکام و زبان جرات دیگران ریختند و ہریک را خونچکان در کوچہ و بازار شہر گردانده
بیرون گذاشتند و بعضے از آنہا ترس جان خود ہا را سید و شیخ وانمودہ بہ تیغ سیاست
امان یافتند بعد ازان نواب در شہر بزرگداران کار آزما گذاشتہ قزاقان را بطرف
قلعہ سدہوٹ کہ حاکم افاغنہ در انجا پناہ گرفتہ بود روانہ ساخت چون سواران مذکور
شبا شب در تاختہ شورش افزای اطراف قلعۂ مذکور شدند صبحی حاکم مذکور ہر گاہیکہ
جوق جوق شمشیر بازان را آتش زنان و غارت کنان دید کس افرستادہ خبر طلبید
تا وقوف یافت کہ نواب بہادر لشکر خود را تاراج کردہ و دست و پای افاغنہ بطور
حرکتی کہ بالا ذکرش گذشت با آلات قہر و غضب قطع کنانیدہ شہر کرٹپہ را بیک حملہ
گرفتہ قزاقان را بپیش آہنگ ساختہ است پس و سخت اندیشناک شدہ تجویز
بعضے خوانین ناعاقبت اندیش منادی کنانید تا تمامی ملازمین و خوشباش و رعایا
ناموسہای خود را مع اثاث البیت اعنی نقد و جنس طرف کوہستان نواح چیتل
درگ شبا شب روانہ کردند قضا را قزاقان تیز ہوش بر این معنی اطلاع یافتند کہ
گروہ گروہ از مرد و زن بوفور سامان گران و زر و گوہر و اجناس نادر العصر از قلعہ
بطرف کوہستان میروند یکبار در تاختند و در اثنای راہ برشبگیر زدگان شور زدہ

کشاکش بخت دقیقہ از مردم آزاری فروگذاشت ننمودند و مال و ناموس را دستخوش تاراج ساخت بعضے افاغنہ را کہ دست و پا بمیدان دلیری زدند بقتل رسانیدہ برگردیدند خان نادان باستماع این حقیقت بر بیخبری خود افسوسہا خوردہ نادم برآمد روز دیگر بلا توقف نواب خود بدولت سوار شدہ بالشکر و توپخانہ بطرف سدہوٹ نہضت فرمود و قلعہ را مابین الدائرہ درمیان گرفت مقام نمود حاکم مذکور چون تاب محاربہ با غازیان شیردل نداشت لاعلاج شد و باز محمد غیاث را روانہ حضور کردہ اظہار اطاعت و فرمانبرداری نمود و بر کردہ خود نادم گشتہ از ذمایم سابقہ عذرہا خواست نواب عاجز نواز بر عجز و زبون حالی وا لحاحش چون واقف گردید عرق فیض بخشی و رحمت عامش در حرکت آمدہ لک روپیہ بعفو تقصیر و قلعہ گنجی کوٹہ درخواست فرمود چونکہ او در خزانہ خود لک روپیہ ہم موجود نداشت بارشاد رشاد نواب متامل گشتہ بود آخر سکوت آن مبہوت بآن مرتبہ رسانید کہ نواب بہادر بہم برآمدہ میر علی رضا خان را بہ تسخیر گنجی کوٹہ دستوری داد تا او کہ جویای چنین وقت و منتظر فرمان بود با فوج ظفر موج خود بآن طرف شتافت و کوہ گنجی کوٹہ را محاصرہ کردہ بسعی یک ہفتہ مفتوح ساختہ عرضی مبارکباد فتح ترقیم و تبلیغ داشت پس نواب بہادر امینی کاردان و قلعداری پردل را بنظم و نسق آن قلعہ و تعلقہ روانہ کردہ میر موصوف را بحضور طلبداشت چون خبر تسخیر گنجی کوٹہ بخان مذکور رسید از اول زیادہ منتشر الحواس گشتہ عبد الرسول خان دیوان خود را مع محمد غیاث روانہ حضور ساخت تا آنہا بہ تر زبانی عبارتی کہ بہ آراستگی الفاظ شایستہ و صداقت و مضمون بایستہ مودت مملو بود عرض کردند و گفتند کہ عبد الحلیم سر خجالت در پیش گریبان ندامت کشیدہ عیال و اطفال خود را در یک حجرہ جمع کردہ است

و پیر اموس باروت گسترده فتیله در دست منتظر حکم استاده اگر جان بخشیش که شخص کار آمدنی است منظور ملازمان والا باشد بجمیع امور دستگیری فرمایند بیت

مراد کس بر آوردن بزرگی است	کرم بر حال کس کردن بزرگی است

نواب بر تضرع و تخشع عرض کنان نظر غور کرده بزبان مبارک اظهار فرمود که اصل مرکوز خاطر همایون ما این است که تا دو ساعت و نشان ظفر نشان مع دو جوق تفنگچیان بمحض تکمیل نام نامی و نسبت یگانگت باین دودمان گرامی در قلعه شما بدارید تا بر جریدهٔ جرمیه قلیل و کثیر شما یک قلم قلم عفو کشیده خواهد شد چون وکلای خوشدل شده نزد حاکم خود شتافتند ارشادات نواب را یک یک خاطر نشانش ساخته ترغیب و تحریص بلیغ در امتثال امر جلیل القدر بتبشیر کردند او که نعل در آتش بود بر این مژده گوش رضا نهاده ملازمان خود را چه از سوار و پیاده که بپاسداری قلعه مستعد و بجنگ آماده بودند و بارها بهر شروع جنگ و آتش افروزی پرخاش اجازت خواستند بیرون قلعه اند و بعضی خوانین را که قدم جرات در میدان ممانعت قایم کرده بودند تبر شری رخصت برطرفی داده منتظر دخول سپاه مظفر نشست نواب زنگ کلفت و ملال از آئینهٔ خاطر ملکوت مناظر زدوده چهار هزار جوان بار سرخ و زرد پوش را با دو علم نصرت شمیم روانه قلعه فرمود و به سردار آن جماعت بطریق اختفا همین مشوره ساخته بود که بمجرد مداخلت در دروازه قلعه نصف جمعیت خود را بحفاظت دروازه و فصیل قلعه مامور کرده خود بمثابه تیر از سیر شتافت خان حلیم الطبع را که در دیوانخانه بود اسیر کرده در پالکی انداخت و با چند خواص و توابعاتش یعنی مع زنان و مردان حرم سرا وغیره حاضر حضور ساخت تا نواب در دولت شهر قبضت کرده به تفویض میر علی رضا خان کرده خود بدولت خاطر جمع بدار الریاست مراجعت فرمود

بعیش و نشاط اشتغال ورزید و عبدالحلیم خان را مع زنانہ و جبلخانہ در معمورۂ گنجام محبوس داشتہ مبلغ خرچ معقول از حساب ماہوار بصرف مایحتاجش مقرر کردہ بود و پیشتر ازین واقعہ سید محمد دامادش مع زوجۂ خود شبا شب گریختہ بپالکٹور شتافت و داماد دیگرش بہلول خان نامی کہ ہمراہ خسر بود پس بمرور ایام یک بعد یک جہان فانی را پدرود نمودہ از کاہش دنیا وارستند

ذکر شادی کتخدائی صاحبزادۂ کہین در دار السلطنت پٹن از صبیۂ حکیم خان سانوری و نامزد فرمودن گل گلزار عفت و عصمت یعنی دختر نیک اختر خود را بخلف خان مزبور کہ در سن یک ہزار و یک صد و نود و دو ہجری بظہور رسیدہ اینکہ

چونکہ نواب بہادر اختر منیر برج عفت و عصمت یعنی دختر مہدی بیگ را کہ جمعدار دو صد سوار بود و بعد فوتش حسینی بیگ و مراد بیگ پسرانش مع ہمشیرۂ خود از ارکاٹ بعزم نوکری وارد آن نواح شدہ بودند بعقد مناکحت و مواصلت خود بدولت امتیاز بخشید و از بطنش پسری تولد گشتہ بہ کریم صاحب موسوم شدہ و دختری نیز از ان عاصمہ بوجود آمدہ بود و بعد تولد دختر مسطورہ عاصمہ بمرض مہلک متوجہ خلد برین گردید زہرہ نام رقاصہ منظورۂ خاص پسر و دختر را بہ ناز برداری پرورش کردہ بسن تمیز رسانیدہ بود و خود بدولت نظر تربیت و نگاہ نوازش بر آن فرزند بیشتر میداشت درانولا چونکہ خاطر ہمایون از رتق و فتق کل مہام قیام دولت خداداد جمع گردید در فکر شادی کتخدائیش تجویز ہا نمود پس رای جہان کشای صواب نما چنان اقتضا فرمود کہ افغان ساونور یعنی حکیم خان بسبب کینہ خاطر جمع نیست و اکثر اوقات از جادۂ خلت و رسوخیت انحراف می ورزد لازم کہ مخالفت و مخاصمت

طرفین بخویشی و مصاهرت مبدل ساخته تسلی بخش خاطرش باید شد تا وکلا را بعنایت
نامجات تهنیت سمات و معافی پیشکش رخصت آن حدود فرمود و بنا بر عبرت نمائی
عقب شان لشکری مستعد با جنگی سامان بشهرت چرای روانه ساخت چون وکلای
باهوش فایز ساو نور شدند از حکیم خان ملاقات کرده عنایت نامهٔ سرفراز علامه گذرانیده
مذکور ساختند که برای دولت چند روزه که چندان امتدادی ندارد همان بهتر که غبار عناد
و فساد را بزلال صلح رشاد فرو نشانید و بساط مخالفت و بیگانگی بر چیده بنای محبت و
مخالطت را بقواعد خویشی و قرابتی مشید ساخته باتفاق یکدیگر در دفع ارباب ضلال
مساعی جمیله بظهور رسانید تا جمیع کافهٔ اسلام بل خاص و عام هر فریق در مهد امن و امان
آسوده حال بوده بدعای دوام دولت روزگار بگذرانند پس سخنان سنجیدهٔ وکلای
دانا در دل خان عالیشان تاثیر تمام نموده خاطرش را از غبار نفاق و نزاع شست و شو
دادند تا او بر پیام مصلحت انجام نواب گوش قبول و دیدهٔ منت نهاد آخر مصالحه بموافقت
و مرافقت برین وجه قرار گرفت که دختر او را در سلک سعادت ازدواج صاحبزاده در آرد
و از خواهر عصمت شعار صاحبزاده خلفش را شرف مناکحت و پیوند بیوکانی بخشد پوشیده نماند
جلوهٔ ظهور این امر خطیر از ینجهت بود که نواب بعلو شان و سمو مکان و کثرت اسباب جاه و
رتبت و افزونی مواد ثروت و حشمت در نوئینان والا قدر عدیل و نظیر خود نداشت و سر
سرکشان و نخوت پرستان اطراف را که سلاطین پیشین و حکام سابق با وجود وفور
لشکر و سامان جنگ ایام ممتد صرف تنبیه آنها نمودند کاری نگشادند در اندک روز
به تیغ جهانگیری و شجاعت ذاتی بر انداخته کسی را سلامت نگذاشت و بمرتبهٔ در تمرد و طاغی
و سرکشی بر اندازی کوشید که نام مفسدان بلاد و دیار نماند و هر جا که مفسد زاری مستحکم

پایۂ شنید بہ نیروی تدبیر یا بدستیاری دلیری و دلاوری منہدم ساخت و رایت
ظفر آیتش بہر ناحیہ کہ سر عزیمت برافراخت جز آنکہ اعلام اعادی را بخاک مذلت
و خواری سرنگون بنیاد از دست فرو ننہاد و در علی ہذہ القیاس خرابی حال مرار راو و ناتک
چیتل درگ و افغان کرپہ و غیرہ عبرت انداز و رعب افزای خاطرش گشتہ خصوصاً
ورود عساکر نصرت مآثر بہ عقب و کلا تشویش تمام بہم رسانیدہ و الا شوخی خودپسندی
افاغنہ معلوم ہر کدام است چنانچہ احتیاج اظہار ندارد بالجملہ خان بیدار بخت
صوابدید نواب را بجان منت برگزیدہ قبول حسن رضامندی بعبارات تہنیت
سمات و فقرات عقیدۃ آیات آراستہ بصحابت وکلا مع خلاع و تحایف تبلیغ
داشتہ و در آمادگی سامان طوی و تزئین شادی ہمت گماشت نواب باطمینان
خاطر خان مقبول را مع متعلقان زنانہ و لواحقان یگانہ بدار السلطنت پٹن طلبیدہ
با دای رسوم تہنیت پسر سعادت مظہر ایشان و مراتب جشن و سور خسروی پرداختہ
بساعت سعید ترین سعدین را قران معنوی بخشید و خواہر نوشہ ابہمون مراسم
و شرایط خرسندی در سلک ازدواج عبد الخیر خان عرف خیرا میان بن حکیم خان
درکشید بعد از انکہ از طرفین فراغت دست داد خان سرخرو دختر و پسر خود را مع
فوج بحضور گذاشتہ بساونور مرخص گردید و نواب بہ دار السلطنت آرمید ۔

ذکر فوج کشی نواب بہادر کرت ثانی بعزم تسخیر کرناٹک پایان گھاٹ باغوای ناظم حیدرآباد و کارپرداز پونہ در سن یک ہزار و یک صد و نود و چہار ہجری واقع شدہ و بیان فتوحاتی کہ دران نواح

ہمدست غازیان شمشیر شکار گشتہ

چونکہ روز بروز اسباب شکوہ وصولت حیدری در ترقی و تزاید بود ہر کس از خوانین و سردار شجیع بمزید جان سپاری واخلاص در رکاب ظفر انتساب توسل می جست و صیت جہانگیری وعدو مالی و آوازہ زرپاشی و غربا نوازی حضرت خلیق پرور در اطراف عالم شایع شدہ عالمیان از خوان نوال واحسان آن والاشان بہرہ مند و کامیاب می گشتند و از باران دست زرافشان او ریاض آمال اصناف خلایق شاداب و ریان شدہ و جمیع قلاع و قری و بلاد محروسہ رونق و رواج تازہ گرفت تا آن وقت دیگری صاحب فوج باشوکت غیر از جناب نواب کہ گردنہای گردن کشان ورعونت افزایان را بہ پنجۂ قہر و جبر و تدابیر عدو مالی برتابیند و بصولت حیدری تمامی روباہ بازان کفر و اسلام را بدام اطاعت و فرمان برداری در کشید باقی نماند پس خاطر ملکوت مناظر بعد از انکہ عروس ملک و مال در آغوش دولت عدو مال چست نشست از جمیع وجوہات تسکین یافتہ در دار السلطنت بعیش و عشرت اشتغال داشت و در گرد آوری سامانان جنگی و مردان جنگ جو و اسپان عربی و عراقی و فیلان تنومند ہمت جہانکشا بر گماشت تا بکثرت سپاہ و اثاثہ شوکت و حشمتش خار عناد و فساد در چشم دل حسد منزل ناظم دکن یعنی نظام علی خان و غنیم یعنی مرہٹہ خلیدہ در شکست دولت این غربا پرور عالم نواز سعی موفورہ بظہور رسانیدند ہر گاہیکہ اساس دولت سلطنت حیدری تضاعف پذیرفت و اکثر سرفرازان آن حدود را کہ در شوکت عظمت با فلک دم مساوات میزدند مطیع و منقاد خود گردانید بلکہ روز استقلال و ہمت ازدیاد یافتہ نزدیک بود کہ در وسبت مملکت تلنگانہ و مرہٹہ بلا جنگ با منتقل شود فکر ہای

دقیق بکار بردہ حیلہ ہا برانگیختند ہر دو متفق اللفظ و المعنی رسولان را با تحف و ہدایا و خلاع
گران بہا بموقف سلطنت خداداد ارسال داشتہ بزبان صداقت اظہار محبت و
اخلاص نمودہ پیغام دادند کہ انگریز خونریز در بلاد ما مسلط شدہ در وبست ملک
بنگالہ را کہ خال چہرہ ہند است ضابط و ناسق گشتہ و تمامی کرناٹک پائین گھاٹ را جاگیر
خود شناختہ روز بروز ترقی میکند و محمد علی خان را بطور مستاجر داشتہ خود بہ پناہ
نامش کامرانی می نماید خصوصاً قاتل فرزند یعنی راگھو شقی با عانت شان عزم جزم
تاخت و تاراج ممالک محروسہ تلنگانہ و پیشوا یعنی قلمرو حکومت مرہٹہ مصمم کردہ اکثر رعایای
باج گذاران آن بلاد را خراب و پایمال ساختہ و حقوق نعمت خاندان ما از دل شقاوت
منزل خود بدر کردہ اما ہمین افضال خداوند لایزال و بصولت اقبال عدو مال آن بدخواہ
مخذول سزای معقول یافت با این ہمہ آنست کہ از قیام آن قوم درین مملکت بار بار
فتنہ تازہ حادث شود چونکہ شرایط محبت و اخلاص فیما بین ما و شما مربوط و مضبوط گردد
اعادی این دولت خانہ ہا را دیگر مجال مجادلہ و فتنہ انگیزی نماند لہذا بر ما و شما لازم
بل واجب است کہ اہل آن قوم را از میان برداشتہ با طمینان خاطر بید خل غیر
فرمان روائی بلنیم و ہر گاہیکہ یکی را مہم ضروری پیش آید باتفاق یکدیگر متوجہ شدہ درآن
باب سعی نمائیم اکنون ما ہر دو با پیمان موکد بعزم دفع شر انگریزان بنای نتاق سعی
بمیان ہمت چست بستہ ایم پس آن فخر خاندان دولت و اقبال درین باب چہ تجویز
فرمایند و یقین شمارند وقتیکہ ما سہ دولتمند یکدل و یکزبان باشیم نید و لبست ولکہ
پایان گھاٹ بلکہ تمامی ہند و دکن باحسن ترین وجوہ صورت خواہد بست ابیات

بعالم چو گردند یکدل دو شاہ	نماند گرفتہ را ہیچ راہ

به صلح ار فروزند شاهان چراغ	شود شهری و لشکری با فراغ
وگر رو بمیدان کین آورند	بلا ز آسمان بر زمین آورند
همان به که صلح روا آوریم	طریق مروت بجا آوریم

لازم که درین مقام تامل و تکاهل روا ندارند مبادا که فتنهٔ انگیخته شود که تدارک آن بسهولت میسر نازیان و فدائیان ناموس ارنگردد ازانجا که نواب با صابت رای و رزانت عقل و فهم گوی سبقت از سلاطین نامدار و حکام فطنت آثار برده بود بر استماع چنین کلمات نادان فریب گوش رضا نه نهاده در جواب ارشاد فرمود که این همه مقولات مصالحه شما ترغیب زبانی است نه قلبی نعوذ بالله کسی که بر چنین سخنان ابله فریب خاطر جمع شده عزم ملک گیری کند عاقبت کار خود نیکو نه بیند زیرا که زمام اختیار ملک رانی و مدار دولت شما بدست حماقت کارپردازان ناتجربه کار و زرپرست و آرام طلب است و ما بچشم خود دیدیم و دانیم که اکثرجاها بروقت کار لغزشی قبیح از اوشان بظهور پیوسته و نیز خواهد پیوست آنگاه رشتهٔ عهد و پیمان فیما بین شما یکقلم خواهد گسیخت اگرچه ما بدولت بمقتضای همت عاجز نوازیم بیت

بسته ام من کمر جهد درین کار بجیست	دارم اسباب عدو و مال مهیا یکسر

لیکن عقل صواب نما تجویز نمی فرماید و دل صفا منزل تصدیق این معنی نمی نماید که به اعتماد لشکریان خودآرا و امرای سایه پرور شما عزم رزم و خیال نا ورد بشیران جهان گرد نماید و بار تردد و کاوش و کاهش بر خاطر آسوده خود گذارد و آن قوم که شما الحال از انها نفرت دارید و باستیصال اساس تسلط اوشان همت گمارید در میان خود اتفاق تمام دارند و یکدل و یک زبان هستند ازین سبب همه جا و همه وقت روی بهی فیروزی

مشاہدہ می نمایند اگر درین مشورت کہ باہم تجویز کردہ اید صادق باشید بارایستگی افواج
وشایستگی مواد حرب وضرب بپیکار عازم آن حدود شوید واینجانب راہم مستعد آنوقت
شمارید والا بار دیگر چنین تصدیع ندہید چون ایلچیان مفصلاً جواب باصواب نواب را
بخداوندان خود برنگاشتند تا آنہا مکرر از طرفین قواعد پیمان بغلاظ وشداد ایمان موکد
ومشید ساختہ حکایاتی کہ نظام ملک واستحکام دولت احتیاج بآن دارد بتکرار مذکور کردہ عزم
مصمم خود ہا وانمودند پس چنان مقرر گشت کہ مرہٹہ باجتماع سپاہ وامرای خود بعزم
تسخیر ممبئی رخش عزیمت برتازد وناظم حیدرآباد بالشکر شہری متوجہ بندوبست مچھلی پٹن
وراج بندری کردد ونواب رایات نصرت آیات رابصوب ارکاٹ برافرازد
چنانکہ ہردو دولتمند بہمون عزم خیام واعلام بیرون دار الامارت ہای خود ہا نصب
کنانیدہ باحضار امرای سپاہ فرمان دادہ مبادرت بکار بردند نواب بہادر
اگرچہ یقین تصور فرمود کہ مغول ومرہٹہ صادق القول والجنان نیستند آخر درین دعوی
بسر نخواہند برد اما پاس عہد مواثیق وشرایط موافقت مجدد کہ تشدد پذیرفتہ بود
ملحوظ داشتہ خود بدولت بعزم جزم متکفل این مہم گردید وبعضی برآنند کہ گورنر بندر چیناپٹن
بمعاندت خلاف مرضی خود کہ با رئیس بلاد ارکاٹ مکنون باطن ومرکوز خاطر داشت
محرک سلسلۂ تخریب این دیار شد ہردو دولتمند حارص را کہ معاملۂ شان بمصالحت
سالہای دراز انجامیدہ بود بارسال ہدایا وزر وگوہر وخلاع فاخر خوشدل ساختہ ہمت
قضا نہمت بتفتیح بلاد کرناٹک پایان گہاٹ برگماشت وبتقریب منازعت بی سابقۂ
امری کہ خلاف مصلحت باشد بہانہ انگیختہ نامۂ موسومۂ نواب محمد علی خان وگورنر بندر
مذکور درباب واگذاشت قلعۂ نتہر نگر عرف ترچناپلی بموجب سفارش نامۂ او کہ بہ راجہ میسور

نوشته داده بود و تفصیل این مقدمه از ذکر سابق موضوح شده باشد ارقام فرموده ترسیل داشت چون ازان جانب جواب باصواب موصول و موضوح نگشت باحضار امرا و خوانین و فوجداران فرمان همایون شرف نفاذ یافت چونکه در اندک مدت حسب الفرمان والا شان سرداران با استقلال با ساز جنگ و جدال متوجه درگاه والا جاه شدند بموجب قرارداد با سپاه رستم نهاد رباعی

لشکری نا کشیده قهر شکست
سپهی ناچشیده زهر فرار
بره در زیر شان چو غران شیر
نیزه در دست شان چو پیچان مار

اعلام ظفر انجام بعزم آن صوب برافراخت و بموجودات سپاه فرمان داد تا متعهدان این امر چون فرد تعداد دوازده هزار سوار خاص پایگاه و ده هزار سوار قزاق و پانزده هزار سلحدار خونخوار و بیست و چهار هزار مردم بار جلادت شعار و شصت هزار پیاده جرار و هفتاد ضرب توپ برق آشوب سوای جمعیت پالیکاران از نظر کیمیا اثر گذرانیدند باخیل و حشم محتشم چون خسرو انجم از بیت الشرف سرینگ پٹن روان شدند نظم

شد از طبل اقبال بانگ بلند
به نه گنبد چرخ غوغا فگند
روان گشت لشکر چو غرنده میغ
درخشان تر از برق تابان ز تیغ
هراول چو فیل علم پیشرو
پراز باد پا عرصه گاه جلو
نقیبان و سرهنگ در اهتمام
روان پیش پیش از پی انتظام
ترنم سرایان دولت سرا
سرایان به نغمات دلکش نوا
دران قلب گاه شیر گیتی ستان
روان بر عماری بیرق نشان
بفتراک میر کواکب سپاه
زده دست از هر طرف مهر و ماه

بدینسان همه کار آراسته	سرانجام پیکار پیراسته
دم تیز پوی بره میزدند	بهر منزلی بارگه میزدند

در نصف شهر رجب المرجب سنه الیه گهاٹ چنگم عبور فرموده در حوالی کلسپاک سراپرده وخرگاه بدروده مهرو ماه برافراشت و از همون منزل صاحبزاده کهین یعنی کریم صاحب را با جمیع قزاقان بطرف محمود بندر روانه فرموده و خود بدولت از انجا پیشتر کوچیده بالشکر نصرت اثر کو هیچه ترنامل را تسخیر کرده و قلعه چیت پٹ را محاصره نموده فرمان داد تا غازیان جهانگیر بسعی مشکور بعد از انکه گروبخش نامی قلعدار انجا که از قوم سکهه بود دوسه روز تردد شایان نموده آخر دروازه قلعه کشته شد مفتوح ساختند ازان پس در قلعچه دهوبی گڈه تهانه گذاشته صاحبزاده والاقدر را با فوج ظفرموج به تسخیر آرنی وتمری نامزد فرموده روی رایات جهان کشا بصوب دارالامارة ارکاٹ آورده طرف تمک پیٹه و غالب پوره فرودگاه لشکر مقرر ساخت و قلعه و حصار عالم پناه را گرد گرفته در تیاری مورچال فرمان داد و سرداران قلعه یعنی اجیا پنڈت برهمن عرف رایجی نایب صوبه که راجه بیربر بهادر خطاب داشت و عالم پناه بنا کرده اوست و نجیب خان سالار جنگ بهادر با پنج هزار مردم بار و دو هزار سوار و چهار صد اشراف بی اسپ بدفع غنیم مستعد شده دارالامارت را بذخایر و آلات حرب و پیکار و اسباب قلعداری مملو و معمور گردانیده روی به ترتیب آلات رزم آوردند و دو سه هزار اشراف از خوشباشان شهر را از همه قوم که محض پاس ناموس خود ها بجنگ برخاستند بتقرر مددخرچ روزینه و تشریفات و اعزاز و اکرام خرسند ساخته برج و باره عالم پناه را بحراست شرکا محله سپرده فدائی وار میکوشیدند و کریم صاحب چونکه به محمود بندر

شتافت بی مزاحمت احدی از رعایا شبگیر زده معمورهٔ مذکوره را گرد گرفت و بیک حملهٔ
شجیعانه خانهای همه سوداگران و ساهوکاران و بیوپاریان صاحب سرمایه اجار و
غارت رفت لبته لبته اقمشه و امتعه و خریطه خریطه زر و گوهر فتوح حاصل ساخته
روز دیگر تمامی اموال و اجناس تجار که باراده فروخت بصرف کرورها زر از اطراف
طلب داشته اماده ساخته و یکجا جمع کرده بودند و در وبست اثاث البیت محمد مکرم نامی سر
دفتر ارباب تجارت که از قوم بهونره بود و سه چهار جهاز متاع آورد داشت و همدران
روزها سی و پنج چهار فیل یعنی بچه های هشت و نه ساله و شصت راس تانگن مینله و بیگو
و قماش نوادر و خلعت های نفیس از بلاد بنگاله و بنارس و ولایت چین و کاشمیر و برهان پور
و مچهلی پٹن وغیره طلبیده فراهم کرده بود یک یک بر داشته بر فیلان و شتران و راس
گاوان و بهل ها بار کرده نامبرده را مع زن و بچه محبوس نموده حاضر حضور نواب شد
صاحبزادهٔ والاقدر چون از حضور پدر رخصت یافت ساحت آرنی را محل نزول رایات
جاه و جلال ساخته بمفتوح قلعه فرمان داد تا بدر الزمان خان بخشی حسب الامر والا
غربی قلعه تبیری مستحکم پایه احداث کرده در یک روز چند گلولهٔ توپ قلعه شکن
اندرون قلعه رسانید قلعه دار آنجا که گاهی نام جنگ در عالم رویا هم نشنیده بود
تا بمشاهده اش چه رسد دل از دست داده با سلاح بی ظفر خود را آراسته مع کلید قلعه
بخدمت خان مذکور شتافت و بوساطتش بهره یاب مجرای صاحبزاده شده کلیدها
پیشکش ملازمان عالی نمود و بعرض رسانید که در قلعه خانهای سادات بسیار اند
بپاس ناموس سیدانیان که مبادا تاراجی عصمت شان گرد قلعه مع توابع بگماشتگان
والا سپردم و الا تا سلامت جان تردد مینمودم صاحبزاده بر سخنان بی تکلف وی معنیش

متبسم گشته در قلعه تهانه گذاشت و سدی امام نامی مردی تجربه کار را حسب الحکم خصوص
بحراست آن قلعه مقرر کرده قلعدار اسیر را همراه خود گرفته عازم تمری شد حارس آنجا
هم به بیم جان ناموس مردی بر باد داده بی صدای توپ و بندوق قلعه سپرد پس از انجا
نهضت فرموده قلعجه ترواتور و کلوه و کاویری پاک مفتوح ساخته تهانهای معقول گذاشته
مراجعت به لشکر نمود مخفی نماند چون نواب شیردل عازم پایان گهاٹ گردید نظام علی خان
به بهانهٔ کسل مزاج از جای خود حرکت نمود و مرهٹه هم بعد تکاپوی چندی آخر بر صلح و آشتی
راگمو از دست انگریزان بنای زنده گرفته بجای خود آسوده در هیچ امر تائید نواب همتی نمود

ذکر رسیدن لشکر انگریز بسرداری جنرل منرو از مدراس سمت دیار کینجی و کرنل بیلی از طرف گوٹور و منگل گیری و تاراج شدن فوج کرنل مذکور و مراجعت جنرل موصوف باز بمدراس و مفتوح ساختن نواب قلعهٔ ارکاٹ را و بیان بعضی فتوحاتیکه دران زمان وی نمود و رو داد سال مذکور آنکه

چون نواب بهادر با لشکر گران متوجه تسخیر بلاد پایان گهاٹ شد همه افواج هر چهار طرف
در اقصای مرز و بوم آن ناحیه انتشار یافتند و از هر جای غنایم بسیار و از هر جا نیز
فتوحات بیشمار حاصلات آنها آمد تا آن زمان سرداران فرنگ و نواب محمد علی خان
شهامت جنگ از انجا که زعم تهور غشاوهٔ دیدهٔ عقل شان بود از قدوم جنود ذهولتے
داشتند آنگاه که مقداری از سپاه غارتگر در سواد مدراس شتافتند از انتشار افواج
خبر یافتند و سر از خواب غفلت بر داشته در صدد چارهٔ کار در افتادند و باجتماع عساکر

خود کار بستند و از اہل حکومت بنگالہ استظہار جستند و نواب محمد علی خان ناظم ارکاٹ
کہ پیشتر باغوای بعضے بدخواہ فوج لازمی را برطرف کردہ سپہبندی ضروری کہ آنہم چند
بند و پچی نگہداشتہ وقت کار عاجز آمدہ بود و در دفع حملات آن شیر خشمگین با انگریزان
تجویز و الحاح بیشتر نمود تا گورنر مدراس جمعیتے کہ موجود داشت بمقابلہ نواب برآراست
و جنرل منرو را بہر پرخاش برگزیدہ با شش ہزار مردم بارہ ہزار و پانصد سوار و دو ہزار
فرنگیان و سامان کارزار پیش راند جنرل موصوف از راہ چنگل پیٹ و کہستان سیورم
بکنچی رسیدہ انتظار الحوق جوق کرنل ہیلی متعینہ کونٹور کہ بسیاست جنگ ناظم آدہونے
بہر انقطاع اصل دولت نواب بہادر بہ انگریزان طرح موافقت و مخالطت انداختہ
بخرچ جمعبندی لشکر دروبست محاصل تعلقہ مذکور واگذاشتہ کرنل موصوف بحراست
آن صوبہ متعین گشتہ بود ہر گاہ کہ ضرور افتاد با ستہ ہزار جوان بارہ و بیست ضرب توپ
و چہار و پنج صد فرنگی کہ از قلعہ بندر آمدہ بودند عازم این صوب شدہ از راہ نکول
و نیلور بہ سمت ارکاٹ می آمد می کشید نواب بعد اطلاع این اخبار صاحبزادہ والاقدر
با سواران خاص پایگاہ و سلحداران و چہار ضرب توپ لمچہر بغارت فوج کرنل روانہ
فرمود و تمامی قزاق و باندار البنداری سدی ہلال خان بخشی کہ پیشتر نوکر افغان
کڑپہ بود کہ در جنگ باسن ہیلی اسیر آمدہ منسلک سلک ملازمان عمدہ گشتہ و مرد جری و
دلاور بہر قزاقی کرد و پیش لشکر جنرل و مانع رسد و سدراہ کومک دستوری داد چون
صاحبزادہ شیر صولت بر سواد ستویڈ با فواجی کرنل مقابلہ و داد راہ ہای سلامت
بر آن جماعہ مسدود ساختہ بتوپ اندازی و قراولی اشتغال ورزید اگرچہ کرنل موصوف
برو و خورد ناموس پرستان ہراسان نشدہ جنگ کنان قریب تعلقہ تکول کہ از کنچی

شش کروہ فاصلہ دارد در رسید امااز دست برد بہادران منصور سپاہ لشکر ش
نیم جان شدند و عدم گاہ وہیمہ آذوقہ علاوہ بران گشتہ بود جنرل موصوف این خبر
دریافتہ دو صد فرنگی وہزار جوان بار کہ در اصطلاح آن قوم گرانڈیر میگویند از لشکر خود
منتخب کردہ باستظہار کرنل باچند سربراہی و سامان آذوقہ و شیشہ ہای شراب و
شرب وے باروت وغیرہ شباشب فرستاد و خود بارادۂ اینکہ بعد ملحق شدن کرنل پیشتر
نہضت فرماید بارہا بستہ مستعد نشست بعد فایز شدن مردم کومک اگر کرنل بیلی
قصد میکرد شباشب بے تردد و بیج بیچی میرسید امابنابر آسودگی سپاہ خود کسل
محنت و رنج و تردد سفر دشمن کامی بر اعضای لشکر یانش مستولی گشتہ بود ہمونجا آمید
نواب بہادر باستماع این خبر محمد علی شجیع و شیخ انصر را معہ جمعیت شایستہ باموسی
جانی سردار چیٹی کارہ و موسی لالی فراسیس کہ از نزد بسالت جنگ بعد ہزیمت یافتن جوش
بر سواد بلاری بر طرف شدہ خود را فایز حضور نواب بہادر کردہ و بدو ہزار جوان بار و
پنج صد کلاہ پوش و یک صد سوار الیمان سرگرم نوکری بود بکومک صاحبزادہ پیشتر راندہ
و ہمون شب پنجہزار سوار را بنابر تاخت و تاراج اطراف چیتور و ممستان پالیکاران
شمالی ارکاٹ تعین فرمود چونکہ سپیدۂ صبح نمودار گردید و خسرو سیارگان تیغ
جہانگیری از نیام افق بر آوردہ سپاہ انجم را منہزم ساخت کرنل کوچ کرد و صاحبزادہ
عرضی نہضت کردن کرنل از انجا بسلامت ابلاغ حضور کردہ خود در تقسیم سپاہ لوازم
اہتمام بتقدیم رسانیدہ فرمان رزم داد تا از اطراف سرداران مردم بار و توپخانہ
میدان گرفتند چنانچہ از یکطرف محمد علی شجیع و شیخ انصر وغیرہ رسالہای چیٹی کار
بود آتش رزم برافروختند و از دیگر طرف موسی لالی فراسیسن بہ نیش گولہای قطار بند

وصف شکن میدان رزم بر آن جماعت تنگ کرده نگذاشتند که کرنل با وصف تردد
و سعی مردانه فایز لشکر جنرل شود و با آن صدمه که از شلکهای توپ عدو آشوب و تیر
تفنگ اجل آهنگ و بان برق نشان خرابی تمام بحال لشکریان اهل بهیر کرنل رسیده بود
دو فرسنگ راه طی کرد آخر سخت بیچاره وا درمانده سر انگشت حشم گزید و فی الحال در
پناه قریه و قلعچه پیر مبارک و باغ تاڑا استقامت گزید

همه گرم تا ره احتیاط	شود تا نه کم جادهٔ ارتباط
همه پخته مغزان و پیر عقل و رای	خبردار و هشیار بوده بجای

نواب بعد اصغای مضمون عرضی ترک محاصره و مورچال ارکاٹ کرده با تمامه سپاه
نصرت اشتباه شبانگاه طبل انهاض کوفته پاشنه کوب وان شد چون نیمهٔ از شب
بسر آمد جمعی از دانایان فرنگ رای زدند که شبانگاه سر راه گیجی باید نهاد و بهر طریق
که موافقت کند به لشکر جنرل باید پیوست کرنل زین مشاورت سر تافت که مبادا خیل
شبانگاه سر رشتهٔ حزم و احتیاط از دست رود و انتظام توزک بر هم خورد و مصلحتش
چنان واقع شد که تا صبح صادق بصدق نفس نمی خندد فرنگ دور اندیش قطعاً تقدیم
نمی پسندد تا آنگاه که عقاب شب از نواحی آسمان ناپدید گشت و مرغ سحرخیز بابانگ بلند
کوک آغاز نهاد کرنل اسنجید کی جمعیت که آن روز نهم شهر رمضان المبارک سنه الیه بود
قدم بمیدان سعی و مدافعت مدعیان نهاده بود و هنوز کامی چند نرفته نمود از فیل علم و
غبار انگیزی خیل و حشم نواب محترم از تقدم باز داشت مع ذالک از پیکار بیکاره بودن منافی
ناموس شجاعت شمرده قدم بجولانگاه میدان سرباز افشرده تا دو پاس و چهار گھڑی روز
داد جرائت و جسارت می داد سپاه نصرت شعار راه سلامت از اطراف مسدود کرده

تزلزلی در ارکان مدعیان رسانیدند و موسی لالی فراسیس از دوربین عقل و شعور دریافت گلوله از توپ دور انداز برصندوقهای باروت لشکر کرنل که یکجا جمع کرده بود زد از قضا به پریدن صنادیق باروت شیرازهٔ جمعیت انجماعت از هم گسیخته شد درهمین فرصت از یکجانب دلیران پایگاه مانند ابر بهاران جوشان و خروشان روی بهم آورده بریزش قطرات تیر و تفنگ و برق تیغ آبدار سر و سینهٔ خصم چاک میزدند و از جانب دیگر سلحداران چون سیل بر خرمن جمعیت خصم بر هم زده صمصام های مینا فام را از خون دشمنان یاقوتی ساختند

نظم

سپاه زره پوش آهن بپای ❊ ربودند آن کوه آهن ز جای
بسا سر ز گردن به بر داشتند ❊ بسا گله انبار انباشتند
ز بس جوش در زد ز هر سوی خون ❊ تو گوئی که سیلاب زد جوی خون
نهادند زان سر بصحرا بسی ❊ ستادند ناچار هر جا بسی

پس تمامی سردار و سپاه و اهل بهیر پایمال سم ستوران گردید و کرنل مع چند سردار اسیر آمد و دو سه هزار مردان کار از لشکر منصور بمعرض تلف در آمدند نواب بعد فراغت ازین جنگ بلا توقف بعزم مقابلهٔ جنرل که در کنچی بود پیش نهاد همت فلک نهمت کرده بر گردید بفاصلهٔ دو فرسنگ بنابر آسودگی مردم و دواب مقام نمود و جنرل که با آهنگ یاری کرنل بیلی فرسنگی راه طی کرده بود در ان اثنا بمعاینهٔ آن دود انگیزی بلاد و باز نشنیدن زدن توپ زد نها گمان برد که غالبا چشم زخمی عظیم به لشکر کرنل رسید بمقر خود باز گشت و شبانگاه توپ کلان و اسباب گران در اندرون آب حوض دیرکنچی انداخته با جمعیت خود راه چنگل پیٹ سر کرد اگرچه نواب ازین معنی خبردار شده تا نواح سیوم بظلمت شب عقبش در تاخت اما هیچ

سود ندیده فوجی را بر سرش برگماشت و یکی از مقربان را با جمعیت گران بضبط
وحراست قلعهٔ کرگت پالہ فرستاده مراجعت فرمود و آن روز در مقام اینجی خیمه و
خرگاه آراسته آسود روز دیگر باز عنان رایات بصوب سواد اعظم ارکاٹ در تافت
وتقسیم افواج بر جهات اربعه وتاسیس مورچال مستقیم بکاوش مرحله از جوانب شرقیه
وغربیه در ایامی معدود و مدتی معهود سرانجام یافت و توپ زدن از طرفین اشتداد
گرفت ونوایر کارزار از هر سو باشتعال آمد **نظم**

دو جانب که شد رزم در اشتعال	تو گوئی که زد حشر جوش وبال
برانگیخت از بسکه دود غبار	صفا رفت ز آئینهٔ روزگار
چو آوازهٔ توپ گشتی بلند	تزلزل بقر سنگها می فگند
ز ابر دخان شلک شعله بار	نمودی چو باران قهر از شرار

غرض توپهای شیر دهان هر ساعت زلزله در اندام حصار می افگند و وقوع گلولهای گران
از خارج علی التواتر در روز ثبات قدم از جا می برد و عروج حقه های ثقیل و خفیف کزلل
از فراز حصار و نزول آن در مرحله و مورچال در شب یاد از شهاب ثاقب میداد و دود انگیزی
باروت از بالای حصار و دمدمه مورچال چتری بر هوا بسته و غریدن توپ با صدای
رعد توامان افتاده و بوارق زنجهای آن معنی یَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ اَبْصَارَهُمْ
بصورت آورد الحاصل از طرفین کوشش و تردد با مرتبهٔ بکار رفت که داماد نواب یعنی
سید حافظ علی خان در مورچهٔ غربیه بضرب گولهٔ توپ شربت شهادت چشید و اکثر
سران وسپاه لشکر منصوره دران معرکه جان نثار شدند و از انجانب سید فریدالدین خان
کروڑهٔ شهر که مرد شجیع و با تدبیر بود به سینه کوبی گلولهٔ توپ مرحلهٔ حیات مستغنا منقاضی

قضا سپرد تا آنکه در قلعه خلقی از شدت جوع و اضطرار مخمصه بجان آمد و غوغای ہای ہای و
نوای وای وای بلند و سکون و قرار از قلوب محصوران برطرف شد علاوه این حال
شهرت قتل عام کبیده دلان حصار را زنگ بر رو بها شکسته از بن رود هشتی عظیم
در دلهای قلعگیان جا کرده آخر کارگذاران مرحله بجناب الامعروض داشتند که امروز
نقب هر دو مورچال بپایه دیوار رسید و ماده کار آماده پختگی گردید پس و ماه ذیقعده
سن الیه فرمان قضا اذعان عز نفاذ یافت که تا بیست هزار جلادت پیشگان تهور شعار
در مرحله ها شبانگاه متواری باشند صبحی و فردا بر صدای بان ظفر نشان همگنان لسان
دار بازان شلک زنان بر فراز دیوار و بروج بر آیند همچنان بامتثال مثال اشتغال
ورزیدند چون تیغ دودمه سحر از غلاف شب برآمد روز چهارشنبه باندازان تصعید بانها
مامور گردیدند و مستحفظان قلعه بعادت معهود همه شب به بیداری و پاسبانی بروز آورده
بامداد ان سر بخواب گذاشتند ناگاه صدای شور انگیز بان در گوش شان خورده سر
از بالین برداشتند و فلک ابکام خصم دریافتند ناموس فتوت را وداع گفته به بیحواسی
بهر طرفی گریخته و آبروی مردی ریخته عرصه خالی کردند مجمنعان مرحله بچابکی و چالاکی بدیوار
قلعه بر آمده چون مقر ایشان را مفر یافتند بدنبال شان دویدند و برخی از پشت داگها
ببنرای بد دلی و نمک حرامی زیر تیغ بیدریغ کشیدند نواب بهادر هم باشش هزار مردم
دلاور از راه فصیل متوجه شهر شدند و نوای سرنا و کرنا دران روز طاقت سوز از یوم ینفخ
فی الصور نشان داد و دهل کوبی شادیانه چوبی بد لکوبی اسیران شهر میزد نظم

دویدند در پی سپاه دلیر	چو بر پشت آهوی رم خورده شیر
دران گله شیران لبی بر زدند	ببر پنجه زور خنجر زدند

بجمعیت شان فگندند فرق	تہ آب شمشیر کردند غرق

اچنانچہ بدرت کہ بخانہ خود خوابیدہ بود وارشند بیگ خان بخشی سوار وحیثیتی یار خان بہرام
بے اسپان وسید حمید خان وتنبو نائیر رسالداران مردم بار وغیرہ اسیر ودستگیر شدند و
درانوقت دشمن کامی نجیب خان درارک قلعہ خزیدہ ابواب بند ساختہ از بس سادہ لوحی
ونا تجربہ کاری بلکہ شدت خوف بے اختیاری با جوانان انگریز کہ پیش ازین صد چہار
جوان بار ودو صد فرنگی بحفاظت قلعۂ دارالامارت از ویلور آمدہ بودند متحصن گشت
نواب برخرابی حال بیچارگان شہر نظر ترحم کردہ منادی امنیت خلق اللہ چنانکہ احدی
از لشکریان خود باز دست جبر وقہر بمال وناموس شہریان دراز نکنند بہر کوچہ وبازار
گردانیدہ بتمامی غربا ومساکین از جان ومال امان بخشید وبعد دوسہ روز باحضار
نجیب خان وسرداران انگریز کہ متحصن گشتہ بودند فرمان داد تا پیشکاران باادب قولنامہ
بمہر حضور حسب مدعای شان ترسیل داشتہ طلبیدند چونکہ او بر اعتماد استمالت نامۂ حضور
مع جمعیت مردم بار وکلاہ پوشان سعادت اندوز مجرای نواب گشت او را مع چند
جوان بیدرقہ قزاق وخلاع خاطر جمع کردہ روانہ چینا پٹن نمود وراجہ بیربر را بر جمیع ارکان
وہمگی اعیان معزز ومکرم واستجارت ملک بوی مسلم فرمود وخوانین صدربا دیگر عمدہای
انجار افراخور سلیقہ وحوصلہ ہریک خدمات لایق بدرماہہ معقول وعنایات خلاع ومساعدہ
انعام زر وگوہر تفویض نمود وسید حمید رسالدار کہ مرد شجیع ونامور بود دلیر داری چہار
ہزار تفنگچی وچہار صد روپیہ ماہیانہ وعنایت منزل پالکی سرمباہات برافراشت
ومیر محمد صادق کہ نبیسۂ میر احمد خان جاگیردار تعلقہ ہلکور وادیکی از منصبداران صوبہ سرا
بود میشد وتامدت میر مذکور بکوتوالی رکاب بازار لشکر نامزد شدہ بکفایت شعاری

وخبر رسی لبسر می بر دبصوبہ دارے لعینے کروڑ گی شہر ارکاٹ مامور گردیدہ

ذکر اسیر آمدن عبدالوہاب خان نصیرالدولہ بن انورالدین خان یعنی برادر خورد نواب محمد علی خان ناظم ارکاٹ و تعیین افواج ظفر امواج بہ تفتیح قلعجات غربی وجنوبی وشمالی ارکاٹ و وقایع فتوحاتی کہ دران آوان حاصل غازیان جہان ستان گشت و واقع ہمین سال آنکہ

چون نواب بملاحظہ لطیفہ لطف ربانی وعنایت یزدانی مسرورالحال وموّدی سپاس قادر ذوالجلال ومقتدر متعال گشتہ برواج ورسوم جہانبانی وضوابط کشورستانی قیام واستدام میساخت وبہ ترتیب بزم وترغیب رزم بارعایت شدت عزم واستکمال درجات احتیاط وحزم طبل عیشی خوش وعشرتی دلکش مینواخت بعضی از اعیان معروض حضور ساختند کہ عبدالوہاب خان برادر نواب محمد علی خان قلعہ چتپور را کہ راست دیوان کہ رای بہوجنک نام دارد ومولوی عبدالقادر ومحمد کریم الدین برادرزادہ مولوی مذکور گذاشتہ خود کوہ چندرگیری را بذخائر وآلات حرب وضرب مضبوط کردہ بنگہداشت سوار وپیادہ صرف اوقات می نماید ارادۂ او این ہست کہ بعد فراہمی سپاہ خود بچینا پٹن شتابد واز لشکر انگریز ملحق شدہ بمقابلۂ ملازمان والا ہمت برگمارد بمجرد استماع این خبر کوچ بآن سمت تقرریافتہ بود میر علی رضا خان کہ وقت آمدن خود از بلدۂ کڑپہ مع لشکر در حدود چتپور یک شب مقام کرد وضیافت از عبدالوہاب خان تناول نمودہ بخیرخواہی تمام پیغام فرستاد اگر ارادۂ ادراک شرف ملازمت نواب بہادر دارند پیش از انکہ فوجی تعیین شود داخل لشکر فیروزی شوند والا راہ

عاقبت خود پیش گیرند و گرنہ عزم رزم دارند عاقبت تاراجی ملک و مال و خرابی حال عیال و اطفال خود یقین شمارند او در اندیشۂ دور و دراز افتادہ قلعۂ چیتل درگ را بدولتخواہان سپردہ کوہ چندرگیری اقامت گاہ و پناہ خود ساختہ نفس شماری میگذرانید و برصوابدید میر مروت تخمیر کاربند نشدہ بود محض پاس نمک چست برخاستہ بنواب عرض نمود کہ عبدالوہاب خان از برادر خود رنجیدہ خاطر است اگرچہ ارادۂ شرف ملازمت دارد اما از چند روز سخت بیمار است لہذا حاضر حضور شدن نمی تواند بیچارہ چہ مقدور و استعداد دارد کہ بجنگ برخیزد و قتیکہ حضرت یاد خواہند فرمود بلا توقف حاضر حضور خواہد شد بعد دریافت حقیقت حالش کوچ موقوف گردید و میر معین الدین عرف سید صاحب کہ برادر زادۂ میر موصوف می شد و بہ بخشی گری دستہ سر عزت برافراختہ بود با جمعیت گران باحضارش رخصت آن حدود دریافت و میر معز الیہ مع لشکر خود بہ بندوبست بلاد شمالی ارکاٹ و مطیع ساختن زمینداران باج گذار آن صوبہ کہ عبارت از ناپڑ کالستری و ونکٹ گیری و بمراج و غیرہ است حسب الحکم رخش عزیمت دوانید و پیش از ورود عساکر قاہرہ زمیندار کالستری و بمراج و غیرہ بمعاینۂ قہر و سطوت حیدری شیوۂ مخالفت خلاف رای صواب اندیش سنجیدہ ناگزیر عقد مواصلت بستند و باستیلام عتبہ علیاش فرا رسیدند مگر زمیندار ونکٹ گیری کہ باختیار تعلل و تساہل غارت و تخریب را در محال متعلقۂ خود صلا دادہ با زن و بچہ و چند سوار و پیادہ خود را بدار الامان مدراس رسانید و صاحب زادۂ والا قدر بہ پنج ہزار مردم بار و دو ہزار پیادۂ احشام و ہزار سوار بہ تسخیر قلعجات غربی و نیز تی آن صوبہ و ضبط آن حدود حسب الفرمان والا در تاخت چون سید صاحب از موکب حضور پیشتر

گوچید شبگیر زده قلعهٔ چیتور را گرد گرفت و در سپردن قلعه پیغام فرستاد که چون حارسان
آن قلعه عذر حکم ولی نعمت خود در پیش آورده مستعد بجنگ گردیدند پای مردانگی در میدان
تسخیر آن حصار نهاد و روز دیگر بر کوهیکه جنوبی قلعه واقع است اتواب کشیده گولها سر نمود
و بعد ده روز بزور بازوی شجیعان صعود کرده حصار بدان استواری را جبراً و قهراً
مفتوح ساخت و قلعدار وغیره را بجای محبوس کرده قلعه بحفاظت پردلان کار آزما
سپرده سمت چندرگیری کوس نهضت کوفت و آنروز در ظاهر معموره فرود آمده بخان
محصور دعوت کرد که نواب بهادر شما را یاد فرموده اند اگر عافیت مطلوب است زود بیائید
خان مذکور چونکه نه یارای ستیز و نه امکان گریز داشت متحیر گشته در جواب آن از زن و
فرزند و خوانین سعادتمند استمداد جسته توقف نمود قضا را سواران لشکر فیروزی
برای کاه و هیمه طرف کوه رفتند قلعدار نا عاقبت اندیش چونکه آنها را اندرون پرتاب
گوله یافت بلا اطلاع خداوند نعمت خود بگوله زدنها از غفلت و مبالات شان متنبه نمود
اما پسندیدهٔ فطرت ارجمند آن بود که محصوران کاش در آن روز از ین تندی اغماض
میکردند آری بسلاطین روزگار و امرای ذو الاقتدار از نادانی و بی کار آگهی کارپردازان
ناتجربه کار روی خرابی مشاهده نموده کاسه گدای یافتند پس انجمعیت لبسر دار لشکر شاق
آمده یقین بر انست که او اراده جنگ دارد همون زمان منشر وحا حقیقت رو داد آنجا و عدم
جواب بدعوت خود بحضور عرضداشت نموده در دامن آن کوه جای گرفته توپی قلعه شکن
محاذی حصار مجرا گرفته چند گوله بالای کوه روان ساخت از قضا گوله اول اندرون محل
زنانه صدمهٔ سخت رسانید چنانکه فغان و اویلا از محل برخاست چون خان محصور سبب
توپ صاعقه بار و شایستگی پیاده و سوار و گرفتن جای دامن کوه در اندک مدت مشاهده

کرد ہمت چون وچرا در باخت وچنان ہول وہراس در رگ و بیش سرایت کرد کہ مرض
خفقان نمودار گردید پس در اندرون محل زنانہ خزیدہ در حجرۂ نامرادی بربستر ناکامی
دراز گشتہ بود کہ گلولۂ دیگر بمثابۂ دود آہ بیکسان از زیر ببالا رسیدہ دریا ورچینانہ
دیگ طعام خاصہ لشکست غرض از پیاپی پریدن چند گلولہ قطار بند خان محصور از
طرف بیگم صاحبہ نامہ فرستاد مضمونش اینکہ مزاج صاحب نعمت ما کسلمند است توپچیان
را حکم باید داد تا دست از توپ اندازی کوتاہ دارند اگر مرکوز خاطر بہ تفتیح قلعہ وضبط
ملک ماست مبارک ومہنا باشد بگیرید ما را جز انقیاد فرمان چارہ نیست سید صاحب
قلعۂ مع توابع بضبط خود آوردہ فوجداری تجربہ کار را بہ بندوبست آن ناحیہ تعین
کردہ خان محصور را مع زنانہ بحضور آوردنواب بہادر بعد چندی ببدرقۂ فدائیان
خان مذکور را مع زنانہ روانہ سرینگ پٹن فرمود و پسرش را کہ عبدالصمد خان نام و
دلیر جنگ خطاب دارد بدرماہہ سیصد روپیہ و دار وغگی سلحدار کچہری سرفراز فرمودہ بود
وصاحبزادۂ جوان بخت وجوان سال درعرصۂ یک ماہ ماہی منڈل گڈہ وکیلاس گڈہ
کہ متصل قلعۂ رای ویلور مسمی بحسین آباد است مفتوح ساختہ بالشکر فراوان وساز
جنگ عنان توجہ بجانب سانگڈہ کہ یکی از معظمات قلاع کرناٹک پائین گہاٹ مانند
ہفت چرخ برفعت وحصانت امتیاز وشکوہ تمام دارد معطوف داشت ولی محمد خان
قلعدار آن حصن حصین وسید مخدوم رسالدار ومحمد مولا کہ بہ دو ہزار مردم بار بجا است
آن حصنہای متین نامزد و مامور شدہ بودند اگرچہ ذخایر حرب وبا روت وغیرہ اسباب
قلعداری مہیا داشتند امابمقتضای مصرع برگشتہ سلاح جنگ چہ سود نہ کوتاہی کردند
ہرگاہیکہ صاحبزادہ درساحت ظاہر کوہ فیل سوارہ کوس وکرنا وطنبور زرم نواختہ دوسہ

ساعت بمیدان ایستاد وصف های جوان بارو پیاده وجلو داران خود را گروشها
داده جوق جوق سواران را در میدان کاوه زده عبرت صولت جهانگیری در دل
قلعگیان انداخت بفاصلهٔ یک فرسنگ آن طرف جوی مقام فرمود چنانچه شخصی صاحب
استعداد دبدبه سواری وشان تزوک وصفوف افواج بآئین درست و درخشیدن
بیرقها وعلمهای زرفشان معاینه کرده بی تکلف این رباعی بر زبان آورد رباعی

فلک توسنت راته پاست گویا	نشانهای منخیش ثریاست گویا
علمهای فتح تو در روز هیجا	الف های انا فتحنا است گویا

سخن مختصر چون سردار و سپاه قلعه شایستگی افواج و آمادگی توپخانه وکثرت سوار و
پیاده مشاهده کردند ترس وخوف بر آنها غالب آمده همت مردانگی درباختند هر کاهیکه
تاب مقابله ومقاتله باغازیان طاقت سوز نماند کلید قلعه پیش کش ملازمان صاحبزاده
مظفر کرده امان خواستند وهمچنان زنهار خواهان بامن سلک ملازمان حیدری خزیده
دلجمعی ظاهر وباطن یافتند وقلاع وکوههای رفیع به نگهبانی قلعدار وپیادگان احتشام
شجیع از سر آبادی گرفت صاحبزاده بعد فراغ ازان مهم متوجه تسخیر آنبور گڈه که ازآنجا
سه فرسنگ جریبی فاصله دارد گردیده سپاه خود را تحریص بر قتال وتشدد مورچال کرد
تا ملازمان کارگذار حسب الامر جلیل القدر بر کوهچه شمالی آنکوه که بهم چسپیده شده است
مورچال حداث نموده بضرب توپها حصار قلعه شکستند فرنگی قلعدار آنجا پانزده روز داد
قلعداری داد بعد شکست وریخت حصار عاجز آمده دست از جنگ برداشت وباچند رفیق
خود اسیر آمد وزین العابدین خان دادنی نایطه را که داماد اسد خان مهکری فوجدار
کشن گیری بود بحکم حضور به ایالت آنجا ومرمت حصار کوه باز گذاشته شرف پای بوس

دریافته بنوازش و عواطف بیکران سرفراز گشت و میر موصوف و محمد علی شجیع بکفایت مهم
قلعداری ویلور که استحکام دیوار سنگینش سنگی سخت بر دل مبارزان باعزم می زد
و دور پرکوٹه محکمش دست جرأت همت را از دور تر کوتاه می ساخت مشار الیه و معتمد علیه
گردیدند و شجیع مذکور بامردم بار و توپخانه برق کردار بر تسخیر قلعه کوه ساجره موکل و متکفل
گشت تا کار آزمایان عرصهٔ نادر دهنگامه نور دگرم ساخته بحفر مرحلهٔ شکم کوه ساجره خالی
و بجمع جمیع مواد قلعه گیری ممتلی کردند و بتهدیم بنیان قلعه توپهای گران سنگ در محاذات
برج نهادند اما گوله توپهای دمدمهٔ طرف حصار هرگاه از هدف متجاوز می شد خود را زنگ
شهاب ثاقب بر سر قلعگیان پائین میرسانند و اکثر سگنای شهر از صدمات گوله وی
خرابی میدیدند تا شبی اهل قلعه بیباکانه از کمینگاه شتافته بهر قتال اهل مورچه دست
سعی کشادند و بسیاری را کشتند پس از انکه صاحبزاده والاقدر بگشایش آن حصار
مامور گردید بیورش قلعه ساجره حکم فرمود هرچند که شاطران زور آور هیچو پیلان
شکسته زنجیر و شتران گسسته مهار هنگام نیم شب هنگامه آراسته رخ سوی برج منهدم
آوردند و شهسواران بساط عرصهٔ مردانگی اسپان گذاشته پیاده در تاختند و منصوبه
محکم از آغاز این بازی درست کرده بدیوار بالای قلعه آویختند لیکن چالاک دستان قلعه
که درازی آن برج منهدم آتش خانه جان سوز جهان افروز آماده میداشتند به برق
اندازی توپ و بندوق راه جان بردن بر پیش آن نهنگان مسدود کردند غرض
عجب مهره ها به بیمهری برهم انداختند که فرزین بندی آن حریفان بزم رزم شکست
یافته ازان معرکه طرح دادند و چندانکه از برون پیش دستی می نمودند اندرون خانه مات
دیده پس پا می افزودند آخر سعی جلادت ایشان مشکور نیفتاد و کرنل لانگ مرد شجیع

که حارس آنجا بود هول و هراس را در دل خود جا نداد صاحبزادهٔ بیدار بخت چون آن مهم دشوار انجام را بسهل تر سر شدن ندید مفصل این معنی بعرض حضور پرداخت نواب بعد دریافت این خبر که کرنل رای ویلور قوی دل است و در اندک زمان زیر نخواهد شد مفت لشکریان میدان آرای را بر یک مکان مناسب در جنگل و کوهها ضایع ساختن دور از صلاح دانسته سرداران را مع فوج بحضور طلبداشت مگر برخی یعنی هزار پیاده و سی صد سوار طلایه دار بچند جهات جهت سد باب قلعگیان بجمیع ابواب برگماشت سپس جوق جوق سوار و پیاده را به بخشیان کار آزما تعین فرموده به تفتیح و تسبیق بلاد جنوبی ارکاٹ و آن فرمود چنانکه رستم علی خان فاروقی بهزار سوار و دو هزار پیاده و یک ساله مردم بار به تسخیر قلاع کوهستان جنجی پان رخصت یافت و روشن خان دسته دار باده هزار پیاده و یک رساله جوان بارو هزار سوار و سه ضرب توپ قلعه شکن بتفتیح حصار کوه پر موکل مامور گردیده روی توجه بدان جانب آورد سردار انگریز که کپتان جوسف نامی بامر قلعداری آنجا میپرداخت و دو صد جوان زیر حکم خود داشت کوه را جنگی ساخته مستعد گشت روشن خان غربی قلعه محل نزول فوج کرده و از سواران گرد کوه حصار کشیده پیغام بقلعدار فرستاد که اگر قلعه کوه را بی جنگ بما سپاری مایان جان و مال بحضور سفارش کرده بسرداری فوجی مثل موسی لالی مامور کرده آید سردار قلعه اصلا گوش بر ضایش نه نهاده در مقام منازعت درآمد تا دسته دار حکم کرد که پیادگان بر طرف شمال آن کوه عبور کرده بر کوهچه که بهم متصل است بعد از انکه بیک حمله بر آبادی تاخته بآتش غارت سوختند قایم شدند و زیر دامن کوهچه جنوبی که اندک فاصله دارد و در ایام سابق حصار مع برج و باره بران کشیده شده مسمی بچمبار ٹیکری بود و تالابی بآن پیوسته است بند تالاب شکسته چند ضرب توپ

نصب کردہ بہ شکست حصار کوہی مساعی شدند باین قلعگیان زیر نشدہ بار ہا برمورچال
افتادہ فتحیاب گشتند چونکہ سردار لشکر منصورہ مدبر نبود محاصران چند بار بر کوہ یورش
کردہ ہزیمت خوردند آخر دست تعدی دراز کردہ زنان علاقہ محصوران را در قریہ و قصبات
کہ بضبط عمالان حیدری درآمدہ پناہ گرفتہ بودند گرفتہ کشان کشان بہ لشکر خود بردہ محبوس
ساختند و بزبان آن زنان شوہران و برادران آنہا را کہ در قلعہ بودند خرابیٔ حال گفتہ فرستاد
بلکہ تاراجی ناموس عصمت زنان خود حق نمک عظیم تر انگاشتہ بہیچ وجہ التفات بحرام نمکی نمودند
و رستم خان کہ با جمعیت گران بطرف چنجی شتافتہ بود بہ سعی یک ہفتہ ہمہ کوہہا یعنی کشن گڈہ
و چیند گڈہ و راج گڈہ کہ سرآمد ہمہ کوہہا است چہ از یک سنگی مدور سر بالا کشیدہ و سخت
قلب واقع شدہ و باندر بنڈہ و دھوبی بنڈہ کہ متصل یکدیگر اند و کالا کوٹ یعنی پائین قلعہ
مفتوح و محافظان آنجا را مع یک سردار فرنگی و سید محی الدین نامی قلعدار و الاجاہی اسیر کردہ
بمحافظان دولتخواہ حوالہ نمودہ بطرف ترنامل و سلف گڈہ وغیرہ شتافت صاحبزادہ جلیل القدر
ظفر نصیب حسب الحکم والا با جمعیت گران و توپخانہ و سامان جنگی بہ تنظیم و تنسیخ پولور و فتح
کرناٹک گڈہ کہ ظاہر ارتفاع کوہ دست تصرف جرأت کوتاہ میکرد و مدنگاہ طول امل
در نیمہ راہ خیرہ می نمود بلکہ قیاس ہوس تا ہوای کمرگاہش راہ نمی یافت و تیاک گڈہ
و راوت نیلور وغیرہ عنان رخش عزیمت در تافت چون از راہ دھوبی گڈہ و علی آباد
و باگ ماربیٹہہ و پولور بہ کرناٹک گڈہ رسیدہ در میدان محاذی باب آن کوہ فلک شکوہ
حقا کہ در جمیع بلاد کرناٹک پائین گہاٹ بحصانت و استقامت عدیل خود ندارد فرودگاہ
لشکر ظفر اثر ساختند و روز دیگر دامن کوہ گرفتہ پیادگان تفنگچی و کمانداران را محاذی راہ
عبور کوہ نشاندند و چند گولۂ توپ از زیر ببالا پرانیدند اما بہ سبب بلندی کوہ آسیبی بحصار

فلک نمون نرسید چون دو سہ روز ہمچنان منقضی گردید روز چہارم صاحبزادہ چند اسیران ارکاٹ را کہ ہمراہ لشکر بودند بجہت آنکہ از احوال مفتوح ارکاٹ و تخریب لشکر انگریز و عدم امید کومک و حکم قتل عام محصوران آنجا تفصیلوار بیان سازند فرستاد چون پیام گذاران برکوہ صعود کردہ بہ دروازہ در پیوستند ذرہ بذرہ کیفیت متحصن گشتن نواب محمد علی خان و خرابی لشکر انگریز و مفتوح ارکاٹ اظہار ساختہ ترسانیدند کہ زود تر قلعہ بملازمان صاحبزادۂ فیض بخش سپارند چنان نشود کہ بعد یورش مفت جانہای خود را دربازند قلعگیان بمجرد شنیدن مقولات عبرت انگیز دل از دست مردانگی دادند و قوت مجادلہ در حیز قدرت خویش ندیدہ بالضرورت مع قلعدار و رسالدار التماس گذاشت قلعہ بشرط امان جان و مال و ناموس خود نمودند صاحبزادہ کہ جویای چنین وقت بود ہمون زمان قولنامہ فرستادہ بدانچہ مدعا و مطلب آنہا بود وا رسیدہ ہمہ ہا را ظل پناہ خود گرد آورد و قلعہ را بہ امینی کفایت شعار و مردان کار سپردہ بیشتر کوچید و در اندک مدت بہ بندوبست آن نواح پرداختہ کوہ راوت نیلوریہ اکہ بہ رفعت سر بفلک میسایدبسعی دور و مفتوح ساخت کوس عزیمت بتسخیر تیاک گڈہ نواخت و قلعدار آنجا کہ از قوم انگریز بود و دو صد مردم نبد و قچی ہمراہ خود داشت بممانعت و مدافعت خصم مساعی جمیلہ بظہور رسانید صاحبزادہ لشکر را در تالابی کہ غربی کوہ واقع است فرود آورد و وقت شب بیک حملۂ جہانگیری معمورہ گرفتہ بتیری بنا ساختہ بکشایش آن کوہ فرمان داد چون سردار پیادہ و مردم بار بتوپ اندازی و منجنیق پرّانی در ایام بیست ہشت روز حصار قلعہ شکستہ مستعد یورش گردیدند قضا را آب حوض کوہ چون دل مفلس خشک شدہ آثار گل ہم نماند سردار قلعہ اگرچہ ذخیرہ و دیگر اسباب لوازم نبرد آمادہ داشت اما از بے آبی کہ مدار زندگی انسان و حیوان بدان

منوط و مربوط است علاج واقعه دران دید که قلعه بلاذمان سلطانی واسپارد پس التماس نمود که یک امشب دست از کوشش باز دارید صبحی فردا قلعه بگماشتگان جناب والا حواله کرده شود صاحبزادهٔ شیردل غزال سیرت بر الحاحش نظر غور کرده بگولندازان فرمان داد تا دست از ریزشی حقه های آتشین برکشیدند اگرچه عرق ترحم بر حال سوختگان قلعه بی آب بحرکت آمد اما محافظان مورچال راهمو بجا قایم کرده بود اتفاقا همین شب باران بی موسم چنان نزول رحمت کرد که حوض ندکور و دیگر برکه های کوه همچو چشمان عاشق زار پر آب شدند چون شب سپری گشت و روز بیرق آفتاب ببرج مشرق برافراشت سردار قلعه کلاه گوشهٔ نخوت راهوای جسارت برداشت وخاک نا تجربه بر فرق عهد وپیمان خود بیخته اتواب از قلعه بجانب مورچال سرکرد صاحبزاده لظهور این امر بسیار غضب آلود شده تاکید مزید درباب تفتیح آن حصار نمود پس گولندازان از صدمات اتواب کوه افگن حصار کوه را چنان در تزلزل انداختند که در عرصهٔ دو سه روز باز حوض آب چون روی بدعهدان بی آب گردید تا هر چند سردار قلعه بر کردهٔ خود نادم گردید و بعجز والحاح بیشتر باهل مورچه و مرحله پیغام صلح فرستاد اما هیچ وجه سخنش پیش رفت نشد پس همون شب بهادران حسب الحکم یورشی کرده بحلق اکثر تشنگان شربت خون فرو ریختند و بسیاری بیگناهان را بسزای واجب القتل رسانیدند و سرداران قلعه را زنده اسیر کردند حاصل کلام آنکه بعرصهٔ دو ماه قلاع وقصبات آن نواح یعنی دردا چل وسلمبر و وینگٹا پیٹه و بهونگری وغیره که مفتوح شده بودند بسرداران وعمال معتمد سپرده باتفاق خوانین فوج عمده ها متوجه درگاه الاجاه گردید

ذکر رسیدن جنرل کوٹ بہادر از بنگاله به مدراس و کیفیت جنگ محمود بندر

و کشته شدن میر علی رضا خان و راندن نواب مظفر متعاقب لشکر جنرل صدر و توجه رایات کشورکشا بصوب تجاور و فتح نگر و بیان فتوحاتی که دران زمان روی نموده واقعه سن یکهزار و یکصد و نود و پنج هجری آنکه

جنرل کوٹ نامی سپه سالار لشکر انگریز که در جنگ آزمائی و دانائی یکتائی داشت چنانکه
بارها از فراسیس پهلچیری در کرناٹک جنگیده بتدابیر شایسته غالب و کامیاب گشته بعد
چندی بولایت خود رفته باز بنابر نظم و نسق ملک بنگاله که نو تسخیر شده بود از ولایت
متوجه آنصوب شده بود باستماع فوج کشی نواب بهادر به تفتیح بلاد کرناٹک پایان گهاٹ
و مفتوح قلعهٔ ارکاٹ و تسخیر و تنسیق اکثر قلعجات و تعلقات و غارت شدن فوجی
به سبب نخوت و استکبار سرداران جوان سال بندوبست آن ضلع را ملتوی داشته
با شش هفت صد کلاه پوش و دو پلٹن مردم بنگاله بسواری جهازات برق شتاب
بر سبیل یلغار فایز مدراس گردید و از نواب محمد علی خان سراج الدوله که ترملکهیری گذاشته
در میتال پیٹهه سکونت داشت ملاقات کرده پرسید که لشکر شما چه شد سراج الدوله جواب داد
که ما بر اعتماد لشکر شما از درجهٔ اعتبار بر افتادیم چه بعضی سرداران انگلستان اکثر اوقات
بتجویز و ترغیب این معنی می نمودند که یک مرد ولایت ما از عهدهٔ جواب بیست مرد این ملک
سلطنی ملازمان شما می تواند بر آید چنانچه بارها همین مشاهده افتاد بچنین مردمان نادان
چرا زر ضایع می کنند نظر بر چنین سخنان چرب و شیرین فریب خورده فوج بر طرف کرده
مبلغ خرچ ماهیانه سیبندی بشما عاید می نمایم و چشم بر تدابیر دشمن فریبی شما میداریم

جنرل

جنرل برین مذکور تبسم کرده گفت این سخن از روی مزاح کسی مرد ظریف گفته باشد لیکن دولتمندان را بقدر ضرور و حسب المقدور سپاه و حشم لازم است و الا کاسه گدائی در پیش غرض سراج الدوله ستاتل در گریبان نزد د زده بر کرده خود نادم گشته دو سه هزار تفنگچی و پنج صد سوار که مستحق آن دولت بودند متعین جنرل موصوف ساخته و گاوان بهل کش را از تمام شهریان و بیوپاریان بکرایه گرفته برای توپ کشی داد و دو لک هون نقد که در خزانه موجود داشت بیار برداری لشکر پیشکش نمود پس ازان جنرل موصوف تنبیه بهادران وجه همت ساخته و تبدیل و تدابیر همون لشکر هول زده را تعلیم شیری نموده در صحرای فرنگی کوه بیاراست و لکوکها زر از خزانه کمپنی صرف کرده تا مدت سه ماه در بند و بست لشکر و نگهداشت سپاه و گرد آوری ساز و سامان که از بنگاله کشتی کشتی غله میرسید و سایر ادوات رزم و پرخاش یعنے سرب و باروت و توپ و بندوق مامور بود و گاوان توپخانه و خیمه بردار و جزان از نواح و نکل و نیلور و مچهلی بٹن که آن خطه از دست قهر و غضب قزاقان و سم ستوران غارت سازان مصئون بود طلبداشته بهیت اجتماعی درست پیشتر نهضت نمود چون آنهای خروج نواب حیدر دل از بلده ارکاٹ در لشکر خود گرم دید از مهابت جنود عظمت و مخافت جیوش حشمت عنان عزیمت ارکاٹ معطوف ساخته سر راه جنگل پٹ نهاد جواسیس حضور خبر رسانیدند که جنرل کوٹ سپه سردار تازه وارد با لشکر گران مردم بارتا په وند و اسی اقدام نمود درین اثنا طلایه داران معروض داشتند که لشکر انگریز در نهایت قلق و اضطراب بادیه پیمای پهلچری شده است نواب بهادر بدین نوید سراسر امید از حضرت ظفر بخش امیدوار تر گردید و علاوه این بشارت اشارت ورود

جهازات فراسیسان موکد مساعدت اقبال رجمبند و مؤید موافقت بخت بلند شد
شد پس ازآنجا آستین همت بر ساعد جرات پیچیده و دامن مبادرت بر میان
مبادرت زده لوای اعتلا بر آسمان افراشت و کوچ بکوچ بر سر لشکر انگریز در رسید و
با نهدام اساس حیات آنها مستعد گردید و پیش ازین سدی هلال خان و مهامرزا خان
و ایثار علی خان و نور الابصار خان و غلام علی خان بخشیان را با تمام سوار و
قزاق بآن سمت روانه فرموده بود جنرل موصوف از انها نه رسیده قلعه کرکٹ پالہ را
که تهانه نواب بود شب محاصره کرده پیش از دمیدن سپیدهٔ صبح بکمند و طناب و نردبانها
بران حصار بر آمده بضرب تیر و تفنگ و سنان جمعی را که در برجها مانع دخول بودند به قتل
آورد و بعد از انکه قلعدار حیدری تا یک ساعت داد شجاعت و شهامت داده
جام شهادت نوش کرده فیحیاب گشت و ذخایر انجا بلشکر این خود تقسیم نموده بیشتر کوچید
و آن روز اچر و الکم را مضرب خیام و اعلام خود ساخت روشن خان دسته دار که
بکشایش قلعهٔ کوه پرموکل گڈه صرف همت می نمود و رستم علی خان فاروقی نیز که به تفتیحش
متعین شده سعی موفوره بجا آورده قلعگیان را عاجز ساخته بود دفعتهً مورچال
بازگذاشته فایز لشکر شدند و جنرل روز دیگر از انجا کوچیده از پناه جنگل و کوهها به
پرموکل گڈه رسید و در ترفع مراتب سرداری شجیع آنجا کوشیده همراه لشکر گرفت و سردار دیگر
را بحراست آن کوه مامور ساخته روز دیگر راه پهلچیری سر کرد اگرچه بهادران لشکر فیروزی
گرد و پیش جماعت کوه اساس انگریز ترکتازی می نمودند و اسباب و اثاثه پس مانده را
می ربودند اما میدانی نیافتند تا بمقابله در آیند چون جنرل معز الیه فایز پهلچیری
گشت از فراسیس آنجا که سوداگری مستاجر شهر بود غله و آذوقه لشکر به قیمت گرفته

ازانجا کوچیده رونق بخش سواد گوڑلور گردید وصلاح و سداد در قیام مقام مذکور
اندیشیده آنرا مستقر و مستودع گردایند و مطلوبات هر جنس بحمل سفاین و جواری
از مدراس و جزایر نوبت بنوبت می طلبید و روزی چند دفع الوقت درانجا متمکن بوده
اوقات بسر می برد و حفظ احوال از دست برد معاندان مغتنم می شمرد سرداران لشکر
فیروزی بفاصلهٔ دو فرسنگ بر دو جهت لشکر تپیرها بنا ساخته اتواب آماده کرده مستعد
بجنگ بودند چونکه جنرل جاگیر شد نواب بهادر میر علی رضا خان را با جمعیتش و سیدی
هلال را با پنجهزار سوار و غازی خان بیدر را مع سرداران دیگر بمحاربه و مقابله داشته
خود بدولت بتمامی لشکر و توپخانه متوجه تفتیح محمود بندر و دیگر قلاع آنطرف گشت
و صاحبزادهٔ والاقدر را با هفت هزار سوار و چهار پنج هزار مردم بار و پیاده و توپخانه بطرف
تجاور و تهنگر بیشتر کوچایند چونکه صاحبزادهٔ ظفر اشتباه پای جرات در ملک تجاور
پیش نهاد سپاهیان رستم نوالش حسب الفرموده در اطراف آن بلده که بخوش آبادی
و سرسبزی نظیر کشمیرتوان گفت و تمام آب جوی کاویری کور رم در همون سرزمین
بجلتوک زار ریخته شده بدریای شور نمیرسد دست بتاراج کشاده بنیاد معمورها و تجانه
که غیرت افزای نگارخانهٔ چین و نمونهٔ فردوس برین بود یا زمین برابر ساختند و آتش
در اکثر عمارات و اسواق و دکانین انداخته تمام آن مملکت را خراب و ویران ساختند

نظم
دران بوم و بر آتش افروختند ز در حلقه بر ز دو در سوختند
ز رسم ستوران اسلام گشت بیک لحظه زیر و زبر کوه و دشت

و جوال جوال غله و گله گله مواشی معه دیگر اسبابا که لایق نذر والا بود روانه حضور موفور نمود و قلعچه
ترکاٹ پلی و شاکوٹه را که ضمیمهٔ آن صوبه بود مرمت کرده استحکام داد و فوجی بحراست آن لواحق

برگماشته بجانب تنهرنگر خش عزیمت جهاند و در معموره الیانور و ڈیارپاله عاملان و
قلعداران مستقل مامور ساخته شبا شب بسمت سیرنگ وجهمکیسر که ما بین جوی کاویری
و کوررم واقع شده و دیرستان قدیم و معبد سترگ هنود است بل بتازگی و انصار
بے نظیر در ربع مسکون **بیت** دیرها با سنگ صنعت هم صنم یا زیب و زیب
مهوشان شوخ و شنگ و لعبتان دلفریب درتاخت و قزاقان را بمعافی غارت
فرمان دادتا دلیران بیباکانه اسپانرا در آب زده بسان تشنه که کوزه آب سرد بنخواهش
تمام میگیرد عبور کرده دست یغما برکشادند و جملگی اجناس نفیسه زر و گوهر گرانمایه آنچه
مطلب بود بدست نمودند و جوانان حسن پرست و عیاش دوشیزگان شکیله و کنیزکان
ماه پاره از قوم برهمن و لولیان وغیره مع زر و زیور حسب خواهش و آرزو گرفته آغوش
عشرت را گرم ساختند و بنجاره اسباب غنایم ربع حصه عاید سرکار نمودند و روز دیگر
صاحبزاده تاجور رهرد و جو عبور کرده بطرف کلی کوٹه که شرقی قلعه ترچناپلی شش سنگیست
رفته بود که نواب خود بدولت با فوج پرشکوه بتصادم اطراف ترچناپلی که علت
غاییه اینهمه اعمال جدال و قتال است دربرهم زدن نظام آن محل متوجه شده بود صاحبزاده
در اثنای راه شرف بساط بوس دریافته فرد سامان غنیمت نذر گذرانیده یک دخل
توشکخانه نموده سرخرو گشت چون قزاقان و سواره هراول لشکر ظفر اثر صبحی گرد قلعه
شورش فزا شدند حتی که معموره جوار قلعه که گویا هردو بالذات متحد و بالاعتبار مختلف
بودند بغارت زده اکثر زن و فرزند رعایا را به اسیری بردند دران حال سرداری مستر هال
نامی که روبروی دروازه قلعه در آراستگی نوملازمان جهد تواعدی نمود به ششصد جوان
شایسته و دو ضرب توپ اراده مدافعت خصم پیشوای همت خود کرد و توپ زنان

تعاقب غارت سازان گرفت و ہزارہا مردم شہر باقتضای جہل مرکب بمعاینۂ صورت محاربہ ہمراہش شدند چون سواران قا بوجوف قدم قدم راہ چر کل پالکہ شرقی قلعہ بفاصلہ یک فرسنگ جریبی واقعہ شدہ پیشتر ازان نواب خود بدولت با جمیع تفنگچیان و توپخانہ رسیدہ آسودہ بود سر کردند چونکہ سردار مذکور سواران را گریزان دید پے ایشان گرفت و باندازہ پر تاب توپ پیش آہنگ گشتہ ایستادہ بود و باز قزاقان برگردیدہ شمشیر کشان و نیزہ بازان بر انجماعہ اسپان برانگیختند سردار مذکور فریب خوردہ اتواپ پیش و داشتہ شلک زنان باز استقبال نمود ہمینکہ در میدان پالۂ مذکور رسید از یک طرف احتشام خون آشام در رسالہای تفنگچی حملہ کردہ بتیر و تفنگ و خدنگ خار انشگاف جرات دران را از بساط حیات بر داشتند و از دیگر جانب سواران خونخوار اسپان جہاندہ در افتادند اگرچہ سردار مذکور جمعیت خود را بقاعدہ درست مستعد داشتہ بود اما از شور و غوغای نظارگیان بوالہوس کہ در صفہای افتادند فرصت شلک نیافتہ دست جرئت بر زمین ناکامی زدو نو ملازمین او ہیبت ناک گشتہ بنادیق بر زمین انداختہ در گل و خلاب شالی زار فرو ماندند و برخی در خانہای رعایای آن قریہ پناہ گرفتند پس باندک زمان سواران بہ شمشیر و تیر و پیادگان بناچخ و گوپال و تفنگچیان بہ سنان یک یک را دوختہ از خون دشمنان ساحت آن زمین را چون صحن آسمان رنگین تر ساختند قضارا سردار آنجماعہ کہ از چنین دستبازی چرخ غافل بود بلا اندیشہ راہ قلعہ سر کرد درانوقت جان بازی از ملازمان حضور علی نواز نامی از جمیع سوار سبقت کردہ شمشیر بر سرش زد اتفاقاً ہوای شمشیر تا بموی سر رسید واو بسلامت داخل قلعہ گردید بالغرض چند بقیۃ السیفان را اسیر کردہ معہ اسباب رزم آنجماعہ حاضر حضور ساختند

نواب ظفر رکاب سرہای مقتول بچند سبد کلان بار کردہ بنا بر عبرت بہ اندرون قلعہ
فرستادہ پیغام داد کہ اگر زود قلعہ بگماشتگان حضور سپارند بہتر است والا سرہائے
قلعگیان در اندک مدت بہمین دستور خواہیم برید پس ہمون میدان پالہ مذکور نصرت گاہ
انگاشتہ مضرب خیام و منصوب اعلام ظفر انجام فرمود و حال آنکہ قلعگیان از احساس
این حال نقد حواس باختہ باطراف بروج و حصار نقش دیوار و دست بیکار بودند و درہای
قلعہ ہمچنان کشادہ بودہ و از مبادی حیرانی چنان پنجۂ تدبیر دو راز کار داشتند کہ باوجود
قریب جلادت پیشگان عرصۂ رزم نہ یارای دفع و انتظام و نہ رای منع اقدام ہمانا
غشاوۂ غفلت بر چشم شان گذاشتہ شدہ بود نواب بہادر کہ غافل از وقایع چنین
حال محصوران بود و صاحبزادہ را با موسی لالی نامزد ساخت تا بہ سعی دو سہ روز مصالحہ
مورچال و اسباب یورش یعنی نردبانہا و پشتارہ گیاہ و پشتہ ہای شاخ اشجار
صحرائی برای پر کردن خندق جمیع کند کرنل لکسن بہادر و شادی خان تحصیلدار آنجا
و مستر ہال بسبب عدم فوج کہ از پنج ششصد مردم زیادہ نبودند لاعلاج شدہ ہمہ
شہریان را چہ از ہنود و اسلام بتقرر ماہیانہ و روزمرہ فراہم ساختند و آہنگران
و زرگران را بتوپ اندازی مامور کردہ در ہر برج و بارہ ہیئات مجموعی داشتند و ابواب
مفتوحہ قلعہ را مقفل ساختند و افواج قاہرہ در ملک بجاور و اقصای نتہر نگر کہ ہجوم آوردہ
بودند قطع نظر از رعایت رعایا و حمایت برایا بہ سیاست خصام اشتغال ورزیدند
چون تغیرات حوادث دوران دران سرزمین شایع و ذایع گردید جنرل کوٹ باستماع
این ہمہ خرابی آن دیار بے نظیر و ورود جہازات بنگالہ با جمع کثیر و ہم بمعاینۂ تصادم
طوفان کاری سپاہ نصرت فرجام گسستگی طناب خیام استقامت آن مقام

برخت اقامت بربستن صلاح اندیشیده بطرف محمود بندر وسلمبر کوچیده هرگاه که همه لوازمات یورش از راه چیرکل پاله متصل دروازه انبارها جمع گردید واز طرف ورور پاله نزد درگاه نتهر ولی سرمست کنعانی توده توده فراهم گشت فدائیان دولت خداداد در فکر یورش بوذند که بیک ناگاه عرضی میر علی رضا خان وعرضداشت دیگر سرداران بمسامع جاه وجلال رسید که جنرل کوٹ بوفور سامان جنگی عازم محمود بندر است اگر آنحضرت باسپاه کینه خواه توجه فرمایند به سهل ترین وجوه بزودی دفع ورفع ارباب نفاق گردد نواب خود بدولت همون زمان باتمامی لشکر وتوپخانه برسبیل یلغار درتاخت وصاحبزاده هم مصالحه مورچال را آتش زده از عقب روان شد چون جنرل موصوف از جای خود حرکت کرده هراول لشکرش که در اصطلاح انگریزان پکٹ نامند درسواد قریه ناگور رسید سدی هلال بخشی بر آنجماعت اسپان انگیخته درآویخت وباستعمال تیر وکمان ونیزه وشمشیر بران آویزش سخت روداد واکثر مردان کاری طرفین بمعرض هلاکت وتلف درآمدند قضارا بخشی مذکور بتیر وتفنگ وزخم سنان بسی جبان تن درم کشاد ولال خان کامیخانی همون روز از جادهٔ سعادت منحرف شده طریق حرام نمکی پیموده مع رساله سوار خود گریخته به لشکر جنرل پیوست پس جنرل از انجا راست بمحمود بندر رفته آن روز مقام کرد وشب بر قلعچه سلمبر یورش کرد قلعدار آنجا یوسف خان نامی که مرد شجیع بود باسیصد پیاده داد قلعداری وجوانمردی داده به ریزش تیر وتفنگ وبان وحقه های آتشین بدفع حمله کنان پرداخت چنانچه دو سه صد مردم از لشکر انگریز جانها بی مطلب درباختند بعد از ان جنرل بهادر بحسب اتفاق وقت بی نیل مقصود برگشته مراجعت به بندر مذکور نموده بود که نواب پاشنه کوب در رسیده سر راه گرفت واز یمین ویسار محیط جماعت انگریز خونخوار درمعبر آنها حصونی چند به آلات

حرب مستحکم بربسته سد راه و مانع گذرگاه نشان گردانید وخود بدولت در میدانی بی پناه ریگ توده بکرسی زرنگار چون آفتاب عالمگیر یکتنه جلوس کرده بنظاره حسن تردد وکوشش فرلقیین همت گماشت ومیر علی رضا خان بفرمان ترکتازی بر عقب آن لشکر مامور گردید جنرل کوٹ چون بحر بلاگرد خویش جوشان دید بسرداران جهازات فرمان داد تا بمحاذات لشکر هنگام کوچ برابر آیند و در حوادث جنگ اعانت نمایند پس از راه ساحل روان شد وتمامی بهیر وبنگاه را متصل بموج دریا داشت وبملاحظهٔ عرض تخلل این موانع پای سعی در میدان مبادرت نهاد وباجمله بحمله مبارزت مخالفان را از پیش رانده بران حصارها دست یافت دران حال صاحبزاده وموسی لالی سد راه هش گشته بارسالهای محمد علی شجیع وسید حمید وشیخ عمر وغیره به شکست اعداسعی موفوره بجا آوردند تا تفنگچیان وگولندازان راحتی بحال آن لشکر نموده بانواع آتشبازی سر وسینه های زمین گیران می سوختند وباندران حسب الحکم والا یک یک کس از پناه اشجار کیوڑه که دران نواح بسیار بود در بهیران هاپرانیده بیچارگان را هراسان و زیروزبر می ساختند غرض تادو پهر آتش کارزار بر شعله کشیده هر طرف از کشته ها کشته ها نمودار گشتند جنرل بعد فراوان تحمل ورایگان تلف شدن اکثر مردان جنگ واهل بهیر چونکه دو منزل جهاز از طرف گوڑلور رسیده برابر لشکر در دریا ایستادند بر گردید وبقواعد درست صفوف آراسته بطرفیکه نواب آرمیده بود راهی شد هرچند سواران رساله های مردم بارکه بدفعش سعی کردند آخر تاب حمله اش نیاورده ناکام برگشتند وبضرب گلولهای انگریزی اکثر مردان کاری مجروح ومقتول شدند نواب چونکه جرات سپاه خصم مشاهده نمود منفعت خونریزی خلایق نامنظور جناب والا بود فرمان داد که اتواب عقب کشیده

میدان وسیع بگیرند پس سپاه ناموس پرست همچنان لعل آورند درین اثنا میر علی
رضا خان از راه ساحل دریا با جمیع سوار اسپ جهانیده خواست که هنگامه رستخیز
بر سپاه خصم و اهل بهیرش گرم سازد و داد ستیز در دهد ناگاه از جهازی گولهٔ توپ پرپده
بازوی همتش شکسته از فراز مرکب بر زمین آورد و سر رشتهٔ حیات مستعارش گسیخت
و ساقی قضا شربت اجل در کامش بریخت همراهیانش هجوم کرده خداوند نعمت خود را
در پالکی خوابانیده بحضور آوردند نواب را اگرچه از معاینهٔ حالش رقت عظیم دست داد اما
بمقتضای وقت بمصابرت و شکیبائی عمل کرده جبین ابرو نشد و برقع پالکی بدست
برداشته دید که شاهباز روحش بیک جنبش تبسم بسیر جنان پرواز کرد و از کشته شدن
در حشر گاه نواب بهادر دریک گونه نشری رو داد پس همون زمان لاشش بعد تکفین و
سپرده روانه سرینگ پٹن فرمود و تمامی لشکر و خزانه و جواهر و دیگر اسباب و اسپ
و فیلش بموجب فرد یاد داشت حوالهٔ صاحبزاده والاقدر که حقیقی همشیره زاده اش میشد
نمود و قمر الدین خان پسرش را که به سن تمیز رسیده بود اگرچه او از بطن حرم عاصمه متولد گشته
اما لیاقت تمام و شان سرداری داشت در حضور طلبیده بآئین تسلی بر سرش دست
با دولت گذاشته بخلعت ماتم سرفراز ساخت و نوبت و نقاره فیل و عماری وغیره
اسباب جلوس دولت و لوازمات شوکت پدر مرحومش براو بحال داشت و بنابر
تربیت دستش بدست صاحبزاده والاقدر سپرد چونکه تفرقهٔ عظیم بحال منصوران راه
یافت دران روز صلاح در جنگ ندیده عنان توجه بصوب نیگلٹا پٹیه در تافت و
لاشهای فدائیان خود را بمهد زمین سپرده مجروحان را در ڈولی و پلنگ بر داشته
روانهٔ ارکاٹ فرمود و سید صاحب از همون مقام مع دستهٔ خود و چند پیادگان

به بند و بست مواضعات و قلعجات متعلقهٔ تجاور و تھر نگر دستوری یافت چون
جنرل ازان رزمگاه کامیاب بر آمد باز به پہلچری آمده ازانجا از راه پرموکل گڈه به جنگل چٹ
داخل فرنگی کوه گردید و هرگز کسی جا توقف نه نمود و قزاقان جلادت شعار اطراف آن
لشکر شور زور باز پرس ریخته ناسخ داستان رستم و اسفندیار گشتند نواب هم از
فرودگاه خود نهضت فرموده از راه تروادی و بیلپور سواد معمورهٔ تنڈی ولم را مقر
رایات ظفر آیات ساخته مقام فرمود اتفاقاً چند سوار اصطبل برای کاه و هیمه در حدود
پرموکل گڈه شتافتند و در باغی که از کوه یک فرسنگ فاصله داشت بکار خود اشتغال
داشتند سردار آن کوه از بالای کوه نگاه کرده چند تفنگچی را با یک جمعدار دستوری داد
تا او از پناه بند تالاب آن قصبه بباغ مذکور رسیده بران جماعهٔ شلک پراگندگی ریخت
چون آنها بی خبر بودند از صدای شلک برهم خوردند و بعضی اسپان گذاشته راه عافیت
سرکردند و بعضی بی نیل مقصود جان بحق تسلیم نمودند جمعدار مذکور اسپان آن جماعه
گرفته مراجعت بکوه نمود همین که نقیبان لشکر این خبر بسامع شریف ملازمان حضور سانیدند که
درین نواح یک کوه بضبط قلعداران سرکار نیامده قلعدار آنجا بحال اکثر رعایا و لشکریان
تصدیع میرساند چنانچه امروز چند اسپان پایگاه بعد کشته شدن راکبان غارت برد
به استماع این خبر نایرهٔ غضب حیدری ملتهب گشته سپاه کینه خواه را به تسخیر آن کوه نامزد فرمود
وخود بدولت هم ازانجا حرکت کرده درمیدان فرودگاه که روشن خان خیمه و خرگاه
بپا است چون سرداران شجیع از دو جانب هجوم کرده کوه را مرکز وار درمیان گرفتند
و صاحبزادهٔ ظفر اثر و موسی لالی از عقب کوه سیبها پیش رانده گولندازان شکست را به
حصار ماموور ساختند پیادگان با وصف ریزش گلولها و تلف جانها از پناه سنگها

صعود کردہ در پایین حصار قایم شدند اگرچہ در قلعہ سیصد مرد جنگی مع اسباب رزم و ذخیرہ بود اما قلعدار آن قلعہ شیفتہ حسن و جمال فاحشۂ نامسلمانہ بود بہرام دل شکنیش منظور نمیداشت چونکہ آن فاحشہ را مستبد و مصر در صلح دید روز اول ازین معنی پہلوتہی ساختہ پای بمیدان مردی فشرد روز دیگر آن فاحشہ از روی ناز بیحیائی دست الحاح بدامن التفاتش زدہ گریہ کنان گفت اگر ارادۂ جنگ داری یا اول مرا قتل کنید و بعضی مردم نیز درین مشورت با وی موافقت کردند بس خاطرش عزیز بود بہ صلح کردن خواست دران حین صوبداریکہ شیخ عبدالقادر نام داشت عہدہ قلعداری بذمۂ خود گرفتہ شش روز جنگ کرد چونکہ او از زخم تیر و تفنگ اہل مورچال کشتہ شد روز ہفتم کہ دیوار قلعہ ریختہ شدہ تاب مردی از دل قلعگیان رفتہ بود سردار قلعہ دست ارادت بدامن اطاعت نواب زدہ قلعہ بہ فدائیان دولتخواہ سپرد پس نواب آن کوہ را بحفاظت بندگان عقیدت سرشت گذاشت و بمرمت آنجا فرمان دادہ سمت قلعہ وندواسی نہضت فرمود مخفی نماند کہ جنرل موصوف خبر محاصرہ پرموکل گڈہ شنیدہ دو رسالہ تفنگچی مع سامان رسد و سرب و باروت کومک روانہ کرد چنانچہ آن مردم تا حدود داچر واک رسیدہ بودند بر تسخیر شدن آن قلعہ واقف گشتہ از انجا شبگیر زدہ داخل قلعۂ وندواسی گشتند و قلعہ را استحکام دادہ آسودند چون نواب بدان جانب شتافت ستہ چہار روز مقام کردہ تدبیرہا بکشایش قلعہ بظہور آورد و حملات دہشت انداز بکار برد سودی نیافت و بہ بند و بست بعضی امور دولت کہ اہم ترین مہمات بود متوجہ ارکاٹ گردید و موسی لالی و سید حمید و شیخ انصر را بافتتاح آن قلعہ مامور کرد پس فرانسیس و دیگر سرداران از اطراف مورچال زدہ اتواب قایم کردہ بہ شکست و ریخت حصار قلعہ ہمت گماشتند

چنانچه در اندک مدت دیوار هم شکسته شد و حمله های اعدا شکننے هم لعمل آمد با این سردار قلعه دل از دست نه داده مردانه وار میکوشید و هربار بدفع یورش کنان پرداخته کامیاب بر آمد دران حال موسی لالی چون دید که ایام محاصره بامتداد کشید و کاری دست بسته بظهور نرسید و سردار قلعه بامر قلعداری تجربه تمام دارد با دیگر سرداران تجویز کرده چنان مقرر ساخت که فوجی را مثل لشکریان انگریزی آراسته از لشکر خود جدا کنند و شباشب بفاصله یک منزل برراه کرکٹ پاله و چینگل پٹ لفرستند و سردار فراسیس را که در زبان انگریزی نوشت و خواند آن قوم مهارت تمام داشت متعین آن فوج نماید تا بطور کومک اندرون قلعه داخل شده قلعه تفتیح ساز دلیس همچنان کرد و سردار مقرره را تعلیم فهمیدن کرده بدستور مرقومه روانه نمود و او خط انگریز موسومه قلعدار بدین مضمون ترقیم و تبلیغ ساخت که من جمعیت گران از مدراس مع سامان رسد بهر کومک شمالی معاندان نامزد شده ام شما خبردار باشید که فردا بیش از هشت ساعت روز برآمده داخل قلعه میشوم و غنیم را شکست میدهم چون خط مذکور بصحابت جوڑی هرکاره بسردار قلعه موصول گشت اگرچه بمجرد وصول خط سردار قلعه را ابتهاج رو داد و بدریافت مضمون زبانی نامه بران اثار بشاشت ظاهر گردید اما از اسم کاتب که بران خط مرقوم بود متامل و متحیر گشت زیرا که صاحب آن نام بنا بر فراهمی رسد و گاوان توپ کش بطرف سیکاکول و گنجام رفته و این معنی بسردار قلعه نیکو ظاهر شده بود بعد اندیشه دور و دراز بفراست که العقل نصف الکرامات واقع است دریافت اغلبکه موسی لالی فتنه برپا کرده و شعبده تازه برانگیخته باشد پس در رد و قبول این معنی بود که روز دیگر آواز شلک و صدای توپ برراسته مرقومة الصدر برخاست سردار قلعه باستماع آن از دوربین نگاه تیز کشاده چه می بیند که شلک ها درمیان دو فوج باهم متصل

می پرید و طرفین مجروحی و مقتولی بچشم دوربین مشاہدہ کردہ نمی شود بلکہ صرف صدای باروت بے گلولہ برمی خیزد و دود بر ہوا چتر برمی بندد تا رفع مظنہ اش گشتہ شاہد یقین روی نمود و بیقین دانست کہ فریب است پس ہمہ جمعیت را برہمین طرف نشاند و چند ضرب از گولہای انگوری پر کردہ مستعد داشت کہ جماعۂ مذکور عنقریب رسید سردار آن جماعۃ بزبانی ہرکارہا پیام فرستاد کہ الحمد للہ بالخیریت رسیدیم باید کہ باب قلعہ وا کنید تا ما ہمونجا آمدہ با شما ہمکلام و ہمطعام شویم قلعدار در جواب گفتہ فرستاد کہ جمعیت خود را بیرون قلعہ یعنے آن طرف خندق فرود آوردہ تا وا کردن دروازہ کہ دیوار مستحکم عقبش برداشتہ شدہ است و شکستن آن دیوار از صبح می باید شما ہمونجا آرام یابید القصہ چون آنجماعۃ بجای مذکور رسیا شود سردار قلعہ ببرجی آمدہ حرکات و سکنات لب و لہجہ آنہا بغور مشاہدہ کردہ حکم داد تا توپچیان و بندوقچیان شلک ہا از بالای حصار ریختہ دمار خیرگی و دماغ شجاعتی از روزگار آن جماعت برآوردند چنانکہ بحال سردار و سپاہ تزلزل عظیم رو داد تا آنکہ بہ برداشتن بنادیق و دیگر اسباب فرصت نیافتہ فقط از جان فائز لشکر خود شدند غرض بفراست تمام سردار قلعہ از اعادی فریب نخوردہ مظفر برآمد چون نواب خبر بے تدبیری قلعہ کشائی و ہزیمت لشکریان خود استماع فرمود خشم آلود گشتہ فرانسیس را با دیگر سرداران مع فوج بحضور طلبداشت و محاصرہ سوا اطراف آن قلعہ بود ۞

کیفیت رسیدن فوج از صوبۂ بنگالہ بمدراس و کوچیدن جنرل کوٹ بقصد بردن رسد بہ قلعۂ رای ویلور و تعرضات نواب بہادر و واقع شدن جنگ ہا و دوبارہ معاودت کردن جنرل موصوف بمدراس

و آخر رسانیدن رسد کرت اولی و فتح کردن انگریزان قلعہ چیتور را و
وقایع جنگ نواح سولنگر و ترپاسور و برگشتن زمیندار کالستری براج
از نواب بهادر و تاراج کردن صاحبزادہ فوج انگریز را در سواد دنپا نیلو
متعلقہ تجاور مع دیگر کیفیات روداد سن یکهزار و یکصد و نود و شش هجری انگ

هر گاه کہ جنرل کوٹ بعد جنگ محمود بندر مراجعت بمدراس نمود از بنگالہ جمعیت شایستہ
یعنی پنج هزار جوان با رود و رسالہ فرنگیان با ساز و سامان اعداکش و گاوان توپ کش
و خزانہ مع شصت هفتاد کشتی پر غلہ رسید جنرل موصوف عجب عجبی بکثرت فوج
بهم رسانده لشکر بیاراست و از فرزندان محمد علی خان سیف الملک نامی را همراه خود گرفتہ
بعزم رسانیدن رسد بقلعہ رای ویلور از راه ترو الور طاهر خانی مانند پلنگ شکار جو
بپیش آهنگ گردید طلایہ داران خبر کوچ جنرل بنواب بهادر کہ رونق بخش بلاد ولیسور و
وال پندل بود رسانیدند از انجا مع لشکر و توپخانہ از راه کنداپور عرف کاویری پاک
بدانجانب نهضت فرمود و جنرل پیش از انکہ مقابلہ با عساکر نصرت ماثر رود دهد از تروالور
شبگیر با زده در سواد شمالی معرکہ گاه کرنل بیلی فرا رسیده مقام کرد روز دیگر چونکہ شیر
فلک رمہ کواکب ابیک حملہ فرو برده یا دهان و پنجہ خون آلود از صحرای مشرق بر آمد جنرل
از جای بیشتر حرکت کرده بمیدان وسیع و عریض رسید همون زمان فدائیان لشکر نواب
با سمندان بادپیما انگیزها کرده دل از هستی خویش و بیگانہ بر داشتہ گرد پیش مستعد شده هنگامہ
آرا گردیدند و درین مصاف کہ از حین طلوع شمس تا دو پاس نوایر دشمن سوزی علی الاتصال
گرم التهاب بوده چہ صواعق محرقہ کہ زبان زبانہ بند و تق در اظهار حجت سوختن دراز نداشت

وچه بوارق خاطفه که بیرق اندازی توپ بخرمن هستی خان بیکار خنده نزد وصاحبزاده
از طرف میمنه آهنگ ستیز روز اخیر نموده تفرقه تمام در اهل بهیر وسپاه چنداول فرنگ انداخت
و هزارها مردوزن را ته تیغ وتیر کرده بیک حمله متفرق وگریزان ساخت وبعضی از سرگردهای
فرنگ نیز پای مردی بکار برده بی محابه جرات سعی کردند وبر سر آن لشکر انبوه بی سروپا
تاخته بحقه بازی سوزاندند وبه دود انگیزی هلاک از پیش راندند القصه سرداران فرنگ
بغرور مدافعت عارضی آن خاص نوع سافل در عرض گاه عام خوشحال وشادان بمقام
آنها قیام کردند چونکه درین زد وخورد اکثر سامان رسد غلات پامال سم ستوران عساکر
فیروزی گردید وبهم سانیدن آن ضرور بود معاودت بمدراس نمودند وبگرداوری زاد
ومواد مهم جدید اشتغال ورزیدند ومدت بعد اخری همبرین نمط پای مردانگی براه قصد
اول نهاده راهی شدند در میدان ترپاسور مجادله ومقابله با دلیران حیدری واقع شد

تبئینش به هیئت مجموعی این است **نظم**

دو لشکر مقابل برآراستند
کمر بسته بر کین بهم خاستند
ازین سو یلان غضنفر نژاد
دران سوی گردان رستم نهاد
دو رایت به هیجا برافراشتند
بخون ریزی یکدگر تاختند
چنان مجتمع گشته باهم سپاه
ممیز نشد از دو لشکر نگاه
به تیغ وسنان بسکه آهیختند
دو سیلاب رنگین چو خون ریختند
چو شمشیر بر مغفر انداختند
بسی سرکشان را سر انداختند
ز میغ عروسک برون جست برق
تب ولرزه زان شعله بگرفت شرق
ز بس گوله گردید آتش فشان
که برششش جهت داده آتش نشان

هر آن گوله کو آمدی از هدف	شدی هستی کینه خواهان تلف
سیاهی ز سیمای اعدا دمید	سپیدی ز بخت بد شان رمید

ازین طرف مستان خمخانهٔ تهور بی کیف و کم تکلیف نشاء سرباز ازشعور بیگانه و
ازان سو شیران بیشهٔ شجاعت بی بیش و کم با پیشهٔ پیش دستی آشنا گاهی ازینجانب زمزمهٔ
زنگوله خارج آهنگ گلوله ساز پرده سخت جانی سوختگان میشد و گاهی ازان ضوب
برهم شکنی نیستان سنان و سنبلستان تیر اجل پیکان بقانون صدای موسیقار
زخمه زن تار نفس ناله پرداز سینه های زخمی سپوختگان میگردید چون آن نوبت نیز از
هیچ جانب تقصیری و تفریطی واقع نشده و کارزار خصمین از هر قسم فنون جنگ آوری
علے السویه بمیزان معادلت و مقاومت راست آمد با این تزلزل عظیم در لشکر انگریز رو داد
چنانکه گلوله توپ ازان طرف رسیده پای ترد کرنل اسٹوٹ بهادر شکسته سپه سالار لشکر را
در تشویش انداخت علاوه بر ینحال آنکه از صدمهٔ گلولهٔ دیگر اسپ خاص سیف الملک
از پا در آمد و دل دلاور ریش و دوپاره گردید الحاصل در آن حال شب بر سر دست آمده
جهان را تیره و تاریک و جنگ دو شیر دلیر موقوف گردانید سپه سردار لشکر انگریزان شب
بصد فکر و کاهش بروز آورده صبحی بآئین درست ازان مقام کوچیده خود را بازیسر جلد
ترو الور رسانید و سیف الملک سایه پرور و جنگ نادیده را که بصدمهٔ گلوله هول زده
گرفتار تپ و لرزه گردیده بود سلامت به پدر رسانید بعد ازانکه لشکر انگریز فایز ترو الور
شد نواب ازانجا کوچیده رونق بخش شهر ارکاٹ و حسب دلخواه مامور نظم و نسق آنجا
گردید و همدرین اوقات جواسیس حضور خبر آمد جهازات فرانسیس یعنی عبور موسی بهوسی سپه سالار
فرانسیس و ساخته لشکر انگریز که از ترچناپلی و تجاور جمع شده بفتح قلعهٔ ناگ پٹن و تنبیه

ولندیز آنجا ست تا قتہ بود یک معروضہ اشتہار مخفی نماند چون پیشتر نواب بہادر
باسپاہ و حشم متوجہ نواح تجاور بود ولندیز ناگ پٹن فی الفور کس بحضور فیض گنجور فرستادہ
راہ مصادقت و موافقت درست ساختہ مطیع و منقاد گشت نواب بعد از تمہید قواعد
عہود در مقام خاطر دارئیش آمدہ آلات و ادوات جنگ یعنی توپ و بندوق و لوازمات
آن صندوق در صندوق و دیگر سامان ضرور از قسم بلور و جز آن بقیمت لایق از وگرفت
و دو ہزار پیادہ احتشام بکومک او روانہ فرمود ہرگاہ جنرل کوٹ عازم مدراس شد نواب
ہم در قلعجات کاٹ پلی و شاکوٹہ و کاٹ منیار گوڑی فوجی تو یدل داشتہ بتعاقب لشکر جنرل
معزالیہ متوجہ این نواح گردید سرداران ترچناپلی و تجاور حسب الحکم گورنر بندر مدراس بعد
اثبات تقصیر دلپذیر چونکہ او بحضور سامان جنگی گذرانیدہ بود بفراہمی پنج شش ہزار
سپاہی و اتواب گران سنگ در تاختہ قلعۂ پٹن مذکور را محاصرہ کردہ سعی بیشتر بکشایش
آن حصار بعمل می آوردند و ہرچند در صدد منع رزم و سپردن قلعہ بصلح بنصایح پیش آمدند
پیام شان مفید نیفتاد تا کاربدان انجامید کہ حارس قلعہ دل از ہستیٔ خویش برداشتہ باسپاہ
خود و پیادگان مدد حق مردانگی و دلاوری ادا میکرد دران اثنا جنرل منرو کہ از ایام معطوف
کردن عنان عزیمت از سواد کنجی بعد برہم خوردن جمعیت کرنل ہیلی ذخیل کار کمپنی نشدہ
خانہ نشین بود حالیا برحسب صلاح و صوابدید جنرل کوٹ با دو صد فرنگی و سواری جہاز متوجہ
آنصوب گردید و بعرصۂ دہ روز بعد تلف ہزارہا مرد طرفین قلعۂ مذکور فتح کردہ مع اسیران آنجا
باز از راہ دریا مراجعت بمدراس نمودہ بود سید صاحب سپہ سالار اگرچہ بکومک ولندیز جہد بلیغ
نمود اما فتحیاب نگردید پس از ان کرنل برگفڈ بچہار ہزار مردم بار و ہفت ضرب توپ و چند
سوار ترپ از طرفین پٹن مذکور بعد بندوبست آنجا برگشتہ چونکہ آن میدان از وجود شیران

جہان گرد خالی دید بطرف کاری کل و تلنگواڑی رسیدہ بود کہ صاحبزادہ اعداشکن با
بہادران شیرافگن بنظامت آنطرف دستوری یافتہ مانند تیری کہ از زہ بر جستہ بر سرہدف
میرسد بر نزول بدان بلاد انداخت کرنل مذکور از انتشار خبر آمد جہازات فراسیس و اعانت
نواب بہادر بتجاور آمدہ بعزم حراست قلعہ گوڑلور مبادا کہ فراسیس در آنجا عبور نماید
بیشتر کوچید و در سواد پنانیلور کہ شرقی تعلقہ کمکرن بر کنار جوی کورم واقع شدہ در باغ
نارجیلی فرود آمدہ بود کہ طلایہ داران مفصل این سانحہ بمسامع صاحبزادہ رسانیدند تا
آن شیر میدان شجاعت بر سراغش دویدہ شبا شب گرد باغ مذکور طلایہ حاضر داشتہ
مستعد بود صبحی چونکہ سردار مسطور طنبور کوچ نواخت صاحبزادہ از دو جانب بہ توپ اندازی
فرمان داد پس گولنداز ان چنان شست اندازی نمودند کہ تا اجتماع آن مردم از
صدمات شکست درختان نارجیل نصف جمعیتش پامال حوادث مرگ گردید بالجملہ بعد
صفوف آرائی رزم مع اتواب در میدان آمدہ یک دو ساعت داد مردانگی چون عبور
از اطراف آن محل صد بیم و خطر داشت و شخص خیال سلامت و امنیت از انجانب بسنگہا
شتافت از کردار خود پشیمان گشتہ دیری کہنہ را کہ در آنجا بود مستظہر خود ساختہ آسود و مستر
ٹامسن نامی سردار سوار از یک طرف بر فشون نصرت مشحون زدہ بمردانگی راہ بتجاور سر کرد دلیران
پایگاہ تعاقبش تاختہ چند سوار را مع اسپ سلاح ایشان اسیر کردہ آوردند و سید غفار صوبدار
ہم ہمون روز دستگیر شد القصہ سپاہ نصرت شعار بضرب اتواب دیوار دیر شکستہ پناہ
گرفتگان را بے پناہ کردہ وقف تیغ بیدریغ ساختند و احدی را زندہ از جان نگذاشتند تا صاحبزادہ
ظفر آمادہ جمیع اثاثہ و سامان آنہا بر داشتہ از راہ لعل پیٹھیہ بکوڑلور رسیدہ غربی قلعہ بفاصلہ
یک فرسنگ فرود آمدہ بود کہ جہازات فراسیس در مستقر لنگر فایز شدہ استاد سپہ سراران

فراسیس قلعدار انگریز پیغام سپرد قلعه فرستاد حارس قلعه جنگ مناسب وقت ندیده قلعه را تسلیم نموده فوج اعمال و دیگر کسان سپاه خود را بر کشتی و فرار فرمود در زمان ترکیم ادرک داشت اسباب و آلات احراب جزو کل تفصیل ذره به ذره نزد سپه سالار موصوف فرستاده رسیدش گرفت و خود حسب الحکمش بسواری کشتی ها راهی شده بر قلعهٔ صدرنگ پٹن که در استجارت ولندیزیه بود فرود آمد اتفاقاً سرداری با دو صد مردم بارود و ضرب توپ و چیزی اسباب جنگ بعزم تسخیر آن قلعه از قلعهٔ چنگل پٹ رسیده بود هر دو اتفاق کرده فرنگی آنجا را که ارادهٔ جنگ نداشت بصلح با خود گرفته و قلعچه را شکسته باز به چنگل پٹ مراجعت کردند چون سپه سالار مذکور مع جمعیت خود که چهار هزار سپاه اهل ولایت بودند در حصار گوڑلور فرود آمد صاحبزاده بعد دو روز از سپه سالار مسطور ملاقات کرده تجدید مبانی اتحاد دنیوی را مستحکم ساخت و فرمود میباید که زود با سپاه خونخوار و حشم عدو گذار متوجه گشته مدد و معاون ما باشید تا سهل تر به قلع و قمع اهل نفاق و خلاف پرداخته هر یک ببلاد قلمرو خویش مراجعت نمایم سپه سالار مزبور کسل راه دریا و بی تیاری سایر ادوات رزم و پرخاش را وسیله ساخته چندی مهلت خواست و نواب هم از رسیدن فراسیس به گوڑلور بموجب قرارداد و ملاقات صاحبزاده والانژاد با آن و ترغیب و تحریص در دفع اهل فساد و عناد آگهی یافته سمت بیلپو بر راه گوڑلور رونق افزا شده بود که صاحبزاده فائز حضور شده مهلت خواستن فراسیس و دیگر کیفیت مشروحاً معروض داشت آنجناب والا چند راس گاو توپ کش معه دیگر سامان ضروریش روانه داشته مراجعت بطرف ارکاٹ فرمود و بمو کلان نواحی ویلور مجدداً فرمان از دیاد تنگ عیشی ساکنان معمورهٔ خراب انجامش صدور یافت تا محاصران آنجا علی الدوام بر سر رودخانه یعنی خندق و مسافات قریبه که از مضافات قلعه بود بقرینه طلایه استحضار داشتند چنانکه مو ضعیف ببردن دانهٔ غله

بمستقر خود از بردن مجال نبود و طایری با گوشت طعمهٔ خود بعلت بیم جان از بالای
بر قند از آن آنجا بال پرواز نمی کشود پس در ایام معدود چندان قحط دران خرابه روی
داد که از نایابی قوت و افراط ناداری آشوب شهر مضمون شهر آشوب مطابق افتاد
و قحط اجناس غله و غم و غصهٔ عدم ساز و برگ و پاس سامان قوت معاش مردم شد یعنی
بقالان شهر سودای تهی دستی سود خود در زیان انداختن سنگ و میزان دیدند و تنبولیان
از بی برگی بجان سپاری دست از ورق گردانی ساز و برگ زندگی بیٹره چون بیڑهٔ پان
بر داشتند و طباخ به بینوائی نان در شکم تنور نیافته جز آتش جوع در تنور شکم نتافته و زرگر از
بی زری با ضبط نفس ساخته بعوض گدازش زر در بوته هر دم جان خود را گداخته حداد از سرد
مهری روزگار آهن مراد در کورهٔ آرزوی سرد دیده شیوهٔ دست به سینه زدن چون سندان
بر تپک برگزیده و مسکر تمنای برنج برنج سفر افتاده تره فروش از نایابی آبروی سبز بختی دست
از ترهات سبزی بر بسته سر خود چون کدوی بمغز شکسته و قصاب به بی پایگی دشنه بر گلو
آورده دو کان خود فروشی مسلخ وا کرده و صیقلی بکار رفتان خود را سرگردان نموده آخر مصقلهٔ
صبر زنگ کلفت دل زدوده و حجام حاصل موتراشی یک سر مو در بساط محقر خود ندیده بسان پیکر
آیینه سراسر چشم حیران گردیده و صباغ از شرم بی رنگی و شور بختی زنگ سر شک ارغوانی از پردهٔ
دیده ریختهٔ آب چهرهٔ معصفر چون زرد آب فرو ریخته و عصار چون کاوش همه روز بکاوش
جگر و کاهش دل بکار گاه گردش شهر میگردید گنجد داری روغن چراغ در شبستان تیره روزی او
نمی نمود و باورچی به طمع خام هوس پخت طعام زنگ از ته دیگ می تراشید و لغفان ناداری
دماغ قناعت می خراشید الرام اکثری نا مستطیعان بی استقامت چون کشتی طوفانی در ورطهٔ
هلاک افتادند از ین علت جوق جوق از دایرهٔ آن مهلکه بیرون بر جستند و بهر ناحیه که توهم سلامت

رهنمون شان گشته راه خود ها پیش گرفتند و برخی بسر خوشی باده بی خمار اِنّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْراً
نشئۂ همت رسا یافته عاقبت همان مضیق را توشۂ عافیت پنداشتند و بندیل کرم کریم
مطلق که قاضی الحاجات و کافی المهمات است تشبث نموذند و درحینیکه هلال سلخ
شهر شوال از مطلع شام غرۂ ذی قعده نمایان شد فرستادۂ کرنل ویلور که مهام حکومت
انجا بوی مستحکم بود انگشت نمای خاص و عام اهل مدراس گردید و از احوال زار و نزار
متحیان قلعۂ ویلور اشارت بماه کرد که از چند ماه درین سال غرۂ زاید النور طلعت روشن
جبینان آنجا بمحاق روز تیر انقلاب سال و ماه تحت الشعاع آمده و بیاض روز منخسفان
تیره تخت سیاه تر از شبهای دیجور گشته جنرل کوٹ از معاینۂ اینحال تنگ عیش گردیده در
چاره کار درماند و آن فرستاده دل از دست داده را با بدرقه بشاشت قدوم لشکر
باز براند و خود پس از اتفاق راه ویلور سر کرد تا رفته رفته از پناه جنگل ناکلاپور و شولنگر
و کوهستان چیتور قلعچه چیتور را که ساکنان و محافظان آنجا خبر تاختن جنرل موصوف بان سمت
شنیده پیش از ورود لشکرش قلعه خالی کرده پناه بکوهستان برده بودند مفتوح کرده بود
نواب بهادر بقلاوزی همت و توفیق با تمامۂ جنود مهیاک و سفاک بر گرد آن گروه پرشکوه
بر آمد بعنوانی که گوی بحر محیط با تلاطم امواج بطوفان کاری لنگر زدگان کشتی با شکوه متصادم
گردیده یا ابری گرانبار با صواعق عزم جدال با کوه پر تمکین و هوش یعنی قوم نهور جوش بر سر رسید
و از غریدن ابر توپ و خندیدن برق بندوق و تندی باد مخالف بان سینه های اهل
زمین می لرزید و دلهای وحوش و سباع در اغوش طاقت می طپید بلکه از ذدنه این صدمۂ
باکر و فر کوش اهل آسمان کر می گشت و فغان شورش افواج بقدر تلاطم ابحار و امواج از زمین
کاخ لاجوردی می گذشت تا جنرل کوٹ درین کوفت و کوب و فتنه و آشوب ناخوب

افغانان وخیزان باستیاری استقامت و مددگاری همت بویلور رسید ظاهر اشهرت بی اصل مراجعت لشکر انگریزیه سمت ارکاٹ بعزم تسخیر قلعه اسباب ژمانی پشیمانان لشکر ناکام مدعیان برخلاف داعیهٔ شان گردیده بود نواب بهادر بجزم و احتیاط توزیع افواج باطراف ارکاٹ ارتباط بخشید یعنی سید حمید و شیخ انصر و موسی لالی را با جمعیت آنها بحراست ارکاٹ رخصت فرمود و میر صادق را نیز بحفظ و حراست قلعه مستقل گردانید و کریم صاحب بچهار هزار سوار و دو هزار پیاده بطرف مدراس بنابراینکه راه رسد غلات و کومک لشکر خصم مسدود سازد نامزد نمود بعد چندی چون جنرل کوٹ عنان عزیمت بسوی مدراس که معاد او بود از راهی که آمده بود معطوف ساخت نواب بهادر برگشتن لشکر انگریز مغتنم شمرده باراده مقاومت باز بر قفای آنها تاخت و همچو بازی بصید سیمرغ بال پرواز کشود چندانکه دانست در هوای امکان بچنگل تعارض زد و برد نمود تا آنکه سپاه انگریز بمنع اقدام مخالف ملاذی منیع و ملجای رفیع از کوهستان سواد سولنگر بدست مجال استقامت دید چندی دران محل اقامت ورزید و روز کوچ لشکر مبارزان مضمار سربازی و سربازان معرکه یکه تازی یعنی سپاه فیروزی باظهار ترددات شایسته و ابراز مجاهدات بایسته مزد مردی یافتند توپچیان حیدری برسر راه لشکر معاندان توپخانه نصب کرده آتش کارزار و شعلهٔ پیکار برافروختند و سرداران تفنگچی و پیادهای آشام خون آشام نایرهٔ پرخاش و رزم را بدم تفنگ و بان مشتعل ساخته جمع کثیر را دست بدست درسوختند با این دران روز اهل فرنگ استیلا آوردند و زمیندار کالستری و بمراج عقد موافقت نواب ظفر انتساب گسیختند و آبروی موافقت و وفا ریخته بدریافت وقت فرصت از عرصهٔ معرکه پهلوتهی کرده به لشکر انگریز ملحق و متوصل و برسانیدن سامان رسد بلشکرش متکفل شدند و بهیچ پروری نظام سمتان خود هانگرد ندسپه لار موصوف دران حال رای زد که قرار

درین زمین خالی از ارتکاب الوف مصاعب و صنوف متاعب نیست پس پارهٔ از بهر خود
با جمعی قلیل و زمینداران مذکور در پناه جبال شامخه و اشجار متراکمه نواح براج پالہ کرده خود
باسایر فوج به سمت مدراس معاودت نمود نواب بهادر تفحص سراغ راه خفی و احوال کوه و
دشت پرداخته شبانگاه بر سر اجل گرفتگان بهیر تاخته مهم ایشان با نجام رسانید و چند از
اسپ و فیل و شتر و خیمه و خرگاه و جز آن و توپهای گران سنگ و بسیاری از بندوق و تفنگ
غنیمت کرد همدرین روزها بتاراج تعلقات کالستری و براج فرمان داد و هر چه که از
غنایم آنجا هم از فیل و شتر و اسپ و بقرات گجراتی و جوامیش پرواری وغیر آن مواشی
بیشمار بدستش افتاد جنس رسدی آن بمساکین شهر و لشکر تصدق کرد و جیدان بکار خانها
در آورد و همدرین ایام بصلابتی که دوام دست بسته خدمتش بوده است قلعچه چیتور
بیک حمله بار دیگر از دست کسان انگریز ربود و جوق جوق قوم فرنگ از اسیران
عرصات جنگ نوبت بنوبت به بالا گهاٹ راندﮭ

ذکر باز رسیدن جنرل کوٹ به قلعهٔ رای ویلور و واقع شدن جنگها فیما بین هر دو لشکر در میدان معرکه گاه پیش بین و نواح آرنی و معاودت جنرل کوٹ باز بمدراس و فساد انگریزی انگریزان بندر بمبئی بطرف کورک و کلیکوٹ باتفاق نایاران مفرور و سانحه انتقال جنرل موصوف روداد سن الیه آنکه

بسکه صیت جلالت نواب بهادر بمسامع مجامع هندوستان رسیده بود در هر قلمروی
بهر محفلی از وقایع تفتیح کرناٹک پایان گهاٹ داستانها بر زبانها میرفت و روس

مدعیان دولت خداداد یکسر بجیوب حرمان وخمول می کشیدند ومجال مقاومت از اقران واماثل منتفی می گشت انگریزان مدراس به استهار خبر اصل غارت بهیر لشکر وتاراجی ملک زمینداران صدر وجوق جوق گران تر نواح تجاور از شوری وسواس تمام گرفتند ومشاورت آنها زنهار رخصت خروج از دیارشان نمی داد وبوسوسهٔ عدم رسد غلہ اندیشهٔ مقاتلهٔ بی محابا ومجادلهٔ بی تحاشا در خواطر آنها متمکن گشته از آهنگ مبارزت ممنوع ومتعذر میداشت که درین هنگام نوشتهٔ از ویلور باز رسید که مطبخ سکنای ویلور بل گلخن سرداران فرنگ وتنور شکمهای اهل جنگ با نفاس سردشان خنک تر از باد شبگیر وگزند تر از کرهٔ زمهریر گردیده از نایابی قوت سیر ونیم سیر طمع شان از تمنای زندگی سیر ومردمان قلعه بسعی وتلاش برنج وارزن قاصر همت ونارسا تر از زن شده اند جنرل کوٹ بتصدیق واقعهٔ استهلاک آنها رسد گرانباره برداشت وباردیگر بر قاعدهٔ مضبوط ربط لشکر داد وقدم بقطع مسافت پر مخافت که محمل گونه احتمالات آفت بود برراه نهاد تا چون متصل به ویلور بمصافت پنجپین وعربده کاه نخستین رسید همان حوادث زمانه اتش در پیش آمد وهمچنان برق کارزار شعلهٔ بلا بالا برافروخت وخرمن هوس زندگانی لختی از بوالهوسان طرفین بسوخت ترک فلک بجولان خنگ دورنگ انقلاب بیدرنگ دران مصاف گردی از زمین برانگیخت وبه تیغ بازی بیدریغ بران سرزمین خون بسیاری از قتیل واسیر فرو ریخت مقارن این حال جمعی از لشکر فرنگ بسان مردمیدان مبارزت دران رزمگاه محشر نشان بمدافعت خصم کمرهمت چست بربست چون نراد دهر درین بازی سربازی مهره پیش دست فرنگیان از بندر ششدر بیچارگی برون آورده نقش جدوجهد شان برمراد نشست وبه تحمل چندین هرج ومرج به قلعهٔ ویلور درپیوستند وادای لغا

اقوات عزیزالوجود کہ از بدایع اتفاقات بوده باہل آن مودی نموده و روزی چند از تعب
کوفت وکسل راه ہمونجا بر آسودند چون خبر خروج لشکر انگریز بطرف دھوبی گڈه و آرنی
در لشکر نواب انتشار یافته بود صاحبزاده ظفرمند بافواج نصرت پیوند حسب الحکم غربی آرنی
خیمه و خرگاه آراسته خود بدولت سواد دھوبی گڈه را محل نزول رایات ساخته بود مخفی
نماند کہ بعد جنگ نواح سولنگر محمد علی شجیع را بہ تہمت اغماض و پشت دادن ہنگام فرصت
دشمن شکنی از حکومت و سرداری سپاه معزول کرده بیک اسپ سواری ہمراه رکاب
ظفر انتساب داشته بود و ہمدرین روزہا بنجارہای لشکر فیروزی برچہار پنج ہزار راس
گاو غله برداشته از راه آرنی بارکاٹ میرفتند سپہ سالار لشکر انگریز باطلاع این معنی
فوجی را از گھاٹ گنم واڑی عبور کنانیده بر سر سراغ بنجارہا فرستاد چنانچه سرداران فوج
شبگیر زده آنہا را بیک شلک پریشان ساخته ہمه راس پر غله را رانیده می برد صاحبزاده
خبردار گردیده با چند دلیران تعاقب نموده دو سه ہزار راس ازان گروه مستخلص گردانید
و از پیادہای تفنگچی و کماندار راه گھاٹ چنانکه دیگر بار عبور آنہا نشود بر بسته حسب الحکم حضور
بطرف چنبار گڈه مضرب خیام فرمود و ہر روز در اطراف کیلاس گڈه و لشکر انگریز سوار
نموده بہ شکست دولت اعدا تدبیرہا می نمود روزی از طرف وانمباڑی و انبور گڈه غلات
رسد بہ لشکر صاحبزاده از راه پلی کنڈه و بلنچپو می آمد سرداری از لشکر انگریز تا چہار صد تفنگچی
بر عزم برگردانیدن رسد دو سه فرسنگ راه در تاخت طلایه داران آگہی یافته بصاحبزاده
خبر کردند تا او ہمون زمان چون گرسنه در تاخته بزور سرپنجهٔ دلاوری عبرت شمشیر و تیر بران
جماعه انداخته ہمه را زنده اسیر کرد و اکثر ایشان را دست و بینی بریده گذاشت بعد یک ماه
سپه سالار موصوف لشکر آراسته از راه چنبار گڈه بطرف دھوبی گڈه برآمد نواب بہادر میمنه و میسره

وقلب بفدائیان ناموس پرست سپرده بهیر و بنگاه را از خود جدا کرده با چند دلیران رستم توان و آتشخانهٔ عدو بریان مستعد بجنگ گردید

نظم

چو غرید کوس رحیل سپاه
روان گشت لشکر چو ابر سیاه

سوی وادی خصم شد قطره زن
ببارید ان ژاله های فتن

بطوفان دشمن کشی در مصاف
برانگیخت چون سیل خارا شگاف

بشمشیر چون برق جان سوز تر
سنان چون شرر آتش افروز تر

چون شرر ریزی توپ و بندوق هنگامهٔ رزم گرم کرد و نواب در باغی زیر درختی بر کرسی جلوس فرموده ملاحظه آئین جنگ جان سپاران می نمود و کمندان معزول هم به پناه تنه درختی استاده بود اتفاقاً قضیهٔ جنگ منعکس گردید چه نسیم فیروزی بر پرچم رایات انگریزی وزیدن گرفت چنانکه حملهٔ آتش شیرازهٔ مجموعهٔ پیش آهنگان حیدری از هم گسیخت و او راست طرف باغ مذکور مانند گرد باد طوفان صولت رخیت بوقوع این واقعه نواب سرداران و بخشیان خود را فرمان داد تا کارگذاران امور محاربه توپخانه از پناه باغ بر کشیده بر عقب لشکر انگریز آماده ساختند و تفنگچیان و کمانداران از میمنه و میسره شست اندازی اشتغال ورزیدند و خود بدولت هم پارهٔ برق پاره سواری خاص و بره وطلبید کمندان مذکور از پای درخت صدای بر داشت و گفت که وقت مرد آزمائی همین است نواب نظر کیمیا اثر بآنطرف دوخته ملاحظه فرمود و تبسم کرد سواری موقوف نمود و سواران خاص کوتل و دلیران فولاد پوش را بدفع سپاه خصم مامور کرد و فیلان تنومند را البسلاح گوناگون آراسته پیش رو سندی کشید تا غازیان شیر سیرت دست تهور به تیغ و کمان و نیزه برده انبوه کثیر را براه عدم فرستادند با این سپاه انگریز و سوار انجود راه نداده به تفنگ و سنان و زنبلکه

آتش فشان ابواب آفت و بلا بروی مخالفان کشاده صحن معرکه گاه را بخون فدائیان
گلزار ساختند دران حال صاحبزاده و دیگر سرداران هرچند عرض می نمودند که اقامت حضرت
درینجا هرگز مناسب نیست که غنیم بجر است تمام نزدیک رسیده است اگرچه غازیان ناموس
آشنا بدفعش جهد بلیغ نموده اکثرها بمعرض تلف رسیدند چنانکه از خون کشتگان طرفین زمین
رزم سیرگشته امید که نائره غضب حیدری را بزلال ترحم انطفا بخشند چونکه نواب هرگز
از جای خود حرکت ننمود و سندی دیگر از تفنگچیان و کمانداران و جنرال برداران بر رو
کشیده آسود دولتخواهان لاعلاج شده کمندان شجیع را به اندر ز و چشم نمائی هراسان و
مضطرب ساخته آوردند تا او مرد جابناز دست بسته برپای مبارک افتاد و عرض کرد
که حضرت سوار شوید و این باغ ویران را بوم و زاغ باز گذارید یک امروز در ساحت آرنی
ماہچهٔ رایت ظفر آیت باوج مهر و ماه رسانید انشاءالله تعالی فردا غنیم را چنان نهزیمت
داده شود که تا قیامت نشان هستیش دیگر کسی باز نجوید پس نواب سوار شده متوجه
آرنی گردید الحق نازبرداری و خاطرداری مرد شجیع بر صاحب دولتان ذی شوکت همچنان
لازم و واجب است فی الجمله کمندان مذکور از انجا تنها اسپ جهانده مانند برق در خرمن صفوف
غنیم خزیده با وصف ریزش هزارها تیر و تفنگ طنبورنوازی و علم برداری را به تیغ خار آشنگاف
از هم گذرانیده با آنکه تیری از تفنگ پریشانی شجاعت نشانی و نوکی از سنان بر بازوی
صلابت تراز و خورده بود علم انگریزی گرفته حاضر حضور گردید و علم را بنذر ملازمان والا
گذاشته بزبان بی ریا عرض کرد که کار بی جراتان چنین است پس در جایزه آن هزاران آفرین
و تحسین یافته از بدرک گران بها و خلعت فاخره با کمرهای مرصع و مالهٔ مروارید و دوشالهٔ خاصه
سرفراز گردیده و به بحالی منصب حکومت فوج بنز سر افتخار برافراشت و بدفع غنیم همت برگماشت

القصه چون نواب بساحت آرنی مقام فرمود و سپه سالار موصوف بر دهوبی گڈه آن روز فرود آمده روز دیگر از انجا کوچیده و به تحمل انواع صعوبات که سپاه منصور از اطراف هجوم آورده کوشش رستمانه بعمل می آوردند و از قرولی و بان برانی پای قرار و ثبات اهل نفاق از جا می ربودند بعلی آباد رسید چونکه جنرل سواد علی آباد را مضرب خیام نمود نواب دانست علیکه اراده اش طرف کماٹ چنگم و بارامحل باشد یا از پناه کوه و جنگل عزم ترچنا پلی دارد پس خود بدولت از مقام آرنی کوچیده بطرف باگ ماربیٹھه رایت نصرت برافراخت و قزاقان و باندارن را بمعافی غارت اشاره ساخت تا آنها بمثابه سحاب بر سر معاندان ریختند و قطرات تیر و بان بر اطراف آن لشکر باریده شور طغیان طوفان برانگیختند و اکثر مرد و زن بنگاله و سامریان کرناٹک را مع گاوان و شتران بربار به بندگی و اسیرے آوردند چنانکه تمام لشکرش زیر و زبر گشته پناه ساحل جوی انو منکلم گرفت و تا شام همونجا آرمید و شبانگاه بیشتر راهی شده بر بیش منقلهٔ حیدری که بجانب آرنی احتیاطاً چند رساله تفنگچی با چهار ضرب توپ سر راه گرفته بودند و شب پردهٔ غفلت و ناکامی بر سر روی جسارت آنها فرو هشته بود یکایک شبخون زده دو ضرب توپ گرفت و از انجمله از جماعت حیدر علی بیگ رسالدار که در آنوقت پیش آهنگ شده با سپاه خصم درآویخت حرب عظیمه و داده مردم کثیر مقتول و مجروح گشتند و دیگران از ان جنگ کناره کشیدند در همین فرصت سپه سالار انگریز عازم پیشتر گردید و قلعه آرنی را احاطه نموده در معرض تفتیجش پای ثبات در نهاد چونکه رسالهای انگریزی کوشش جمیله و تردد موفوره بظهور رسانیده شلک زنان تا دروازه قلعه رسیدند قلعدار آنجا که سدی امام نام داشت سعی رستمانه بدفع اعدا ظاهر ساخته از ریزش توپ و بندوق و جزال و حقهٔ آتشبار و سنگهای سرکوب حمله کنان را برگردانید بلکه خود با چند

شمشیرزنان جانباز از راه دریچه بیرون شتافته کارزاری نمود که دستانهای جرات رستم واسفندیار در پیش آن منسوخ گردید وجوی خون ازان معرکه گاه روان گشت القصه سپهدار موصوف هم از روی انصاف بر دلاوری وجانبازی شان آفرینها خوانده بغتتاً برگشت وبلاتوقف راه قلعه وندواسی سر کرد اگرچه نواب تعاقبش درتاخت امافرصت وقت اعداشکنی نیافت بنابرین درمیدان تروا تور مقام نمود سپه سالار موصوف بعد دوروز از وندواسی کوچیده بمدراس راهی گردید ونواب ازانجا بصوب ترمری نهضت کرده چهاونی فرمود دهمدران سال فوجداران ترچناپلی وتجاور جوق جوق سپاهی را بمواضعات وقریات کومیتور وپال گهاٹ وڈنڈکل وغیره فرستاده غلات ومواشی می طلبیدند ورعایا وبرایای آن اضلاع خراب وهلاک می شدند وبعضی از عبده اوثان واصنام آن مقام در مساجد ومساکن اهل سلام آتش غارت وتاراجی افروخته اعلام شور وشر برافراشتند وانگریزان بندر سورت وبمبئی از راه دریا جهازات بسواحل اضلاع کلیکوٹ وتلچیری رسانیده باتفاق قوم نایماران ریشۀ فساد وعناد تا تعلقه کورک که یکی از فسحت آباد قلمرو نواب بهادر بود دوانیدند ودست تدبیر وتصرف در بیشتر محال اطرافش درانداختند وباختیار شیوه براندازی خانه حکومتش پرداختند ودرین ضمن فرصت غنیمت دانسته نایماره مابلهای پالگهاٹ هم جادۀ انحراف پیموده سرنخوت وپوچ برافراشتند وفوجی انگریز را ازمدرا طلبداشته در ازار وخونریزی خلق الله میکوشیدند نواب بهادر بدریافت این وقایع احوال وحوادث اختلال فوج سنگینی بسپه سالاری صاحبزادۀ والاتبار تهور نشان بجهت استیصال تدبیر شان برگماشت وانتظام وانتساق آن حدود بر حسب مصلحت دیدوی بازگذاشت وچهار هزار سوار بسرداری لاله جهبیله رام مع رساله سلطان سنگ سلحدار بتاخت وتاراج بلاد نیلور وگردآوری رسد غلات ومواشی رخصت

فرمود و مهامیرزا خان بخشی و نور الابصار خان را با پنج هزار سوار بضبط حدود کالستری و ونگٹ گری و
بمراج وغیر آن زمینداران منحرف مامور شدند و همدران آوان فرمان قضا جریان بنام مخدوم صاحب
کربا بالت حدود جنوبی پٹن یعنی دار السلطنت رخش عزیمت تاخته بود و دیگر حوالداران آن سرحد
عزا صدار یافت که بسمع همایون ما رسید که نایاران شقی سر از حلقه بندگی و فرمان برداری پیچیده
از خرابی آن نواح خود را معاف نمیدارند باید که بدانچه مقدور باشد کوشش نموده نگذارند که
من بعد آسیبی از بدبختان گمراه برعایا و مساکین آن نواح برسد چون فرمان قدر نشان
بصاحب موصوف رسید افواج را جمع کرده با حوالداران و مینواران بدانصوب توجه فرمود و صاحبزاده
ظفر مناقب چونکه از حضور پدر مرخص گردید بر سبیل استعجال از راه تیاک گڈه به اونٹا تور رسید
جاسوسان خبر رسانیدند که فوجی از ترچنا پلی و تجاوز جمع شده عزم متخلص قلعچه تر کاٹ پلی و شا کوٹه
و کاٹ مینا گودی دارد اگرچه سید صاحب بر حسب استعداد مقدور بهمت خود بدفع آن فوج سعی جمله
بظهور میرساند اما به پست فطرتی سپاه نا تجربه فتحیاب نمی شود بلکه بمحض نا تجربه کاری از دست کلران
و تونڈمان و مرور و نزب سواران تجاور شکست فاحش خورده هول زده است شاید که تا حال
قلعجات مذکور مفتوح اعدا شده باشد بمجرد استماع این خبر شدید بزعزمیت بدان صوب جهانده چون
قضای ناگهان در رسید اتفاقاً پیش از ورود آن نواح شبی از ترچنا پلی گروهی بعزم تسخیر ترکاٹ
پلی وجوتی بهمون قصد از تجاور فرار سیده بلا اطلاع یک دیگر از دو جانب بر قلعچه مذکور هجوم
کردند و از طرفین نردبانها راست نموده بیک حمله بر فراز برج و باره سوار شدند و محافظان قلعچه
چون قوت و قدرت ممالغت دخول آنها در نهاد خود ندیدند از راه دریچه بیرون آمده متصل قلعچه
در جای آسودند غرض گروهی از یک طرف بر حصار قلعچه شلک سر کردند مردمان دیگر طرف دانستند
که حارسان قلعچه بدفع حمله کنان مستعد رزم گشته پیش آهنگ اند یکبار همه شلک ریزان بشیر شدند

چنانکه تا نیم گھڑی بی تمیز یکدیگر با یکدیگر جنگیدند و داد بہادری فیما بین خود ما دادند تا چہار پنج صد
سپاہ طرفین تلف شدند دران اثنا سردار یک طرف بآواز بلند در اصطلاح انگریزی مردمان خود را
گفت کہ پیش روید و سپاہ خصم را مقہور سازید چون سردار طرف ثانی اصطلاح خود معلوم کرد بانگ
برزد کہ ہان دست بردارید ما انگریزان ہستیم پس ہر دو سردار مصافحہ کردہ بہ ناتجربہ کاری خود نادم گشتہ
آنچیکہ از ذخیرہ وجز آن در آنجا ہمدست شد برداشتہ بطرف شاکوٹہ شتافتند صبحی باز پیادگان
ٹھانہ در قلعچہ آمدہ سکونت داشتہ بودند چون صاحبزادہ در آنجا رسید و کیفیت شب دریافت مانند
صبح بی اختیار خندید و ٹھانہ برداشتہ قلعچہ خالی کرد چون سپاہ انگریز از آنجا برگشتند چند کلر
نوندان را با خود متفق ساختہ بر قلعچہ شاکوٹہ یورش کردند ٹھانہ دار آنجا کہ شجیع حمید نامی
صوبدار بد وصد جوان بود برج و بارہ را قایم کردہ داد مردانگی داد و بہ تہور تمام از اعادی
فریب و ہول نخوردہ چنان شلکہا مع انواع آتشبازی از بالای حصار قلعچہ ریخت کہ یورش
کنان تاب تحمل آن نیاوردہ ہزیمت خوردہ پریشان گشتند و سرداران منہزم روز دیگر باز
بآراستگی سپاہ خود پرداختہ در فکر یورش بودند کہ ناگاہ آواز کوس و کرنای سواری صاحبزادہ
بسمع آنہا رسید معلوم کردند کہ کمک می آید پس بہ پناہ کوہ و جنگل بطرف شیوگنگا شتافتند صاحبزادہ
در ظاہر قلعچہ آن روز مقام کردہ بعد ہزاران آفرین و تحسین صوبدار مذکور را در جایزہ آن فدویت
و دلاوری بعہدۂ رسالداری و زر جوڑہای حلقہ دست مطلا و پدک دردانہ و جومالہ سرفراز ساختہ
ہمراہ خود گرفت دران حال از کاٹ مینا گوڑی خبر رسید کہ دلشب فوج انگریز بقصد تفتیح این قلعہ
درحالیکہ پاسبانان آنجا بگرد آوری مواشی و رسد و جز آن در مواضعات شیوگنگا چون بنات
النعش متفرق شدہ بودند و نایک آنہا با بیست مرد جنگی و چند زنان علاقہ آنہا در قلعچہ ستارہ
شماری میکرد بسان گردش روزگار در تاختند چون وی از آنہا وقوف یافت کلران آن نواح

تصور کرده دروازه مضبوط ساخت مستعد دفع خصام میگشت و همه زنان آنجا جمع شده سرگین
گاو در آب خیسانیده ظروف بر دیگدان گرم می ساختند تا آنکه یورش کنان نرد بانها زده بر
حصار صعود کردند یکبارگی عورات غوغای عجیب برداشته ظروف گرم برنگ شهاب ثاقب
بر سر آنها ریختند و سنگ و پارهٔ کلان که بر دیوار تعبیه کرده بودند بی محابا غلطانیدند و از یک طرف
پاسبانان در صدد دفع و منع آنها آمده سعی مردانه بعمل آوردند و سر و سینهای اکثر حمله آوران را به تیر و
تفنگ دوخته باری هزیمت دادند و پیادگان شبگیر زن صدای شلکهای بنادیق اطراف قلعچه
شنیده بایلغار رسیدند و بواسطهٔ ننگ و ناموس حیدری بر عقب آنها بر هم ریختند
الغرض یورش کنان از آنجا محروم برگشتند صاحبزاده ازین معنی خرم گردیده ایشان را
نیز بحضور طلبید و همه کس را در جلدوی نرد بانها یان یک یک حلقه دست از نقره و نایک را
یک جوڑی حلقه طلا عطا کرده بطرف زر و رپاله نهضت فرمود در اثنای راه خبر رسید
که پالیکار زر و ربا جمعیت خود معه دو صد جوان انگریز و نوکران اعتبار خان تحصیلدار ترچناپلی
بدار القرار خود شتافته از آنجا سامان رسد و مواشی بسیار بعید فراهم ساخته به ترچناپلی
مراجعت نموده است صاحبزاده بدان جانب دوانید چونکه سران آن جماعه لعزم عبور جو که
آب بطغیانی بود سامان رسد به کشتیها و سبدها بار میکردند بر سر ایشان چون ابر غلیظ رسیده
حکم غارت فرمود تا غازیان از اطراف بازوی جلادت کشاده باران تیر و بان و تگرگ
قرولی و برق شمشیر چنان باریدند که فقط سرداران آنجماعه بصد محنت کشتیها رانده بر ساحل
نجات پیوستند مگر سپاهیان بمثابه حباب خودها را در آب انداخته دست و پای نرد میزدند
دران حال بعضی شنا در بحر شجاعت چون سیل اجل بعقب رعد نعره زنان بآب در پیوسته
بعضی ها را بدست غضب غرق ساختند و اکثر ایشان را بزنگ ماهیان از آب کشیده بیرون انداختند

پس سامان رسد غلات وغیره برسر آنها برداشته حاضر حضور ساختند القصه صاحبزاده مظفر در
قلعچه نزد پاله ٹھانه معقول بقلعداری محی الدین خان چمن نامی را گذاشته بقطع مسافت دراز
در ایامی معدود و برسر مفسدان چیره دست وغیره سران نواح کلیکوٹ فرا رسیده بسعی مجاهدات
باکار در کارزار آن جماعه بغاوت شعار بمقتضای شهامت و مردانگی ندای مرحبا از عالم بختیاری
و فرزانگی می شنید و سرداریکه با فوج انگریزی بعزم تسخیر آن بلاد اطراف دهاراپور رسیده بود بمجرد
دریافت خبر یلغار صاحبزاده جمیع اسباب گرانبار که فراهم کرده بود گذاشته شباشب داخل
کرنلم گردید و از آنجا شبی آهنگ شب خون بر جماعت طلایه داران دهاراپور رخش جرات تاخته
بود قضارا در اثنای راه آتشیکه شخصی حقه میکشید بزور باد پریده بیک صندوق باروت که بر پشت
گاو بود در گرفت یکبار ملتهب گشته همه صندوقها افروخته شد و قریب هزار مرد جنگی از صدمه آتش
چون زاغ و زغن بر بالای هوا پریده سوختند و از صدا و صعود دود وحشت طلایه داران منصوره خبردار
گشته از اطراف انگیزها کردند و اکثر مردمان آن جماعه را هلاک ساختند و بعضی از سردار و سپاهی
بهزار خواری و تباهی خودها را از آن مهلکه بیرون زده به نزد چناپلی رسانیدند و مخدوم صاحب چون
با جمعیت گران بعزم تنبیه ارباب نفاق قطع منازل نموده متوجه آن نواح گشته بود بهر جا که نزول
وارتحال واقع میشد بغارت و بخرابی مال و ناموس بغیان شقی مبادرت میکرد و اثری از ابنیه و
عمارات آنها نمیگذاشت و گروه گروه سپاه را بقلع و قمع فتنه انگیزان اشاره ساخته اطراف
تعلقات اهل شرک و عناد منتشر کرد و خود معدودی چند در قلعچه سکونت ورزیده بود که روزی
جمعی از ارباب ضلال فتنه مآل با فوج انگریز که از مدهرا رسیده بود اتفاق کرده در تاخت و قلعچه را
محاصره کرده جنگ تیر و تفنگ انداختند صاحب موصوف که ایام حیاتش بسر آمده بود با دوصد
جانباز متوجه رزمگاه گردید سپاه غنیم حسب قرارداد خودها او را درمیان گرفته خواستند که

دستگیر نماید آن جهان پهلوان که عزت اسلام دامنگیر حالش گشت بهیچ وجه توهمی از آن گروه انبوه بخاطر راه نداده مانند شاهبازی که در حلقهٔ کبوتر می افتد باهمین جانبازان حمله آور گشته وراندک زمان به تیغ و نیزه از خون مخالفان فراتی روان ساخته جام شهادت پیمود و هم در آن سال نواب ظفر رکاب بمیر صادق جهت اخراج خاص و عام برایا و رعایا بلدهٔ ارکاٹ و راندن شان ببالاگهاٹ فرمان داد تا سرهنگان غلیظ القلب در هر کوچه و بازار منادی شدند - لَوْلَا كَتَبَ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ فِي الدُّنْيَا لَعَذَّبَهُمْ - و محله محله خانه شماری ستم اندیشان و کلوفشاری الیشان موجب نفس شماری متعفران وطریان شتاب برانیان شد که براختیار شتاب این سفر شدائد سفر مقدم می شمردند گویا که قیامت این امم محشوره در همین دنیا برپا شد و نمونهٔ یوم النشور از شور و غوغای این اقوام منشور هویدا آمد و برهم شکستن دیوار و پریدن بروج حصار عالم پناه برخنه اندازی نقب و پرکردن باروت شهرپناه معنی اِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ بصورت می آورد و خروش این صیحه از مقدمات اِن كَانَتْ اِلَّا صَيْحَةً وَّاحِدَةً عبارت میکرد و دران روز تاچه غارت و دست بردی که نصیب هیچ بیدین مباد و هیچ شوربختی شور آن روز مبیناد و آماندگان بیدستگاه بطالع شوم خود ندیدند و کدام ظلم و ستمی که برجان خود ها از دست جابران نه کشیدند بیت

نه کسی را مجال فریادی	نه کسی داد خواه را دادی

چون خوش انجمنان عشرتکدهٔ ارکاٹ بساط عیش و نشاط در نوردیدند دران خطهٔ گلشن نشان یکسر خارستانی در دیدهٔ عبرت کشیده روزگار خلیدن گرفت عندلیب از داغهای مطیبه و یرانی این چمن باکسوت آوارهٔ دشت کربت غربت گردید و قمری در بند این ملال طوق حسرت در گلو انداخته و فاخته دل از عیش این خرابه پرداخته بامشرب قلندری در ساخته شاخسار درختان این مرز و بوم آشیانگاه چغد و بوم و صحن چراگاه حیوانات اهل آرامگاه وحشیان شوم و چندان

وحشت درین سرزمین روی نمود کہ جنبیدن پر کاہی کوہ ہول جانفرسای و دہشت ہوش ربای
برسینہ بقیۂ آفت رسیدگان کہ خبر عشر آبادی آن ہم بدین خرابی باقی ماندہ بود می افگند و برخی از
اہل بلدہ کہ درین صدمات روزگار با حوادث دوراز کار میکشیدند بعضے بوسیلۂ عجز والحاح و بعضے
بزیرشس نقرہ وطلا شباگاہ از سرہنگان و نگہبانان دروازہ رہای یافتہ بمدراس راہی شدند
و ہمدران زمانہ بمصداق آیۂ کریمہ کل شیء ہالک الا وجہہ جنرل کوٹ بمرضی از دار فنا رخت زندگی بربست

ذکر سفر آخرت یعنے متوجہ شدن نواب بہادر بخلد برین و شرح اخلاق گزین و عادات و کاردانی و دستور و عملش معہ دیگر کیفیات آنکہ

چون نواب بعد جنگ نواح آرنی برگردید و منصوبہ گرد آوری سامان جنگ و اشتغال مہم قلعۂ
مدراس مستقیم و تحصیل خراج ممالک فرنگ و ارجاع بعضے سخرفان جادۂ تسلیم مدت العمر خود لبسر آوردہ
ازین سو بہ آن سو یعنی چندی در میدان تمری و چندی در نواح رانی پیٹ و چندی اطراف ماہی
منڈل گڈہ انتقالات میکرد و انتظار ورود فراسیسان موعود گورڑلو میکشید کہ ناگاہ سرطان
بحر محیط اجل لشکستن کشتی حیات آن غواص بحر شہامت و تہور حباب آسا در برابر کتف سر
برآورد و روز بروز رنج و الم بیشتر مستولی می شد چند انکہ اطبای حاذق و جراحان فایق خروجش
ازفساد بخارات معدہ و امعاد انستہ بمنضجات و مسہلات لتصفیہ اش نمودند ہیچ فایدہ بر آن
مترتب نہ شد غرض شدت وجعش صلابت طبعی او مستہلک ساخت و از مسند تمکن بر بستر ناطاقت
انداخت و قوت جسمش شکست و کام و دہانش از قوت لا یموت بربست تا ازان جایگاہ منحوس
نہضت کردہ در ناحیۂ پونا کہ شمالی ارکاٹ دو کروہی است خیمہ و خرگاہ برآراست چون دست

تدبیر و معالجۂ اطبا و فصادهند و دکن از ان دملش که توجه بسرایت باطن داشت لبسته شده بود جراح
قوم فراسیس بر وفق رای حذاقت سگالش آن مایۂ مواد و بال جان بشگافت و چون شان
عسل چندین هزار روزنه ناسور جگر تراش و نشتر کاری نیش زنبور در سینه خراش در باطنش
پیدا یافت و مرهم کافور نهادن بر آن ریش سراپایش بسوخت و از هر بن موی رشته شمعی در تن
او برافروخت القصه چون حضوریان از زندگی آن سرمایۂ حیات عالم ناامید شدند طلب داشتن
صاحبزاده کراة و مراة عرض کردند جواب داد که برای چه تکلیف این معنی نمائید که از طلبیدنش
کار سرکار نظام خواهد شد اگر خدا خواسته باشد بر وقت خواهد رسید بهادران آوان جوابیس
معروض داشتند که جنرل کوٹ سپه سالار لشکر انگریز از جهان فانی بجهان جاودانی انگیز کرد نواب
باصغای این معنی بآن حالت تباه آهی کشیده فرمود که خوب شخص دانا بود بتجربه کاری تمام از
سپاه لفٹ اشتباه ما فریب نخورد پس منشی را بحضور یاد فرموده فرمان جهان مطاع موسومه
صاحبزاده بدین مضمون ترقیم فرمود که زود بوجه احسن بندوبست آن طرف نموده مراجعت
باید کرد و نظر غور بمآل اندیشی برجزو و کل لوازمات دولت و ثروت باید گماشت اگر فوجی ضرور
باشد بمدد خود باید طلبید زیرا که در امور تنسیق و تنظیم کل مهام دولت ما شما را مختار کردیم زمانی بل
آنی در کار سرکار تجاهل و تغافل روا نداند پس روز دیگر خود بدولت در خزانه وا کرده تمامی سپاه
و حشم را بتفصیل هر کچهری موجب یک ماه انعام تقسیم فرمود چون روز سلخ شهر ذیحجه رسید از
حاضران پرسید که امروز چه تاریخ است عرض کردند آخر ماه ذیحجه و امشب شب هلال شهر محرم است
پس فرمان داد که برای غسل آب تیار سازند اگرچه طبیب درین امر تجویزی نداد او را بیرون خیمه
رانده غسل کرد و لباس پاک و خاصه پوشیده بر تعداد انگشت چیزی خوانده دست بر چهرهٔ
مبارک مالید و همون زمان دو هزار سوار را بتاخت و تاراج ملک پالیکاران شمالی ارکاٹ

و پنجہزار سوار رینا بر رعب افزای لطف مدراس راند و بعضے سردار را بحضور طلبیده در بند و بست
کار خانجات تاکید آکید ساخت آخر الامر بقضیۂ کان امر اللہ مفعولا طلوع ہلال سر شب غرۂ محرم الحرام
اول سال یکہزار و یکصد و نود و ہفت ہجری کہ آن روز آخر سال برات حیات و شب اول ماه
جانگاه حلول موت او بود و ساقی اجل ساغر عمرش بدرد مستی پر کرده دمادم نفس شماری
کج میداشت و بر خاک مرده دلی و افسرده خاطری امادگی ریختن میگذاشت تا در آخر شب کہ چند
جرعۂ او عذاوشوربا فرو برده بر بستر خواب دراز شده بود شدت سکرات و ہجوم خمار یاس
از حیات بوداع این خمخانۂ بی کیف و انشۂ بدمستی سرا مر حریف چشم امانی و امالش بر بست و مینای
بادۂ عشرت جوشش ابنگ حسرت شکست آری لمولفہ نظم

اگر باشد گدا یا شاه فیروز	بباید رفت زین کاخ دل افروز
تن کز ناز دولت پرورید ه	شود در خاک آخر آرمیده
ازین امر اند عاجز یار و احباب	زن و فرزند نی جرات درین باب
اجل از صاحب حشمت نترسد	ز دولتمند با صولت نترسد
چو انفاس کسے تکمیل یابد	بتاخیر دمی قدرت نه دارد
چنان گردش ز چرخ چنبرین رفت	بیکدم حیدر و ہم حیدری رفت

القصہ خوانین عمده ارکان دولتش مثل محمد علی رسالدار و غازیخان و مہا میرزا خان و بدر الزمان
خان و غلام علیخان و ابو محمد مرده کہ سر رشتہ داران توشک خانہ وغیره کہ آثار حلال نمکی و دولت
خواہی از ناصیۂ حال و قال شان دران حال پدیدار بود اشاعت این حادثہ و اعلان اینواقعہ
خلاف مصلحت نظم مملکت اندیشیده ضوابط مراسم عہد حیات بعد ممات نیز بر صورت اصلیہ
بحال داشتند و سر رشتہ روابط انتظام توزک از دست فرو نگذاشتند و خدمتگذاران واقف

امرا را بهر اخفای این سانحه بر همزن ملک و دولت بلا اطلاع یکدیگر جدا جدا محبوس ساختند
و در هنگام شب که جز چشم ستارگان و تاریکی سیوم پاس شب بیدار نبوده به تجهیز سفر آخرتش پرداختند
و چون گنج مخفی در کنج صندوق جنازه که به عطر و عبیر و گلگون و پنبه آماده داشتند مودع ساختند
و شبانگاه بابدرقه معتمدی چند و درود خوانان هوشمند به کولار فرستاده بتودیع مدتے
معین بخاک سپردند و کریم صاحب پسر کهین نواب مرحوم را بر مسند دیوانی حضور نشانده مهمات دولت
بصلاح جهانبانی بحال داشتند تا بعد از اتمام عشرهٔ محرم محترم از ان محیط مهیب رحل اقامت
بر بسته متصل آرنی فرود آوردند و با قصی غایت در حفظ مراتب حراست و مراعات مراسم
کیاست بکلی کوشیدند و بداد و دهش مشاهرهٔ خیل سپاه بتجویز و صواب دید صاحب دیوان
سر کیسه خزاین واکرده بالعکس قانون قدیم بابداء رسوم جدید جوشیدند و مبلغی بطریق صدقات
کفارهٔ لذنوب الموتی بر فقرا و مساکین صرف کردند و هزار سوار بطرف نیلور و دو هزار سوار
بهر طلایه بطرف لشکر انگریز روانه کردند و مهامیرزا خان را بنهایت صداقت و اخلاص دولت
خواهی معه عرائض حقیقت این واقعه روانه حضور جاه و جلال آن نتیجهٔ دولت و اقبال ثمرهٔ شجرهٔ
شوکت و شان خسرو گیتی ستان جناب ٹیپو سلطان که متوجه مهم کلیکوٹ بود کرده درباب تصمیم
عزمیت بصوب لشکر بتعجیل ترشرایط مبالغه بالغه و الواع رسوخیت و الحاح بظهور رسانیدند
اگرچه ذکر اخلاق و عادات و بیان حسن تدبیرات آن مرحوم والاصفات از حیطهٔ قلم و زبان بیرون
و افزون است لاکن بر حسب ضرور از هزار یکی بمعرض تشریح می آرد که نواب مرحوم در اصابت رائے
و وفور دانش و تدابیر گوی سبقت از سایر سلاطین و امیر و وزیر دوران سلف بوده بعلو شان و
کثرت اسباب جاه و حشمت و افزونی مواد ثروت و مکنت عدیل و نظیر خود نداشت مهربان سپاه
و مستجمع بر و احسان بود محفلش شان عالی داشت و جز او کم کسی حرف میسر د آنچه میخواست خود

بدولت می فرمود دیگران را جز نعم خواهی نبود زیاده گوئی خوش نداشت بیشتر اوقات
ذکر مجلس انتظیم و تنسیق ملک و اقالیم و واقعات جنگ و شمشیر و تفنگ و جواهر و فیل و اسپ خوش رنگ
بود و فراستی غریب ترو پندار سرداری و بلند پرواز بها طرفه در سر داشت و در هر شهر و قصبات و
مواضعات قلمرو خود سوای اخبار نویس خفیه نویسی و جاسوس شب گردی علیحده نامزد ساخته
اخبارات می طلبید و از صبح تا شام لمحه بیکار نمی ماند و در بند و بست کارخانجات خود مقید و مامور
میبود و از عهده داران و حوالداران کارخانه هر کس کوششی میکرد و غفلت می ورزید فوراً او را طلبیده
سزایش در کنار عملش می نهاد و می فرمود که کار سرکار بدیانت و اعتماد تو سپرده بودیم چرا خراب
کردی و وقتیکه بر سفره می نشست از هر قسم طعام که حاضر باشد تناول می فرمود اما بر نمکین و ترشی زیاده
رغبت داشت و بر دال و خشکه ختم طعام می نمود و بر شیر هم راغب بود و در سفر اکثر اوقات
بر نخود بریان و بادام و نان خشک برنج و خام و خشخاش سرخ که درین ملک راگی می نامند قناعت
می ورزید و لباس سرخ نافرمان و چهینت برهان پوری هر حال دوست میداشت و هر وقت میپوشید
و دستار سرخ و نافرمان بشمار صد دستی بر سر مبارک می بست چون به مسند می نشست نیمچه براق مرصع
قبضه در پیش میگذاشت و مقدمات جزو کل مهات مملکت به پیش خود فیصل میداد حتی که چرم و حشو
جوال و صفوف رشته بچشم خود مشاهده کرده در توشک خانه می گماشت و سوداگران و بیوپاریان
و ساهوکاران را بنوازشات شاهانه خوش میداشت و متاع ایشان را بخواهش تمام قیمت
گران خرید میفرمود و اسپ فروشان را سوای قیمت راسان شان زر انعام با خلاع عطا میکرد
چنانکه احیاناً در اثنائی راه ممالک محروسه اگر از قضا اسپی سقط شد بعد رسیدن دم و یال معه
کواغذ اسناد عمالان و حوالداران آن ضلع نصف قیمتش میدهانید و از بر مساعده اش برنگ
رنگ در اطراف جهان منتشر گشته و قدر و عزت مرد دلیر و جری و تجربه کار از هر قوم که باشند نزدش

بیشتر بود و کسی که کارنمایان و نزد دشایان بظهور رسانید بدل نظر پرورش بر او مبذول
داشته در ترقی مرتبه اش میکوشید و شخص کاردان جهان دیده را به عاملی و فوجداری و امینی نامزد
می فرمود و دشمن آرام طلبان و آسوده مزاجان و نفس پرستان می بود و پشت و پهلوی ملازمان
تغافل منش و رعیت کش بارها از ضرب قمچی ها نرم میکنانید و شخصی را که از یک خدمت بعد اثبات
قصور و فتور در کار سرکار و ظلم و ستم بر خلق الله و تغلب و تصرف او بشواهد کارکنان معزول
میساخت باز او را بران خدمت مامور نمی فرمود با اهل دیانت و کفایت و اشراف کارهای عمده
تفویض می نمود و در هر کارخانه ملکی و مالی در حضور و غیبت اخبار نویس و هر کارها و خفیه نویس بعدم
اطلاع یکدیگر برگماشته ماهیت نیک و بد هر امر دریافت می نمود و گاه گاه در پردهٔ شب گلیم سیاه
پوشیده تنها بنا بر دریافت احوال اهل لشکر و غربا و مسافران در شهر و کوچه میگردید و در لشکر
هم همین معمول داشت و اکثر سال و ماه در همه صرف مینمود بلکه نتیجهٔ زندگانی خود انتظام امور دولت
منحصر در سفر میداشت اگرچه نواب مرحوم در ظاهر امی بوده هیچ از نوشت و خواند بهره نداشت
لاکن از رزانت رای و دقت پسند خدا داد بر دانشوران و شوار پسندان دهر ترجیح میداشت
و در تعلیم و تدریس صاحبزادگان سعی جمیله می فرمود و کم گو بسیار خوش گو بود و مردم با تمیز با تالیقی
صاحبزادگان متعین و خدمتگاران حضور بهر خدمت شان مقرر میشدند و صبح و شام ذره بذره
از گفتار و رفتار و کردار و جواب و سوال آن روز معروض حضور میشد چونکه صاحبزادهٔ والا قدر را
بدفع اعادی و کشایش قلاع بهر ناحیه که دستوری میداد او را بحضور طلبیده بزبان فیض ترجمان
ارشاد می فرمود که شما را بجمیع امور لایق و دانا دیده برین کار مامور میسازیم و اینقدر لشکر سوار و پیاده
و توپ خانه و خزانه بشما می سپاریم باید که در کار سرکار قصور نکرده به هوشیاری تمام سرخرو باید آمد
و در غنیمتش سردار و سپاه معینش را بیشتر خود خوانده موکد میساخت که صاحبزاده جوان است

او را نگذارید که از شما جدا شده جرات بی تدبیر نماید و خبرداری و نگهبانیش بر آن و زنان بر ذمهٔ فدویت خود قرار داده باشند وقتیکه صاحبزاده از بند و بست کار مرجوعه فراغت یافته مظفر و منصور بحضور پرسید بار به همین دستور که سابق ذکر یافت مقید می نماید الحق مودبان و ممیزان والا فطرة نمی پسندند که اولاد خود هم بازی اراذل بی تمیز واوباش پر ستیز گردیده از مناصب و مراتب جاه و اعتبار معرا شوند آری

فرد

احتراز از الست بد بستان کردن خوش است	صحبت انگوزه ضایع مشک اذفر میکند

بارها مشاهده افتاد که فرزندان اکثر صاحب حشمت و شوکت بسبب طلوع العنانی و ناز برداری پدران و صحبت اسفل اهالی چنان از پایهٔ شرافت و عزت بر افتادند که هرگز سر اعتبار باز نه بر داشتند الحاصل بعد چهار روز منشی صاحبزادگان را اجازت استراحت بمحل زنانه میداد و اکثر اوقات در جبهٔ تحمل بر شوخی و گستاخی مرد شجیع میداشت چنانکه روزی در مجلس حضور تذکرهٔ جنگ چرکولی در میان آمد نواب مرحوم بزبان مبارک فرمود که در آن روز همه لشکریان ما طریق حرام نمکی بیهوده از رو بروی ما گریختند و احدی دست بشمشیر برده فدای وار نکوشید از ین رو همه جانهای خود مفت بر دسیاهی در باختند از حاضران آن جالس نسیمن خان ونٹی کدری که دران معرکه گاه جادهٔ حلال نمکی بیهوده تمام بدن و چشم خود را وقف شمشیر و نیزه ساخته بود جواب داد حضرت راست فرمائید که ما هم گریختگان را دیدیم اگرچه این همه از مقدرات است باختیار کسی نیست لاکن بفرمائید که این چشم از چه آفت واز بهر کدام مرد ناحق شناس تاب بصارت که نتایج زندگی و حصول لطف نظارهٔ حسن و قبح جهان رنگ آمیز است در باخته شد نواب تبسم کرده فرمود که ما بر شما ایراد نمی کنیم و روزی محمد علی کمندان را بجفایت مهمی فرماندا داو بسرانجام آن مهم خزانه درخواست نمود خود بر او خشمناک شده فرمود که هر ماه زر بیجاب مثل مهر مادر خود از سرکار میگیری و اسراف

بینائی ماخوب میدانیم بروقت کار باز زر میخواهی نه میدانی زیرکه تا این مدت خراب کردهٔ از روی حساب
درم درم باز یافت خواهیم نمود و نزا مغلل مسلسل خل جر که سرامیان واجب القتل خواهم فرمود او شوخ
منش رو از ان طرف گردانیده بمتصدیان توشک خانه می گفت که فهمیدگی سرکار معلوم شد فقط
بر عقل و رای پیر مرد نازیدنی است مرا بتقدیم این امر زبا یدو الا کار سرکار ابتر خواهد شد هر چند که
عرض گستاخانه او بسمع شریف میر سید اما بشان سرداری وصفت نازبرداری بر گستاخی دولت
خواهیش نظر نمی نمود و به متصدیان توشک خانه و خزانه حکم می فرمود بدهید هر چه که او او باشد منش
می خواهد و امثال این از کار بار ها بظهور آمده و در فهم علوم قیافه و نظر بازی سرآمد وقت و یکتای زمانه
بود چنانکه از یک نظر و الا فطرت چندین کار ها که مثل مشاهدهٔ نو ملازم و ملاحظهٔ اسپان نو خرید و تقرر
قیمت آن و معاینه اجناس نفیسه اقسام اقسام و شناخت جواهرات و انتخاب بی اجرام آن و استماع
مضامین عرایض ملکی و مالی و افراد اخبار قلمی و سوانح زبانی و صدور جواب باصواب برمحل برخلاف
تقرر بر یکدیگر و جواهر شناسی و آلات و ادوات حرب و بیکاری رنج و نزد و درست بساخت او حافظ
حقیقی باوصف تحصیل علوم سلاطین عزاده و لتمندان قدرا چنین ذهن ذکا عطا نفرموده بر قوت
حافظه و تدبر که اش هزار آفرین بل لکوک تحسین توان خواند آری بیت

هر کسے را بهر کارے ساختند	میل او را در دلش انداختند

روزی فیمابین یکی از فرقهٔ شیعه و اهل سنت و جماعت مباحثهٔ دینی رو داد و کار از سخن و زبان گذشته
بدست و خنجر رسیده بود که جاسوسان مفصل اینمعنے معروض حضور داشتند پس هر دو را طلب فرموده
پرسید که چه بحث دو راز کار می کنید و چرا مثل سگان غوغای بی معنی می نمائید سنی عرض کرد که قبلهٔ عالم
این مرد بر یکین درحق خلفا اجناب ختمیت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم که نجوم فلک هدایت
اند جرات پرداز است بلکه زبان طعن می کشاید که بنده را شنیدن آن خار در جگر میشکند پس از شیعه هم

استفسار فرمودتا او بطور مذہب خود عرض نمود کہ ابوبکر صدیق خلیفہ اول رضی اللہ عنہ از مرتضی
علی کرم اللہ وجہہ چنان کرد و عمر خلیفہ ثانی رضی اللہ عنہ در جناب ام السادات فاطمۃ الزہرہ
رضی اللہ عنہا چنین کرد و بارہا رنجانید پس پاس خاطر آنہا بر سادات بنی حسین حسینیت خود بدولت
عدم دل شکنی ہر دو مبحث منظور نظر داشتہ بزبان حق بیان از شیعہ پرسید کہ تو در حق کسانیکہ
حرف میزنی زندہ ہستند او عرض کرد نہ تا بعتاب حیدری خطاب کرد مرد آنست کہ عیب و ہنر
کسی رو برویش ظاہر کند نہ کہ بر قفا بزرگان گفتہ اند کہ غیبت حرام است شاید تو نسل حرام ہستی
کہ درین امر اقدام نمائی اگر کسی بار دیگر در چنین بحث سیئی الادب اوقات ضایع سازد و مخل کار سرکار
شود شلیطہ و میخ کوب برای خود آمادہ بداند و روزیکہ بہ محفل حضور اہل ہر دو فرقہ حاضر بودند یکی از
اہل سنت و جماعت نقلی گذرانید کہ مسافری بر اسپ سوار شدہ راہ میرفت قضا را در اثنای راہ خلابی
بود ناگاہ پای اسپش در آن گل فرو رفت راکب فرود آمدہ عنانش بگرفت و بیرون کشیدہ گفت
کہ باستعانت صدق جناب صدیق اکبر بیرون آی نیامد باز گفت باستقامت عدل حضرت فاروق
اعظم پیشتر خرامی حرکتی نہ کرد باز گفت از قوت فراست حضرت عثمان بیرون شتابی از جا نہ جنبید پس گفت
بزور بازوی شجاعت مرتضوی رضی اللہ عنہم اجمعین قدم پیشتر گذاری ہمون زمان اسپ آنجا جستہ بیرون
آمد سوار شمشیر کشیدہ گفت ای اسپ تو رافضی شدہ نزد من کار تو نیست پس بیک ضرب پیش قطع
کرد نواب بمجرد شنیدن نقل تبسم کردہ جواب داد کہ وی عجب نادان محض بود و جاہل سخت ندانست
ہر کہ زور مند بود اسپ را از گل بر کشید و بمیدانی کہ ازین نقل صریح سراسر عجز و انکساری صاحبان
پیشین ظاہر میشود پس گویندہ بسیار خجل شد و بعضے اوقات مزاح و ظرافت عاقلانہ از مصاحبین
خصوصاً بہ علی زمان خان می نمود چونکہ صوبہ سرا فتح شد روزی سوار گشتہ بہ تماشای شہر از یک
راستہ خرامان گردید و در بعضے کوچہای آن شہر اکثر فنو پیش خانہا واقع شدہ انداز حاضران

پرسید کہ این قنوریچہ سبب در آبادی انداوشان عرض کردند اغلب کہ در ایام پیشین این ہمہ
ویرانہ بود والحال نظر بہ پرورش خلق اللہ و رعیت نوازی حکام پیین مردم از ہر دیار رسیدہ شہر
آباد شدہ است فرمود عبارت آرای موقوف شمانہ میدانید کہ این مرد و زن برای خانہای خود ہا
جنگیدہ مردہ اند الفظ لونڈی کا یعنے کنیزک زادہ کہ زبان زد اکثر دکنیان است بر زبان مبارک
جاری بود و ہر کسیکہ خشمناک می شد اورا باین لفظ میخواند بلکہ عین الطاف و نوازش وابستہ این
لفظ بود علی زمان خان روزی برمز و کنایہ عرض کرد کہ این لفظ رکیک شایان صاحب شوکت
ذی ہوش نیست تبسم کردہ فرمود ای صاحب ما و شما ہر دو کنیزک زادہ ایم فقط حضرتین سبطین
یعنے حسنین علیہ التحیۃ والرضوان بی بی زادہ اند پس ہمہ حضار این سخن را عظیم پسندیدند و قبول کردند
زیرا کہ القاب مقدسہ جناب والدۂ ماجدۂ آنحضرات خاتون دو جہان است و ہر جا کہ برای
سرانجام مہمی لشکر متعین میساخت ازان لشکر ہرگز بیفکر نمی بود و با نواع لوازمات چہ از زر و
چہ از سامان جنگ و علوفہ و رسد غلات تائید آن جماعت منظور نظر والا میداشت و ہر قلعہ را
کہ تسخیر میکرد بمرمت آن قلعہ و بنای حصارہای تازہ لکھوکہا زر صرف مینمود چنانچہ اکثر قلاع
زمین دو زی و کوہی پایان گھاٹ و بالا گھاٹ شاہد حسن این معنی است و نام قطاع الطریق
و اچکہ گرہ بر و دزد و حرامی از صفحہ شہر و قصبات و قریات قلمرو خود حک ساختہ احیاناً کسی جا
قطاع الطریقی و دزدی بعمل آمد و کادلی گر یعنے نگہبان آن عرز و بوم را بلا تامل بدار می کشید
و شخص خدا ترس و نرم دل را در آنجا می گماشت و لشکریان را بداد و دہش و رعایا را بمدار قول
بی کاہش و کاوش بسیار خوش میداشت و در تمامی عہد دولت خود سوای ہون حیدری کہ
بیکطرف آن حرف ح و طرف ثانیش نقوط مضروب است و فلوس و کاس مسمی فیل سبب رواج شہر
اینکہ یون گیج نام فیل سواری خاص کہ در شکل و شمایل از ہمہ فیل گزیدہ و راست رفتار و چلد و منظور نظر

کیمیا اثر و مقبول سواری خاص بود ناگاہ سقط شد و ازین معنی بحضور تاسف تمام دست داد تا شکلش بہر یادگار بر فلوس مضروب گشت دیگر مسکوک نہ فرمودہ ہمدران روزہا روزیکہ برعہدہ داران و حوالداران کارخانہ دولت بہ تخریب امور غضب آلود بود قضارا داروغہ دار الضرب بحضور عرض کرد کہ بر فلوس نو کدام ضرب ارشاد شود در حالت خشم فرمود شکل کیر خرضرب کن پس او ہمچنان چہار پنج ہزار فلوس دران روز مضروب نمود چنانچہ چندی فلوس مذکور مروج شدہ بعد ازان بعضی دانایان بحضور عرض کردہ ہمہ آن فلوس را جمع کنانیدہ گداختند و شب یکشنبہ در سفر و حضر رقص زہرہ جبینان قمر طلعت میدید و در ایام دسہرہ کہ عید اہل مرہٹہ است اگرچہ رسم کفار است و بدل ازان متنفر می بود لاکن بہ محض پاس خاطر تالیف قلوب میسوریان کہ عبارت [illegible] ادلاد چک کشن راج و ڈیرو کارپردازان آنجاست بنابرانیکہ حضرت مرحوم ہر دل عزیز بود بحکم آنکہ تقلید کفر کفر نباشد دہ یوم جشن میفرمود و فرزندان کشن راج و نندراج را بہ محل عالی بار دادہ دو سہ ساعت اوقات ہمایون بہ نظارہ آتشبازی و جنگ آہوان و زور آزمائی جوامیس و حملات فیلان کوہ شکوہ با یکدیگر و پنجہ بازی مصادرت یلان تن و مند کہ در دکن جہٹی نامند صرف میفرمود خران را بجای آب شراب خمر بسمری تمام نوشانیدہ در تپش صحن جہٹی محل عریال کشیدہ بر شیر زنجیر بند میگذاشت و حملہ شیر و لکد زنی و غوغای خران مشاہدہ کردہ تبسم می فرمود و حبشیان خفتان گلیم پوشانیدہ با کتکہ ہای صندلی از خرو سان می چکانید و بعضے ملازمان قوی را بر سب آزردی آنہا انتخاب کردہ بہر کشتن شیر مردم در رہین عریال روان میفرمود نواب در شست اندازی بندوق عدیل و نظیر خود نداشت چنانکہ در وسط ساحت عریال درخت موزی نصب کنانیدہ شیر زن را ارشاد می فرمود کہ گرد آن درخت با شیر درآویزد اگر آن مرد دلاور بر شیر غالب آمدہ از جان بجست او را با نعام زر و خلاع و اضافہ از آز و نیاز دنیا مستغنے میساخت چونکہ شیر غالب گشتہ

مرد را بر زمین آورد تفنگ برداشته چنان میسوخت که نیرش از سر شیر سگ گذشت و مرد سلامت برمیخاست در اوایل و آخر عہد سلطنت خود بنابر رعب افزای بقطع گوش و بینی و دست و پای اسیران مرہٹ و دیگران فرمان میداد و در مہم ارکاٹ بتجویز و اغوای بعضے خواجہ سرایان مردم آزار و عاقبت خراب اکثر دوشیزگان شنکیاہ برقوم را خواہ برضامندی والیان آنہا خواہ بجبر طلبیدہ آغوش عشرت با آنہا گرم می نمود و کنیزکان مہ پارہ نابالغہ را نیز بدستوریکہ مذکور شد بہم رسانیدہ داخل ناٹک سال محل زنانہ میفرمود و ریش و بروت و موی ابرو و مژگان می تراشید بعضی اسود الفام گفتہ اند و قوی جثہ و میانہ قد بود و نقش مہر دیوانش کلان مدور این بود **بیت**

مہر تسخیر جہان شد فتح حیدر آشکار	لافتا الا علی لا سیف الا ذوالفقار

نقش مہر جیبی بنام فتح حیدر بود و بہ محنت شاقہ یک حرف ح را و اثر گونہ بنا بر دستخط کہ لازمۂ ارباب ریاست است مشق کردہ بود باین شکل ح غرض از ابتداء عروج دولت تا وفات در ہوشیاری و حزم و احتیاط و تجربہ کاری و دانائی تمام بسر بردہ شخصی تاریخ رحلتش درین فقرہ یافتہ - آہ مردے حیدری دل رفت ✣ و دیگر این فقرہ کہ جان بالاگھاٹ برفت ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣

ذکر جلوس خدیو والاشان سمو المکان جناب ٹیپو سلطان و ترویج و تنسیق مہام سلطنت خداداد و بیان لشکر کشی جنرل لانگ و جنرل اسٹوٹ سمت وندواسی و مراجعت شان بمدراس و روداد سن یکہزار و یکصد و نود و ہفت ہجرے آنکہ

[۱۱۹۶] [۱۱۹۶]

ہرگاہ کہ خان فدویت نشان یعنی جہا میرزا خان خایز حضور سلطان گیتی ستان گشتہ احوال پراختلال

انتقال نواب مرحوم وضبط وربط لشکر درخلوت مفصل معروضداشت وباقسام قسمیه طمانیت کلی از سرداران لشکر خصوصًا از کریم صاحب برادر خورد که جلوسش بمسند دیوانی خاطرو الا را آلمدر کرده بود حاصل گردید ومبشر اقبال بگوش هوش آن جوان بخت جوان سال این مضمون رسانید رباعی

مشنو از کس پای دولت را بنه اندر رکاب	تا دو اسپه پیش پیش آید ترا فتح وظفر
شاهباز از صعوه نهراسد میندیش از عدو	کی غضنفر یابد از روباه شل هرگز ضرر

برحسب معروض دولت خواهان صمیمی که بدرجهٔ اجابت مقرون شده بود بی آنکه از مهم مشغول فارغ شود خود را با سپاه در قفای معتمد علیهم بلشکر رسانید آن زمان که بشیر سعادت این خبر بهجت اثر را بدولت خواهان قلبی رسانیده زبان روزگار باین ابیات مترنم گردید نظم

بیا که رایت منظور بادشاه رسید	نوید فتح وبشارت به مهر وماه رسید
جمال بخت زروی ظفر نقاب انداخت	کمال عدل بفریاد دادخواه رسید
فلک نوید همین داد اهل دوران را	زبان بکام دل اکنون رسد که شاه رسید

یکسر سرداران وعهده داران فدویت شعار مع کریم صاحب باستقبال شتافته بزمین بوسی جناب عالمیان مآب سعادت اندوز گشتند وبتالیف قلوب قدیم الخدمتان وراثت دولت را کرسی نشین ساخته بساعت سعید روز شنبه بستم شهر محرم الحرام سنه یکهزار ویکصد ونود وهفت هجری صدر آرای جاه وجلال ووساده پیرای عز واقبال گردید چون اورنگ حشمت ومملکت از مین قدوم آن خورشید اوج سلطنت وفرمانروای در علو قدر ومنزلت از سپهر برین برتر آمده وملک ودولت رواج خسروانی ورونق جوانی یافت بجهت نیکو خدمتی وہوا خواہی ہمہ فدویت کیشان را بنوازشات شاہانہ بنواخت وبہ مناصب بہیہ سرافراز فرمودہ بزم شادی اجلاس ہمایون را بترتیب مجلس جشن وسور فرمان داد فرد

بیاراست بزم همایون که اورا ** بهشت و بهار است مولی و چاکر

دوران مجلس شعرای فصیح زبان وندمای ملیح بیان از ابر طبع در آبدار نظم ونثر نثار کرده از خوان احسان سلطان کشورستان بهره مند میشدند بعد ازانکه بساط مجلس سور وسرور در نوردیده شد قدم با میمنت بر مسند انتظام امور جهانبانی نهاد و فرامین ضبط و ربط به جمیع قلعه داران وحواله داران و تحصیلداران ممالک محروسه فرستاد و بر اقتضای مصالح رای صواب اندیش خود عزل ونصب کارپردازان ملک ولشکر آغاز نهاد و هم کنان سر بر خط فرمان والاشان گذاشته بتقدیم خدمت کمر سعی بر بستند هم چنانکه حلقه بگوش اطاعت نواب مرحوم بودند غاشیهٔ انقیاد خدیو والانژاد بر دوش گذاشتند الا آن یک نمک حرام ایاز نام کوته اندیش طریق نامحمود مخالفت سپرد و با سردار انگریز که بجوار بلاد نگر باتفاق قوم نایار ریشهٔ فساد و شرور دوانیده بود موافقت کرده در تسخیر قلعهٔ بندر کوڑیال ترغیب نمود پس ازانکه سردار انگریز قلعهٔ مذکور بدست آورد نمک حرام مسطور باقتضای نقاص دلی و بیوفای قلعهٔ نگر لوبی سپرد و همدران زمان سپه سردار فرانسیس و دو هزار فرنگی بسرداری کون تلپیس مستعد با اسباب جنگ بحضور لامع النور روانه کرد بعد چندی خود بدولت یعنی سلطان والاشان که از سردار و سپاه جیش و عسکر خاطر جمعی دست داد معه لشکر نصرة پیکر کوچیده ساحت کاویری پاک را از فر نزول رایات و اعلام ظفر آیات رشک افزای سپهر بوقلمون ساخته بود که جنرل اسٹوٹ و جنرل لانگ از راه چنگل پٹ بعزم مقابلهٔ سلطان گیتی ستان تا وندواسی لشکر کشیدند خدیو مظفر باستماع این خبر بسان غضنفر با تمامی عساکر ظفر ماثر از راه دوشی مالور بدفع اعدا نهضت فرمود و بفاصلهٔ سه گروهی وندواسی محل نزول رایات جاه وجلال نمود روز دیگر فرمان محاربه داد تا سپاه داران میمنه و میسره وقلب بآیین درست آراسته توپخانه پیش رو گذاشته معه فرانسیسان صف آرای جدال وقتال گردید و سرداران انگریز با سپاه خود بمیدان

ہل من مبارز رسیدند می کہ الحاح جمعیت فراسیسان بہ جنود رزم آرای سلطان جنگ آزما یقین دانستند پا برجا ماندن نتوانستہ آن روز صلاح در جنگ ندیدند و در استعطاف عنان اقبال صلاح حال و رعایت آل شمردند و ہمون شب از گورنر مدراس فرمان مراجعت رسید بنا برین صبحی فردای آن روز قلعہ وندواسی شکستہ با تمامی حشمت خویش بمدراس معاودت نمودند سلطان نیز از آنجانب کوچ کردہ بر سواد ترواتور مقام فرمود جاسوسان معروض داشتند کہ بلاد نگرو کوڑیال بندر متصرف انگریزان بندر بمبئی رفتہ بہر قریہ و قصبۂ آن نواح انگریزان مسلط شدہ اند و بعضی فتنہ جویان نیز کہ منتظر فرصت بودند از ہر گوشہ سر نخوت برداشتہ در مقام عناد و فساد پا فشردہ اند چنانکہ ایلچی شامیانہ نار دار سر دفتر اخبار نویسان کہ در دار السلطنۃ است با قلعہ دار آنجا یکدل و یک زبان شدہ در فکر خرابی خانۂ جاہ و جلال مخدوم جہان در افتادہ انگریزان مسلط آن نواح را طلب داشتہ است و سید محمد خان داماد عبد الحلیم خان افغان کڑپہ وقت را غنیمت انگاشتہ چند پیادہ و سوار جمع ساختہ و عہد و مواثیق و شرایط موافقت با انگریزان مچلی بندر بارادۂ تسخیر حدود کڑپہ با پایان موکد ساختہ رعب افزای آن سمت است

ذکر متوجہ رایات ظفر آیات سلطانی بصوب اعادی و استخلاص بلاد نگر و کوڑیال بندر وغیرہ و غارت شدن جوقی از لشکر انگریزان بنا ہی بدست غازیان و سزای معقول یافتن داماد حلیم خان از دست قمر الدین خان و تقرر صلح فیما بین سلطان و انگریزان و انتقال محمد علی شجیع بظہور جہالت نا مطبوع و

روداد ہمین سال آن کہ

چون علی التواتر اخبارات بغیان و فساد است فتنہ انگیزان و تسلط انگریزان وران ملک بسمع شریف رسید عزم قلع وقمع بنیان ایاز نا عاقبت محمود و دیگر شرارت کیشان آنحدود درست کردہ بدر الزمان خان بخشی را باہفت ہزار تفنگچے وصلابت خان بخشی را باشش ہزار اسلحدار و میر غلام علی بخشی را بادہ ہزار پیادۂ احشام لبسر جیلی وسپہ سالاری میر معین الدین عرف سید صاحب دریایان گھاٹ گذاشتہ وخود بدولت باتمامی سپاہ خونخوار و فراسبسان تہورشعار باستیصال ریشۂ خس وخار بنواحی نگر نہضت گماشتہ ومساہلہ در پاداش عمل آن شوربخت کہ لاخیر فی عبیدی صفت کاشقا او بود بعید از آئین ہوشیاری ودور از ضبط سرداری دانستہ بطریق یلغار دوید ودر کمترین مدت مسافت دراز تا بنگلور بریدو ہمدران حیل اشارت برآوردن صندوق جنازہ نواب مرحوم از مدفنش کردہ بودند نزولش بہ مقام معلوم ورود صندوق نیز معًا اتفاق نمود تا معتمدان بارگاہ حسب الحکم باخراج صدقات وکفارات جنازہ را لبسر یرنگ پٹن بردند ودر لال باغ کہ جنوبی شہر کنجام برساحل این طرف جو واقع شدہ نواب مرحوم وقت لشکر کشی بتسخیر پایانگھاٹ بہ تعمیر مسجد ومضجع منورہ فرمان دادہ قلعدار آنجا بآئین ہمین احداث کردہ بودند اندرون مضجع مذکورہ بخاک سپردند ومحمد علی شجیع را مع جمعیتش بہ بندوبست دار الامارۃ وعزل بدخواہان ونصب فدائیان حلال نمک بیشتر کوچانید وقمر الدین خان را بالشکر بر صاحب مرحوم بدفع فتنۂ سید محمد خان مختار کل کردہ سمت کرپہ رخصت فرمود وخود آعنۂ ہمت ہای بلند وازمہ نہمت ہای بارجمند بآن موکب کوکب شکوہ بصوب ولایت نگر معطوف گردانیدہ ازراہ دیون ہلی ومدگری وصوبۂ سرا حد ودچیتل درگ رامضرب خیام نصرت اعلام ساخت ودلنخان فوجدار آنجا از راہ دولت خواہی مع نوابہ حاضر حضور شد وشرف زمین بوسی حاصل ساختہ مورد الطاف ونوازشات سلطانی گشت وازسر نو خلعت بجای فوجداری یافت روز دیگر از آن جا کوچیدہ

بادیه نوردی راه دور و دراز با زمنهٔ مقصور اعلام استعلا و رایت استیلا در فتح تنبیه آیاز برافراخت و چون شیر قضای بر قفای آن خرگوش غفلت کوش بتاخت و درین راه که تا سه مرحله غیر از اشجار متراکم که هر شاخ سر بآسمان کشیده و روی آفتاب جهانتاب دران ظلمات گم کسی دیده هر قدمیکه فراپیش می نهاد مبنیان سقف جسارت بدخواهان اعنی جماعهٔ ایاز مردود بر باد هزیمت میداد تا بدین عنوان دو باب محکم کتل سد راه بدستیاری ظفر مفتوح و احوال منهزمان مقبوح ساخته پرتو نزول رایات زیر گهاٹ سیورم انداخت و پیش ازین بشهرهٔ قدوم لشکر نامعدود آیاز مردود با سرمایهٔ مبلغ خطیر بدست آویز بهانهٔ رسد رسانی ازان دائرهٔ کوهستان مضیق المحال بر آمده بقلعهٔ کوڑیال رسیده بود و محمد علی چونکه از حضور رخصت دار السلطنة گرفت بر سبیل ایلغار از راه بنگلور شتافته در دامن کوهچه گری کٹه بر کنار جو فرود آمده و بر مضمون این بیت

ازان کز تو ترسد بترس ای حکیم	وگر با چو او صد برای بجنگ +

مد نظر داشته بمقتضای دوراندیشی از راه گرگ آشتی جادهٔ یگانگت و مصادقت با قلعدار بغی آنجا پیمود و بعد استحکام بانی محبت و وداد پیام فرستاد اگر اجازت باشد یک شب تنها بخانه خود می آیم و بملاقات مردمان خانه و دیدار فرزندان مسرور الوقت شده صبحی حسب الفرمان والا شان به بندوبست خطهٔ نگر از راه کوڑک بیشتابم قلعدار مذکور بسخنان خوش آمد و آبله فریب بجیع مزلور از جا رفته گوش رضا بران نهاد و به محافظان باب قلعه اجازت واگذاشتنش داد چون او کار بر حسب مراد و آرزوی خود دید وقت شب جمعیت خود را مستعد کرده عبور جو نمود و متصل دیوار قلعه مردمان را در کمین داشته تاکید ساخت هر گاهیکه من در اندرون قلعه ترئی حملات خواهم نواخت شما بلا توقف اندرون بیائید و بر فصیل و برج و باره بیرق بندی نمائید پس خود ببدرقهٔ پنجاه مرد کار گذار رود لاور اندرون دروازه رسیده ترئی نواخت

وبلا تاخیر محافظان آنجا را دست بر پشت چنبر کرده همراهان خود را بر دروازه قایم نمود مجرد اصغای صدای تیزی کمین داران چابکی بکار برده بیکبار داخل قلعه شدند و اطراف یزک بندی نمودند خود شجیع دلاور پیش دستی کرده بمنزل قلعدار و نایبانش و انچه شامیا و شریکانش رفته ناو اکردن چشم لبغاوت از خواب غفلت کشان کشان بیرون آورده محبوس ساخت صبحی بتجویز و الدهٔ ماجدهٔ سلطان بعضی حرام خواران را از توپ پرانید و شرکا اشامیا بدار کشیده اورا با طوق و زنجیر مستحکم در قفص آهنی که جزای بدکردارانش همین بود بند کرده قلعداری دار السلطنت بسید محمد خان مهدوی که رفیق سلطان بود تفویض نموده حراست قلعه بذمهٔ اسد خان رسالدار که مرد شجیع و مدبر و دولت خواه قدیم بود گذاشته با فوج خود از آنجا راهی شد و بکوچهای دراز معه خطوط والدهٔ سلطان و کیفیت نامه بندوبست دار السلطنت همدران مقام شرف اندوز اقدام بوس جناب سلطانی گشته مفصل حقیقت معروض حضور ساخت و فراخور فدویت خود لعنایت پدک و خلعت سرفراز گردید روز دیگر سلطان والاشان فدائیان را فرمان عبور گھاٹ داد تا سپاه ناموس پرست بزور بازوی شجاعت و مردانگی راه کتل که جوقی انگریزی با توپ و تفنگ سر راه گرفته بود گذاشته از جانب دیگر صعود کردند و در عقب محافظان آنطرف فرا رسیده شلکها ریختند و جماعت فرانسیس با مقداری از جوق رکاب ظفر انتساب بدروازهٔ اخیر گھاٹ هجوم آورده طرح مجادله بتوپ و بندوق باهم جنسان افگندند و خود بدولت بدریافت سراغ راهی خفی با مردم بار و پیاده بی شمار لبان سحاب بر اطراف جبال بر آمد و لبغتةً بر سر آن اجل گرفتگان چون مرگ ناگهان بر آمد و چندانکه دست یافت جیوب همت خصمان بشمشیر بران بشگافت چون جماعت انگریزان و جوانان لغی نکبت نشان از عرصهٔ معارک واقع دروازه پهلو تهی کرده بهیئت مجموعی در قلب آبادی و قلعه پناه گزین شدند فدائیان جلادت نشان و غازیان کشورستان

از هر جهت راه امان بر خصمان بستند و در هر راهی مستعد قتل و حرب نشستند و توپچیان مورچال قایم کرده بشکست و ریخت حصار قلعه بهمت مردانگی صرف کردند هر چند که به داب منوران پای استقامت و مردانگی کرده باشکوه انگریزان و جماعه منحرفان از جا نرفت اما نزد دخاطر و تشویش حواس باطن و ظاهر شان در غایت نامیدی و نهایت زبونی آواره وادی غم و اندوه اسیری میداشت و انگشت تحیر به لب و دهان تحسر آنها میگذاشت و حال بد بیمقال انجامید بیت

نه یارای رمیدنها نه رای آرمیدنها	مژه شک حشم حیرانم نه میدانم چکیدنها

علاوه این حصار نایابی جرعه آب که چاهی مدار زندگی قلعه گیان بدان وابسته در پایین دیوار بروجی واقع شده بود بصدمه سنگی که از مورچال بمثابه شهاب ثاقب برهمین دیوار واقعه چاه نزول نمود حصار از پایه خود جدا شده دران چاه افتاد آبروی خود ریخته بود دران سرالبستان بی آب آبدیده جرات الیشان ریخته و قحط نیم سیر آرد نان گرد کوچه مذلت بر فرق متر ددان سیر از جان بیخته جز کباب جگر سوخته سیخ برشته نمی یافتند و کارد باستخوان رسیدن همان گوشت پزی میدانستند و برای یکدانه برنج باریک و کنده در حسرت و ملال می افتادند و هر دم می خونابه خمخانه غم نادیدنها می آشامیدند با این شبی قریب هزار مرد تفنگچی با دو سه هزار مزدور و دیگر سکنای آنجا با خمهای مسی و گلی بیرون قلعه آمده از تالابی که متصل قلعه واقع شده است حسب طاقت آب برداشته بردند طلایه داران بر اینمعنی اطلاع یافته شب دیگر از توپ بنادیق و جزال بند تالاب گرفتند چنانکه قلعه گیان را باز آب و تاب طاقت و مجال آب بردن نماند هر چند بامید آب چون ابر گردنده قطره زن ساحت تردد گشتند اما از دست طوفان کاری برفتند از ان رعد صولت بعضی غرق بحر خون شدند و بعضی دست جرات از آب باز شستند و ظروف قسمت خود با سنگ فرار شکسته به پناه قلعه در شدند چون عاقبت الامر سردار قلعه و نایبش به گرفتاری پنجه قهر و غضب خود را رنجه دیدند مضطربانه تشبث

ذیل عافیت دوید ندا عنی بوسیلت محمد علی شجیع شہر و قلعہ لتسلیم گماشتگان درگاہ والا کردند چون بیاوری طالع روز افزون جناب والا بہجدہ روز قلعہ مفتوح گردید شخصے تاریخ بدیہہ گفت کہ - حیدر نگر گرفتہ سلطان ۱۱۹۷ رحمت جنان مکافات اعمال سخرفان بدشنام قبیح ونفرینہای وقیح رسانیدہ ہمگنان را در سلاسل اسارہ سلسلہ برپا وسلسل گردانید و جماعۃ انگریزان را علیحدہ دراماکن محروسہ محبوس فرمود ایاز کہ از سرحد خصال محمودہ وفاداری وحق گذاری خدمت ولی نعمت بیرون تاختہ از آثار غرق شدن فرعونیان بی سامان تجہدا شتہ خود مع عبیویان غریب الدیار درنیل ناسازی نیل مقصود متنبہ گردیدہ فی الحال با گنج قارون کہ از اموال سرکار خداداد با خود داشت لسواری جہاز از بندر کوڑیال سمت بندر سورت و بقول بعضے بندر بنبای بگریخت و با فرنگیان آن حدود بسازش و نوازش و ابذال مبلغ خطیر درآمیخت دران حال جاسوسان ہشیار مغز خبر رسانیدند کہ جوقی بسرخیلی کرنل کیمل نام بکومک قلعہ مع رسد گران می آید لسبکہ نایرۂ غضب سلطانی مشتعل گشتہ چون برق خاطف درتاخت وسواران پاگاہ را بہ معافی اموال غنایم آن جوق پیش آہنگ ساخت وقزاقان وسلحداران را صد روپیہ دیت اسپ مسقوطہ مقرر کردہ براند و بہ میدانیکہ دو تالاب پر آب بفاصلہ نیم فرسنگ بود حسب الحکم والا رسالہای تفنگچے وپیادگان شیر توامان وباندران برق نشان توپ خانہ را بر بند تالاب قایم کردہ مستعد آتش افروزی شدند گروہ دیگر فرمان رزم درداد وسواہ چیو دکا کرا اگرچہ این قوم داخل گروہ پنڈارہ اندامادر امر قزاقی برآنہا سبقت می بردند و در فنون مردم آزاری وعزبا کشی مشہور دہر اند چنانچہ باخدنگ نی نیشکر مفت جان شیرین خود بباز ند و دیگری را ہلاک بسازند بہ پریشانی بہیر و بنگاہ غنیم سلسلہ جنبان گشتند کرنل مذکور چون بحر ہلاکت و غارت گرد خویش متلاطم دید بہ پرای آب نہ کردہ بدلاوری و آب و تاب تہور یا در سرابستان رزم قایم داشت آخر بسبب کمی ضرب و باروت و بی آبی چارہ کار خود بر مخالفان گذاشتہ

وبا و سه هزار مردم بار و هفت ضرب توپ و هزار فرنگی اسیر گردید حسین علی خان بخشی پاگاه برادر اسد علیخان بیگین پلی والا که در شروع این جنگ دو ضرب توپ به مخالفان سپرده لعد تلف اکثر مردان کاری از معرکه گاه پس پا شده بود چون مزاج وهاج والا را برای معنی ناخوش و برهم دید باز بپاس ناموس شرافت و جمعیت با هفتصد مرد جری کوشش نمایان در ایذای آن لشکر بظهور رسانیده بانی قتل و غارت آن جماعت شد و آخر یازده زخم سنان و تیر و تفنگ برداشته مجروح و مظفر گردیده بود بسکه شعله قهر و غضب سلطانی بجنبش تندباد فتنه نمک بحرامی آن مردود بالا گرفته بود زبانه خصم سوزی ملتهب فرمود و جنود قاهره و جیوش باهره چون صاعقه شرربار ناگهان بر سر قلعهٔ کوڑیال بندر در آمد و بسان طوفان در چشم استقلال اعدا خاک باریدن و به پرانیدن خس و خار آفات غضبے وید و خصم خاریدن گرفت مقارن این حال موسم برشکال که مقدمة الجیش حوادث آسمانی بود لشکر کش سحاب طوفان خیز و باران مرگ انگیز گردید و با تیغ بازی برق و کوس نوازی رعد و تیربازی قطرات بر آن سرزمین قطره زن در رسید و چندان فلک ناسازی بر دوش تیره جوشید که دران خطه زمهریر آسا تابش مهر در مدت دراز کسی بچشم تصور نمی دید و دران ساحت سراسر سطح آب چتر خیام لشکر کم از بادبانهای سفاین بحر بمعاینه نمی آمد بلکه بر روی آب ثبات خیمه قباب با حباب بی ثبات همسری میکرد تا آنکه رودخانها لبریز و جریانات انهار عظیمه طلاطم انگیز شد و کثرت عفونات مردگان لشکر با آن همه جریان سیلاب علی اللیالی والایام محال انتقالات محل جدیده تنگ آورد و حضرات ملایکه اعنی میکائیل و عزرائیل علیه السلام هر یکی بنفس نفیس بر قدر قصر ارزاق و قبض ارواح متوجه شدند معهذا مجاهدان لشکر از بهر دفع معاندان با تهور جهد بلیغ بذل کردند و مهم مرحله و مورچال بانهدام حصار برج قلعه بکفایت رسانیدند و چند منزل کشتی که بهمت ممدوده با آلات حرب و ضرب آراسته بودند راه دریا از آمد رسد و کومک مسدود ساختند و قلعگیان نیز که

بتحمل شداید مجادله و صعوبات محاربه مشهور بودند به برج و باره هجوم کرده داد دلیری و بهادری و کوششهای مردانگی داده چند ماه جنگیدند عاقبت الامر از ممر امتداد ایام محاصره و کمی آذوقه دست بدامن عجز و استکانت در زده مهلت چندی خواستند و اسباب جنگ بصورت صلح آراستند تا بعد انقضای مدت میعاد علم اعتلا پرچم فتح و فیروزی سلطانی به زروهٔ حصار انتصاب یافت و آفتاب حکومت و دولت آنحضرت باز از افق جلالت بر تافت بکیر محصون چیان اهل آن دیار و چه از اهل فرنگ هوشیار به پناه دامن دولت آن جناب نوازش انتساب در خزیدند و هر یک فراخور حال خود منصب نوکری عمده یافته ناصیهٔ ارادت را بنقوش فدویت متجلی گردانید چون سپاه رستم نهاد قلعه منگلور و هنا ور و غیره بسهلتر وجه مستخلص و منتظم نمودند رایات ظفر آیات سلطانی بجاه و جلال شادمانی سمت بلاد کورک و نواح بل برافراخته شدند از قضا محمد علی شجیع بمقتضای جهالت و خودپسندی و بحرکت و لغزش نابخردی از جان خود درگذشت تفصیل این ماجرا بر سبیل اجمال آنکه قاسم علی نام نوکر نواب مغفور بحراست قلعه نگر مامور بود دران حال که ایاز نامحمود الخصال از جادهٔ حلال نمکی برگردید با او موافقت کرده قدم به میدان لغاوت و شقاوت فشرد چون سپاه انگریز از بنای بآن سمت رسیدند قلعه بی جنگ بآنها سپرد و خود نایب قلعه دار انگریزی شده بود وقت تفتیح قلعه چونکه از اطراف راه سلامت و امنیت خود مسدود دید به پناه شجیع مذکور درآمده بامید امان جان و مال در خیمه اش سکونت داشت روزی سلطان قلعه دار مذکور را حاضر کرده از روی غضب بزبان مبارک ارشاد فرمود قلعهٔ نگر باوجود پری ذخائر و آذوقه و آلات حرب و پیکار جمعیت شایسته و درستی کارخانجات بدست مخالفان چرا سپردی اگرچه غلامی کم ظرف راه لغاوت و کفران نعمت پیمود لاکن تو که اشراف و نجباست چنان حصن حصین نامزد شده بودی چرا قصور کردی و مفت ناموس قلعه داری برباد دادی او در جواب عرض نمود اگرچه در قلعه آلات حرب و ضرب و اسباب جنگ و ذخایر

بیشمار بود لاکن نایکواڑیان و بهزاریان احشام باشارهٔ ایاز فتنه باز خلاف مرضی فدوی ساختند
وخفیه به مخالفان سازش کرده بی اطلاع فدوی اندرون قلعه بار دادند لهذا لاعلاجی دست داد
چونکه بنده بعزم شرف اندوزی جناب عالمیان مآب مستعد گشت معاندان نگذاشتند باز پرسیده
شد که بصدق این معنی چرا از نایک واڑیان چنان بیخبر بودی و پیش ازان هیچ از چنین سوانح
باطلاع حضور نپرداختی درینصورت صریح حرام خورهستی الحاصل برحسب مشاورهٔ دولتخواهان سزای حرام
نمکیش بدار کشیدن تقرر و فردای آن روز زین العابدین خان بخشی باز کچهری بن اسد خان جهکری
فوجدار کشنگیری بتقدیم این امر دستوری یافت و دیگر سرداران سوار و پیاده نیز بدین کار مامور شدند
چون همه با موجب معهود در جای قرار و منسوب ستون دار رفته مجرم را که در بزرگ کمندان شجیع بود
طلبیده داشتند او جاهل آن واجب القتل را با خود حاضر کرده گفت که این شخص پناه گرفتهٔ من است او را
باید بخشود و بعدم مقدور این امر اول مرا بدار کشید بخشی موصوف و دیگر سرداران مفصل این واقعه معروض
حضور داشتند بران ارشاد شد که امروز بپاس خاطرش مجرم را از دار معاف دارند و به یزلداران حضور
بسپارند ایشان هم چنان بعمل آوردند پس سلطان والاشان محمد علی را در خلوت طلبیده در تنبیهش
اصرار بیشتر نمود و فرمود بچنین امر مایل شدن در امور نظم و نسق ریاست و حل و عقد مهمات دولت رخنهٔ
عظیم و قصور فخیم درساختن است اما از روی شرع شریف بپاداش عملش می پردازیم تا دیگر فوجداران
و قلعداران ممالک محروسه بار دیگر چنین حرام نمکی نکنند قطع نظر ازین نه میدانی که سیاست شایان ریاست
است و برای انضباط و ارتباط ملک و لشکر تیغ را بنقرار کردن و بمکافات هر اعمال پرداختن لازم بل
واجب است غرض تا دو ساعت به پند و نصایح و عدم مزاحمت بسزای مجرم معلوم پرداخت او از روی
جهالت قدیمی که جبلیش بود با این وقت اخیرش رسیده دست اجل کوس جبلیش بر قفا میکوفت
بر ارشادات حضور متنبه نشد و بی رخصت برخاسته داخل خیمهٔ خود گشت آری فرد

نصیحت را بکج طبعان اثر هرگز نمیباشد	که ممکن نیست باران سبز سازد شاخ آهو را

اگرچه سلطان را این ادای او ناخوش آمد اما از روی قدامت و کار نمایش اغماض بر گستاخیش فرموده خاموش ماند روز دیگر با تیغ غضب سلطانی از نیام تامل و تحمل سر بر آورده به بخشیان همون حکم نفاذ یافت چون مجرم را به قتل گاه بردند جاهل مذکور به محض نادانی و جهالت بیجا بدانست که بیت

خلاف رای سلطان رای جستن	بخون خویش باید دست شستن

فیل سوار در رسید و مجرم را از ان مهلکه بر آورده به فیل خود نشاند و بانگ برزد کسیکه شریک وقت و معاون حال من باشد با من بیاید پس دو سه صد تفنگچی از رساله متعینش با او ملحق شدند تا بالاتفاق راه سرینگ پٹن گرفتند بمجرد وقوع این حرکت بعضی معاندان که از مدت العمر در شکست قدر و منزلتش بهانه می جستند این معنی را بالعکس معروض حضور داشتند که محمد علی از راه بغاوت مجرم را گرفته بطرف کچی بندر راهی شده است یقین که از آنجا بصوب بنهای خواهد رفت درین صورت او را زنده گذاشتن تمامی ملک از دست دادن است باستماع این ماجرا سوار و پیاده بر سراغش روانه داشته خود بدولت هم مضطربانه سوار شده متوجه گرفت و گیرش گردید و سید حمید سپهدار رکابی را که شخص قوی هیکل و زور آور و مدبر بود مع غازیخان با حضارش فرمان داده پیش راند پس هر دو باتفاق با سپاه کثیر در تاختند بر تلی که چهار کروهی از فرودگاه لشکر ظفر پیکر بود در پیوسته بسخنان چرب و شیرین و کلمات رعب افزا فریفته براه راست آوردند چونکه جاهل مغرور از فعل خود نادم گشته همینکه از فیل فرود آمد سپهدار مذکور دستش گرفته مع مجرم واجب القتل و شرکا دید النش و عقل حاضر حضور ساخت سلطان بلا توقف آنی و زمانی مجرم را بدار کشید و کمندان مغرور را با زیور طوق و زنجیر آراسته در پالکی برقع پوش نشانده روانه سرینگ پٹن ساخت و خود بدولت مراجعت بخیمهٔ خاص فرمود و بعضی شریکان او را باثبات جرم انحراف بقتل رسانید و بعضی را دست و بینی بریده اخراج نمود چون مردمان

ازشر آتش بجزای رسیده بودند تا دو منزل تعاقب کرده برابسر مطوق و مقید بانکها برزوند کرای
خانه برانداز بسازش تو باین خرابی رسیدیم و بهوای تو دست و بینی باختیم هرگاه که این شور و غوغا
بگوشش رسید رگ غیرتش بحرکت آمد و تا شب خون جگر خورده شبانگاه طهارت کرده چون چراغ
صبحدم زبان خود کشیده جان داد و بعضی گفته اند که در انگشتش حلقه طلائی الماس چسپیده بود بر آورده
الماس بر یک سنگ کوفته فرو برد و مرد و شخصی تاریخ بدیهه چنان گفت که - رکن دولت به افتاد - چون
بدرقه صبحی او را در پالکی مرده یافتند برداشته مع اسبابش حاضر حضور ساختند و بر حقیقت حال مفصل
اطلاع دادند تا آنکه تمامی اثاث البیتش یک یک بنظر کیمیا اثر گذشته ازان صندوقچه مقفل کردان
چند خطوط سرداران انگریز که در مهم پایانگهات بنابر الحاق موافقت باخود و تقرر جاگیر عمده ترقیم
و ترسیل داشته بودند در کاغذی پیچیده داشت بر آمد اگرچه آن دولتخواه باکراه ایمعنی جوابیکه
شایان حلال نمکی بود بایشان برنگاشته الا بساده لوحی خطوط را چاک نه نموده بود ناگاه قرطاس
آفت اساس بنظر قهر منظر در افتاد بمجرد استماع مضامینش شخص مرده نشانه ملامت گردید و گمان
بغاوت و تهمت فتور بصدق انجامید پس فرمان داد تا لاشش را کشان کشان بیرون لشکر
انداختند و پسرانش را داخل بندگان ساختند و خادمه یعنی منکوحه اش را بزوجیت یکی بندهٔ پاکدل
و نیک خصال بخشیدند او نیک مرد با تمیز تا زندگیش از نام مادر میخواند و خدمتش چون فرزندان سعادت
مند بجا می آورد و والدهٔ سلطان باستماع این خبر افسوسها خورد و برزود رنجی آن حضرت
نفر مهیا کرده زوجه اش را که در دار السلطنت بود نزد خود بحرم سرا طلب داشت اگرچه کمندان مرحوم
مرد سفاک و بیباک بود اما بسخاوت و فقرا نوازی مشهور گشته و سال و ماه بلکه همیشه چهل و پنجاه
درویش در خیمه اش سکونت میداشتند و بارها اسپ و فیل و پالکی صرف فقرا میداد چنانکه نواب مرحوم
اکثر اوقات بخشیدهٔ او را از فقرا بقیمت گرفته باز بروت کار باو عنایت میفرمود وصیت داد و دوش

بحدی رسید که اگر گاهی بر دیوڑی خاص نواب بهادر درویشان جمع شده آواز میکردند تا حکم
میشد که ایشان را بگوئید که نزد ان اوباش منش بروید و از اینمعنے لبسا خوشدل شده از نقد و
جنس و ظروف و پارچه هر چیکه موجود میداشت بآنها می سپرد و بعد فوتش چون جستند درصندوقچه
خاصش باوصف موصول هزار روپیه ماهیانه از خزانه و دو هزار روپیه از موضع جاگیر بغیر از چند
پارچه مستعمل و یک کلاه و دلق فقیرانه که بخشیده امین شاه صاحب مرشدش بود و چهل کاس
فیلی چیزی نیافتند القصه بعد از انکه قلاع آن نواح بحراست دولتخواهان ناموس پرست سپرده شد
و بدر الزمان خان که از لشکر سید صاحب بعد جنگ بندر گوڑ تو حسب الحکم حاضر گشته بود
بفوجداری و ایالت الکه نگر نامزد گردید سلطان گیتی ستان از انجا الویه عالیه خود را بصوب
قلمرو کوڑک که نایماڑان و کوڑکیا شقی در آنجا و دلبر شیخی مرتکب جرات بودند و بعلت فساد
انگیزی تمامی سواد آن معموره خراب نمودند متوجه فرمود چون بلای ناگهان آسمانی بر سر اهل فساد
جنگل سرحد بل و شقیتان نواح کوڑک که در خلال جبال شامخه مختفی و متوطن می بودند تاخت
آورد و چندان که دران دشت و کوهستان دستگاه رسائی یافت سرهای منحرفان و قباحت
دثار چون مار بنی نیزه و نوک سنان بکوفت و خس و خاشاک خلل و فتنه آن ملک پاک بروفت
و قلعه بل را بمنظر آباد موسوم ساخته حواله قلعدار دلبر نمود و ایالت در و لسبت بلاد کوڑک زین العابدین
خان مهدوی را که دولت خواه قدیم بود تشخیص کرد و بنابر تنبیه و تادیب و عزل و نصب شرارت
کیشان و طغیان آن نواح موکد و مکان صوبه نشین را که مرکره نام داشت بظفر آباد مسمی ساخته
مامور فرمود و خود بدولت بجاه و جلال با موکب ظفر کوکب بدار السلطنت سرینگ پٹن رسید تا اکابر
و اشراف دار السلطنت از سادات و موالی برسم استقبال بیرون شتافته بسعادت تقبیل رکاب ظفر
انتساب فایز گردیده بانواع عنایات و تشریفات سرفراز گشتند چون صدر سلطنت و فرمانروای

بنور جلوس آن مهر سپهر کشور کشای سمت اضاءت پذیرفت بعضی مفسد ان که بانی مبانی فساد
بودند بفدای قدوم از راه سیاست که ضابطه شیوه کیاست و قاعده کلیه ریاست است بدار کشید
و بتوپ پرانید و رقبه بسیار از نایاران بلاد بل و کوڑک که متدین بدین ترسا بودند در ربقه اسلام
در آورده و بشرف ایمان مشرف گردانید و رایت وَرَاَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُوْنَ فِيْ دِيْنِ اللّٰهِ اَفْوَاجًا برافراشت
هر گاه که کوکب دولت و حشمتش در عروج به معارج رفیعه فر و شوکت و ترقی بمدارج عالیه فتح و نصرت
بود نقش انتظام در چارسوی مملکتش بر مراد نشست و پرتو مهر جهان افروز اعظم عظیم شان و خرم
و نیر شجاعتش بر چار حد اطراف ممالک قریب و بعید در افتاد و ظلمات شبستان فساد اعادی
و حساد بحجیب عدم در کشید هیچکسی را از اقران وی مجال مقاومت و امکان منازعت با وی
نماند و لطیران شهباز طنطنه شهرتش در هوای مبارزت هر زی بالی چون دراج بال و پر طاقت
ادعای مساوات نیفشاند لاجرم انگریزان مدراس بمقتضای نامساعدت ایام از همه سو دست
قدرت بسته و بهمه جهت سر پنجه زور شکسته میداشتند قطع نظر از ین ورود جمعیت گران فراسیسان
بندر مورس باستعانت آن خدیو داد رس خلل عظیم در دولت خود میدانستند صلاح کار خود ها
بالکلیه در آشتی انگاشتند سرداری را از اعیان حکومت آنجا با مستر سٹلیز و کرنل ڈالسن بطریق ایلچی
با چندی از تحفه و هدایا بحضور سلطان والاشان فرستادند و ابواب امان و معافیت بتحریک سلسله
مصالحت بر روی خلایق کشادند تا وکیل صلاحیت سبیل بعد از طی مسافت و تحمل شداید صد آفت
شوارع غیر مطروق بمرور ایام فایز حضور شده و دستوری باریابی و پیام گذاری محفل سطوت مشاکل یافته
و دلایع بدایع پیش نظر صفا منظر گذرانید و بسخنان سنجیده و گزیده از خاطر اشرف غبار کینه و نزاع شست
و شود اده استخلاص اساره انگریزی و اتباع شان و واگذاشت تعلق طرفین که عبارت از اماکن و
قلاع مضبوط باشد استدعا نمود چون التماس سعادت التماس ایلچی بعز اجابت رسید بمیر معین الدین

سرخیل لشکر پایانگهاٹ تبرک تعلق از ضبط فرمان داد وکسان انگریزان نیز از قلاع متصرفه بالاگهاٹ
رخت اقامت بربستند وگروهی از اسارهٔ پایان گهاٹ مع عبد الوهاب خان ونوالعانش از قید
رهائی یافتند وبسیاری از صناعت پیشگان آن جرگه مغبون مغضوب گشتند بعد ممهد قواعد مصالح
وشرط وپیمان برهنمونی فکر رسا باحداث اختراعات کاربست ودو سایر العمال با احکام قطعی مدعی قضایا
هرسرگروه متکفل نظام ومتعهد مهام امور متعلقهٔ دیوان ملک نامزد کردند چنانکه در ایام سابق ودر حین حیات
نواب مرحوم دستور جنگ وآراستگی مردمان بارازه اصطلاح وآئین فرانسیس بود درعهد خود قلم ابراد
بران رسوم برکشیدند وبتجویز میر زین العابدین شستری که برادر خرد حقیقی میر ابوالقاسم خان
حیدرآبادی المخاطب بمیر عالم شستری میشد قوانین مسطوره باصطلاح فارسی وترکی بدل
نموده کتابی مسمی بفتح المجاهدین ارقام فرمودند ومنجمله سپهدار خطاب دادند وفی قشون چهار رساله
پیاده ویک رساله سوار مقرر فرمودند وجماعهٔ صد نفر را جوق میگفتند پس سردار رساله رسالدار
وسردار جوق جوقدار نامیده شدند ودر یک جوق دو سرخیل وده جمعدار وده دفعدار مقرر گشتند
بدستور چند سوار را برقاعدهٔ ارباب فرنگ آراسته عسکریش نام نهادند وبشمارهٔ سی صد مردم از ان جدا
کرده به ٹیپ ولوذ سوار آنجماعه را به یوز مسمی ساختند تا سرکردهٔ ٹیپ ولوذ ٹیپدار ویوزدار ونقیب
آنجماعه که در اصطلاح فرانسیس وانگریز مسٹر واجیٹن گویند برخلاف نقیب قشون ورساله به بیساقچی نامیده
شدند لشبر باشرن موسوم وحاکم چهار ٹیپ به موکب دار ملقب شدند همچنان جمیع کارخانجات
باختراع وترتیب تازه زینت پذیر گشتند که آینده برمحل لاحقهٔ خود مذکور خواهند شد وشستری مذکور
سپهدار قشون محمد علی کمندان مرحوم مقرر گردیده رفته رفته بچپ گیر دمک زبان زد عالم گشته بود
همدران آوان بارکچهری بخشی کچهری وسوار کچهری وبه عسکر کچهری وبنده کچهری باسد اللهی کچهری
نامزد گردید وهمدران سال طرق وشوارع منتهای حدود قلمرو خود که برزخ هابیل وحد فاصل بوده از بهر

جهت بالکلیه از عبور رهگذران جانبین مسدود فرمودند

ذکر تردد و تکاپوی میر معین الدین عرف سید صاحب سپه سالار سلطانی که در پایانگهاٹ بود و کیفیت جنگها که فیما بین سپه سالار موصوف و انگریز و فرانسیس پیش از تقرر صلح روداده سن یکهزار و یکصد و نود و هفت هجری و حضور طلب شدن سپه سالار صدر مع لشکر و ارفاع قلاع پایانگهاٹ در سال یکهزار و یکصد و نود و هشت هجری آنکه

چون خدیو گیتی ستان متوجه مستخلص ملک نگر گردید سید صاحب مع فوج خود بر جوی وال پندل مقام کرده بود جاسوسان خبر رسانیدند که کرنل لانگ مع لشکر از طرف ترچناپلی یلغار کرده بتفتیح قلعه کرور و ڈنڈکل وغیره همت گماشته است بمجرد اطلاع اینمعنی فوراً بدرالزمان خان را با تمامی رسالهای تفنگچی و اتواپ بدفع شورش خصم پیشتر براند خود هم عقبش با جمیع سپاه کوس نهضت نواخت چون خان مذکور یلغار کرده فایز تردد پاراشده بود خبر رسید که عثمان خان نزین قلعدار کرور با وجود کثرت سپاه و وفور ذخایر و استعداد جنگ دل از دست داده بصلح قلعه را حواله کرنل مذکور کرده خود نزد درویش خان و سرپت راؤ دسته داران که بجهت تنبیه پالیگاران شرارت کیش نواح پالگهاٹ نامزد شده بودند رفته است کرنل مذکور تهانه دران قلعه گذاشته پیشتر کوچید و قلعچه اروا کرچی را محاصره کرده بگشایش آن سعی می نماید خان مسطور از آنجا شبگیر زده بر سرش رسیده این طرف جوی اروا کرچی محل نزول عسکر خود نمود

کرنل مذکور از رسیدن سپاه منصور خبردار گشته بزک مورچال پرداخت و آن طرف جوی مذبور
آن روز مقام کرد چون روز دیگر نظر دوربین جمعیت سلطانی را اندک دیده خیال جنگ ازینجانب
برداشته بی اندیشه بتسخیر قلعه بهمت گماشت و منبری احداث نموده توپ اندازی شروع نمود
خان مسطور از رسالداران تجویز کرده قمرالدین نامی جوقداری را مع جوقش با لات حرب و پیکار
وانتخاب و مستعد به تعیبت قلعدار و سعی در دفع اعادی تاکید کرده به بدرقه رساله همت خان بخشی
که همشیره زاده پاینده خان می شد و رساله بر علی بیگ وقت شب روانه نمود چون هر دو رسالدار
رخصت یافتند بمردانگی تمام جرات پرداز گشته از یک جانب بر پیش منقلای انگریز زده جوقدار را
مع جوق بقلعه رسانیدند و قلعدار آنجا از بر رسیدن افواج قاهره بهر کومک قلعه خبردار نموده و
ترغیب جنگ مشتر کرده برگردیدند هرگاه کرنل مذکور از رسیدن کومک در قلعه خبردار گشت بغضب
تمام سپاه خود را فرمانداد تا توپچیان و تفنگچیان شست انداز از صبح تا دوپهر روز دیوار قلعه از یک
جانب بخاک برابر ساخته حمله کردند محصوران هر چند بر دفع یورش کنان پیش آمده تا دو سه ساعت
داد جلادت در دادند اما چونکه دست اجل بر قفای شان کوس بیدولتی و هزیمت میکوفت فتحیاب
نگشته همه از جان در گذشتند و سپاه انگریز ظفریاب شد بعد تفتیح قلعه بطرف فوج خان مذبور رو آوردند
دران حال جوقدار مذکور زخمدار از راه بدررو آب قلعه خود را بدر زده خونچکان فایز لشکر گردید
و صورت حال قلعه و قلعگیان باز نمود پس خان مذکور طاقت مقابله و مقاتله با سپاه انگریز و هم سپاه
خود مشاهده نکرده شبانگاه بسمت دهاراپور خزدشتافت و روشن خان و راو مذکور مستعد بعزم
قزاقی و قراولی گرد لشکر خصم بودند سپه سالار موصوف بعد چهار پنج روز بآن سمت رسیده عثمان خان
ترین قلعدار کرور را باثبات تقصیر بام جنگ و حرامنکی بدار کشیده و لشکر را بجهت مقابله با فوج معاند
بیار است دران اثنا خط از موسی بهوسی سپه سردار فرانسیس رسید که تمامی لشکر انگریز بعزم جنگ بگوڑ لور

میر سد شما مع جمعیت خود زود معاودت نمایند و بعد دفع سپاه غنیم سرکش ما و شما باتفاق متوجه بندوبست
نظم و نسق آن نواح و تنبیه فتنه بازان بی صلاح شویم پس سپه سالار به مجرد وصول نامه هر دو دسته
دار را بدان صوب بازگذاشته تاکید نمود تا بدانچه مقدور و مجال باشد کوشش نموده نگذارند
که بعد ازان آسیبی از سپاه خصم بر رعایا و سکنای آن ضلع برسد خود از راه تانتکار پٹی به تو ٹم مسلی رسیده
یک روز مقام کرد در آنجا جاسوسان خبر رسانیدند که چیزی سامان رسد و آذوقه لشکر انگریز در قلعچه
کرتلم آماده است و معدودی چند از پیادگان نگهبان آنجاست تا فقط رسالها را با بندوق سنان
همراه خود گرفته به محاصره آن قلعه پرداخت چونکه قلعچه مذکور درمیان نهرهای جوی که لبالب روان بود
واقع شده و چلتوک زار با خلالش بسیار پیرامون آن حصار سر سبز گشته پای تردد حمله آوران را به گل عجز
فرو می برد کوشش شان مفید نیفتاد و اهل حصار که از چهل و پنجاه نفر زیاده نبودند بر حملات مردم انبوه
تاب آورده مانع دخول گردیدند و غایت سعی در دفع اعدا بظهور رسانیدند سپه سالار همه روز کوشش
کرده شب لفرودگاه خود مراجعت نمود و چند قزاق را بجهت اینکه فردای آن روز مع التواپ و نردبانها
باز رسیده حصار را تسخیر نماید و بعوض ٹهانه داران اروا کرچی انگریزان را نه تیغ کشد گذاشته بود محصوران
چون عاقبت خود فردا نیکو ندیدند همون شب بر حسب طاقت خود چیزی سامان برداشته بقایا را
آتش زده راه ترچناپلی که از آنجا پنج فرسخ فاصله دارد گرفتند پس سپه سالار از آنجا کوچیده از راه
ورداچل فایز گوڑلور شدند و بدر الزمان خان را با رسالهای تفنگچی و التواب بکومک موسی بهوسی
بقلعه فرستاده خود مع سوار و پیاده بطرف سلمبر شتافت القصه لشکر انگریز بسر جیلی جنرل اسٹوٹ
یلغار کرده از راه پهلچیری و ناگور رسیده غربی قلعه گوڑلور بر جوی موضع گورٹ فرود آمد فراسیس
پنج صد جوان خود را بدوازده توپ مابین لشکر انگریز و قلعه منقلا داشته بود و رسالهای حیدری
بحکم خان مسطور بر دست راست منقله گاه فراسیسیان متیر بها احداث کرده پای ثبات قایم ساخته بودند

که بعد دو سه روز کسان انگریز بر کوهچه که پیش روی آن دو جماعت واقع شده بود وقت شب توپها قایم نموده مستعد آتش افروزی داشت تا صبحی در اول ساعت جهازی از طرف مدراس رسیده سه گولا جانب قلعه پراین دو اهل بتیر بهایا تماشای جهاز متوجه شده بودند که ناگاه ازان کوهچه اتواپ و مادم سر شدند و رجمنت های انگریزی بر جماعت فراسیس و پلٹن ها بر رسالهای حیدری شلک زنان در تاختند بوقوع ایجال جمعیت فراسیس توپها گذاشته بطرف قلعه برگردید و رسالهای مذکور فرصت برکشیدن توپها نیافتند حتی انتظار حکم سردار بازکشیده طرف دریا رو بگریز نهادند و بهادر خان نامی رسالدار و بیر علی بیگ به بهادری و دلاوری تمام توپهای رسالهای خود گرفته پس پا شدند و بخندق قلعه رسیده آسودند و انگریزان بتیرها گرفته مظفر بر آمدند دران حال سپه سالار فراسیس هزار و پانصد مرد فرنگیان خود را بی توپ بسرداری موسی گون تیلیس و موسی لرمبو کرنل به محاربه اهل انگریز نامزد ساخت چون فراسیسان رخصت یافتند بآئین درست صفوف آراسته و بناد یوق راست کرده قدم جرات در میدان رزم نهادند و سپاه قوم انگریز که مجموعا سه چهار هزار بودند صف بسته بر یورش گلولهای توپ اکثر ایشان را بمعرض تلف در آوردند باین سردار و سپاه فراسیس هراس را در خاطر خود راه نداده نزدیک اعدا در رسیده شلکهای صف شکن سر دادند پس کارزاری سترگ رو داد که تا دو ساعت بازار پیکار گرمی تمام داشت چنانکه بهادر کیشان و جانبازان طرفین از تفنگ گذشته دست و گریبان لبنان و خنجر گشتند معاذ الله از هر دو جانب چنان چپقلش سخت گردید که از معاینه آن زهره توان فلک بسپهر آب شد و از صدمه ترددرستانه آن فولاد تنان زمین لستوه آمده زمانه باوجود جفا کاری تپ کرد و بر حال کشتگان آن معرکه زار زار گریست و بهرام خون آشام از بیم خونریزی دلیران در پنجم حصار مینا فام گریخت و تا دو ساعت غبار دود باروت و صدای شلک بچشم و گوش نظارگیان خبر رعد و میغ مسموع و مرئی میفتاد مردمان انگریز تاب نیاورده پسپا شدند

دران حال پلٹن ہای کرناٹکی از میمنه و میسره سبقت کرده پشت آنہا را باعانت خود گرم ساخته مردانه
وار بازی بردند تا فراسیسان که چہار پنجصد مردم باقی مانده بودند برگردیده فایز قلعه شدند و ہزار مرد جنگی
که در نخوت و شوکت دم مساوات با فلاک میزدند دیگر بار مستعد رزم بعزم مدافعه خصم از قلعه بر آمدند در آن اثنا
سپاه انگریز معاودت بفرودگاه خود نموده جنگ بر فردا باز گذاشتند و جمعیت فراسیس بفاصله
پرتاب تیر از قلعه قیام ورزید و بعد دو سه روز که انگریزیان در فکر مورچال و فراسیسان در عزم رفع
آنہا تردد شایان بعمل می آوردند صلح نامه که فیمابین انگریز و سلطان روستم انگیز مقرر شد مع فرمان
بادشاه فراسیس که مشعر بر عدم تقدیم جنگ از انگریز و مراجعت کردن موسی بہوسی بولایت خود بود رسید
پس ہر دو سپه سالاران قوم یک شدند و پرخاش از میان برخاسته سردار و سپاه طرفین بر یک شیلان
و میز با کل طعام و شراب پرداختند القصه بدر الزمان خان و سپه سالار ملحق شده متوجه تعلقه ترو ادی
گشتند و بعد سه چہار روز سپه سالار معز الیه باجازت سپه سردار فراسیس پشتیر کوچیده حدود دیل پور
را مضرب خیام عسکر خود ساخت بعد یکماه باز از آنجا کوچ کرده بر جوی دال پندل که آب و علف
بوفور بود اقامت ورزید در آنجا روزی ناگاه باد و باران بی موسم طوفان بلا بر لشکر حیدری ریخت
و آب جو از یک طرف طغیان کرده تبلف مال و متاع غربا و بیوپاریان پرداخته خاک یاس در چشم
حرص و نفع آنہا بیخت بلکه چند مرد و زن را بید ریغ آب کشیده بدریا رسانید و اکثر ارباب پیشه
ازان صدمه فقیر شدند بالغرض ہمون زمان عازم پشتیر گشته شمالی قلعه آرنی فرودگاه مقرر ساخت
و ہری سنگ نامی رسالدار سلحدار ہمونجا از دست رفقای خود بسبب تاخیر رمشاہره شان بقتل رسید
و بدر الزمان خان حضور طلب شد و ہمدران روز ہا محمد مراد عامل رای ویلور شصت ہفتاد سوار و دو سه
صد پیاده جمع ساخته در اطراف شش ہفت کروہی میتاخت و دست تخریب و غارت بر کشاده بارہا
آتش بیداد در اماکن و مساکن رعایا و فقرا می انداخت و عمارات و زراعات تعلقات محروسه

عمال حیدری و سلطانی با خاک راه برابر ساخته بسد و مواشی غنیمت می آورد روزی از راه کوهستان
گوڑیاتم بعزم تسخیر سات گڈھ یلغار کرده شبانگاه بیک حمله کسانش تا دروازه قلعه رسیده بودند قضارا
دران وقت زن پیاده برای پختن طعام برنج شسته بر فصیل دروازه ایستاده آبش از حصار
فرو میریخت ناگاه صف حمله آور دیده صدای آمد آمد برداشت و همون ظرف برنج بر سر آنها
شکست پس خفتگان از خواب غفلت بازجسته به تیر و بندوق و جزال و بان پیش آمده بدفع
حمله کنان پرداختند چنانکه یورش کنان بی نیل مقصود راه فرارطی کرده به معموره بلنچ پور رسیدند
و بر دیر آن معموره که چند طلایه دار شام را و رسالدار حارس آن نواح بودند حمله کرده از آنجا
هم محروم برآمدند مگر معموره غارت ساخته مال و متاع کثیر بدست خود نموده بر جوی بلنجپور چندی
توقف ورزیده بودند که بیک ناگاه رسالدار مذکور که طرف آنبور گڈھ سکونت میداشت
به آواز شلاک باسواران خود مستعد شده بسراغ آنها در تاخت و برکنار جو کرد گرفته بیک حمله
جهانگیری تزلزل تمام در سپاه خصم در انداخت و اکثر ایشان را ته تیغ کشید و همه سامان فراهم ساخته
آنها بتصرف خود در آورد پس محمد مراد نامرادبا پانزده بیست سوار خود را داخل قلعه ساخت همدران
اثنا منشور لامع النور متضمن واگذاشت ملک پایانگهاٹ به انگریزان و کیفیت تقرر صلح و معاودت
کردن او بدارالسلطنت عز اصدار بخشید پس بموجب فرمان قضا جریان همه قلعداران و هزاریان
و عمال را از اطراف آن ممالک جمع کرده بعضے قلاع کوهی و زمین وزی را شکسته با تمامی سپاه
و حشم گهاٹ چنگم عبور کرده به ترپاتور رسید و از آنجا از گهاٹ هولی درگ و بنگلور فایز حضور
ملازمان سلطان گردید و همدران سال میر صادق بسبب خبر رسی و کفایت شعاری که در ایام کوتوالی
ارکاٹ و لشکر بظهور رسانیده منظور نظر کیمیا اثر گشته بود بیک مرتبه صاحب دیوان مقرر گردید همدران
اوقات خطوط کارپرداز پونه و ناظم حیدرآباد متضمن مبارکباد جلوس و ابلاغ داشتن زر لعل بهای

دو سال مع خلاع و جواہر گران بہا بصحابت وکلاے دانا فایز حضور شدند و ایلچیان مفصل کیفیت زبانی معروض داشتہ مبلغ چوتھہ درخواستند سلطان گیتی ستان از روی غضب وکلارا مخاطب ساختہ ارشاد فرمودند تا ندانید کہ حضرت مرحوم باغوا و اشارہ شما تمامی خزانہ سابق مع زر تحصیل سالہاے ممالک محروسہ در مہم پایانگھاٹ صرف کردند و در جہان کشاے سعی جمابہ ظہور رسانیدہ آخر الامر از سریر سلطنت بہ تخت آخرت قدم نہادند و با این شما بموجب قرارداد خود ہیچ امر اعانت آنحضرت منظور نداشتند الحمد للہ والمنہ تا اینمدت منت کش ہر کس نشدیم او ظفر بخش حقیقی در ہر معرکہ مظفر و منصور داشت و بعد وفات اعلیٰ حضرت مرحوم ایاز نمک پروردہ قدیم بسبب عنایات شاہانہ و نوازشات خسروانہ اقتدار تمام یافتہ آری طریق ناحمود بیمودہ بمقتضاے بدطینتی و حرام نمکی انہدام اساس دولت مخدوم خود خواستہ و از بسیاری مال و متاع و زر و جواہر و وفور استعداد جاہ و حشمت بخار پندار و نخوت بدماغش راہ یافتہ تمامی قلاع و قری و قصبات بلاد حیدرنگر با انگریزان سپردہ بود ما خود بدولت و لعون و عنایت ایزدی باندک سعی آن بلاد سراسر آباد بازیہ تسخیر خود در آوردیم و سپاہ غنیم را غارت و مقہور ساختیم چنانکہ بر ہم کنان اینمعنی ظاہر شدہ باشد کہ از حضرت مرحوم جز چند توپ و بندوق و تیغ و سپر میراث نیافتیم و خزانہ ہرگز موجود ندایم تا باداے زر نعل بہاے شما پردازیم آئندہ اگر خدا خواستہ باشد بعد آبادی و بند و بست ممالک محروسہ البتہ بارسال زر شما بہ خازنان گنج خداداد حکم دادہ خواہد شد بعد این ارشادات ہدایت آیات بنا بر مصلحت ملک داری محمد عثمان نامی را کہ یکی از خدمتگذاران قدیم نواب مرحوم و مرد صالح و باتمیز بود و در علم مجلس و آئین حق گذاری مہارت تمام داشت مع چیزی نقد و جنس و تحایف و نوادرات ولایت انگریز کہ بہ کرناٹک غنیمت یافتہ بود بہ محض استحکام بنیان خلت و وداد عبرت نمائی ہمراہ ایلچی بہ پونہ رخصت فرمود

ذکر اداے رسوم شادی کتخدائی برہان الدین سپہ سالار کہ از ارشد پسران

لالا میان شہید چرکولی بود و برادر نسبتی آنحضرت میشد صبیۃ بدر الزمان خان فوجدار بلاد نگر و روانہ کردن اورا بہ تسخیر کوہ نرکونڈہ و بیان شرارت پالیکار بنگلور و متعین شدن قشونات بہ تنبیہ و استیصالش و مرمت یافتن حصار رحمان گڈہ و رو داد سنہ ۱۱۹۸ یکہزار و یکصد و نود و ہشت ہجری آنکہ

بعد رسیدن سلطان بدار السلطنت و نظم و نسق ملک و لشکر در فکر شادی کتخدائی برہان الدین رای عالم آرای زدہ بتجویز و مشاورۂ بعضے اعیان دولت و اقبال و بانوی حرم سرای عصمت و اجلال صبیۂ بدر الزمان خان نایط صوبدار ملک نگر را کہ دولت خواہیش منظور ملازمان والا افتادہ بود پسندیدہ مقرر فرمود و خان مسطور را از سمت نگر طلبداشت چون او قایز لبساط حضور گردید بہ تشریفات شاہانہ نواختہ در خلوت مرکوز خاطر قدسی مناظر خود ظاہر نمود خان مسطور در عدول حکم جہان متاع کساد منزلت و کسر شان خود تصور کردہ با وجود عدم رضامندی زوجہ و فرزندان و اہل قرابت خود باقبال آن مستسعد گشت تا متعہدان کارخانہ طوی و متکفلان محفل جشن خسروی حسب الحکم والا بزم شادی ترتیب دادہ در اندک مدۃ بتقدیم مراسم میمنت و تہنیت ممنون و مشکور گردیدند دران اثنا جواسیس و سوانح نگاران ساحل جوی تنگ بہدرا وغیرہ معروض داشتند کہ اکثر باج گذاران درگاہ دین پناہ طریق بغاوت پیمودہ بمقصد اخذ ملک و مال و مستعد فتنہ انگیزے اند و دست تطاول و بیداد از آستین کفر و عناد برآوردہ کافۂ عباد اللہ را از جور و ستم خویش پریشان و نالان گردانیدہ اند بلکہ از غایت شقاوت جبلی خیال حرام خوری در دل دارند چنانچہ کالپا دلیاین یعنی سرگروہ بلاد نرکوندہ ابواب مکر و غدر و تخریب

برروی غربا و رعایا کشاده دود آه وفغان اہل آن سرزمین را بآسمان رسانید و روز بروز پای اقتدار از حد گلیم خود دراز میکند بدستور پالیکار رنکپور باغوای شیطانی آتش شر و فساد در اطراف آن نواح برافروخته زر پیشکش دو ساله نیز عاید بندگان درکاه والا نمود و بر قلیچه سدم که داخل سرکار کرمکنڈه است بی مهابا در تاخته دیهات توابعش را غارت و تاراج کرده چند بار بر قلیچه مذکور حملات ساخته اکثر علاقه داران حضور را جام شهادت نوشانیده است و پالیکار مدن پلی نیز با او یکدل و یکزبان شده باعث فتنه و فساد گشته پس باستماع این اخبارات شعله قهر و غضب سلطانی ملتهب گردید و رفاهیت و آسودگی رعایا و برایا بر ذمه همت قضا نهمت خود فرار داد و همون زمان سید غفار سپهدار را مع قشونش بدریافت ماهیت کالیا دلیسا این آن سمت رخصت فرمود چون سپهدار مذکور بعد از طی مراحل و قطع منازل دران حدود رسید و کماهی احوالش دریافت پس نیکو ظاهر گردید که آن شرارت کیش بدبخت بتائید و اغوای پسر ام غنیم ناظم صوبه مرچ که دخترش را به پسر خود نامزد کنانیده است خیره شده سر اقتدار بافلاک میساید و هوای سرداری و هوس ریاست تعلقات مابین جوی کشنا و تنکبهدرا در سر دارد و چون خبر نزول فوج ظفر موج شنیده از غایت بدعملی راه حرام خوری پیش گرفت یعنی بعزم جنگ برخاست و لشکر با آلات حرب و پیکار بیاراست سپهدار سطور خود محل قلب برای سکونت سپاه بدست آورده بحضور عرض داشت روداد حقیقت آنجا ترقیم ساخت همون زمان برهان الدین سپه سالار با پنج هزار سوار خونخوار و سه قشون شجاعت مشحون که سپهداران قشونها سید حمید و شیخ انصر و احمد بیک بودند بتسخیر کوه نرکونڈه و اسیر کردن حاکم شریر آنجا از دستوری یافته کوچید و شیخ عمر سپهدار را مع قشون و دو هزار پیاده احشام و شش ضرب توپ قلعه شکن باستیصال پالیکار رنکپور و مدن پلی نامزد فرمود چون شیخ مذکور از راه بنگلور و دیون پلی راهی شده در کوهستان کیوار که شرقی نندی درک است

محل نزول فوج ظفر موج نمود بزبان بعضی عمال و زمینداران و مینوااران سرکار شنید که درین کوہستان کوہیست رفیع که بر بالایش میدانی است وسیع چشمۂ آبی دارد که عمقش از رسن خرد غیر معلوم بران کوہ پایۂ دیوار سنگی بچشم قیاس یافته بشود یقینیکه بزمان سابق قلعه بود و از مدت ممتد خراب و ویران افتاده است اگر تازه حصار کشیده شود مستظہر سپاہ منصوره گردد ہم آئینه بند و لبست این نواح بواقعی صورت بندد تا سپہدار مذکور مع چند خواص و ملتمسان بر بالای آن کوه رفت و بچشم خود ملاحظه کرده جا را پسندید و مفصل حقیقت آن کوه و التماس فدویان خیر خواه آن نواح معروض حضور ساخته خود پیشتر نهضت نمود و بسرحد بنکپنور رسیده ہر چند به پند و نصایح او را رہنمونی فرمود آن شقی نگون بخت سر انقیاد از خط فرمانش بیرون کشیده بقدم مخالفت پیش آمد و بدوازده ہزار پیاده سر راہش گرفته مستعد رزم گردید چنانچه دو سه روز در سواد رام سندرم که سرحد او بود بین الفریقین آویزش سخت روداد تا آنکه ہر روز غازیان سلطانی چون برق لامع بر خرمن جمعیت کفار زده بقطرات تیر و تفنگ و سیل شمشیر آبدار کشتگان را غرق جوی خون عدم نمودند بالاخرت سپہدار شجاعت آثار بیک حمله سردار آنجماعۂ مقہور را بضرب تیغ اژدہا پیکر از پای در آورد و سرش را ہمان لحظه از بدن جدا ساخت از مشاہدۂ این حال پای ثبات و قرار کرده مشرکین از جای رفته رو بوادی فرار نہادند و کوہچه بهوی کنڈه را که پیرامونش بیابان عظیم و سخت قلب است مستظہر خود ساخته آسودند عساکر منصوره آغاز قتل و غارت نمودند و بیک حمله رام سندرم مفتوح کرده بطرف بهوی کنڈه روی توجه آوردند پس بسعی بیجر وز آنجا را ہم از حصولش گرفته سرخرو گردیدند و گروه کفار را زیر و زبر ساخته پیشتر کوچیدند پالیکار آنجا را که سنک راول نام داشت بمجرد استماع شکست سپاه خود ہراسان شده قلعچه بنکپنور را بدولتخواهان دلیران خود سپرده خود بالای کوه اول پلی که چهار کروہی دار المقر در جنگل مہیب واقع شده پناه گرفت و سه چهار

ہزار پیادہ جرار فراہم ساختہ مستعد رزم بود چون سپہدار بران گروہ شقاوت پژوہ فتح یافت تعاقب آنہا کردہ بہ محاصرۂ قلعہ ننگنور پرداخت و در اندک مدت بہ حفر صلابت کوچہ و احداث مورچہ اشتغال داشتہ بضرب توپ رعد آشوب حصار قلعہ شکستہ مفتوح ساخت و قلعہ را بدلیران کارگذار سپردہ مانند شیر خشمناک رو بمیدان مبازرت نہاد یعنی بہ تسخیر کوہ مسطور ہمت برگماشت چونکہ اطراف آن کوہ دشت ہولناک و کثرت تراکم اشجار بمرتبۂ کہ ہر جاندار را عبور ازان طرف صد بیم و خطر می نمودہ بود و سپاہ خصم از اطراف سر راہ گرفتہ از بروج بنا ساختہ با تیر و تفنگ مستعد و آمادۂ جنگ شدند و از ہر درخت و سنگ صدای بندوق کاری میخاست سپہدار مذکور تا یک ماہ سعی موفورہ و ترددکثیرہ بظہور رسانید بسبب جمعیت قلیل شاہد مراد رخ نہ نمود ناچار بحضور عرضداشت کردہ کومک درخواست پس امام خان نامی سپہدار مع قشون خود بکومکش نامزد گردید بعد فایز شدن خان مذکور ہر دو سپہدار مشورت کردہ برہنمونی سکنای آن نواح از دو جانب جنگ کنان بہ بیابان درخزیدند و بر سپاہ غنیم شور قیامت ریختند چون تفرقہ و پریشانی تمام بجماعت ارباب شرک و ضلال انداختہ کوہ را گرد گرفتند و بکوشش بسیار و تحمل صعوبت بیشمار در عرصۂ ہفتاد روز کوہ را مفتوح ساختند و پالیکار آنجا با معدودی چند و خیلخانہ پیش از مظفر شدن مجاہدان اسلام از جنگ کنارہ کشیدہ در تعلقۂ پالیکار علاقہ چیتور پناہ گرفتہ از دست غضب و تادیب سلطانیان وارست چونکہ بعرصۂ سہ ماہ ہر دو قلعہ مستحکم پالیکار مغرور یعنی قلعہ ننگنور و اول درگ مع قصبات نواحش بضبط درآمد بہ مرۂ کفایت شعاران حضور ساختہ ہر دو سپہدار بشرف بساط بوسی مباہی اندوختند و سایر غنایم و فیل و اشتر بنظر ہمایون درآوردہ مورد عنایات و نوازشات سلطانی شدند چون حقیقت کوہ کیوا از روی عرضی سپہدار سابق روشن جناب شدہ بود دران حال رای والا بہ ملاحظہ آن کوہ

اقتضا فرمود فوراً اسواری خاص معہ چند خواص جلودار رونق افزای بنگلور شدہ بعد یک ہفتہ
ازآنجا پرتو نزول برآن کوہ انداختہ بنظر ہمایون مشاہدہ فرمودند چون پسند خاطر اقدس گردید
بیلداران سنگ تراشان معماران چیرہ دست را تعین حصار بندی و تعمیر عمارات نامزد فرمودہ
برہمان گڈہ موسوم ساختند پس ازآنجا معاودت کردہ بفر نزول قدوم میمنت لزوم نندی گڈہ
را رشک افزای سپہر برین فرمودہ کوہ گردون شکوہ نامیدند و روی توجہ بجانب قلعہ دیون
ہلی آوردند ہرگاہ کہ مکان مذکور جای مولود خود بدولت بود بقول شخصے کہ بیت

حب الوطن از تخت سلیمان خوشتر	خار وطن از سنبل و ریحان خوشتر

آن مکان را از ہمہ بلاد برگزیدہ یوسف آباد نام نہادند و قلعدار دولتخواہ را بہ حراستش
بازگذاشتہ در مرمت آن حصار از سنگ وگچ و تعمیر عمارات موکد ساختہ بر سبیل تفرج در عرصہ
یک ماہ و پانزدہ روز داخل دار السلطنت گشت مخفی نماند چون پالیکار بنگلور بسبب شومی

طالع مطابق این مضمون بیت

باولی نعمت اربرون آئے	گر سپہر است سرنگون آئے

بدست سپاہ منصور سزای معقول یافتہ آوارۂ دشت ادبار گردید و پالیکار مدن پلی نیز عاقبت خود
نیکو ندیدہ ہمون زمان طریق فرار پیمود پس تعلقات او ہم ضمیمۂ ممالک محروسہ شد ✤✤✤

ذکر افتتاح کوہ نرکونڈہ بزور بازوی شجاعت قمرالدین خان و حضور طلب شدنش مع دیگر کیفیات رُوداد ہمون سال آن کہ

چون برہان الدین سپہ سالار سلطانی از حضور رخص گردید از راہ جیتل درگ و ساولنور راہی شدہ
در حدود دہاروار بہ سید غفار سپہدار ملحق شدہ میمنہ و میسرہ لفدائیان باجرات سپردہ در حدود

کوه نرکونده مضرب خیام و اعلام ظفر انجام خود نمود و سر کرده آنجا را از رسیدن خود بنا بر تسخیر
آن محال بلا توقف متنبه ساخت و بزبانی جاسوسان پیغام فرستاد اگر هوس امنیت ملک و مال
داری زود کوه را خالی کرده حوالۂ قلعه داران سلطانی نمای و خود بوساطت این جانب پیشانی
عقیدت را بسجدات بندگی نور آگین سازی تا بحضور سفارش کرده دولت خواهی تو وانموده
از سر نو ملک و دولت برتو ارزانی داشته خواهد شد والا رایگان جان خود را بمالک یزدان
به سپری چون ازان جانب جواب تند و تلخ استماع نموده شعلۂ قهر سپهسرداریش باشتعال
آمده پیشتر کوچیده بر نهری که غربی و جنوبی کوه بفاصلۂ دو فرسنگ جاری است محل قیام عسکر کرده
فرمان داد تا سپهداران دولت خواه یعنی سید حمید و سید غفار بدلاوری و تدابیر اعدا
شکنی سبقت و سعی بکار برده کوه را نقطه دار درمیان گرفتند و از دو جانب جنگ در انداختند
و به توپ و بندوق بشکست حصار اشتغال ورزیدند حاکم کوه نیز مردانه وار میکوشید و نوکرانش
بارها بر مورچال زده اکثر مردان کاری را از جان می ربودند چنانکه شبی دست قابو یافته چند
پیادگان باجرات از کوه عبور کرده بر طلایه داران عساکر سپهسالار که زیر دامن کوه بودند
شبخون زده صلابت خان بخشی را با دو صد سوار شربت مرگ چشانیدند سپهداران
شجاعت توامان هرچند بکشایش کوه تدبیرها انگیختند اما سعی شان پیش رفت نگشت و چند بار
حملات هم بعمل آورده روی ظفر مشاهده نه نمودند چونکه آن ایام تابستان بود قحط آب بمرتبه
انجم چنانکه سقها بر گاو و اشتر از نهر فرودگاه لشکر آب به مورچال میرسانیدند و بسبب بعد مسافت
وقت کار مدد نیز از لشکر باهل مورچه نمیرسید با این سپهداران کار آزما و سرداران احتشام
نژند شایان بعمل آورده مورچال تا پای حصار رسانیده بودند که حاکم کوه هراسان شده
بناظم صوبۂ مرچ و کارپرداز پونه احوال عجز زبونی خود ظاهر ساخته مدد طلب نمود چنانچه ناظم مذکور

پنجہزار سوار روانہ داشت چون سواران مسطور بر نہر آبیکہ در طغیانی بود مقام کردہ انتظار دہ ہزار
سوار کہ از پونہ بکومک ہمین کوہ رخصت یافتہ بودند میکشیدند سپہ سالار باستماع این خبر از غنیم
زورآور اندیشہ کردہ مفصل حقیقت معروض بساط بوسان حضور ساخت و وکلای سلطانی کہ در
پونہ سکونت داشتند نیز از ین معنے بعرض حضور پرداختہ بودند پس از حضور بنام قمر الدین خان
منشور لامع النور مشعر روانہ شدنش مع جمعیت خود بمدد سپہ سالار و تنبیہ فوج غنیم و کشایش کوہ شرف
نفاذ یافت مخفی نماند چونکہ سید محمد پیرزادہ داماد عبد الحلیم خان حاکم کرپہ وقت فرصت یافتہ
برہمن زیور گران بہا مبلغ خطیر گرفتہ بفراہمی چہار پنجصد سوار و دو ہزار پیادہ پرداخت و با انگریزان
مچھلی بندر موافقت کردہ یک پلٹن و دو ضرب توپ از گورنر ہمراہ خود گرفت و بعزم استخلاص
بلاد کرپہ و تسخیر قلعجات آن نواح ہمت در گماشت و در قلعچہ کھم تھانہ گذاشتہ دست قتل و
غارت بر کشاد ہر گاہیکہ بہ بدویل رسید نیز کداران سرکار خداداد را کہ در قلعچہ بدویل بودند بانعام
زر خوشدل ساختہ بر صوابدید ایشان جوقی را از ملازمان خود دران قلعچہ فرستادہ پیشتر بطرف کرپہ
راہی شدہ بود قمر الدین خان از حضور سلطان دستوری یافتہ وارد آن نواح گردید و بدو
کروہی بدویل در سواد چپل ماڑا بین الفریقین آویزش نمایان و نبرد سخت روداد و از صبح تا
دو پہر روز بازار پیکار گرمی تمام داشت و بہادران ہر دو طرف سعی مردانہ نمودند آخر خان مذکور
بفریب دادن اعدا ہمت گماشتہ یکایک با سپاہ خود از پیش غنیم برگردید و در جنگلی کہ بریک جانبش
تالابی پر آب بود و کوہچہ در وسط او واقع شدہ پنہان گشتہ بر فرصت وقت نگاہ میداشت
سید مذکور بران فتح نازان شدہ ہمو بجا خیام و اعلام لشکر خود مضروب کنانید و سردار
انگریزی ہم خاطر خود از وسوسہ تردد غنیم خالی کردہ بخیال اینکہ غنیم تاب مقابلہ در خود نیافتہ
رو بگریز نہاد عقب آن جماعت آرمیدہ بود لعد دو سہ ساعت سواران سید مسطور بر پشت اسپان

بی زین سوار شده بی صلاح بهر نوشانیدن آب بتالاب آمده بآب خورانی وبدن شوئی اشتغال داشتند که بیک ناگاه قزاقان خان دلاور فرصت وقت غنیمت شمرده اسپان انگیخته درآویختند وبه تیر وشمشیر ونیزه سینه های اعدا را چاک زدند پس آنها بطرف لشکر خود گریختند وصدای آمد آمد بر داشتند وقزاقان پاشنه کوب در تاختند تمام سپاه خصام را پایمال سم ستوران ساختند چنانچه احدی ازان معرکه گاه جز رسیدن مزبور وسردار انگریزی که بهزار محنت ازان مهلکه بر آمدند جان خود بسلامت نبردند وخان ظفرمند قلعچه بدویل وکهم باز بضبط خود آورده وبند وبست واقعی آن نواح نموده با سامان حرب وضرب مستعد گوشمال اعدا بود به مجرد رسیدن منشور همایون باجمعیت نصرت مشحون یلغار در تاخت وبا چهار هزار سوار خونخوار عبور جوی کشنا نموده بیک شبخون لشکر مرهٹه را که بهر عبور جو تیار بود غریق بحر خون ساخت واکثر ایشان را اسیر کرده مظفر ومنصور عازم کوه گردند وما بین لشکر برهان الدین وکوه مضرب خیام نموده شیخ امام نامی سپهدار خود را بکومک سیدان دولتخواه فرستاد چون سرگرده کوه از رسیدن سپاه نامی وسپه سردار گرامی وشکست مرهٹه خبردار گردید کمر همت خود چاک زده لباس مردانگی وجرات بآتش غم وهراس بسوخت آخر الامر چونکه اکثر مردان کاری کفار کشته وخسته شده بودند دیگر قوت محاربه ومقابله با لشکر اسلام نداشت دل از ملک ومال برداشته بعد یک هفته پیغام صلح وسپردن قلعه بجان مذکور فرستاد واو برهان الدین را برین معنی اطلاع داده رضامند ساخت چنانکه هر دو باتفاق یکدیگر فردای آن روز گرده عجز آماده را قولنامه بصحابت سید حمید سپهدار ومرزا حیدر علی بیگ رسالدار فرستاده از کوه فرود آورانید پس همون زمان مع عیال واطفالش محبوس ساخته ببدرقه قشون احمد بیگ ومرزای مسطور بحضور روانه داشتند وبعضی گفته اند که دختر حاکم کوه که در حسن وجمال سرآمد وقت بود بعد عطای تشریف دین اسلام وادای رسم عقد مناکحت داخل حرم سرای خاص گردید حاصل کلام

چون مز بور بضبط در آمد قلعه و لتعلقه بحواله امینی دولت خواه شد سپه سالار مذکور در ظاهر اگرچه
با خان دلاور موافقت و مخالصت داشت اما به سببی که از دست سعی لشکر یانش باوجود افواج کثیر
سردار مرہٹه شکست یافت و مفتوح قلعه هم لعبرت تهورش لظهور آمد خود درین امر باوجود سعی شش
و هفت ماه بی ظفر بر آمد تقاضی دلی پیدا کرده خواست که در شکست جاه و حشمتش حیله برانگیزد و او را
با انحراف از حضور متهم ساخته دولت خواهی خود ظاهر سازد بحضور عرضی نوشت که عزم قمر الدینخان
نوع دیگر است و چنان معلوم میشود که خفیه معرفت ملک عیسی خان عرف عیسی میان مهدوی که
دیوان و مشیر کار و بار اوست بناظم حیدر آباد و مشیر الملک سهراب جنگ راه مراسلات مفتوح دارد
سوای این علانیه در چدرکهاٹ حیدر آباد حویلی عظیم الشان بنا مینماید شاید که عنقریب از حضور
منحرف خواهد شد سلطان ذیشان بمید ریافت معاملات دوست و دشمن بمجرد وصول عرضی
سپه سالار خان مذکور را مع دیوان و لشکرش بحضور طلب داشت او نادان دیوان خود را در حضور
آوردن مناسب نه دید زیرا که نامبرده در ایام دیوانی کارهای ناشایسته و شیوه مردم آزاری
و غرباکشی بمرتبه اتم بظهور رسانیده بود بلکه تمام کافه عباد و رعایا از جور و ستمش نالان گشته بدیار
دیگر روی آورده بودند و اکثر مهمات ملکی و مالی را بی رضای آقا حسب خاطر خواه خود به فیصل
میرسانید و از همینعنی سلطان نیز آگاه بود هر گاه خود حضور طلب شد ترسید مبادا که آسیبی بتدارک
اعمالش که کارش را محض دولت خواهی خود تصور کرده بود بحالش راه یابد لک روپیه او را انعام
داده بلا اطلاع احدی شباشب رخصت حیدر آباد نمود و خود مع لشکر کوچیده فایز حضور شد
چونکه آن حضرت دیوانش را یاد فرمودند عرض کرد که او رخصت گرفته برای آوردن متعلقان و
برادران خود بحیدر آباد رفته است پس ظن سابق لصدق معنی پیوست تا خان دلاور را محبوس

و لشکرش را داخل لشکر حضور فرمودند

ذکر مخالفت وطغیان اہل کوڑک و توجہ رایات ظفر آیات سلطان گیتی ستان بتنبیہ شرارت کیشان آن نواح و اسیر آمدن ہشتاد ہزار مرد وزن مع دیگر کیفیات کہ در سنہ یکہزار و یکصد و نود و ہشت ہجری واقع شدہ آنکہ

چون کہ زین العابدین خان مہدوی فوجدار بلاد کوڑک از مصاحبت و اعتبار قدامت حضوری مختار کل شد جمیع آن ملک را پر فتنہ ساخت و مہمات ملک داری را بمدعای ہوای خود انتظام میداد بلکہ از لوث سیرت و خبث طینت دست شہوت پرستی بر زنان رعایا دراز میکرد و بجبر اُناث شکیلہ را ہم بستر خود می ساخت و بظہور چنین عمل ناشایستہ تمامی اہل کوڑک قدم بمیدان مخالفت و مخاصمت نہادہ منحرف و مستعد جنگ شدند و مومونی نایڑ و رنگانایڑ کارپردازان پالیگار آنجا کہ فرصت وقت می جستند ہمہ رعیت را فراہم ساختہ ظفر آباد را گرد گرفتند و اطراف آن تاراج نمودہ احوال بر محصوران چنان تنگ ساختند کہ ایشان روز و شب ہرگز طاقت و مجال بیرون قلعہ آمدن نمیداشتند چونکہ ذخیرہ و اسباب جنگ زیادہ فراہم نکردہ بودند بس ہراسان شدند تا خانہ بانی فساد کہ بوقوع این واقعہ از کردہ خود پشیمان شدہ قلعہ بند گردیدہ بود جاسوسی را بہ تبدیل لباس مع عرضی حقیقت حال و شرارت مفسدان آن نواح روانہ حضور ساخت چون جاسوس عرضی مذکور بحضور گذرانیدہ مفصلاً کیفیت فوجدار مایوس معروض داشت سلطان گیتی ستان سزای اہل کوڑک را کہ بارہا از سرکار منحرف شدہ طریق فدویت را بنجارہای فساد و شرارت مسدود میساختند و سپاہ منصور را بار بار تضییع میدادند برہمت قضا نہمت خود قرار دادہ فرمان دادند تا میر منزل خاصہ اعلام بری و خیمہ زرنگار گون لبان خاک بوقلمون بدالضوب برسواد سلطان

پنبوٹہ کہ بفاصلہ یک ونیم فرسنگ غربی دار الامارة احداث میفرمود برآراست وزین العابدین خان شستری سپہدار رامع قشونش بنابر عبرت بوفور سامان رسد ودو ہزار پیادہ احشام نصرة انجام بدان ناحیہ پیش رانده ارشاد فرمود کہ شما بلا توقف وتامل بالیلغار داخل قلعہ ظفر آباد شده شرارت کیشان راچنان تنبیہ نمایند کہ تا رسیدن خاص سواری چندی صورت امنیت بدان صوب واقع شود وفوجدار نا تجربہ کار آنجارا از مژده توجہ مابدولت طمانیت ظاہر وباطن بخشد سپہدار مذکور حسب الحکم حضور برجناح استعجال راه گیر گردیده اگرچہ تا دروازه کھاٹ رسیده بود امامردمان بغی برانگیختہ اطلاع یافتہ از اطراف ہجوم کردند وبہ تیر وتفنگ حواس مردانگی اورا منتشر ساختند از آنجا کہ او گاہی جنگ مردان نیازموده وتمامی عمر بہ ملا گیری صرف کرده بود نقد ہمت درباختہ زیر کتل سداپور جای بند گردید ہرچند رسالداران وسپاہیان ہمراہیش کہ ہزیمت یافتہ محمد علی شجیع مرحوم بودند ترغیب پیش رفتن مینمودند سپہدار مسطور ہول زده عارضہ تپ ولرزه وپیچش را وسیلہ ساختہ یک قدم پیشتر نگذاشت آری کار سپاہگری از آرام طلبان ونفس پرستان کجا بظہور میرسد چون این سانحہ معروض حضور گردید بربی جوہری کیش نفر مہیا کرده بعد دو ہفتہ خود بدولت از آراستگی لشکر وتقسیم ماہیانہ فارغ گشتہ باجمعیت بیست ہزار مردم بار ودوازده ہزار پیاده وده ہزار سوار جرار وبیست ودو ضرب توپ بہ پانزدہم شہر ذیحجہ سنہ الیہ کوس انتہاض نواختند چون متصل خار بند صد کوڑک نزول رایات فتح آیات گردید بہرہ سوار رالطرفہ پریاپٹن وسداپور ومنظر آباد گذاشتہ فقط باپیادگان وقشونہا وسامان جنگ عبور کرده چون شیر غران وہژبر ژیان قدم صولت بشیم در آن دشت وحشت ناک نہادند بیت

چہ گویم زاحوال دشت عجیب ✣	کہ لرزد قلم از ہجوم نہیب ✣

تراکم نیستان چون زلف مسلسل زنگیان وراه ها چون نشان پریشان کهکشان بیوکان و نشیب و
فراز آن سرزمین چون همت ارباب سخا و بخیل ضد همدیگر و پست و بلند اطراف جوانب همچو
اوج و حضیض عروج و نزول ناهنجار تر و نشیب آن همه مرز و بوم شالی زار تا کمر بالیده چنانکه
فیل خیال و اندیشه دوربینان بر گل و لایش تا سینه چسپ فرو رفته و شاخهای اشجار
اقسام دران نواح مثل ساکوان و صندل و رال سفید و عود خام وغیره سر رشته رفعت نخل
طوبی رسانیده و پیچاپیچهای مرچ سیاه دام فریب بر بالای هر درخت و شاخ گسترده و زراعت
قاقله یعنی الایچی همچو جوار و گندم اطراف کوه و دشت سرسبز گشته و درخت دارچینی چون طارم
افلاک سایه طراوت بر نباتات زمین افگنده و ثمرات باغستانی مثل فالسه و موز و سدره و عین
الناس بهتر و نغزک و جام بوقلمون و سفرجل و کٹل و بدهل و جامون وغیره در مذاق تلخکامان چاشنی
شهد و شکر ریخته و انهار دران سرزمین چون چشمه چشم غمناکان همیشه جاری و آبشار
حوضها و آبگیرها در اثنای راه بمثابه اشک مهجوران لیل و نهار ساری و عروس بسیط زمین
غرق عرق حیا گشته حجاب دامن اشجار بر روی آفتاب فرو هشته و تخته تخته بوتهای گل
مهندی و مخملی و صد برگ همیشه بهار و نسرین و سوسن و چنپا هر سو مثل شوخ چشمان نقاب حیا
از پیش نظر بر داشته و فیلان کوه پیکر چه از ماده و نر بر یک جا بیست کله کله جمع شده و بچه
فیل چون زنگی نژادان و دیو هیئت بدشت پیمای مطلق العنان گردیده بچوکان خرطوم گوے
بازی ربوده و معمورجات آن دیار و بلاد زیر کوهچه ها و اندرون اشجار پنهان و پیرامونش
حصار استوار مع فصیل و بروج کشیده و خندق عمیق بهر حفاظت سقف و حجرها که اکثر اوقات
در شب تار فیلان در تاخته مواضعات را خراب و تاراج میکرده کرده آن حفره کرده شده تا ذکور
و اناث مع اسباب زندگی دران خانها سکونت ورزیده همه ذکور گندم گون و بعضے سیاه فام

بلند و بالا و لباس شان یک پیراہن دوتا ست از گلو تا شتالنگ دوختہ شدہ و جز پارہ پارہ
گشتنش کسی فکر پیراہن دیگر نکردہ ہمہ در سپاہ گری دم مساوات با بہیم و ارجن و رام و
لچھمن میزند چرا کہ سوای تفنگ فتیلہ دار و دشنۂ پہناور کہ کٹرکتے نامند بر میان می آویزند
بیرون حجرہ و حصار نمی آیند و کلاہ چرم بر سر نہادہ یک رومال سیاہ یا سفید در میان
می بندند و اناث پری تمثال با حسن و لطافت جمال کہ رشک مہوشان چین و چگل اندو
براست قامتی و سیم تنی و نزاکت لب و لہجہ آن فتنۂ جہان باج از خوبان ترک و تاجیک میگیرند
دران ویرانہ فردوس نشانہ ہمرنگ حوران میخرامند با اینہمہ خوبی آہ بدلباسی و بی تمیزی کہ
یک پارچہ پنج شش دستی از ناف تا زانو و یک رومال سفید دو دستی بر سینۂ مہر گنجینہ
دارند رونق و رواج حسن روز افزون آنہا شکستہ الحق اناث بہ نسبت مردان آنجا کہ
ہمہ فرو کور بارد مزاج اند حرارت غریزی زیادہ دارند و در روایتی از مورخان پیشین رسیدہ کہ در ایام
سابق بنواح عقرب ناڑ و غیرہ رسمی قبیح و دستوری وقیح در مذہب نامعقول آنہا جایز و
محض ثواب میدانستند چنان بود چہ اگر در خانۂ کسے چہار برادر حقیقی باشند یک را از انجملہ
باز نی کتخدا می شد دیگران یک یک شب با آن زن ہم بستر شدہ آغوش مباشرت را
گرم میساختند بعضے کس مقر این معنے اند کہ ہر شب یک بعد یک ہمین زن را بر بستر مجامعت خود
می کشیدند تا تسلے خاطرش می شد و در اولادش فیما بین برادران تقسیم بعمل می آمد چون نواب
مرحوم بر آن مرز و بوم مسلط شد این رسوم مذموم را از میان آنہا بر داشت و اکثر زنان
آن قوم را گرفتہ بر لشکریان خود بخشید القصہ شرح و بیان برودت و سرما کہ سرتا پای قلم
پیش از شروع تحریرش در چشمۂ زمہریر غرق میشود و زبان تقریرش قبل از بیان با وجود
پوشش پوستین لبان بلرزہ ہیئت حیرت یخ بندد نظم

ز بیم برف آن طرف خطرناک	رمیده مردمک از چشم افلاک
چنان در روی برودت پا فشرده	که آتش در درون سنگ مرده

چه برطرازد که هر روز آفتاب با این گرمجوشی بخوف سرایت برودت لحاف چارتهٔ آسمان با استر
ابر بر سر کشیده ازان وادی زودتر عبور کرده و هر شام (ماه) سریع السیر باندیشهٔ سرما در بارانی نیلگون
یعنی فلک زمردفام سر و تن پوشیده فی الحقیقة این همه ذکر تابستان است که هر قوم
گردید معاذ الله از هنگام زمستان و فصل باران که تا ششماه ابر آذر بساط تقاطر امطار بر
بسیط آن سرزمین گسترده و زمین ابسیرابی تمام همچو دیدهٔ ستم رسیدگان تر آمده و از سر شام
تا دو ساعت روز برآمده دود شبنم چون دود آه مظلومان کوه و دشت را فراگرفته می ماند
و بسا جوانان تیر قامت تیزهوش گرم دم از دستبرد سرما حرارت حواس باخته برنگ حلقهٔ
کمان پا به سینه کشیده در حجرهٔ تنگ تر از زه می خوابند علاوهٔ آنحال تا مدت ششماه مشی
کنندگان آن نواح از پا تا سر پارچهٔ گنده یا جامهٔ گلیم پوشیده از وقت چاشت تا انقضای
سه پاس روز بهر کار حرکت میکنند با این زلوها از برگ اشجار که بکثرت باران و سیرابی زمین
از اصول درختان پیدا شده تشنهٔ خون بیگناهان می باشند چون ملخ برجسته بتن آدم
و دواب می چسپند و تا سیری بطن از خونش هرگز بر نمی آیند پس از آنها ضرر کلی به انسان و
حیوان میرسد و اژدر و مار مردم ربا و کژدم پر زهر و تیزنیش زندتن بالحاق روح چنان گداز
که همدست قبر و قابض جان نشود در ان وادی از شمار مور و ملخ تجاوز کرده اند الی اصل چون
سلطان دین پناه در آن جنگلستان از راه مشکل عبور کرده این طرف دروازهٔ خاربند
کرن منڈل نام دارد محل نزول اعلام و خیام ظفر انجام ساختند و روز دیگر دو سپهدار را
فرمان دادند تا هر دو مع فشونها بر دروازهٔ مذکور که اهل شرک و ضلال پیش در پیش آن خندق

عمیق حفر کرده بر روی آن دیوار کشیده به تیر و تفنگ سر راه بسته بودند حمله کرده آغاز جنگ نمودند
و دران روز اهل شرک به دلاوری و جانسپاری کوشش مردانه نموده تاب حمله آوردند بلکه
سپاه هر دو قشون را از پیش خود راندند و اکثر جوانان نصرت توامان مجروح و مقتول گردیدند
سلطان گیتی ستان با سپاه منصور از راهی که گذر باد و سیل دشوار می نمود بسرعت برق و صرصر
بر خرمن جمعیت کفار حمله آورده خلقی بسیار را از مشرکان بدار البوار فرستادند و از یک طرف
فرنگیان موسی لالی و رسالهای اسد اللهی یعنی بندگان که پرورش یافته نواب مرحوم و تربیت
کرده شاه دین پناه بودند ارباب ضلال را طعمهٔ نهنگ تفنگ و سنان ساختند و از یک طرف
پیادگان جلودار شجاعت تمام یک یک خصم را بر سر نیزه برداشته سرنگون بقعر جهنم در انداختند و اکثر
کفار را بزور مردانگی باسیری آوردند با این کفار ثبات قدم ورزیده چند مرتبه حملهای کوه شکوه
بر سپاه منصور آورده متفرق گردانیدند تا شجیعان خاص کوتل بعضی سپهداران چون
جرات کفار مشاهده نمودند با بقیهٔ فدائیان ناموس پرست بحملات متواتر کشتن و سوختن
اعدا را ثواب دانسته فدا وار برهم ریختند پس بطرفة العین شیرازه جمعیت کفار از هم پاشیده
چنان شد که پای قرار و ثبات از جای رفته قدم در بادیهٔ انهزام نهادند فوج سپاه نصرت پناه
تعاقب آنجماعت مخذول نموده گروه انبوه از ان تیره روزان را بتیغ بیدریغ گذرانیدند چون سلطان
گیتی پناه بر اعدا ظفر یافتند پیشتر کوچیده بر سواد هلگلی نار مقام فرمودند شب سری مذکور چون میدان
از سپاه غنیم خالی دید بنابر دفع و رفع خجالت خود بر موضع خوشحال پور تاخته غارت ساخته
آتش زده جمع کثیر از اهل ضلال را از زنان و فرزندان اسیر کرده فائز حضور شد پس از انجا
حسب الحکم حضور چهار رساله مردم بار با وفور سامان رسد و ذخیره و اسباب جنگ به قلعه
ظفر آباد رفتند حضرت خود بدولت تا انقضای سیزدهم شهر محرم الحرام بر سواد مسطور آسوده

به پانزدهم شهر صدر که سن یکهزار و یکصد و نود و نه هجری شروع بود از راهیکه امرا و خوانین حسب فرمان قضا جریان بآن بیشه در رفته به تیر و تیشه هر روز قریب دو کروه جنگل را بریده از آتش سوخته باندک روز چار پنج گاؤ زمین را میدان ساخته کار بر اهل بیشه تنگ نموده بودند و اهل ضلال یعنی پیادهای کفار محاربه و مقاتله کرده دو سه هزار نفر تلف گشته بودند نهضت فرموده بعد طی منازل شرقی دار المقر خیمه و خرگاه بیاراستند چون کارپردازان مذکور عینی مموٹی ناٹر و ورکنا ناڑ علامت عجز بر ناصیهٔ حال مردم خود مشاهده کردند و قوت محاربه و مجادله با لشکر اسلام نداشتند اطراف کوه و دشت منتشر شده بکوهستان و جنگل سخت قلب پناه گرفته بودند پس سلطان جهانگیر امرا و خوانین خود را با لشکرهای گران بقصد گوشمال و تسخیر بلاد نامزد فرمودند چنانچه موسی لالی را بطرف کوه الایچی بنا بر تنبیه شرارت کیشان رخصت ساختند و قشون شستری را با دیگر قشون بسرداری میر حسین علی خان بخشی بطرف عقرب ناڑ وغیره روانه نمودند و میر محمود و امام خان را بجانب تهل کاویری و خوشحال پور مرخص کردند حضرت خود بدولت دو سه ماه همو نجا مقام فرموده بودند چون بخشی مذکور از پیشگاه حضور رخش عزیمت دوانید بجسن تردد و سعی نمایان بر بغیان آن صوب هنگامه آراشده در عرصه قلیل بتاخت و تاراج چند مواضعات هشت هزار مرد و زن را مع اطفال اسیر آورد بدستور موسی لالی از اطراف کوه مسطور انبوه کثیر چون رمه گوسپند و گاؤ از وحشی سیرتان آن نواح فراهم ساخته بحضور معاودت نمود پس آنحضرت پیشتر نهضت فرموده جنوبی کوه تهل کاویری که منبع جوی کاویری است رایت نصرت آیت افراخته باز سپاه منصور را به تنبیه بغیان و اسیر کردن کارپردازان مذکور پیشتر مرخص فرمودند تا سپاه داران شجاعت بیشه از اطراف هجوم کرده نسل فساد و تبار عناد ایشان را بالکلیه منقطع کردن صلاح دولت

و فلاح حال و مآل دانستند و بکوشش نمایان جوق جوق فتنه انگیزان را گرفته آوردند هرگاه در
عرصهٔ هفت ماه و چند روز هشتاد هزار مردم با زن و بچه اسیر گشتند و هر دو کارپرداز مسطور
بدست سعی موسی لالی بر کوه الاچی دستگیر شدند جنگ آخر شد دیگر سرکشان عاجز گشته در حلقهٔ
فدویت درآمدند سلطان والاشان بعد بند و بست آنجا و تاسیس و تعمیر چند قلعهٔ
چوبین که لکرکوٹه گویند بفراغت خاطر از راه سداپور مظفر و منصور معاودت بدار السلطنة
فرمودند مموٹی نایر کارپرداز اسیر در عرصهٔ قریب رخت حیات بربست و رنگانایر بر دست
حضرت دین پرست مشرف بشرف اسلام و مختون و بشیخ احمد نامزد گردید و به عهدهٔ
رسالداری سرفراز شده به نسبت فرزندی پرورش می یافت و بلیا بانو حاکمهٔ نواح
کینانور که از قوم ماپله [5] است برسواد تهل کاویری شرف ملازمت دریافته زر پیشکش
دو ساله مع افیال و اسپان و دیگر تحایف نذر گذرانیده سرخرو باخلاع و تشریف
شاهانه مرخص گشت چون سلطان فایز دار السلطنة گردیدند منجملهٔ اسیران اهل کوڑک که همه
بتلقین دین اسلام مشرف و باحمدیان ملقب شدند هشت رساله مقرر ساخته تربیت
و آراستگی آنها بسرداران قدیم را برگماشتند تا سرداران مذکور در اندک زمان بترتیب
و تربیت آنجماعه وحشی سیرت پرداخته بر آئین جنگ آراستند همدران اوقات سلطان
جهانگیر پدکهای نقره و طلا و مرصع تیار ساخته بسرداران جیش عسکر و اسد اللهی علی قدر
مراتب و مناصب عطا فرمودند و لباس آن مردم از قسم پارچهٔ ببری کباختراع تازه بافاینده
بودند دوزانیده بخشیدند و اسامی دوازده ماه و شصت سال برخلاف اسمهای اهل عرب
بتعداد حروف تهجی برخواندند انشاء الله تعالی آن بجای دیگر مذکور خواهد شد و نامهای
چند قلاع نیز دران سال باصطلاح دیگر بدل فرمودند چنانچه نام چیتل درگ فرخیاب حصار

[5] مخفی نماند در خاندان ایشان با وصف وجود شوهر زنان وارث دولت و ریاست ملک می‌باشند ۱۲

اسم گیتی فیض حصار بلاری ثمر پٹن پنوکندہ فخرآباد پاوگڈہ ختمی صوبہ سرا رستم آباد اگرچہ نام قدیم است اما ہمون نام پسندیدہ بحال داشتند نندی گڈہ گردون شکوہ دیون ہلی یوسف آباد نبگلور دارالسرور ماگڑی درگ ساون گڈہ قلعۂ بل منظرآباد کوڑک ظفرآباد کلیکوٹ اسلام آباد کومیتور سلام آباد ڈنڈگل خالق آباد سنگلی درگ مظفرآباد کشنگیری فلک الاعظم میسور دارالسرور نظر بار و امثالہ آن مقرر فرمودند و ہمدران سال از سایر ملازمان شش ہفت ہزار مردم را از قوم شیخ و سید منتخب کردہ بہر آبادی الکۂ کوڑک روانہ نمودند و از انمردم بہ سبب اختلاف آب و ہوای آنجا بعضے گرفتار تپ و لرزہ گشتہ بارہا بحضور عرضداشت کردہ بجای خود باز رسیدند و بعضے ہمونجا کہ آب و ہوا بایشان موافقت کرد بسر بردند؛

ذکر طغیان مرہٹہ و ناظم حیدرآباد و لشکرکشی اوشان بعزم تسخیر ممالک محروسۂ سرکار خداداد و مفتوح کردن آنہا چند قلعجات آن نواح و متوجہ شدن سلطان گیتی ستان بدفع اعدا از راہ صوبۂ آدہونی و افتتاح آن صوبہ کہ در سن یک ہزار و یک صد و نود و نہ ہجری رو دادہ مع دیگر کیفیات آنکہ

چون وکلای سلطانی کہ بیشتر ازین باسامان تحایف و دہ لک روپیہ نقد بہ پونہ رفتہ بودند بملاقات سرگردۂ آنجا و نانا پہرنیس کارپرداز رسیدہ اسباب وغیرہ گذرانیدند او شان باقبال آن نپرداختہ یک یک مستردساختند و جواب دندان شکن

سلطان کہ چند توپ و بنادیق از میراث پدر موجود داریم چون خار در دل شان خلیده با
نظام علی خان درین مشورہ یکدل و یک زبان گشته بفراهمی امرای خود تاکیدات روانه داشت
چون در اندک مدت جمیع امرای پونه با سپاه و اسباب جنگ جمع شدند و نواب نظام علیخان
هم بحسب سردار دبا مشیر الملک و سیف جنگ و تیغ جنگ وغیره امرای دولت خود و سایر لشکر که
چهل هزار سوار و پنجاه هزار پیاده مجتمع بود از حیدرآباد کوچیده از راه شهر بیدر بطرف
بادامی که قلعهٔ سرحد سلطانی بود رسید و مرهته با هشتاد هزار سوار و چهل هزار پیاده و پنجاه
ضرب توپ کلان و وفور سامان جنگی آماده رزم شده رخش همت را مهمیز نهضت زده بس
وکلای سلطانی از انجابی مطلب رخصت گرفته فایز حضور گشتند و هر دو دولتمند بملاقات و
مشاورهٔ یکدیگر پرداخته به تسخیر قلاع سلطانی همت برگماشتند و قلعهٔ بادامی را که محاصره مدور
کرده به تفتیحش فرمان دادند تا امرای هر دو سلطنت سعی جمیله بکشایش آن بظهور آورده مورچال
مرحله احداث کردند و بشکست و ریخت حصار اشتغال ورزیده بیورشهای چند بعد تلف
هزاران هزار شجاعت مند آخر با نقضای ایام نه ماه تاهم بصلح تسخیر کردند پس هر دو دولتمند
چون بادام توام خود همونجا سکونت ورزیده امرای خود را لفتح قلعجات و ضبط قصبات
بهر جانب و ناحیه کوچانیدند چنانکه امرای مذکور با لشکر کثیر در تاخته قلعهٔ دهاروار و جالی هیل را
بگذاشت سی هزار روپیه انعام از دست قلعداران حیدری بضبط خود در آوردند مخفی نماند
حارس آن هر دو قلعه و قصبه حیدر بخش نامی رافضی که پیش ازین چندی خانسامان امیر الامرا
بن نواب محمد علیخان سراج الدوله بود و اعتبار تمام بهم رسانیده آخر الامر تصرفات بیجا در کارخانجات
سرکار کرده و مبلغ خطیر بغبن تمام و خیانت تام بهدست خود نمود باندیشهٔ گرفتاری تلف جان
گریخته به پناه دامن دولت ملازمان سلطان خزیده بایالت آنصوب نامزد شده بود او

طریق حرام خوری پیموده قلعه باخذ مبلغ مذکور بمخالفین سپرده خود معه اعمال و اثقال به پونه رفت غرض
بهمون دستور کجندرگڈه و نولکنڈه و نرگونده وغیره بلکه تمامی قلعه و آن طرف جوی تنگ بهدرا
که قلعداران حرام خور و ناموس شکن بامید نوکری عمده و چیزی نقد نمایان با خصم یک شدند
بضبط غنیم رفته بود و پالیکاران آن نواح مثل سرهٹی واله و ڈمل واله و کنلگیری واله و راجه
آنی کندی با غنیم سازش کرده بودند چون جاسوسان قلمرو خداداد مفصل این ماجرا معروض
حضور ساختند و امرا و خوانین دولتخواه بمدافعه خصام نافرجام ترغیب کردند تا حضرت دین پناه
باجتماع سپاه وادوات حرب و پیکار فرمان داده به ششم شهر شعبان المعظم سنه الیه
با لشکر جرار یعنی شش قشون مردم بار و سه موکب عسکر [illegible] هزار پیاده و سی هزار سوار شجاعت
آثار و بیست و دو ضرب توپ قلعه شکن رونق افزای نیکلو گشته باحضار پالیکاران فرمان داد
تا منشیان چابکدست والا فطرت حکم نامجات متضمن حاضر شدن ایشان با سامان جنگی و آذوقه
لشکر بمعافی پیشکش تا انقضای ایام مجادله و مقابله با غنیم ترقیم و تبلیغ داشتند تا پالیکاران
اطراف یعنی رای درگ واله و هرپن هلی واله وغیره جمعیت خود موافق معمول روانه حضور ساخته
خودها به بهانه مرض بجای خود ماندند غرض بعد انقضای عید لیلة البرات از تقسیم ماهیانه تمامی
لشکریان فارغ گشته از راه بالاپور کلان و هندوپور و پاؤگڈه برجوی هکری رسیدند آنجا دو روز
مقام فرموده همه بهیر و اسباب لشکر وجز آن وغیره بحراست پرنیا سررشته دار توشکخانه گذاشته باتمامه
سوار و فیل و شتر بره گذر یلغار پیش آهنگ گردیدند و آن روز بر سواد هنور مقام فرموده روز دیگر ازانجا
پیشتر کوچیدند شب دیگر سواد کیکلر اکه دو کروهی شرقی بلاری است از خیام و اعلام نصرت فرجام
آراسته ازانجا در تاختند چون ناگاه بمیدان صبح چهارم در ظاهر کوههای آدهونی هراول لشکر
رسید و سواری خاص در محل کلباین آسوده مهابت جنگ خلف الصدق شجاع الملک بسالت جنگ

حاکم ادهونی که از دختر نواب نظام علی خان کدخدا شده بود مع زنانه بحکومت آنجا نامزد بود
از ورود عساکر منصوره هراسان شده اسد علی خان دیوان خود را روانهٔ حضور ساخت و درین صورت
سامان و سرانجام جز و کل دولت مع زنانه خود بر کوهها رسانید چون وکیل حاضر حضور گشته بزبان
ناظم مسطور عرض فسخ عزم خرابی دولت نمود سلطان بزبان مبارک ارشاد فرمودند که ما
هرگز بشما انقباض دلی و عداوت جانی نداشته ایم چونکه نوابصاحب شما بموجب بی سبیل خصومت
و کین با زنارداران متفق گشته در مقام استیصال این دولت بیزوال شدند عجب است از
موافقت و وفاداری ما و بیوفائی و سست عهدی اوشان قطع نظر ازین پاس دینداری
و اسلام گذاشته بخصم قدیم این دولت درساخته با سپاه بسیار بر دیار مسلمان استیلا یافته
کار بجای رسانیدند که عهدهٔ عبادا وثان و اصنام در مساجد و معابد و مساکن اسلام و غربا
آتش زده و غارت ساخته علم شر و شور در قلمرو خداداد برافراشتند صلاح آنست که ما و شما
سررشتهٔ یگانگی را مستحکم ساخته مجلس یکجهتی آراسته بی میانجی غیری بر مرکوزات یکدیگر واقف شده
در دفع و رفع آنها که محرک سلسلهٔ نفاق اند متعهد شویم درینباب تا هم نخواهیم گفت که شما بالشکر
همراه باشید مگر فوج شایسته با ما بگذارید زیراکه ما خود بدولت اکنون بجهت تقویت دین متین و
خوشنودی حضرت رب العالمین و رسول امین صلی الله علیه و آله وسلم و منیت خلق الله کمر غزا و
جهاد در میان همت عدو سوز چست بسته ایم چون حاکم موصوف برارشادات حضور کاربند
نگردید و بتشرف ملازمت فائز نگشت و بجنگ مستعد شد بنابر عبرت نمای و اظهار رعب صبح
فردای آن روز فرمان دادند تا سپهداران حمله کرده شهر را بحوزهٔ تصرف خود در آورده
بجاروب غارت رفتند با این حاکم آنجا راه مصادقت و مخالطت نه پیمود دلیران از هر دو جانب
آتش کارزار افروخته شد تا سپاه منصور داروغهٔ آتشخانه روی توجه به تسخیر آن حصار گردان

آثار

آثار آوردند و ازدو جانب مرکز وار درمیان گرفته مورچال احداث کردند و صلابت کوچها پیش
برده از طرف باغ مقبره بسالت جنگ از تالاب دروازه تمل هجوم کرده تپ اندازی و
گرنل پرانی اشتغال ورزیدند اما هرگز ارادهٔ تسخیر آن حصار مکنون ضمیر مرحمت تخمیر سلطان
گیتی ستان نبود بمحض استنباه ناظم حیدرآباد بمحاصرهٔ انحصار سپهر اقتدار فرمان دادند غرض آنکه
شاید که بدین وسیله و پاس ناموس که محل زنانه برادرش مع صبیه صبحش محصور گشته است راه
آشتی بپماید و از غرباکشی باز آید اگر درین کار عزم جزم میداشتند همون روز اول بی تردد و تامل
محصوران را زیر میکرد و حاکم آنجا را بطرفة العین مع زنانه و اثاثه دولت دستگیر مینمود زیرا که چون
صبحی سپاه منصور حمله کرده داخل شهر شدند و تا دروازهٔ قلعه شلک زنان رسیدند دیدند که دروازه
بروی خلق الله کشاده و شهریان که بخوف جان بطرف قلعه میگریختند چون زاغ و زغن
صدای فغان و های هوی برداشته بر در هجوم آورده و اثری از محافظان قلعه به برج و باره
نبوده و ترس محاربهٔ غازیان شیر توان بر محصوران مستولی گشته بود بمشاهدهٔ آن حال بعضی
هواخواهان و امرای دولت بحضور عرض کردند برای تفتیح این حصار وقت همین است دشمن را تا فرصت
بیدار شدن از خواب غفلت و مالیدن چشم بصیرت نباید داد اگر حکم شود قلعه لضبط خود می آریم
و مهابت جنگ را جبراً و قهراً حاضر حضور میسازیم و رستم جنگ یعنی موسی لالی فراسیس هم
درین معنی مکرر عرض نمود سلطان با غماض این معنی پرداخته فرمود که هرگز اقدام ننمایند +
انشاء الله تعالی کار امروز فردا و کار فردا بهفته و کار هفته بعرصهٔ یک ماه دست بسته خواهد برآمد فرد

شکستن کمر کوه قاف چندان نیست	بمور هر که مدارا کند سلیمان نیست

چنانچه راقم سطور هم دران معرکه حاضر بود القصه بعد دو پهر روز حاکم محصور به بندوبست قلعه
فرمان داد تا ملازمانش که قریب هفت هزار مردم از سوار و پیاده بودند عهدهٔ قلعداری بدیه

خود گرفتند و لعل خان و اسد الله خان سرخیل کایم خانی چهار صد جانباز همراه خود داشتند دروازه را
قایم کرده بدفع حملات سپاه منصور مستعد گردیدند چون از هر دو جانب کوشش اعدا فریبی بظهور رسید
ناظم حیدرآباد برین معنی وقوف یافته خواب و خور بر خود ناگوار دانست و از یلغار آن
شیر بیشهٔ شجاعت و دلاوری و محاصرهٔ آدهونی هوش و حواس خود در باخته کارپرداز پونه را از
این معنی آگاه ساخته هر دو درین باب مشاوره کردند بعضی عقلا و اذکیا گفتند که هرگاه یک قلعه
سرحد یعنی بادامی که چندان استحکام نداشت بسعی نه ماه که با وصف هجوم سپاه دو مملکت
در یورش گولها که از دود توپ و بندوق دماغ چرخ خشک میشد تا هم بصلح مفتوح گردید و در مدت
یک سال هیچ بندوبست واقعی خود صورت نه بست آینده چه خواهد شد چونکه سلاطینان در
غیبت پادشاه خود درام محاربه و مجادله قصور میکردند در حضورش چه سعی جمیله بظهور نخواهند
رسانید انسب آنست که چند امرا با فوج شایسته بتهذیب آن ملک نامزد فرموده هر دو
دولتمند والا شان بدار الریاست های خود مراجعت فرمایند چون رای امرا پسند ایشان گشت
بر فطرت آنها آفرین خوانده ناظم حیدرآباد مشیر الملک سیف جنگ وغیره را با لشکر گران
بکومک ادهونی نامزد ساخته و کارپرداز پونه سونت راو هولکر با پرسرام بهاو ناظم
صوبه مرچ و هری پنت پهرکیا درایته مرهٹه با دیگر امرا و تمامی سوار و پیاده و توپخانه بمعاونت
امرای حیدرآبادی و تاراج قلمرو سلطانی دستوری داده هر دو دولتمند به بهانه کسل مزاج
بدار الریاست های خودها معاودت کردند سلطان باستماع این خبر خاطر جمع شده عزم تسخیر قلعه
ادهونی کرده و گوشمال حاکم آنجا که گوش رضا بر ارشادات حضور ننهاده بودند بذمهٔ خود قرار داده تاکید
فرمودند تا عهده داران از یک ماه و بیست روز اگرچه شکست حصار از گولهای توپ صرف اوقات
نمودند اما وضع آن حصار که بنا نهادهٔ مسعود خان عادل شاهی بود چنانچه راقم سطور مفصل

احوالش در کتاب تذکرة البلاد والحکام در اورنگ سیوم بیان ساختہ است از انجا مبرہن
خواہد شد بنوعی واقع شدہ کہ از صدمۂ توپ قیامت آشوب گردی بدامن متحکمش نشست
و فصیلش بہیچ وجہ از منجنیق وارہ شکستہ نمی دید تا شاہد مرادرخ نمود بعد ازانکہ بعضے جا قدری
حصار از ضرب توپ رعد آشوب روی بشکستگے نہاد حسب الحکم حضرت سلطانی شیران
بیشۂ شجاعت از اطراف جنگ انداختہ حملہ کردند چنانکہ از طرف مقبرۂ بسالت جنگ نواب سید
صاحب و قطب الدین خان دولت زای میر لشکر و از طرف دروازۂ تمل موسی لالی و امام خان
سپہدار و از بالای کوہ نہ زینہ حسین خان بوزی و محمد حلیم نردبانہا راست کردہ آہنگ
تسخیر حصار کردند و مردم حصار کہ بتحمل شداید و صعوبت اعداشکنے موصوف بودند بدفعہ
دخول خصم ہجوم آوردہ بہ نیروی شجاعت کوشش ہای مردانہ نمودند چونکہ نردبانہا
کہ بتجویز و اشارہ ہرکارہا تیار ساختہ بودند از بلندی حصار کمی کردہ سپاہ منصورہ نردبانہا
گذاشتہ بطناب عروج کردند اما آخر بحضیض ہزیمت افتادند آن روز اہل حصار بضرب
تیغ و تیر و تفنگ سر راہ عبور شان گرفتند تا آنکہ قریب دو ہزار سپاہ رستم اشتباہ را از
ہر سہ جانب بمعرض تلف آوردہ ظفر یافتند ازین معنی غبار کدورت بر خاطر اشرف ملازمان
حضور نشستہ چند ہرکارہ را بہ تیغ انتقام مغالطہ کشیدند غرض چندی دیگر سپاہ منصور را
جز افروختن و افراختن آتش پیکار و رایت کارزار کاری نبود و از صباح تا شام نائرۂ جدال
التہاب داشت ہرگاہ کہ نردبانہای بلند و مستحکم بہم رسانیدہ با طناب و کمند مستعد یورش
گشتند مشیر الملک و سیف جنگ مع لشکر مرہٹہ بکومک قلعہ رسیدند بدریافت این معنی
سلطان والا فطرت جنگ و طرف مناسب ندیدہ ترک مورچال فرمودند و نیز ازانجا
حرکت نمودہ کوہستان سیاہ ڈونگر را بر پشت لشکر دادہ خیمہ و بارگاہ بپا داشتند و اطراف

وجوانب لشکر پیش منقلہا و طلایہ قوی داشتہ مستعد رزم بودند اتفاقاً روز دویم فیما بین طلایہ داران سلطانی و غنیم آویزش سخت روداده حیدر حسین بخشی سلحدار بسبب ناتجربہ کاری و خود پسندی دو ہزار و پانصد سوار غازی خان و ولی محمد بید و رستم خان وغیرہ بی تجویز آنہا بر انبوہ کثیر دلیر درتاختہ بود آخر تاب محاربہ نیاوردہ پس پا کردند ضرورتاً غازی خان ہمون جمعیت کہ حاضر داشت میدان قایم کردہ درمیانہ ہزار کس تا دو ساعت داد مردانگی و شجاعت درداد و کوشش رستمانہ بی یار و مدد بجا آوردہ مجروح گردید لاعلاج از معرکہ گاہ برگشت اہل غنیم تعاقبش کردہ چند رفقایش را از جان بودند و دو سہ صد راس اسپ مع سوار اسیر کردہ مراجعت نمودند قدرخان بن غازی خان با دو صد جانباز بعد فایز شدن بخشی مذکور بعسکر ظفر پیکر بر اہل خصم درتاختہ ہفتاد سوار از برادری خود و پنجاہ سوار غنیم برگردانیدہ بحضور رسید و بہدران زرد و خورد ولیچہ قزاق و مناچہ دہری چیو قزاقی کردہ دو زنجیر فیل و ہشت مہار شتر و پنجاہ یابو از لشکر مغول آوردند سلطان بعد اطلاع این معنی با تمامی سپاہ کوس جنگ نواختہ پاشنہ کوب درتاختند و اتواب پرانیدند کہ طلایہ داران خصام بلشکر خود درخزیدند چنانکہ ہردو لشکر از صدمات توپہای سلطانی زیر و زبر گشتہ پناہ بشہر و قلعہ درگرفتند باز روی جرات بمیدان معرکہ ننہادند آنحضرت تا شام افواج آراستہ انتظار مقدم خصم می کشیدند چون اثر معاندان درمیدان پدیدار ندیدند و قشون ظفر شحون را بطور پیش منقلہ بروی اعادی گذاشتہ بفرودگاہ معاودت فرمودند صبحی فردای آن روز شیر الملک وغیرہ باہم مشورت کردہ حاکم آنجا را بعد رد و بدل بسیار راضی ساختہ مع زنانہ و سامان ضروری بقلعۂ رایچور بردند چون جاسوسان این خبر بحضور رسانیدند ہمون زمان میر صادق را با جمعیت حضور بضبط قلعہ و اثاثۂ دولت آصفیہ رخصت فرمودہ خود بدولت تا ساحل جوی تنگ بہدرا کہ ہشت فرسنگ فاصلہ داشت بسراغ آنہا یلغار نمودند و چند واماندگان و جزوی سامان پس ماندہ را گرفتہ معاودت کردند و شمالی

قلعه آدهونی محل نزول رایات جاه و جلال ساختند میر مذکور قلعه و حویلی خاصش را ضبط کرده
همه اثاثه و لوازمهٔ حشمت و ثروت که گذاشته حاکم مفرور بود مع چند صندوقهای مقفل بر شتران و
فیلان بار کرده روانهٔ حضور نمود چون متصدیان توشکخانه صندوقها وا کردند جز کهنه پاپوش و
چرم بوسیده دران چیزی نیافتند گمان بردند شاید که حاکم اینجا کسب چرم دوزی هم مینمود
یا از خانهای چرم دوزان این تحفه خراج باو رسیده یا بهر فروخت با بلاغ حیدرآباد جمع
کرده است غرض این معنی بحضور عرض کردند حضرت فلک مرتبت بر نادانی و دریافت میر مذکور
بهم برآمده ارشاد فرمودند که همه اسباب آنجا را جز و کل بچشم خود دیده از اموال و اثاثه آنچه که
لایق درگاه باشد روانه سازید و اسباب چرم دوزان و سامریان باز گذارید پس ذره
بذره اسباب توشکخانه و سلح خانه و فراشخانه بسالت جنگ داخل توشکخانه حضور گردید و
بعد فراغ این کار حصار پائین قلعه و کوه با شکسته قطب الدین خان و دولت زائی را با یات
آن صوبه مقرر ساختند

ذکر توجه رایات نصرت آیات بصوب گوشمال مرہٹہ که آنطرف جوی شورش افزا بود و بیان تسخیر کنچن گڈه و کپلی و عبور جو کردن سپاه منصور و محاربات با غنیم مقهور رو داد همون سال آنکه

چون از تسخیر آدهونی فراغت دست داد سلطان گیتی ستان بعزم تنبیه مرہٹه از راه کنچن گڈه
نهضت فرمودند و چند سوار را بنا بر اسیر کردن زن سرکردهٔ آنجا که شوهرش پالیکار قبل
ازین درگذشته بود و او تنگما نام داشت بحکومت آنجا می پرداخت و دران آوان
پا از دائرهٔ اطاعت و انقیاد آنحضرت دین پرور بیرون کشیده پیش ازین جواب سوال

تعلقۂ خود بامید ترقی ملک و مال از سردار لشکر غنیم معرفت ہری پنت پھرکیہ درست کردہ بود
پیش آہنگ ساختند چون زن مذکور برین ماجرا وقوف یافت شباشب خود را مع چند
پرستار و ملازم از آب تنگ بھدرا بدر زدہ جان بسلامت برد و پسرش کہ دوازدہ سال سن و
مدکم کورہ نام داشت در قلیچۂ سرکپہ کہ دار المقرش بود اسیر آمدہ مشرف بشرف اسلام و مختون
گشتہ بعلی مردان خان نامزد شد چنانکہ مفصل احوال خاندانش راقم سطور بکتاب تذکرۃ البلاد
والحکام در اورنگ دہم علیحدہ ترقیم کردہ از انجا روشن خواہد شد چون کوس نہضت سلطانی بطرف
سوندور نواختہ شد حاکم آنجا گوبند راو نامی برادر زادۂ مرار راؤ کہ بعد اسیر شدن راؤ مذکور
نامبردہ بہ پونہ رفتہ احوال خرابی خود بسردار پونہ وانمودہ التماس نامۂ سفارش موسومہ بملازمان
حضور نواب مرحوم حاصل ساختہ فایز جناب گشت نواب مغفور بترحم ذاتی و نظر پرورش
پاس خاطر ناظم پونہ منظور داشتہ بعد گرفتن مچلکہ کہ از سرکار ہیچ امر منحرف نگردد تعلقۂ سوندور براو
بحال داشت در آن زمان از جادۂ صواب انحراف ورزیدہ با غنیم موافقت کردہ بود چون بریلغار
سپاہ سلطانی و آوارگی زن مذکورہ و کیفیت پسرش آگاہ شد ہوش و حواس درباختہ مع
نوکر و علاقہ داران خود بسمت لشکر مرہٹہ رو بگریز نہاد پس تعلقہ مع توابع بی نزاع بضبط عمال
سلطانی در آمد بعد بندوبست آن مکان حضرت فلک رفعت با سپاہ انجم شمار سمت کپلی نہضت
فرمودند قلعہ دار آنجا کہ از خویشان پالیکار لغی کنلگیری بود قلیچہ را مضبوط کردہ بجنگ مستعد
گشت ہر چند امرای سلطانی بہ پند و نصایح او را رہنمونی نمودند لاکن او لغو و رسمعنے از
طریق فدویت انحراف ورزید تا حسب الحکم حضور سپہداران تہور نشان و موسی لالی فرانس
از دو جانب حملہ کردہ جبرا و قہرا قلیچہ تسخیر کردند بنا بر عبرت دیگر شقیان بغارت معمورہ و
تاراجی عصمت زنان کفر و اسلام پرداختند و نقد و جنس بیشمار از خانہای بیوپاریان و ساہوکاران

وحلاّجان اہل اسلام کہ مؤمن می نامند گرفتند واکثر زنان آن قوم باندیشۂ تاراجی عصمت
خود ہا را در آب جوی تنگ بہدرہ کہ طغیانی تمام داشت زدہ از جان درگذشتند و قلعدار
نیز کشتہ شد و آنحضرت خبر تاراجی عصمت زنان شنیدہ سپاہ خود را سزای معقول دادند و
آیندہ ازینکار منع فرمودند وازانجا پیشتر کوچیدہ برسواد رہس پیٹھہ متعلقۂ پالیکار ہرپن ہلی
چہار روز مقام فرمودند چون شہر مبارک رمضان شریف در ہمون مقامات تمام
شد بعد ادای دوگانہ عید الفطر و مراسم سور وسرور ازانجا طبل نہضت کوفتہ بر ساحل جوی
تنگ بہدرہ در برابر گہاٹ کرنیات مضرب خیام عسکر نصرت پیکر نمودند چون موسم
بارش وہنگام طغیان آب بود چندی در عبور جو توقف رو داد دران فرصت غنیم تمامی
ملک آنطرف جو را بحوزۂ تصرف خود آوردہ بعزم مقابلہ در رسید وبر ساحل آنطرف جو
نزول رایات نکبت آیات خود ساختہ سرراہ عبور وگذر اسلام بتوپ وتفنگ در گرفت
وسرداری را با جمعیت گران بہرافتتاح کوہ کوپل و بہادر بنڈہ نامزد ساخت چون سردار مسطور
درتاختہ بمحاصرۂ ہر دو کوہ پرداختہ بسعی دوماہ بہادر بنڈہ را کہ چندان استحکام نداشت
مفتوح نمود مگر قلعدار کوپل از سپاہ غنیم فریب نخوردہ مردانہ وار می جنگید و بارہا بر مورچال زدہ
اہل شرک را پریشان می نمود اتفاقاً دران سال طغیانی جو چنان ترقی کردہ بود کہ سبد بران
یعنی ملاحین جو را عبور میسر نمی شد لہذا محل عبور سبب سپاہ اسلام نیامد پس از طرف
تعلقہ ہری ہر و ہورل وغیرہ سعی منزل کشتی وچہار صد عدد سبد کلان فراہم کردہ تا دوماہ
انتظار پایاب جو کشیدند تاہم آب جو کم نشد بلکہ روز بروز ترقی می نمود درآن زمان آنحضرت
فرمان دادند کہ بیست ویک ضرب توپ گران برکنارۂ آب داشتہ دہ خریطۂ باروت
از یک یک ضرب بپرانید چون گولندازان حسب الفرمان عمل کردند از ہمون زمان

آب جو رو یکجی نهاد چنانکه بعرصهٔ دو سه روز بآنقدر کشتی و سبد عبور توان کرد رسید و طرفه
آنکه غنیم از صدای شلک توپ گمان برد که سر شدن توپها از دو حال خالی نیست یا کومک انگریز
فایز لشکر شده یا قزاقان لشکر منصوره سمت حیدرآباد تاخته ناظم آنجا را زیر کرده باشند
پس اقامت آنجا را مناسب شایان همت خود ندیده از انجا کوچیده دوازده سوار را بر
ساحل جو گذاشته بطرف شاونور شتافت چون آب جو کم شد سلطان گیتی ستان به عبور
آن فرمان داد اول دو قشون حبشی و دو هزار سوار وقت شب بسواری کشتیها که با در مراد بود
مع توپخانه عبور کرده همون زمان بر سواران غنیم که غافل بودند درافتاده به تیغ و تفنگ دمار از
روزگار آنها بر آوردند و هفت صد راس اسپ مع فیل نشان و کوس شتری غنیمت یافتند
و بقیة السیفان غنیم اسپان خود و اموال و ادوات محاربه گذاشته بطرف لشکر خود گریختند
و از عبور سلطانیان بسردار خود واقف گردانیدند پس روز دیگر حضرت خود بدولت مع سپاه
رستم اشتباه عبور کرده بر ساحل آن طرف خیمه و خرگاه افراشتند و پیش روی لشکر تیربیها
بنا ساخته یک ماه همونجا اقامت داشتند درین عرصه رسد غله و توپخانه و سامان جزو کل
لشکر و تمامی اهل بهیر و بنگاه عبور کردند و غنیم هم بعزم مقابله مع لشکر و توپخانه رسیده بفاصلهٔ
چهار فرسنگ فرود آمده بود که روزی شاه دشمن گداز با تمامی سوار و چهار قشون با اسباب
رزم و توپها بر امتحان زورمندی اعدا از مضرب خیام بفاصلهٔ دو فرسنگ پیش آهنگ
گردیده میدان گرفته قزاقان را پیش راندند همینکه غنیم مطلع شد بروت لاف و گزاف
بر روی تهور تافته از غرور حشمت و جوانی که لازمهٔ جنگ نادیدنی بود با سپاه مسلح در تاخت
و سپاه داران موکب سلطانی بمشاهدهٔ ورود عساکر خصم حسب الحکم والا تفنگچیان را در شیب
زمین نشانده توپها از گولهای انگوری پر کنانیده مستعد داشتند و سواری خاص باشان

وتجمل

و تجمل با سواران پایگاه و جلوداران شجاعت دستگاه بر فراز زمین استاده بود و پس سر خیلان
بیدہا یعنی غازی خان و ولی محمد و ابراہیم خان وغیره حسب الفرمان والاصفوف آراسته بجنگ قزاقی آن
کارنا کردگان را بدنبال خود چسپانیده روی بطرف لشکر خود آورده و بی تمیزان را پیش رسے و آتشبازان
رسانیده خود از یک طرف بر پشت شان عطف عنان نمودند تا کمین داران برخاسته اقدام کردند و بریزش
توپ و تفنگ و ندانهای جرات اہل خصم را ترش و کند ساختند سواران از عقب آنها ریخته سر و سینه
مخالفان را با سر گروہای آنها علف تیغ بیدریغ و نیزه جان ستان نموده از پشت زین
بر روی زمین غلطانده اسپ و یراق همه حق السعی تاخت خود غنیمت بردند در عین گرمی پیکار
باندازان آتشبار بهوای تهور با نها افروخته جمعیت اہل فساد را متفرق و پریشان ساختند
و توپچیان از یک طرف جمع کثیر را بضرب توپ ہا چون اوراق اشجار بباد باروت
پرانیدند سرداران لشکر ہزیمت اثر چون آثار عجز و علامت شکست بر ناصیۂ حال سپاه
خود مشاہده کردند راه فرار پیش گرفتند و سپاه منصور تا دو فرسنگ تعاقب کرده گروه انبوه
ازان تیره درونان را اسیر و قتیل نمودند بعد این فتح شاه ظفر پناه مظفر و منصور بیشتر
کوچیده بر چهار فرسنگ جربی بمیدان وسیع رایت نصرت آیت و خیام ظفر اعلام برافراختند
و نقشه معسکر ظفر پیکر آن روز چنان بود که اطراف بطور قلعه قشونها مع توپ و در قلبگاه
خیمۂ خاص و بارگاه در میمنه موکبهای عسکر و دسته ہا در میسره سلحدار و قزاق و پیادگان و پیرامون
سراپرده و بارگاه قشونهای اسد اللهی و احمدی و در خندق اول پیادهای کندا چار و بیلداران
و لشکر پالیکاران وغیره و سواران پیش منقله اطراف بفاصله یک فرسنگ با مرتیاقی می پرداختند
غنیم نیز با سپاه خود مستعد رزم گردیده بر نهر کرک که ہشت فرسنگ فاصله داشت فرود آمده بود
که سلطان جهان ستان بعد چهار پنجروز شبی بهر شبخون قشونها آراسته شیخ امام و شیخ عمر و امام خان

سپہداران را با سامان جنگ توپہا و باندار و غازی خان را با دو ہزار سوار لبسرداری
حسین علی خان بخشی و مہا مرزا خان بر لشکر غنیم راندند و خود بدولت ہم مع سوار پاگاہ و عسکر
در وسط دو لشکر آرمیدہ بودند چون سپہداران و بخشیان از راہیکہ ہرکارہ نمودند جادہ پیما
شدہ بوقت سہ پہر شب اگرچہ متصل لشکرش رسیدند اما راہ غلط کردہ بر طلایہ داران غنیم کہ
جا بجا آتش افروختہ بپاسبانی قیام داشتند در افتادند و شیخ عمر سپہدار کہ بیشتر وصفوف بود
ہمون لشکر غنیم انگاشتہ بی اطلاع دیگر سرداران توپ سر کرد و بانہا پرانید پس از صدای توپ
و بان تمامی سپاہ خصم خبردار شدہ راہ عافیت پیش گرفتند بعضی امرای خصم برحملہ کنان
درتاختند باقی حال بخشیان دانا فوراً برگردیدہ از پناہ جنگل و کوہ اعدا را فریب دادہ فایز
حضور شدند و مفصل این ماجرا معروض داشتند پس نایرۂ غضب سلطانی ملتہب گشتہ شیخ مذکور را
معزول ساختند و قشونش بفضل خان نامی رسالدار مقرر فرمودند روز دیگر از انجا پیشتر کوچیدہ
جوی بالاپور را کامیاب نزول جاہ و جلال ساختند غنیم ہم برابر لشکر ظفر پیکر بفاصلۂ سہ فرسنگ
جنگل بر پشت دادہ فرود آمد بعد دو روز شب دیگر امام خان و فاضل خان و میر محمود سپہداران
را با سامان جنگی مع دو ہزار سوار قزاق و ہزار باندار بسرداری قمر خان بن غازی خان
بتاخت و تاراج لشکر غنیم رخصت فرمودند تا سپہداران با ہوش سپاہ ہمراہی خود را کمل
پوشانیدہ چون مار سیاہ پیچ ہا خوردہ بعد تحمل فراوان رنج شب تاریک و بطی مسافت
بعید از عقب افواج غنیم در رسیدند چون طلایہ داران خصم خبردار شدہ سد راہ گشتند ایشان
بزبان مرہٹی کومکیان لشکر مغول و آمدن خود از رایچور وا نمودہ اندرون لشکرش خزیدند
و ہنگامۂ نبرد گرم ساختہ از تیر و تفنگ و بان و شمشیر فشان شیرازۂ جمعیت آنہا را از ہم گسیختند
و بر بریش شلکہا کاربران مخذولان چنان تنگ ساختند کہ سردار و سپاہ برجع القہقری

برپشت اسپان بی زین و نمد سوار شده بطرف توپخانه خود که از آنجا فاصلهٔ دشت گریختند و توپها کشیده از انجا هم پای جلادت بوادی گریز نهادند سپهداران دانا بر همین فتح اکتفا کرده نقد و جنس و سایر ادوات جنگ و افراس و زن و فرزند سران کفار را اسیر نموده حاضر حضور شدند و بجلدوی سعی مشکور خود بنوازش و انعامات یدک و جوماله و حلقهٔ دست سرفراز گشتند و سلطان رحمت نشان زنان اسیر را با خلاع و چادرهای عصمت پوش در پالکی ها نشانده ببدرقهٔ باندران به لشکر غنیم فرستادند و نیز چهار زنجیر فیل و هفت راس اسپ صبا رفتار با نقد نمایان بر سبیل اخفا بنام هری پنت و رستیه و مادهو پانی معرفت زنان روانه داشته آنها را بندهٔ فرمان و شرمندهٔ احسان ساختند القصه غنیم از انجا لوای معاودت بطرف سرهٹی بر افراشت

ذکر عطف عنان سلطان کشورگیر بنا بر مصلحت و تعاقب کردن غنیم مدمم باجرات و رسیدن برهان الدین سپه سالار با سپاه شجاعت شعار و رسد آوردن بدر الزمان خان فوجدار از بلاد نگر و بضبط آوردن شانور و فرار حکیم خان میانه و ذکر محاربات که درمیان لشکر کفر و اسلام واقع شده درهمون سال آنکه

آنحضرت بعد جنگ شبخون باز وقت شب عنان رایات جهان کشای بصوب جوی تنگ بهدره معطوف داشتند و همه وز در جنگل مضرب خیام ظفر انجام فرموده شب دیگر نیز کوچ کرده بر سواد دیکه جوی بالا پر از تنگ بهدره ملحق میشود مقام نمودند تا پوشیده نماند که کوچیدن شبانه زین ممر بود که از عفونت فضلات اسپ و گاو سقط شده و چپقلش شکر

مگسها پیدا شده تمامی لشکریان را تصدیع میدادند بلکه یکسر سردار و سپاه وقت شب هم از پختن
و خوردن باز ماندند لهذا آنحضرت فرمان دادند تا همه مردم پیش خیمه‌ها قند و انگبین در آب حل کرده
باندازند پس همه‌ها حسب الحکم بجا آوردند چون مگسها بر آن قند جمع شدند از باروت سوخته
بیشتر نهضت فرمودند و برهان الدین سپه سالار از طرف انوتی مع لشکر خود فایز حضور گردید
و بدر الزمان خان نیز با وفور سامان رسد و غله از نواح نگر رسیده شرف آستان بوسی
دریافت چون خبر کوچهای متواتره سلطانی بوقت شب بغنیم رسید دانست که از هجوم سپاه ما
هراسیده مراجعت مینماید و طاقت مقابله و محاربه ندارد پس با سپاه و حشم خود به یلغار
تعاقب کرده بفاصله دو فرسنگ پس لشکر ظفر اثر مقام کرد چنانکه طلایه داران هر دو لشکر
بفاصله پرتاب تیر بدفع حملات یکدیگر پرداخته بودند پس جناب اعدا کوب فکری کرده قشونها
را به بهانه آراستگی در میدان کشیده گردشها میدادند و شلکها سر می کنانیدند از صبح تا
یک پهر روز و از سه پهر تا یک ساعت شب همین معمول داشتند بعد پنج شش روز موافق
معمول بهیر و بنگاه و اسباب لشکر همونجا گذاشته امرای اعدا شکن را با افواج از دو جانب
دستوری شبخون دادند چنانچه نواب میر معین الدین با دو قشون تهور مشحون و پنج ضرب
توپ و رساله فراسیس بطرف میمنه خصم شتافت و برهان الدین سپه سالار با سه قشون
نصرت مقرون و شش ضرب توپ بمیسره غنیم کام سرعت برگرفت خود بدولت با دو قشون ظفر
شیون و سواران پاگاه و پیادهای احتشام خون آشام همت قضا نهمت بشکست قلب
معاندان برگماشتند چون شب دیجور یعنی تحت الشعاع بود و تاریکی شب بمرتبه اتم باری بهزار
محنت و مشاقه میدان طی کردند وقت صبح کاذب برهان الدین از همه سبقت کرده بر فوج بهری پنت
در رسیده ابواب بلا بر گشاد و میر معین الدین توپها را که بسبب راه ناصاف بر وقت رسیدن

محال بود عقب گذاشته باد و ضرب رهکله فرانسیس یلغار کرده بر فرودگاه لشکر سیف جنگ
که میمنه آرای آن لشکر هزیمت اثر و از بازی شب غافل بود هنگامه رستخیز برپا ساخت و
خود بدولت بسرعت هرچه تمامتر روی توجه بقلب دشمن آوردند چون میدان از اطراف
بر غنیم تنگ گردید سرداران مرهٹه که در باطن بخدمت آنحضرت رسوخیت داشتند خود را
از آن معرکه بدر زدند دیگر سرگروهان غنیم بر اسپان سوار شده با توپخانه که بفاصله یک فرسنگ
داشته بودند رو بگریز نهادند و لشکر مغول بالتمامه تاراج و مال و اثقال پایمال سم ستوران
مجاهدان گردید پس یکسر نقد و جنس و مال و اسباب رسد و غله اردو بازار غنیم با خیام و اعلام و اشتر
و افراس مع رسن و میخها بدست ملازمان سلطانی گشت تمام روز سلطان کشورستان
برجای سکونت حصام آرمیدند اما بعد دو پهر سپاه غنیم روی باجتماع آورده جرات پرداز
گشتند و توپهای کلان بفاصله یک فرسنگ بر فراز میدان قایم کرده چنان گوله اندازی
نمودند که بحال اکثر سپاه منصور ضرر کلی رسید و دست و پای تردد بسیار مردان گان شکست
یافت نایره غضب سلطانی بر جرات آنها مشتعل گشته به تنبیه شان فرمان داد بدسید حمید
و شیخ انصر و احمد بیگ هرسه سپهدار با فوج موسی لالی روی توجه بجانب توپخانه غنیم
آوردند و از راه نشیب زمین راهی شدند قضارا در اثنای راه با سپاه انبوه غنیم که تخمیناً سی هزار
سوار خونخوار در تالابی خشک قریب المسافت پنهان شده بغارت و تاراج مجاهدان
ظفر توامان فرصت وقت می جستند مقابله رو داد لغتته سپهداران دلیر فرانسیس بنادیق
راست کرده چونکه جز افروختن آتش کارزار کاری نداشتند چنان شلکها ریختند که اهل
خصم بسبب چپقلش فوراً برگشتن نتوانسته لاچار سینه های خود را هدف تیر و تفنگ و سنان
ساخته چون پنجره سراپا مشبک گشتند و دو سردار فیل نشین بمطمورهٔ عدم شتافتند مابقی

بهزار تردد دست از سلاح و اسپ برداشته فقط جانهای خود ازان مهلکه بیرون بردند غرض در
طرفة العین فتنه هستی شش هفت هزار سوار غنیم فرو نشست چون خصم زبون آثار رسم
عجز و نامردی بر ناصیه حال اتباع خویش مشاهده کرد منتشر الحواس وازان معرکه بر تافت و توپ
کشیده با نفس سوخته پیشتر بدو منزل شتافت پس سلطان ظفرمند مع اثاثه غنایم شادیانه
طرب نواخته داخل خیمه خاص گردیدند و فردای آن روز پیشتر بطرف ساونور کوچیدند
مخفی نماند نواب عبد الحکیم خان حاکم ساونور بعد انتقال نواب مرحوم از سلطان دوست نواز
بموجب نقاض دلی پیدا کرده بلکه از ایام صاحبزادگیش صفای باطنی نداشت و همیشه تبرقی
جاه و حشم داماد خود یعنی کریم صاحب بحق مستدعی می بود تا آنکه بعد جلوس میمنت مانوس
آنحضرت عرایض شکریه و نذر مبارکباد جلوس و خلاع که شرایط رسوخیت و دولتخواهی بدان
منوط و مربوط بود نفرستاد و چیتو پنڈت ایلچی او محض بخوشنودی خاطر همایون از طرف
خود بنام خان مذکور نذر گذرانیده بود اگرچه ازین معنی بخاطر اشرف کدورتی بهم رسیده اما
بسبب استحکام سر رشته خویشی آنجناب فلک رکاب که دوست نواز و دشمن گداز بودند هیچ
مزاحمت از خود بحالش نرسانیدند بلکه بر بعضی حرکات ناشایسته او اغماض صریح
می فرمودند با وصف این سلوک او بنگون طالع از آنحضرت خاطرجمع نبود دران زمان با مرہٹہ
در ساخته طرح موافقت و مخالطت انداخته بود چون سلطان گیتی ستان را بطرف خود
متوجه دید و کرده خود در نظر و خیال داشت از دبدبه سلطانی چون بید بر خود بلرزیده مع چند
خواص و توابعان خانه یعنی زنانه و بچیزی خزانه که موجود داشت شباشب گریخته به لشکر
غنیم در پیوست و عبد الخیر خان عرف خیر امیان را بشهر گذاشته بود چنانچه شخصی باین
فقرهٔ عبارت هندی تاریخش دریافته که حکیم خان میانه سبکو چھوڑ کے آپ بھاگا

ہرگاہ

هر گاه آنحضرت بر قرارش و موافقت با غنیم واقف گردیدند متعجب شده وقت شب سید حمید و
سید غفار سپهداران را بضبط شهر رخصت فرمود صبحی خود بدولت هم کوچ کرده در محاذی معمورهٔ
ساولنور فرود آمدند و میر صادق را با مهدی خان بخشی فرستاده تاکید فرمودند که همه اثاثهٔ
دولت و ثروت که خوانین پیشین بصرف للکوکها از جمع ساخته بودند و حکیم خان آنهمه به بدلحاظی
خود مفت برباد داده یک یک بحضور ترسیل دارند پس فرستادگان حسب الحکم بی مزاحمت احدی
و ممانعت کسی آنچه که از نقد و جنس و فرش و ظروف و سلح خانه وغیره که در توشکخانهٔ خاص پنجاه عدد
دستار زنگارنگ از قسم چهینت برهان پوری پیچیده بر میخهای دیوار چسپیده و خلعت های
فاخره همرنگ و همزیب و دستارها در آغوشی ترتیب داده بود سوای این اشیای نفیسه
و فاخره هر بلا دبسته بسته و توده توده و دسته دسته فراهم شده بود بموجب فرمایش داشت
علیحده فاید حضور ساختند پس یک قلم منظور نظر همایون گشته داخل توشکخانه گردید و توپها
بتوپخانه پیوست و یک ضرب پنچرس که بطولانی دوازده گز شرعی بود شکسته هم مسکوک فلوس
بدار الضرب رسانیدند غرض تمامی سامان فقط فرش مهرهای حقه های نادر اسلوب
که از نقره و طلا و بدری بهم رسانیده بود چهار پنج شتر و یک یک عدد قالیچه و شطرنجی کلان که بار
یک یک فیل بود بضبط در آمد سپس خیر امیان بر یک اسپ سوار شده ید و سته خدمتگار ر
سعادت ملازمت دریافته سرخروی حاصل نمودند مخاطب حضور گردید که پدر شما را چه پیش آمد
که خود بخود آواره گشت ما بهیچ نوع متعرض احوالش نشده بودیم بلکه به نسبت خویشی مراعات
بیغایات بحالش منظور داشته بودیم الحال هر گاه او با وصف عدم زحمت و بد عهدی
بغنیم این دولت موافقت کرده نرد مخالفت با ما باخت آینده هرگز روی بساط آرام و بهی
روزی نخواهد دید او در جواب عرض نمود یقین است که ایشان بیخردی بکار بردند

و نان قسمت دولت خود را آفتاب مخاصمت و یاس برهم شکستند پس تهیدستی طالع الیشان دیدنی دارد فدوی هرگز باین ماجرا وقوفی ندارشت القصه او را نزد خیمه خاص فرود آورده دو وقته طعام خاصه می فرستادند یا این بحزم احتیاط برابر قمر الدین خان در نظر بندی داشتند

ذکر شبخون زدن حضرت سلطنت پناه بر لشکر نکبت اشتباه و محاربهٔ دیگر و عاجز شدن غنیم از سپاه منصور و تقرر صلح فیما بین آن شیر جهانگیر و خصم بی تدبیر و کیفیت انضباط تعلقات پالیکاران مع دیگر سوانحات که در سن یکهزار و دو صد هجری واقع شده آنکه

هرگاه سلطان منصور بعد ضبط قلعهٔ ساونور در شهر تهانه گذاشته شمالی آن سواد جوین گڈه را مخیم سرادقات عز و اجلال بساختند تا انقضای سیزده روز محرم الحرام همونجا ماندند و در تمامی لشکر خود چهار فوج مقرر کرده در هر فوج چهار قشون و پنجهزار پیاده و چهار هزار سوار سلحدار و پانزده ضرب توپ قرار دادند فوج اول متعین نواب میر معین الدین عرف سید صاحب کردند فوج دوم بدمه برهان الدین سپه سالار گذاشتند و فوج سوم به مهامرزا خان میر بخشی سپردند و فوج چهارم بحسین علی خان میر بخشی نامزد ساخته پیشتر کوچانیدند و حکم فرمودند که افواج مذکوره را از لشکر خاص بفاصلهٔ دو کروه مضرب خیام و اعلام سازند پس سپه سالاران حسب الحکم میدان گرفته بترتیب مقدمات نزاع و تهیهٔ اسباب جدال و قتال اشتغال ورزیدند خود بدولت باد و قشون جیش

و ۳ سه

وستہ قشون اسد اللہی واحمدی وستہ موکب عسکر وہشت دستہ پاگاہ وچہار ہزار قزاق
ودہ ہزار پیادہ احتشام نصرت انجام در بر سواد مسطور سکونت داشتند دران زمان
شہرت یافتہ بود کہ سپہ سالار اول بضبط بلاد متعلقہ حیدر آباد مقرر گشتہ وثانی بتسخیر
ملک پونہ دستوری یافتہ ثالث بہ تنظیم وتنسیق اولکۂ رایچور وگوتور وغیرہ نامزد شدہ
رابع بطرف دار السلطنت پٹن بہر حراست وایالت قلعجات وتعلقات پالیکار وغیرہ رخصت یافتہ
خود بدولت ہمت جہانگیری بدفع یورش لشکر غنیم برگماشتند سرکردۂ لشکر غنیم از استماع
این اخبار سیماب وار بیقرار گشتہ بود کہ ناگاہ نواب میر معین الدین ترغیب سید حمید وسید
غفار شجاعت شعار بافوج ظفر موج در شب تار بر مندرکے درگ کہ در آنجا تھانہ غنیم بود
درتاختہ بیک حملۂ مردانہ جبرا وقہرا کوہ را مفتوح ساخت ومردمان غنیم را یکسر تیغ کشیدہ و
معمورہ را بجاروب یغما رفتہ بوفور سامان رسد وغلات وزر وزیورات مراجعت کرد
بدستور برہان الدین بطرف بنکاپور ومصری کوٹہ کہ در ضبط غنیم بود بنوعیکہ ہیچ کس را
بر رسیدن خود وقوفی نباشد علم جرأت برافراختہ تزلزل بیش از قیاس براہل فساد رسانید
وآتش قتل وغارت در آن سرزمین برافروخت القصہ بعد چندی سلطان کشورستان
راست بطرف لشکر نکبت اثر متوجہ گردید اتفاقا دران روز غنیم ہرچند اول لشکر فیروزی
جرأت پرداز گشتہ چیرہ دست بر آمد وطوفان بلا براہل بنگاہ برانگیخت ودہ ہزار جوال
پُر غلہ از بنجارہا غارت ساختہ برد پس رگ حمیت وغیرت جہانکشای آنحضرت بحرکت آمدہ
بسرکردۂ گروہ شقاوت پژوہ خصم پیغام فرستادند کہ بیموجب وبیگناہ بار بار خلق اللہ ورعایا
را رنجانیدن مناسب وشایان ارباب ہمت وشہامت نیست اگر دم مردانگی
باقیست در یک ساعت جنگ آخر میتواند شد ارادۂ فدائیان نصرت توامان

آنست کہ دریک ورظفر نامۂ مجادلہ و محاربہ کہ آغازش بہ بسم اللہ تیغ و شمشیر است از اقلام
تیر و نیزہ و شنجرف خون ختم نمایند تا بار دیگر حرفی در فن سپاہگری باقی نماند چون غنیم را
بہادری سپاہ خود معلوم بود و بجز مصالحت از ان تہلکہ نجات خود تصور نمی کرد از نیمعنی
پہلو تہی کردن صواب انگاشت مگر بتجویز بعضے دولتخواہان خود کہ مشورت رزم دادند
بجنگ شمشیر رضامند و مستعد گشت پس سلطان باشوکت و شان بر سواد نہر کدک ہرچیا
فوج را جمع ساختہ بآئین حرب صفوف را بیار استند و قشونات را بر چپ و راست بر
گماشتند و خود بدولت فیل سوارہ با جلو داران استادہ اول شجیعان پاگاہ را حکم
محاربہ در دادند تا دستہ دستہ اسپان انگیختہ میدان را قایم کردہ بودند غنیم نیز مسلح و
تکمل بعزم جدال در تاخت و دران روز جیان تقرر یافتہ بود کہ یک یک دستہ و رسالہ
نیم گہری داد شجاعت دادہ پس پا شود تا مر اسم جان سپاری و مراتب دلیری جانبازی
تمام سپاہ و سردار تقدیم رسد پس ہر ہر شجیع در وقت معہود فدائی وار کوشیدہ
ناسخ کارنامہ رستم و اسفندیار گشتند ہمچنان تا دو پہر باز ار شبا شپ تیغ و چقاچق تیر
و کہپا کہپ نیزہ گرمی تمام داشت تہور کیشان بقوت ترکتازی خود از شمشیر و گوپال
گذشتہ دست و گریبان بخنجر و جمدہر گشتند پس طرفین از کشتہ ہا پشتہ ہا نمودار شدند و
سلحداران خونخوار بہر مجرای خود بازوی مردانگی کشادہ چہرۂ میدان را از خون اعدا چون
افق آسمان رنگین تر ساختند دران حال سپاہ و سردار غنیم تاب شمشیر ناموس ستان
سلطانی نیاوردہ بغروری کثرت سپاہ خود خواستند کہ جملہ بیکبار حملہ کردہ سلطانیان را
زیر کنند چنانکہ بہمین عزم ہفتاد ہشتاد ہزار مردم ہمجا با از جای خود حرکت کردند چون
سلطان گیتی ستان اہل غنیم را از اقرار خود برگشتہ دید سپہداران را اشارہ فرمودند

تا از ہر دو بازوی اوشان سبقت کردہ محاذی مخالفان گشتند و بریزش توپ و بندوق برگشتہ بختان را شربت ہزیمت چشانیدہ آوارۂ وادی فرار ساختند موکب داران قزاقان لشکر فیروزی تا دو فرسنگ راہ تعاقب گرفتہ بہ شمار سہ ہزار اسپ و سامان نیگاہ و شمشیر و سپر و چند توپ گرفتہ مراجعت کردند اہل غنیم تا سہ منزل باز نیاسودند و خود ہا را بمکانہای صعب المسالک کشیدند و ہری نایک پالیکار کنک گیری کہ پیش ازین بغنیم سازش کردہ بود دران حال بند و بست کارش ملاحظہ کردہ درہمین فرصت قشقۂ ندامت را زیب ناصیۂ عبودیت نمودہ مع جمعیت خود از انجا برآمد و مستعد جناب عالمیان مآب شدہ حلقہ بگوش و سرخرو گشت بعد ازان سلطان فلک شکوہ مع لشکر انبوہ خود بطرف نبکاپور نہضت فرمودہ ہجدہ کروہی شمالی سانور خیمہ دہ بارگاہ ساختہ بودند و چند قزاق از لشکر ظفر پیکر جدا شدہ بہ ارادۂ تاراجی و غارت مواضعات آن ضلع در تاختہ بودند قضا را طلایہ داران غنیم ازین معنی آگاہ گشتہ سرراہ شان گرفتند و بیک حملہ قزاقان را احاطہ کردہ یک یک را از جان ربودند سلطان گیتی ستان باستماع این معنی غضب آلود گشتہ حکم فرمودند کہ دیگر بار احدی بیرون احاطہ پیش منقلہ ہای لشکر بے رخصت نشتابد پس یک ماہ در ہمو نجا سکونت فرمودہ درین مدت بابلاغ نقد و زر و ترسیل خلاع و بخششہای تحایف الانواع بر سبیل مروت و مدارا چند سرداران مرہٹہ را مطیع و پرستار امر خود ساختہ بر تجویز و اشارات زبان قلم آنہا کاربند می شدند تا آنکہ روزے بر حسب اشارہ مطیعان خود ہر چہار فوج نصرت موج بہر شبخون مستعد ساختہ روانہ فرمودند چند ہیزان لشکر خود را کہ بشمار صد و پنجاہ بودند جمع کردہ بالتکہ ہای رنگین بشیر و ہر ہر فوج کردہ بود طلایہ داران غنیم کہ ملازمان ہری پنت پہرکیہ بودند حسب الاشارۃ سردار خود

ازان امر اغماض کرده راه گذاشتند چون سپه سالاران متصل لشکرش رسیدند شخصی بر تمامت
افواج قاهره واقف گشته به هولکر خبر رسانید که سلطانیان بفتور و قصور طلایه داران
در لشکر رسیده اند او مجرد استماع این خبر وحشت اثر پاپیاده از خیمه بیرون شتافته بود
چونکه آتش افروزی بان و شلک بنادیق نزدیک دید جز سلامت جان خیال این و
آن نکرده سر و پای برهنه بر بادپای برهنه پشت سوار شده فرار را وسیله راه نجات خود ساخت
و دیگر سران آن جماعت مضطربانه حتی که محبوبان خود را بعیاشان لشکر منصور سپرده
همچنان راه فرار گرفتند هرگاه یکسر لشکر غنیم بجاروب یغما رفته شد و فوج مغول که
نیم جان بود تمام بتاراج درآمد و چند مرد و زن عمده اسیر آمدند سپه سالاران مظفر و
منصور پیش از دمیدن صبح مع سامان غنایم و اعلام و خیام و فیل و شتر و خزانه و چهار
ضرب توپ مراجعت نمودند اگرچه غنیم باجتماع بقیة السیف عنان خود پرداخته سر راه شان
گرفت و سعی مردانه بظهور رسانید اما ظفریاب نشده ناکام برگشت سپه سالاران مع الخیر
بشرف محفل همایون مشرف گشته اسباب غنیمت به نذر نظر گذرانیدند سلطان فیض سامان
تمامی سردار و سپاه را که در غیبت مراسم جانسپاری بتقدیم رسانیده بودند مواجب دو ماهه
انعام بخشیده بمناصب ارجمند خوشدل و سرفراز فرمودند و چند مرد و زن اسیر را سراسامی
دو روپیه و یک چادر داده روانه لشکر غنیم نمودند اگرچه از سرکردهای لشکر مخالف از دست
جرات سلطانیان که هر بار کارنامه رستم و افراسیاب را منسوخ می ساختند سیلی ها خورده
پای تردد خود برکاب هراس و گریز می سپردند و نظر بفرمان حاکم خود هنگامه پیکار خواه نخواه
گرم داشتند اما بهر جانب که سپاه نصرت اشتباه روی توجه می آوردند و مصاف آرا
می شدند ایشان ازان معرکه گاه برمی گشتند چون سلطان کشورگیر فرصت و طاقت

محاربه

محاربه و مجادله در سپاه خصم مشاهده نمودند بعد یک ماه نظر ترحم و پرورش بر خلق الله مرعی داشته
برحسب اشارات سرکردهای جنود معاندان و مغول سلسله جنبان آشتی گشته بدرالزمان خان
را با دیگر خوانین کارآگاه مع عنایت نامجات خلعت و مصادقت مضمون و نقدی نمایان
و تحایف نادرالعصر و خلاع با جواهر گرانبها که از آنجمله یک عدد گلوبند مرصع به قیمت پنج لک
روپیه بود روانه پونه فرمودند و هولکر وغیره سرداران آن لشکر که بارها از دست سپاه منصوره
گوشمال خورده مال و ناموس دولت خود بغارت داده دست از جنگ برداشته بودند بفضل حقیقت
جرات و شجاعت ملازمان آنحضرت برنگاشته نیز در باب صلح ترغیب بیشتر کردند چون حاکم
پونه و کارپرداز آنجا با اعیان خود درین باب کنکایش کردند آنها عرض نمودند صلاح دولت
همانست که ازینجا هم رسولان را با تحف و هدایا فرستاده غبار کدورت و نفاق خاطر
اشرف را بآب اخلاص و یگانگت باید شست و ریاض ملک و دولت را به شیحهٔ اتحاد
و موافقت سرسبز باید داشت همانا صورت اتفاق آن بادشاه ذی الاحتشام اسلام
موجب انتظام سلطنت و باعث مقتضی المرام خلق الله خواهد شد الحق پیداست هرگاه که
عنان عزیمت باین صوب معطوف دارد بی رنج و تردد سهل تر بر ملک و مال ما دست استیلا
خواهد یافت و مملکت موروثی از قبضهٔ تصرف خاندان مرهٹ بیرون خواهد رفت چون
سخنان ناصحان بردل آنها کارگر آمد و نیز خبر ورود جهازات فرانسیس باعانت آنحضرت
مسموع یافته بود سلسله جنبانی آنحضرت را درینباب از مغتنمات شمرده باقبال امر سلطان
پرداخته غبار کدورتیکه از انجانب بخاطر خود داشت بآب وداد شست و از طرف خود نیز
رسولے با سامان و تحف بسیار و خلاع فاخره و زر و جواهر و افراس پری تمثال و فیلان
کوه اشکال روانه حضور خاقان کشورستان نموده طریق موافقت پیمود و تعلقه نرگونده

و نولکنڈہ و جالی ہل بطور انعام درخواست نمود سلطان گیتی پناہ بنابر مصلحت کافہ
انام بمضمون اینکه **مصرع** لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه بگوش همه التماسش را
بدرجهٔ اجابت مقرون ساخته سند هرسه تعلقه فرستادند پوشیده نماند چون سردار پونه
به ایلچی حضور تعلقه کسلاپور جاگیر داده آنحضرت جهان همت بعوضش سه تعلقه باو بازگذاشت
پس قلعجات و مکانات آن نواح که نسبت فتور و قصور بعضی حرام خواران بضبط سپاه خصم بود
باز بسرکار خداداد منتقل گردید همدران زمان هری پنت بحضور فیض گنجور التماس ها کرده عفو
جرایم قلیل و کثیر نواب حکیم خان صوبه سانور باز براو بحال کنانید چون خاطر اشرف از
مهم مصالحت جمع گردید مظفر و منصور بسانور رسیدند و هری پنت بهرکیه را که حلقه اطاعت
در گوش جان انداخته بانی صلح گشته بود تعلقه گجیندر گڈه مع توابع آن و چند قریات کنچن گڈه
بخرچ پان خوری جاگیر داده بتیسر نهضت فرمودند از راه کوپل و بهادر بنڈه عبور جوی تنگ
بهدره کرده سواد تالاب محال دروجی را که دو کروهی شرقی آنی کندی است مرکز نزول اعلام
و خیام ظفر انجام ساختند و چندی بهر متنش همونجا سکونت داشت درآنوقت پالیکار
رای درگ و هرپن هلی بحیند خواهش بی طلب داخل لشکر فیروزی گشته امیدوار مجرا بودند ایشان
بروقت طلب به بهانه بیماری حاضر حضور نشدن خفیه بسرکردهای لشکر غنیم راه رسل و رسایل
و اشتیر باد و نمسکار مفتوح داشتند پس نهال بدخواهی شان ریشهٔ کینه در دل آنحضرت دوانیده
بود نظر به تنبیه شان رعایت فدویت یک قلم نامنظور گردید فوراً فرمان گرفتاری شان صادر
شد تا وقت شب دو سپهدار در تاخته هر دو سیاه بختان را مع جماعتهای شان اسیر کرده آوردند
مغلول و محبوس به بنگلور روانه فرمودند پس همه ملک و مال و اثاثهٔ دولت ایشان بضبط درآمد
و تعلقات و قلعجات آنها بعمالان باهوش و قلعداران پردل حواله گردید مگر برادر بهاد

پالیکار هرپن هلی که در دیهی اقامت داشت چون نیل بلا و سیل غضب سلطانی گرد خود نشیمن
محیط دید مع توابعان و زن و فرزند خود شباشب گریخت و در حدود دمل توابعان را
گذاشته خود مع پسر بصوبه مرچ شتافت تا از جان و مال امان یافت بعد ازان آنحضرت فلک
شوکت با سپاه انجم شمار ازانجا کوچیده داخل دار السلطنت گردیدند

ذکر ضبط و ربط دار السلطنت و تمامی ممالک محروسه و عزل میر صادق صاحب دیوان و بنای مسجد اعلی و معاودت کردن وکلاء مرسولهٔ آنحضرت از حضور سلطان روم که در سن یکهزار و یکصد و نود و هشت هجری روانه شده بودند و فرستادن وکیل سعادت کفیل بحیدرآباد با دیگر کیفیات که در سن یک هزار و دو صد و دو هجری روداده آنکه

چون از نور طلعت آن خدیو دادگر دار السلطنت پٹن سمت اضارت پذیرفت رای
جهانگشای بانتظام ملک و لشکر اقتضا فرمود و همدرین اوقات تغلب و تصرف صاحب دیوان
ملک یعنی میر صادق که در صوبهٔ ادهونی و ساونور حسب دلخواه مردم آزاری و ظلم العمل آورده
مبلغ خطیر بهم رسانیده بود معروض حضور گشته از پایهٔ خدمت در افتاد یعنی معزول شد
چون اثاثه خانه او حسب الحکم بضبط درآمد دو لک روپیه نقد رایج ادهونی که چلاونی گویند
و لک هون محمد شاهی بر آمد پس همون زمان مغول محبوس گشت و مهدی خان نایط
صاحب جاگیر اول کنده بخدمت دیوانی نامزد گردید و تعمیر مسجد اعلی که در سن یک هزار
و یکصد و نود و هشت هجری در قلعهٔ دار السلطنت بنا گذاشته بودند تاکید فرمودند
ذکرش بر سبیل اجمال آنکه مخفی نماند در حینی که کهنڈی راؤ مردود و مخذول بعزم استیصال

دولت خداوند نعمت خود دفتنه برانگیخت و نواب بهادر مرحوم جریده به بنگلور شتافت و آن
شیشے محل زنانۂ نواب را مع سلطان که شش هفت ساله بود در قلعه متصل دروازۂ دیواری
پینٹھه که بزمان حال بدروازۂ گنجام مشهور ست درخانه محبوس داشت و پیش آن خانه دیری و
صحن آن دیر کشاده بود اکثر اوقات سلطان ذیشان بمقتضای صغر سن که آن هنگام
بازی دوست است در دروازه حبس خانه تشریف داشته مشاهدۂ بازی طفلان کشن راو
زنار دار که در صحن آن دیر هجوم کرده انواع بازی میکرد میفرمودند اتفاقاً روزے
درویشے صاحبدل ازان راه وارد شده مژدۂ جان بخش رسانید که ای طفل دولتمند تو
بزمان آینده بادشاه این ملک شوی سخنم یاد دار که این دیر را شکسته مسجدے بنا ساز
تا ابد الدهر یادگار تو خواهد ماند سلطان تبسم کرده جواب دادند هرگاه بمین قرمودۂ شما
من بادشاه خواهم شد مسجد اعلی احداث خواهم ساخت چون بعد پدر خود والی ملک و
مال شده بود آن عهد یاد آمد بعد مراجعت از طرف نگر و کوڑیال هندو پرستندگان آن
دیر را که در آنجا فقط شکل گاوی از خشت و گچ تعمیر کرده بودند بحضور طلبیده نقد
نمایان آن همه را رضامند ساخته جای مذکور گرفتند پس برهمنان صنم خود را برداشته
به دیواری پنٹھه بردند و دیر شکسته طرح مسجد انداخته بودند و نقشه اش از دار السلطنت بیجاپور
که بنا نهادۂ علی عادل شاه بود طلبیده داشتند چون کارهای انتظام ملک و تنبیه شرارت
کیشان مثل اهل کوڑک و مرهٹه و پالیگاران پیش نهاد خاطر ملکوت مناظر بود چندے درین کار
.. رو داده در آن زمان که بمیامن افضال کارساز حقیقی از جنگ غنیم و نبد و بست
.. دست داد با تمام کار مسجد همت بر گماشتند تا دار و غه عمارت مطابق نقشه
.. به در دو سال با تمام رسانید و آنحضرت نماز عید الفطر در سن

یک هزار و دو صد و چهار هجری در آن مسجد را ساخته مخاطب بمسجد اعلی فرمودند و در تمامی ممالک قلمرو خود دسته طرف مقرر کرده طرف ساحل دریا را بصوبه یم و شهر و مواضعات جنگلستان و کوهستان را بصوبه تون و ملک میدان و صحرای وسیع را بصوبه غبرا و عمال پرگنات را به لقب آصف ملقب فرمودند و همدرین روزها بیرامون هر شهر و قصبه و قلعه بفاصله یک فرسنگ خاربند مستحکم کشیده چهار دروازه مقرر نمودند و گذاران سنگین دل و بیرحم در آنجا برگماشتند و فرمان دادند که احدی را سوای نشو حضور نشان قبعدار آنجا بار و دخل ندهند پس آمد و رفت سوداگران هر دیار و بلاد و بیوپاریان اطراف منع گردید و این عمل ازین جهت بود که نواب مرحوم اهل اسلام را از هر دیار طلبیده ممالک محروسه را برخلاف ایام ماضی از اسلامیان آباد کرده بود چون ایشان بداد و دهش و نوکری عمده و بخششهای نواب سلطان رحمت نشان مال و متاع کثیر و نقد خطیر جمع ساخته بدون اجازت روی به دیار خود می نهادند آنحضرت خواستند که ایشان را از جای خود رفتن ندهند و هزارها موکلان دیو سیرت و پیادگان سنگ صفت در منتهای حدود ملک خود که پیشش ازین خاربند کشیده شده بود برگماشتند مجدداً بعدم واگذاشت بنی نوع بشر تاکید اکید فرمودند و همدران سال در تمامی قلمرو خود رواج روپیه که امامی نامند و پیش ازین یک طرف آن این مصرع ع دین احمد در جهان روشن ز فتح حیدر است * و دیگر طرف فقره هو السلطان الوحید العادل است * بسن محمدی که از هجری سیزده سال زیاده می شود و ازان حساب ختم نبوت و اجرای احکام رسالت جناب ختمیت مرتبت صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم تسلیما برشمرده مسکوک ساخته خزانه برداشتند و رواج در دادند و همدران سال غلام علی خان و ننهو میان وغیره که آنها را درین

یک هزار و یک صد و نود و هشت هجری با سامان شایستهٔ ملازمان شاهنشاهی و
تحایف بایسته بساط بوسان بارگاه سلطانی مع بنادیق نو تیار ساختهٔ خود و ده لک
روپیه نو ضرب و خلعت های فاخره و زر و جواهر گران بها وغیره از تمامی کارخانجات خود
منتخب کرده به نذر سلطان روم روانه کرده بودند بحصول مقصد و مرام و درستی سوال و جواب
با شمشیر و سپر مرصع و اتحاد نامجات مبارکباد وزرای پای تخت مومنین مراجعت کرده فایز حضور
شدند و مفصل حقیقت معروض داشتند و اشیای مرسوله تمام و کمال مقبول نظر انور گردید و در
ادوات حرب آنها که دران ملک نبود بسیار پسند خاطر آن سلطنت پناه گشت پس
سلطان بحسب ایمای وزرای روم و تجویز امرای دولتخواه همه اسباب سلطنت آماده
ساخته وضع تخت جلوس از طلا و جواهر گرانبها به شکل شیر که این شکل از اول پسند خاطر
مبارک بود فرمودند و کاریگران و هنرمندان نادره کار را از قوم انگریز و فرانسیس جمع کرده
در تیاری اتواپ پنچرسی و بنادیق و مقراض و چاقوها و ساعت نما و گنجهای جیبی وغیره
تاکید اکید فرمودند چنانچه در یک ماه یک ضرب توپ پنج ضرب بندوق تیار می شد
و کارخانه اش را تارامنڈل می نامیدند چنانچه کارخانه مزبور در چهار جا مقرر بود یکی
در دار السلطنت پٹن و دیگر در بنگلور سیوم در چیتل درگ چهارم در بلدهٔ نگر همگی
اوقاتها بودن در فراهمی مردمان جیش و عسکر صرف می نمودند یکسر امرا و خوانین قدیم را که
نواب مرحوم بصرف لکوکها زر از هر دیار و بلاد جمع کرده بود از پایهٔ اعتبار و اقتدار
در انداختند و جوانان اوباش منش را بجای ایشان منصوب ساختند و کاروان باشیان
یعنی سوداگران اسپ و شتر بسبب کساد بازاری پیشهٔ خود گذاشتند و مردمان بندوق زن
بعهدهٔ سرداری سرفراز شده داخل عسکر گشتند و کسانیکه شمشیر و تیر را بر بندوق ترجیح میدادند

از مناصب خود معزول گردیدند هرگاه توپ و بندوق منظور نظر انور شده اعتبار و امتیاز یافت
فدائیان ناموس پرست شمشیر باز و سپر انداز بیدل گشتند بعضی سردار سوار را اجیر الفراهمی
مردمان جیش و پیاده که از آئین حکمرانی و قانون آن فریق نادان بودند نامزد فرمودند
ازین سبب در بنیاد بند و بست مملکت و سلطنت در اندک مدت خلل ها رو داد و بعد ازان
روزها محمد غیاث را بامر وکالت برگزیده مع مکتوب خلعت اسلوب متضمن استحکام بنیان
اتحاد و مودت و ممد و معاون بودن با یکدیگر در مهمات ملکی و مالی و انضباط و ارتباط سررشتهٔ
یگانگت و از نسبت صهرت و خویشی بمحض پاس اسلام و منیت کافهٔ انام با خلاع فاخره
و تحایف نادره روانه حیدر آباد فرمودند چون ایلچی بشرف ملازمت نواب نظام علی
خان اسد جنگ معزز گردید خلاع و هدایا گذرانیده در محفل خاص از روی اخلاص عرض
نمود که بر ضمیر منیر آنحضرت نیکو ظاهر است که درجات دولت عالم بقای ندارد و بر همگنان
باهر است که تمام ملک دکن و تلنگانه در قبضهٔ اقتدار یک سعادتمند همین نژاد بود و پیوسته
از بیم تیغ آن سلطان نامدار ساحت دیار اسلام از خار تعرض کفار مصفا گشته بود
حالا پادشاه اسلام را موافقت و مصادقت با کفار لا اعتبار نمودن و دست استیلای
ایشان را برناموس و اموال مسلمانان دراز گردانیدن و خانهای رعیت و فقرا و مساکین را
به آتش بیداد ارباب شرک و عناد سوزانیدن هر آینه نزد خالق و خلایق غیر مستحسن باشد
بلکه این معمول و تهاون در درگاه الهی موجب باز پرس و شرمساری خواهد بود همان بهتر
که غبار نفاق و انتقام بز لال مصالحت فرو نشانیده برای دولت چند روزه که چندان
امتدادی ندارد سپاه و رعیت را مکدر و متردد نگردانید و بواسطهٔ ملک و ملت بساط
مخالفت در نوردیده بنای محبت و مخالطت را بقواعد خویشی و قرابتی مشید سازید

تا باتفاق دل و زبان در دفع ارباب ضلال مساعی جمیله چنان بظهور رسانیم که جمیع مسلمانان
و غربا و رعایا و مساکین در مهاد امن و آرام بوده بدعای دوام سلطنت شاهان اسلام
روزگار خود گذرانند اگرچه تقریر دلپذیر رسول دانا او را چون گل شگفته و خندان ساخت
اما مضمون مکتوب عالی که بفقرات صهرت و خویشی مندرج بود دلش را پژمرده تر نمود کلمات
هدایت سمات را بدل حسد منزل خود جا نداد و نظر بلقب نایکواری باقبال مضامین
مدعای دلکش سلطانی کسر شان خود انگاشت تجویز رای ناقص بعضی بر همنان کاردیار
و انانث حرم سرا روی خود از طریق راستی برکشیده ایلچی را بے مقصود روانه نمود مخفی نماند این زعم
باطلش بود که سبحان الله سوای ذات خود احدیرا در دولتمندان دکن بیشتر از قوم
نمی دانست و بر حشمت و شوکت خود می نازید درینجا معلوم میشود از معنی اصطلاح نایک
راجهای دکن سردار ذی شوکت و شجیع رامیگویند هم اطلاع نداشت قطع نظر از ین
نایکواری قوم علیحده از چهار قوم اسلام که معروف است نیست تا آنرا قوم ارزال میتوان
شمرد الحق سلطان ذی شان باعتبار نسب خود از دیگران کم نبود و از بطن زن ارزال
قوم تولد نشده و در حسب آرزوی اقتدار اسباب دنیا داری و جاه و مکنت ید طولی
و در شجاعت و تهور یکتائی داشتند بعضی کسان که بر لقب مذکور انگشت ایراد می نهند
صریح مغالطه عظیم خورده اند نمیدانند که قدرت نامتناهی قادر بر حق عظیم است هر کسی را
که او میخواهد سعادتمند دارین میکند و بجاه و حشم دنیا سرفراز میدارد اغلبکه ایشان از
احوال بعضی سلاطین هند و دکن که مرجع طوایف انام و برگزیده درگاه ملک العلام اند واقف
نیستند که در اصل که بودند و آخر چه شدند و از کیفیت سلطان حسن کانکو که دیباچه نسل نامه بهمنیه
میشود و بحسن شاه بهمنی معروف گشته چنانکه بعد وفاتش برق آتشبار گردم قدش طواف نموده

گذشت کدام کس بود خبری ندارند الله الله درین زمان باعتبار جاه و مکنت دنیا ارذال قوم
دم صحیح النسبی میزنند و کم قطرتان و کم ظرفان نبخوت پوچ دعوی سیادت و شیخیت میکنند
وبرابر خود کسی را اشراف نمیدانند

زشتی ظرف و اصالت هست در دست دو نهان | عیب پوش قحبه شد بشکل زرین چادر است

ذکر لشکر کشی سلطان بطرف کالیکوٹ وکیفیت تاختن برکوچی بندر و تعلقات راجه ملیوار و چشم زخم عظیم رسیدن بر سپاه منصور از مغالطه هرکاره ها و باز مفتوح شدن بندر مذکور و رو داد سن یک هزار و دوصد و پنج هجری آنکه

چون سلطان جهان ستان خاطر اشرف را بر کلمات گرم و سرد حسود و عرض گویان
مایل نکرده از بعضی بند و بست امور خود فراغت یافتند جاسوسان خبر رسانیدند که
نایماران کلیکوٹ پای انحراف در راه جرات گذاشته اند و خیال فساد و عناد در سر
دارند ارشد بیگ خان ناظم آن ناحیه اگرچه بفهمایش آنها می پردازد و بانعام و دستار
وشیله ها تالیف قلوب آنها می نماید اما اهل ضلال بالکل خاطر جمع نیستند آنحضرت بمجرد
استماع این سانحه باحضار فوجدار آن صوب مع چند سرکردهٔ نایار فرمان دادند چون او
حسب الحکم حضور مستعد گردیده نایماران را طلب داشت آنها باندیشه سزای حرکات خود طریق
تساهل بیموده و عدهای امروز فردا میکردند درین اثنا جاسوسی غرض گو که از فوجدار مذکور
عداوت دلی داشت بحضور عرض نمود که فوجدار آنجا با نایمار و راجه ملیوار یک دل و
یک زبان شده است تا کار سرکار را ابتر کرده خود حسب دلخواه کامرانی میکند چون

توقف فوجدار بعد اصدار فرمان طلب ضمیر انور را ملک ساخته بود مضمون جاسوس برهمن
بی ناموس مطابق نقش افتاد سواری خاص مع چند خواص و امرای با اخلاص با چهار
قشون و سه موکب عسکر و توپخانه متوجه آن صوب گردیده قلع و قمع شجرهٔ بدخواهان و شرارت
کیشان مکنون ضمیر ساخت آنها به یلغار سلطان جهان اندیشناک شدند و بیم تلف جانها
و آبروی خود خورده بکوه و جنگل آواره گشتند و فوجدار را باستقبال شتافته سعادت ملازمت
دریافت و از وی عتاب مخاطب گشت که شما به بندوبست این نواح نامزد شده بودید
چرا رعایا را آواره و ملک را ویران گردید سوای این حکم شده بود که سرکردهٔ ملیوار را به حیله
و فریب مطیع و منقاد ساخته از وی پیشکش گرفته ابلاغ حضور سازید این معنی هم بظهور نرسید
او در جواب عرض نمود که بنده را از بندوبست نایاران این ضلع فراغت دست نداد
تا بدیگر کار سرگرم گردد قطع نظر از این او باجگذار صوبهٔ کرناٹک است هرگز فریب از ما نخواهد
خورد اگر حکم شود مع فوج شتافته او را زیر کرده پیشکش نمایان گرفته خواهد شد آنحضرت فرمودند
پس معلوم شد که بندوبست این ملک از شما بواقعی صورت نخواهد بست بعد از آن او معزول
و مهتاب خان بخشی بجایش منصوب گردید و خود بدولت بدار السلطنت مراجعت فرموده
بدریا دولت باغ رخت رحیل جلیل انداختند و فوجدار معزول کلیکوٹ که در تکیهٔ قادر ولی
پیرزاده سکونت ورزیده بود بعد چندی همونجا ودیعت حیات بخالق جان بخش خود
سپرد و در لعل باغ حسب الحکم حضور مدفون گشت القصه مهتاب خان بخشی هرچند
رعایای آن ضلع را که چون تاب آفتاب منتشر شده بودند بضیای دلدهی قولنامه
ترقیم و ترسیل نموده طلبیداشت اما آن گروه سیه درون اعتبار قولش نکرده به اغوای
اهل کوچی بندر سر فتنه و فساد چون غبار تیره از هر گوشه برداشته در فکر استعداد

جدال

جدال و قتال شدند چون این معنی معروض حضور گردید فوراً آنحضرت فلک قدرت بالشکر خونخوار از راه ستی کال و کوڑه کال بکلیکوٹ نهضت کرده سپاه را بخرابی آمکنه اهل عناد نامزد فرمودند پس ایشان آتش بیداد در قصبات و قریات اطراف برافروختند

نظم

دران سرزمین چون گذر ساختند	بسا طرح بے رحمی انداختند
چنان آتش غارت افروختند	همه بحر و بر یک قلم سوختند
ز سم ستوران همه کوه و دشت	بیکبارگی خاک در خاک گشت
ز هر سنگ و شجر و کلوخ و گیاه	بر آمد فغان جگر سوز آه

چون تمامی حدود دیار و ب غارت رو فته شد و جمعے کثیر از اهل فساد و ارباب عناد بباد نیستی رفتند بقیۃ السیفان عاجز گشته حلقه بندگی و فرمان برداری بگوش جان انداخته دست بسته مطیع شدند همدران زمان چند قزاق بحدود ملیوار و ترچناپلی در تاخته اکثر مواضعات را خراب و پایمال ساختند تحصیلدار ترچناپلی بحضور سلطان ذیشان عرضی گذرانید که فیمابین سرکار کمپنی انگریزبهادر و سرکار خداداد بنیان موافقت و مسادقت مستحکم است در ینولا چند قزاقان نادان مواضعات متعلقه این صوب را غارت ساخته میخواهند که بیخ اتحاد از زمین ضمایر برکنند ایشان را ادب ضرور است بنابرین معروض داشت سلطان در جوابش نوشت که سپاه منصور هرگز بدون حکم کسی جا اقدام نمی نماید اغلبکه پالیکاران سرحد شما که از مدت جویای چنین وقت بودند جرأت پرداز گردیده باشند با دولت به بند و بست قلم و خود و تنبیه شرارت منشان مشغول یم الحاصل در یک ماه رتق و فتق مهمات آن نواح بدست آورده از حجاب وجود سیس کیفیت کوچی بندر دریافته با تمامی سپاه و حشم در تاختند اهل کوچی بعزم سلطان شیرافگن واقف گشته سه چهار تیری

بر رود خانها بنا ساخته پیرامون تیرپها خندق عمیق حفر کرده مستعد جنگ شدند جمعی کثیر سر راه به تیر و تفنگ و کمان بسته بودند فوراً فدائیان ناموس پرست حسب الحکم به شمشیر جلادت بسیاری از مخالفان را مقتول و مجروح کرده تیرپها مفتوح ساختند روز دیگر جنود فیروزی بیشتر خیش انتهاض جهانده ساحل رود خانها را مرکز نزول ساخت چون پیش روی لشکر دو رود خانه یک بعد یک باندک فاصله واقع شده است اهل خصم بر ساحل محل عبور آنطرف دیوار کشیده به آلات حرب و ضرب سر راه گرفتند و راه سیل ساحل دریا که آب از انجا به رود خانه میرسید بند ساختند لهذا رود خانها پایاب شده بود و همونشب آن شیر میدان سلطنت و کامگاری مستعد شبخون گردیده سپاه را فرمان تیاری در دادند اگرچه بعضے هواخواهان دولت عرض کردند که بیشتر راه ناصاف و رود خانها عمیق اند عزم شبخون مناسب نیست مبادا که اعدا کامیاب و غازیان منهزم شوند در آن حین رای فدویان نامنظور گردید و عرض کسی در حیز قبول نیفتاد و خود بدولت بشجاعت تمام پالکی سوار شده با دو رساله جیش و دو هزار سوار عسکر در شب تار راهی گشتند تا فدویت کیشان حضور بیک حملهٔ اعدا شکن تیغ و تفنگ اعادی را از پیش رانده بطناب و کمند آن حصار را تسخیر کردند چون اعادی را قوت مقابله و مقاتله باز نماند از پیش مجاهدان بطرف قلعه گریختند و آنحضرت همونجا قیام ورزیده هرکاره ها را باحضار قشونها و توپخانه روانه فرمودند چون آنها به لشکر رسیده دو قشون را که همیشه منقلای لشکر و مستعد بامر جنگ بودند فرستاده دیگر قشونها را تیار میکردند که بیک ناگاه سپاه مخذول از روی دغا وقت دمیدن صبح بند دهان دریا که پیشتر زین مسدود کرده بودند در شکستند پس آب دریا جاری و رود خانها پر شد و راه کومک بر سپاه منصور مسدود

ومفقود گردید همگی اعادی دفعتہً براطراف لشکر منصوره باتیر وبنادیق محیط شده تزلزل بیش از قیاس بحال عساکر ظفر مآثر رسانیدند اگرچه سلطان هم هرچند بدفع اهل ضلال همت گماشتند اما ابواب مقصود بمفاتیح سعی مشکور وتردد نمایان مفتوح نه ساخته گرفتار انواع آفت و بلا گردیدند باین سه چهار صد سوار جانباز که اشراف قوم بودند داد مردانگی داده روبروی خسرو عالیمقدار مجروح وجان نثار گشتند سلطان جهان پهلوان بنفس نفیس از پالکی برجسته تیغ جهانکشا از نیام تهور بهر انتقام مخالفان دغا باز می کشید قمرالدین خان که دران معرکه همرکاب سعادت وشجاعت نصاب بود باقسام قسم برپای آنحضرت افتاده بزور دولتخواهی از آب عبور کنانیده عنان توجه بصوب لشکر معطوف گردانید اتفاقاً احدی از حاضران آن معرکه گاه سلامت فایز حضور نگردید پالکی خاص بافرش وغیره ویک قبضه کٹار بدست مخالفان شد بعضی میگویند که دستار خاص در پالکی بود آن غلط محض است زیراکه دستار مبارک دران حالت برسر کرامت پیکر بود دو دیگر دستار رنگین که دست آویز اعادی گشت یسو سلے برسر بسته پیش پالکی ایستاده بود قضارا او از تیر تفنگ جان بحق تسلیم نموده دستارش نزد پالکی افتاده بود مخالفان گویا که دستار خاص تصور کرده در پالکی بردند بالغرض آنحضرت باشوکت وقمرالدین خان ازان ورطه مرکب مراد بیرون راندند ودیگر خوانین مثل تربیت علی خان ومحمد عمر عرض بیگی وغیره معدوم الاثر شدند پس شعلهٔ قهر سلطانی بالتهاب کشیده کوس انتهاض ویورش نواخت ومعبرها از چوب جنگل تیار ساخته رودخانها عبور نموده براهل شرک وضلال علامت حشر صغیر وکبیر ظاهر ساختند وسپهداران وموکب داران حسب الحکم از اطراف دو گاو راه روی مخالفان گرفته بحدت تیغ تیز اقدام کردند وهرجا که مردی وطفلی را از ارباب

شرک یافتند دوش ش از بار سر سبک ساختند چون تاب مقاومت و مدافعت در کفار
نماند از کثرت حشمت و غایت جبر و تش خایف گشته دست از ملک و مال شسته بطرف
ملیوار گریختند پس سلطان کشور گیر داخل حصار نبدر ند کور گشته تمامی سامان ذره به ذره
مع توپها وغیره بضبط خود در آورد و درخت جوز بوا که در آن حصار بودند از بیخ بر کنده
و گیاه شالی به بیجهایش پیچیده بحفاظت تمام روانهٔ دار السلطنت فرمودند تا در لال
باغ بنشانند اما سر سبز نشده خشک گردید؛

ذکر فوج کشیدن جنرل مینڈس بحمایت راجه ملیوار و واقع شدن جنگها فیما بین انگریز و سپاه منصوره و شهید شدن برهان الدین سالار سپه در نواح سیتی منگل و توجه رایات ظفر آیات بصوب پایان گهاٹ و بیان فتوحاتے که دران آوان روی نمود در سن الیه آنکه؛

چون خدیو جهانگشا از بند و بست آن نواح فراغت یافت از پالیکار ملیوار پیشکش درخواست
فرمودند و چند قزاقان اعادی فریب را به تخریب و تسخیر آن جنگل نامزد کردند پالیکار مذکور به بیم
شمشیر سپاه نصرت اشتباه چون بید برخود لرزیده به گورنر بندر مدراس استغاثه گردید
تا جنرل مینڈس بحمایت راجهٔ ملیوار و حراست بلاد آن طرف جوی کاویری و بهر مقابلهٔ
سلطانیان نامزد و مامور گشته به تهر نگر رسید و به ترتیب افواج جنگی پرداخته با سامان اعدا
شکن بعزم رزم طنبور نهضت نواخت سلطان هم به عزم جنرل موصوف آگهی یافته عساکر نصرت مآثر
را پیش راندند اتفاقاً در سواد ما بین ستی منگل و ٹهر ٹرا فوج هراول فیروزی و سپاه انگریزی
آویزش نمایان رو داد و ابغرش کوس و کرنا و طنبور و صدای شلک توپ و بندوق و بان شور قیامت

از هر دو سو برخاست و سپاه طرفین بحملات و مدافعات یکدیگر پرداخته سرخرو برابر
ماندند مگر قزاقان لشکر فیروزی اهل بنگاه انگریزی را گرد گرفته طوفان آفت و بلا انگیخته
بقوت ترکتازی خود بعد غارت و یغما اکثر مردوزن سپاه پیشه را با بنادیق و سرنیته ها
اسیر آوردند از انجمله چند عورات مسلمان بدکاره را که حیا و ناموس ملت و مذهب خود گذاشته
مرتکب امر شنیعه با قوم غیر گشته بودند بنابر پاس اسلام حسب الحکم بدار کشیدند و آنروز جنرل
معزالیه دامن کوهی و جنگلی را فرا گرفته اقامت گاه خود ساخت سپاه سلطانی محاصرهٔ
سخت کرده بجمیع وجوه تصدیع میدادند و مانع رسد و گاه و هیمه می شدند روز دیگر جنرل
بهادر پیشتر کوچیده قلعچه دستی منگل را که پیشتر ازین قلعدار آنجا حسب الحکم قلعه خالی کرده
با فوج خود داخل لشکر شده بود تسخیر کرده دو پلٹن لسبزاری میجر چامبرس در انجا گذاشته
چندی آسوده پس بطرف کوئمبتور که مضرب خیام ظفر انجام سلطانی بود شتافت
سلطان جهان ستان باستماع این خبر بیبائی جنرل پرتهور بهم برآمده با تمامی سپاه
وحشم حرکت فرموده برسرش رسید و صفوفها بترتیب جنگ آراسته مستعد گردیده بود
و آن روز جنرل موصوف اقدام نموده بر جوی بهوانی فرود آمد دران اثنا منهیان اخبار
معروض حضور داشتند که فوجی انگریزی بسرکردگی کرنل مکسویل بهادر که کرنل موصوف
از بنگاله به پنج پلٹن و هزار فرنگی رسیده بود مع لشکر کومک پالیکار کالستری و وینکٹ گیری
وغیره پیشتر کوچیده و از راه رای ویلور و آمبور گڈه بر سبیل یلغار روی بدیار قلم و خداداد
نهاده در وانم باڑی و ترپاتور چند محافظان گذاشته بطرف گهاٹ تپور می آید آنحضرت
براین معنی اطلاع یافته سید صاحب سپه سالار را بدفع فوج مذکور روانه فرموده
خود بدولت هم متوجه دفع آن فوج شدند چون سپه سالار موصوف با لشکر خود یلغار

نمودہ بصوب دہرم پوری رسید کرنل عنان عزیمت ازان صوب برتافتہ فوراً
بطرف کگن گڈہ رسید سید غفار باقزاقان از لشکر سپہ سالار پیش آہنگ گشتہ بطرف
مسطور بافوج ہراول انگریز درآویخت و معرکۂ قتل آراستہ بحملات رستمانہ زیر ساخت و
صد و پنجاہ سوار ترپ و دو صد تفنگچی را اسیر کردہ برگردید کرنل بہادر درآن روز در جنگل
و کوہستان بسر بردہ بطرف کاویری پٹن راہی شد چون سپاہ منصور ابر گرد خویش
مجتمع دید دامن کوہ و دشت از دست نداده راہ گہاٹ پتور گرفت و با سپاہ نصرت
استتباہ جنگیدہ عبور گہاٹ نمود و جنرل میڈس ہم بکومک فوج خود بسبیل یلغار رسید
اگرچہ بر سواد کاویری پورم ہر دو سردار ملحق شدند اما در وقت الحاق آن دو سرکردۂ فرنگ
فدائیان سلطانی قشونہا را درمیان آوردہ داد مردانگی دادند و ستبردی شایان بعمل
آوردند و سرداران انگریز با مردمان خود بر سپاہ منصور حملہ کردہ حرب عظیم نمودند تا
آنحضرت خود بدولت با قشونہای اسد اللہی و توپخانہ بسرعت سریعہ بر عقب آن لشکر
زدہ بنوعی کار بر مردم خصم تنگ ساختند کہ ہیچ جہ طریق نجات ازان مہلکہ پیدا نبود با
این جنرل موصوف با سپاہ خود قلعہ بستہ و بہیر و بنگاہ را درمیان گرفتہ از راہ مایچ باز
بطرف ستے منگل معاودت کرد فی الجملہ چون عرصہ دو سہ ماہ در تردد محاربہ و شکست و ریخت
یکدیگر منقضے گردید رسد و غلہ آذوقۂ لشکر انگریز تمام شدہ ایام عسرت رو داد امید دیگر در
رسیدن سامان رسد و اسباب ضروری از کسی جا نماند تا جنرل بہادر با تمامی لشکر خود
بصوب ترچناپلی عنان عزم معطوف داشت سپاہ منصورہ در میدان ستے منگل
سر راہش گرفتہ از دو جانب چنان ریختند و داد بہادری در دادند کہ اکثر سرداران
انصاف دوست فرنگ بر جرأت اوشان عش عش کردند و از حدت تیغ و تیر دلیران بجال

بسیار مردمان غنیم خرابی تمام رسیده نزدیک بود که صدمۀ تاراجی و لغما بان لشکر را باید
دران اثنا شب درمیان آمده پردۀ تاریکی بر روی شمشیر زنان فرو هشت تا هر دو لشکر
دست از جنگ باز کشیدند جنرل موصوف پیشتر قطع راه بر دم مار انگاشته شب همونجا
آسود چون ترک روز با فوج شعاع از صحرای مشرق کوچیده بطرف مغرب خرامید
جنرل بر حسب تقاضای وقت گران اسباب لشکر خود را همونجا گذاشته شرق رویه
نهضت نمود باز سواران قزاق و قشونها برو هجوم کرده شروع جنگ تیر و تفنگ نموده
فدای وار میکوشیدند اتفاقاً برهان الدین سپه سالار که هراول سپاه نصرت پناه بود بملاحظه
میدان رزم و دریافت نشیب و فراز زمین برای انگیختن اسپان خود سپ سواره با چند خواص
بطرف نهری خشک که چند سپاهی انگریز دران نهر کمین گرفته بودند شتافت آنها سواران را
نزدیک خود دیده شلک زدند قضارا تیری از تفنگ نیزنگ ناصیۀ شجاعتش را مشبک ساخت
چون رنگ گل گذشت و همون وقت سپه سالار موصوف بگلگشت ارغوان زار شهادت
خرامید و همراهیانش از جنگ کناره کشیده لاش شهید را در پالکی برداشته فایز حضور
ساختند و حقیقت مفصل معروض داشتند سلطان رحمت جنان بر قتل آن توت
بازوی اقبال افسوسها خورده رقت عظیم بهم رسانیدند و دران روز سپاه خود را از جنگ
معاف داشتند هر چند سپهداران و سرداران سوار در تاختن و انگیختن اسپان و
ختم مناقشه و محاربه حکم خواستند اما بر وفق مدعای خود فرمان نیافته دست حسرت
با یکدیگر مالیدند دران فرصت جنرل موصوف چون اهل مقابله را سست قدم دید بلا اندیشه
طی منازل کرده داخل قلعۀ ترچناپلی گردید پس آنحضرت فوج برهان الدین مرحوم را
بقمر الدین خان سپرده به تسخیر قلعۀ ستی منگل رخصت فرمودند و خود بدولت روی توجه

رایات نصرت آیات به پایئن گهاٹ آورده بر سواد ترور پاله اقامت ورزیدند وعماران
را بتاخت وتاراج مواضعات ترچناپلی وتخریب قصبات وقریات تجاوز نامزد فرمودند
پس جنرل همین جا چندے بسر برده از راه ساحل دریا مع لشکر فایز مدراس شد سلطان
اعدا شکن تعاقب آن لشکر کرده تا حدود موچنجی وپرموکل گڈه رسیده قیام ورزیدند قمر الدین
خان چون از حضور رخصت گردید بمحاصره قلعچه ستی منگل پرداخته از اطراف هجوم کرد وبعد
شکست وریخت حصار اگرچه حمله آور گشت اما پیش از انکه سپاه منصوره فتحیاب
شوند سردار آنجا که بکمی رسد وغله آذوقه وعدم اسباب جنگ وآب هراسان شده بود
کس بخدمت خان موصوف فرستاده صلح کرد وبعد عهد وپیمان قلعچه به گماشته اش سپرد
خان مذکور قلعچه را حواله آصف اسلام آباد نموده خود مع اسیران فایز حضور شد وحسب الفرمان
لازم الاذعان سرداران قوم فرنگ را بدار السلطنت فرستاد وسپاهیانش را داخل
قشونها نمود چون جنرل بهادر رخش عزیمت بمدراس جهاند اعلیحضرت جوق جوق سوار
وپیاده را به تسخیر وتخریب تعلقات پایان گهاٹ رخصت کردند چنانچه قمر الدین خان
به تسخیر کوه پرموکل اگرچه حصارش بزمان سابق شکست یافته بود اما گورنر مدراس باز از سر نو
حصار گلی مع برج وباره کشیده سرداری را که پیشتر چندے در قید نواب مرحوم بود با دو صد
سپاه بحراست آنحصار مامور کرده بود حسب الحکم با فوج خود دستاخت وبغارت ویغمای
هزار ها غربا ورعایا که باعتبار تهانه انگریز آن کوه را پناه خود ساخته بودند پرداخت زیراکه
بمجرد ورود عساکر ظفر اثر سردار قلعه صعوبت حبس ایام سابق یاد کرده وبکثرت سپاه نصرت
اشتباه بیم خورده بهانه درد سر در حجره خزیده مهام قلعداری بر صوابدید صوبداران وغیره
باز گذاشت وآنها نظر به بے بندوبست کارخانجات جنگ ورزم مناسب ندیده مطابق

مرضی سردار خود صلح کردہ قلعہ بجان موصوف سپردند او ہمہ پناہ گرفتگان آنجا را محبوس کردہ
از کوہ فرود آورد دران اثنا کشن راو متصدی توشکخانہ حضور رسیدہ مبلغ دہ ہزار روپیہ
از غربا بجور گرفتہ از حبس گذشت و سردار آنجا را نیز مع سپاہ روانہ مدراس ساخت بدستور از
اطراف آن نواح غازیان شیر سیرت بقوت بازوی جلادت و ترکتازی غنایم بسیار
کہ عقل ز حسابش دم بدم صفر انداز است آوردند

ذکر رسیدن جنرل گورنر لارڈ ارل کارن والس صاحب بہادر سپہ سالار لشکر انگریزی از بنگالہ و اتفاق کردن نواب نظام علی خان و مرہٹہ با او و تاختن ہر سہ دولتمندان بقصد استیصال دولت خداداد از اطراف و تسخیر قلاع و قصبات بالا گھاٹ و بیان محاربا تیکہ فیمابین سلطانیان و سپاہ ہر سہ لشکر واقع شد و دیگر کیفیات کہ در سن یک ہزار و دو صد و شش ہجری رو داد آنکہ

چون سپاہ منصور سلطانی در سرزمین کرناٹک پایٔین گھاٹ محیط شدہ تمامی خطۂ جنوبی
جوی کاویری بجاروب غارت رو فتند و جنرل مینڈس ہر چند بدفع سپاہ سلطانی
چندے تردد کرد اما بعدم غلات و اسباب محاربات لاعلاج شدہ بمدراس مراجعت نمود
منہیان اخبار و آثار ساحل دریا خبر توجہ سلطان بقصد تخریب پایان گھاٹ بسمع جنرل
لارڈ ارل کارن والس بہادر سپہ سالار انگریزیکہ در کلکتہ بود رسانیدہ معروض داشتند
کہ اگر زود تر بمدافعۂ سلطانیان نپردازند یقین کلی است ہمگی آن مملکت کہ فتنۂ حادث شدہ

از قبضه تصرف بدر خواهد رفت مقارن این واقعه ابو القاسم خان ششتری مخاطب بمیر عالم
وکیل نواب نظام علی خان که پیش از ین تجویز مشیر الملک عالم خراب یعنی صاحب دیوان نواب
موصوف فایز کلکته شده به سپه سالار موصوف ترغیب در استیصال دولت خداداد و تحریص
تسخیر آن بلاد می نمود کار بر وفق مراد خود یافته جهد در شکست دولت اسلامیان بلیغ کرد و
سپه سالار موصوف مکتوب بناظم حیدر آباد و کار پرداز پونه متضمن اتفاق کردن یکدیگر
و تسخیر و تقسیم نمودن تمامی بالا گهاٹ ترقیم ساخت و تاکید تهیه اسباب جنگ و ذخائر و فراهمی
سپاه بنام سرداران مدراس ترسیل داشته در بند و بست خود بود ناظم حیدر آباد و مرہٹه
که بهر اخذ ملک و مال غیر و سیاه مرد میدان ناوردمی هستند بموجب نوشته سپه سالار موصوف
هر دو یک دل و یک زبان شده به ترتیب لشکر و آلات حرب و پرخاش مستعد گردیدند و
سرداران انگریزی باجتماع آلات و اسباب رزم و پیکار یک یک نامزد شده بسعی فراوان
از عهده آن بر آمدند از انجمله کرنل ریڈ سردار و غیره اخبار نویسان که بحراست انبور گڈه نامزد
گشته بود به تدابیر صائبه و فکر لائقه بزرپاشی و حکمت عملی و شیرین زبانی تمامی پالیکاران
بالا گهاٹ را که از دست قهر و جبر نواب مرحوم و سلطان ذی شوکت گوشمال خورده
جلا وطن شده در مواضعات کرناٹک پایان گهاٹ پناه گرفته بودند مثل پالیکار کنکندی پالی
و پسران بهیری کوره پالیکار چک بالاپور و پدنایر پالیکار و ینگٹ گیری کوٹه که در چار گل بود و
ششنک رایل حاکم سنکنور سوای اینها پالیکار کهٹ و کمیز و مدن پلی و آنی کل و انکس گیری و
چیل نایک هیوطن و غیره قولنامه ها بشرط فراهمی رسد و غلات بهم رسانیدن دیگر اسباب
ذخایر و آذوقه لشکر فرستاده اجازت تسخیر حدود و تعلقات آنها در داد و باوجود چنان
تقید که احدی در قلمرو خداداد از موضع بموضع دیگر بی اجازت حاکم آنجا رفتن نمی توانست

بصرف مبلغ خطیر جاسوسان ماہر و دانا و منشیان بالغ عیار را در ان ملک بلباس
ارباب تجارت روانه کرده معرفت ایشان چند سردار و عهده داران سرکار خداداد را
بطرف خود کشیده بود چنانچه سید امام نامی خفیه نگار کرنل ریڈ که بامر بر هم زنی ارکین
حضور سلطان شتافته بعهده نوکری حضور سرفراز شده بود اخبار واقعی کما حقه دریافته
بر سبیل اخفا متواتر می فرستاد و با چند حرام خواران طرح موافقت انداخته با خود یکدل و
یک زبان کرده بود ناگاه طشت رسوائیش از زیر گلیم بر آمد چه غلامش بسبب تادیب و سر
زنش طفل پرورده اش بر روی افواه افتاد آخر الامر بعضے دولتخواهان سلطان
نامبرده را مع طفلش گرفته حاضر حضور ساختند و مفصل کیفیت معروض داشتند تا
آن وخیم العاقبت در معرض عتاب و خطاب آمد و آن حضرت بزبان مبارک فرمودند
که تا بیقین دانستیم که تو با وسیله نوکری حضور جاسوس فرنگیان مدراس هستی اگر از معامله
خود راست بیان کنی از جان امان یابی او نا تجربه کار راست و دروغ عبارت آراسته
اسامی چند سردار نوشته بحضور گذرانید و عرض کرد اینها طرز موافقت و مصادقت
باین درست کرده نرد دغا باخته اند پس بموجب اسامی صدر بعد اثبات تقصیر پانزده
کس مثل لال خان بخشی بنگلور و میر نظر علی موکب دار مع برادرش و اسمعیل خان
رسالدار وغیره بدست جلادان سپرده شدند و باز از ان خفیه نگار پرسیده شد که تو
نمک ما خورده چنین حرام نمکی کرده سزای تو چیست او سرنگون گشته هیچ جواب نداد تا حکم شد
که این بزرگ زاده را هم براه شرکایش روانه سازید پس جلادان او را هم بقتل رسانیدند
امام الدین نامی اخبار نویس که بهمین کار مامور شده رفته بود لیبا ساش آصفان کولار و
نندی گڈه هو نطرف اقامت داشت بدریافت آن خبر برجع القهقری از آنجا

تسخیر زده بکر بنیات متعلقهٔ ساتگده رسید با این انکشاف راز و قتل علاقه دار خود کرنل
ریڈ دست ازان کار باز نکشیده بود چون خبر استعداد لشکر و سامان ذخیره وغیره بسپه سالار
موصوف رسانیدند همون زمان او با پنجهزار سپاه بنگاله و دو هزار مردم فرنگ سوار جهاز
شده بمدراس فرود آمد بعد یک ماه به بندوبست تمام با بیست و چهار هزار مردم بار و شش
هزار فرنگی و سه هزار سوار ترپ بقصد تسخیر بالاگهاٹ نهضت کرده برای ویلور رسید سلطان در
چینی که سواد تروادی را محل نزول رایات جاه و جلال فرموده از فرانسیس پهلچری سوال
وجواب کومک میکردند چو آسیس خبر کوچیدن سپهسالار موصوف بمسامع جاه و جلال
رسانیدند تا محمد خان بخشی جانباز بدریافت این کیفیت با گران جمعیت از حضور رخصت
یافته از گهاٹ چنگم ستر پاتور رسید و قلعچه ترپاتور را که یک صد سپاه انگریز مع سردار و سه صد
پیاده پالیکار وینکٹ گیری بسرداری انکٹ نایڑ بحراست آن قلعه نامزد شده بودند گرد گرفته
از اطراف راه نجات بر محصوران تنگ ساخت سردار قلعه و نایڑ مذکور همه شب ستاره شماری
کرده پیش از طلوع آفتاب از برج امان برآمده راه انبور گڈه گرفتند سواران جرار از عقب شان
در تاخته در دامن کوه جوادی پاله بیک حمله آنجماعه را تاراج نمودند و نایڑ و سردار مسطور را
اسیر کرده بردند و نواب نظام علی خان با چهل هزار سوار و بیست هزار پیاده مع امرای
با اعتبار و عالیجاه و سکندر جاه پسران خود از حیدرآباد کوچیده به پانکل طرح اقامت
انداخت و امرا را با فوج کثیر بتسخیر بلاد قلمرو خداداد پیشتر کوچانید چون سپه سالار انگریز از گهاٹ
موگلی وینکٹ گیری که صاف و درست کرده بودند عبور کرده در موڑ واگل و کولار و مسکوٹه
ٹهانه ها گذاشته راست به کشنراج پور که سه کروهی بنگلور است رسیده بود که سلطان
باستماع این معنی بر سبیل یلغار در تاختند مخفی نماند چونکه فرانسیس خبر عزیمت لشکر انگریز

واحوال برہم خوردگی مواضعات بالاگہاٹ شنیدند بہ نہایت محبت و اخلاص کہ بخدمت آنحضرت
داشتند میخواست کہ ضرری بوجود سپاہ منصورہ لاحق شود لاجرم ارادہ نمود کہ ہزار مردم
خود را بہر آنکہ در جمیع امتثال اوامر و نواہی آنحضرت میمنودہ باشند روانہ نماید بعضے نوکران
حضور کہ آنحضرت اعتبار تمام بر اقوال و افعال ایشان داشتند از روی بدخواہی ظاہر
کردند کہ اورنگ سروری و افسر مہتری آن آفتاب برج شاہی و سرفرازی در علو قدر
بیوسیلۂ غیری از سپہر برین برتر خواہد آمد خسرو گیتی ستان را ہیچ وجہ احتیاجی بمدد
فرانسیسان نیست پیداست کہ این قوم باکہ وفا کردہ و کدام دولت باعانت ایشان قیام
و رواج گرفت غرض بدلایل واضح نوعی نمودند کہ سلطان جوان بخت راضی بمدد فرانسیس
نشدہ فقط با سپاہ خود بقصد دفع خصمان قوی بازو در تاختند و ہمون شب قزاقان
و باندارن را حوالی لشکر انگریزیہ بہ آتش افروزی دستوری دادہ خود بدولت بہ بنگلور شتافتند
قزاقان آن ہمہ شب را بہ ترکتازی و بان پرانی و قراولی بروز آوردند صبحی سپہ سالار موصوف
بلا اندیشہ بیشتر کوچیدہ از محل صد بیم و خطر گذشتہ آن روز در میدان ہسور رخت رحیل
انداخت و فردای آن روز یک فرسنگ مخیم خیام عسکر خود نمود تا آن حضرت سید حمید
سپہدار را مع قشون بحر است دویم قلعہ مقرر کردند و محمد خان بخشی مذکور و بہادر خان
نامی را کہ سابق فوجدار کشنگیری بود بامر قلعداری نامزد ساختہ شیخ انصر سپہدار را بحراست
قلعہ باز گذاشتہ خود بدولت عازم پیشتر گردیدند و سواد تنکیری را فرودگاہ لشکر ظفر پیکر
مقرر ساختہ حکم منصوب اعلام و خیام نصرت انجام فرمودند اتفاقاً پیش از آنکہ خیمہ ایستادہ
نشدہ و بار از پشت چہارپایان فرود نیامدہ جمیع سوار برای ہیمہ و کاہ اطراف منتشر گشتند
سہ چہار قشون جیش و اسد اللہی و دو سہ ہزار سوار اصطبل خاص پیرامون سواری

حلقه زده بودند دران حین کرنل فلایڈ مع تمام سوار ترپ اقدام کرده بافوج گاه سلطانیان درتاخته یکبارگی برروی توپخانه رسید تا توپچیان وسرداران قشون فوراً سدراه شده از توپ وتفنگ دماغ جرات آنها را تیره ساخته هزیمت دادند قضارا کرنل مذکور تیر و تفنگ در بند کله خورده یارای زبان کشادن نداشت و دیگر سرداران رساله تاب جنگ نیاورده روی از معرکه گاه برتافتند سواران ظفر توامان سبقت بکار برده بشمشیر و تیر پی آنها گرفته داد شجاعت و مردانگی در دادند تا چهارصد سپاه انگریز را مع اسپان اسیر کرده بردند بقیة السیفان افتان وخیزان فایز لشکر شدند روز دیگر کرنل مورس و جنرل مینڈس با سپاه کثیر بر شهر بنگلور یورش کرده بعد تلف هزارها مردم طرفین شهر تسخیر کردند وچندان اسباب دنیاداری ومال ومتاع و زر و گوهر غنیمت یافتند که بسرمایهٔ نمایان افلاس از اهل لشکر انگریز برطرف گردید و کرنل مسطور همدران یورش از زخمهای تیر وتفنگ کشته شد سبحان الله نیرنگ بازی فلک بدکردار دیدنی دارد که در عهد نواب مرحوم کسی چه قدرت داشت که به پرکاه سکنای آنجا دست مزاحمت رساند اکنون اموال و امتعهٔ آنها بیغما در آمد سپس سپاه انگریز سامان مورچال از خاربند گرد شهر جمع کرده بتیری احداث ساختند تا دو هفته در شکست حصار کوشیدند قمرالدین خان حسب الحکم با لشکر خود در سواد لبسون کوڑی اقامت داشته بمدد قلعگیان می پرداخت چون دیوار قلعه شکست یافت سلطان والاشان بخالی کردن قلعه فرمان دادند تا آتش راو به قلعه رفته تمامی اسباب دولت وتوپخانه وخزانه واجناس وسامان دیگر کارخانجات از انجا برآورده روانهٔ دار السلطنت نمود فقط یک قشون و دو هزار پیاده احتشام با سامان جنگ باهتمام قلعه گذاشت دران زمان تجویز

بعضے دولتخواہان چنان قرار یافت کہ قلعۂ جنگی بجراست موسی لالی فراسیس گذارد و نواب قمر الدین خان و نواب سید صاحب را با سپاہ کثیر بمقابلہ و مجادلہ سپاہ انگریزی نامزد سازد و خود بدولت بمقابلۂ مغول و مرہٹہ شتابد تا آنکہ فراسیس ہم بجراست قلعہ رخصت شدہ تا تالاب کاریز رسیدہ بود کشن راؤ و بعضے نمکخوار بر این معنی اطلاع یافتہ از روی بغاوت ہرکارہای انگریز را کہ بلباس نوکران خود نزد خود داشتہ بودند اشارہ ساختند تا آنہا اہل مورچہ را خبر کردند کہ وقت یورش و تسخیر قلعہ ہمین است خود بیرون قلعہ شتافتہ بر بند تالاب مذکور با فراسیس در خورد و دستش گرفتہ چندے ہمونجا نشاندہ بہ سخنان بیہودہ اشتغال داشت چونکہ سرداران مورچال اشارہ یافتند ہمون زمان سپاہ خود را آمادہ ساختند وقت دو پہر شب از راہ تپری سنکل دروازہ یکبار حملہ کردند سید حمید سپہدار و قلعداران بحسب اشارہ ہمونجا نہ بر انداز رفقای خود را کہ مستعد دفع اہل خصم بودند بخوردن طعام و پخت و نیز گذاشتہ جز نیزگداران معدود نزد خود نداشتند با این جرات کردہ بدفع حملہ کنان پرداختند و زدہ زدہ از پیش دروازہ برگردانیدند پس فوراً مردم فرنگ شراب دلیری نوشیدہ در تاختند تا فراہم شدن سپاہ منصور حملہ کنان ببرج و بارہ سوار شدند و نواب سید حمید صاحب بے جمعیت قیام آنجا را مناسب ندیدہ فایز لشکر شد و ہر دو قلعدار پیش دروازہ قلعہ پای مردانگی بعرصۂ رزم فشردہ با چہل و پنجاہ رفیق شجاعت پیشہ و شیخ بڈہن رسالدار بعد تردد شایان مقتول و شیخ انصر سپہدار و نایکواڑیان قلعہ اسیر شدند تا قلعہ مفتوح گردید و محصوران مع زن و بچہ و اموال و اجناس و نقود بدست سپاہ انگریز شدہ ناموس ہا را بتاراج دادند اگرچہ وقت یورش سلطان جہان پناہ سوار شدہ مستعد

جنگ ایستاده بودند اما دست شجاعت از خونریزی خلق الله باز داشتند هر چند خان
مزبور و سید صاحب بهر تاختن اسپان بر لشکر انگریز حکم خواستند خود بدولت فرمودند
کار آینده است الحال وقت فرصت از دست رفته سپاه را هرگز پراگنده نه کنید
صبحی پیشتر کوچیده جنگل ماگڑی را بر پشت داده خیمه و خرگاه بپا داشتند القصه بعد سه
چهار روز سپهسالار موصوف دو سه هزار مردم بار و ششصد فرنگی را بجراست آن
قلعه نامزد کرده چند سامان جنگی در آنجا گذاشته با خذ رسد غله مواشی که پالیکاران شمالی
یعنی چک بالاپور واله و بنگنور واله و کهت کمیز واله و مدن پلی واله قلعجات و قصبات و
قریات موروثی خود را به دلیری تمام از دست حراست قلعه دار سلطانی بعضی بجنگ
و بعضی به صلح بضبط و اختیار خود آورده بی اندیشه کامرانی می کردند و رسد و مواشی
حسب قرارداد خود فراهم کرده بودند از راه پلونکه بآن سمت نهضت کرد و آن روز اگرچه
قمرالدین خان با فوج خود سد راه شده کوشش عدالت شکنی بظهور رسانید و قزاقان
بر عقب لشکر انگریز زده اهل بهیر را متفرق و پریشان ساخته مال و متاع کثیر بیغما بردند
و تلاش در شکست سپاه غنیم از حد گذرانیدند چون ایام نصرت مساعدت نمود از
جنگ کناره کشیدند سپهسالار موصوف آن روز همین جا مقام کرد و فردای آن روز
پیشتر کوچیده سواد یوسف آباد عرف دیون هلی را مخیم خیام عسکر خود ساخت و سرداری
را با چند سپاه روانه کرده قلعه دار آنجا را بالصلح بر آورد و تمامی ذخایر و غله هر قسم برداشته
به سپاه خود تقسیم نمود بعد دو روز از آنجا پیشتر کوچیده متصل قلعه بالاپور خرد فرود آمد
چون قلعه دار آنجا پیش از آنکه لشکر انگریز وارد آن نواح گردد حسب الحکم والاقلعه خالی کرده
با تمام پیادگان و نایکواڑیان وادواات جنگ بکوه نندی شتافته بود و همراولیان

لشکر انگریزی بی زحمت تنازع داخل قلعه شده بضبط خود در آوردند و چند سامان
ذخیره که افتاده بود بدست خود نمودند سپهسالار موصوف بر حال رام سامی کوڑه وارث
راج آنجا رحم کرده بعد تقرر لک روپیه نذر قلعه مع توابع حواله او نموده پیشتر بطرف انباجی
درگ نهضت کرد هرگاهیکه بعد مدت امتد طالع کوڑه مذکور یاوری نمود دار الریاست
بدست گردید نامبرده بساعت سعید داخل قلعه گشته بعد ادای رسومات تهنیت
شگون نذر و نیاز شش صد پیاده جرار سپرداری یکی از دولتخواهان خود تھانه گذاشته
قلعه را بذخایر اسباب جنگی مرتب و مستحکم نموده بطرف نلکای کنڈه که در جنگل سخت واقع
شده بود شتافت سلطان کشورکشا انگپ ناٹر را با سردار انگریزی که در قلعچه ترایو
اسیر آمده بودند بدست قاتلان داده و جوگی پنڈت همشیره زاده اچناپنڈت نایب صوبه
ارکاٹ را که در عهد فرمان روای آنحضرت بپایه بلند رسیده مخاطب به راجه رام چند
گشته بسر رشته داری درولبست تعلقات بنگلور نامزد شده بود بشومی طالع مطابق
فرمان حضور عمل ننموده با مخالف یکدل گشته سبیل انحراف پیمود با پالیکار هرپن هلی و
رای درگ که محبوس بودند و از چندی نایره غضب سلطانی از نام پالیکار سر با شتعال
داشت بقتل رسانید و کشن راو را به بندولبست دار السلطنت و فرستادن خزانه
برای خرچ سپاه منصوره رخصت فرموده خود بدولت با حشمت و عظمت به تعاقب
لشکر انگریز شبدیز انهاض راندند و به بالاپور خرد رسیدند چون طلیعه اعلام نصرت
انجام نمودار گردید اهل حصار از غایت جهل به برج و باره کوس و کرنای جنگی نواخته چون
سگان صدای عوعو بر داشتند تا آنحضرت از روی قهر فرمان دادند تا شیران
بیشه دلاوری با طناب و کمند جبراً و قهراً اعدا را مقتول و مجروح ساخته قلعه مفتوح کردند

وسیصد پیاده را که یکدل و یک زبان شده دل از رشتۂ خویش برداشتهٔ داد دلاوری دادند
ودو هزار جانباز سلطانی را شربت شهادت چشانیدند آخر الامر عاجز شده زنده اسیر
آمده بودند جلادان سلطانی حسب الحکم بنابر عبرت از تبرو ساتور دست و پا شکسته
گذاشتند غرض در طرفة العین شور قیامت دران مکان نمودار گردید پس آنحضرت
والا منزلت ازانجا کوچیده بر سواد سلکتہ مقام فرموده بودند سپه سالار موصوف
اپناجی درک را از دست محمد خان بوڑ کا قلعدار گرفته حصارش شکسته دو سه روز
مقام کرد دران اثنا پالیکاران مرقومة الصدر غلات و مواشی وغیره به لشکر انگریز
رسانیده سرخرو گردیدند پس ازانجا پیشتر کوچیده بحدود مورک ملا فرود آمده بود که
اسد علی خان و بهرام دیوان مشیر الملک با پنج هزار سوار داخل لشکرش شدند وروز
دیگر ازانجا کوچ کرده از راه چنیتامنی و موڑه کل به نیکٹ گیری کوٹہ رسید سلطان فی الاقتدار
با سپاه نصرت شعار کوس رزم نواخته مستعد شده بودند که جاسوسی بلباس سیاه
از دار السلطنت پٹن معہ شقهٔ والدۂ ماجدۂ آنحضرت فایز حضور شده بخلوت عرض رسانید
که کشن راؤ عاقبت خراب با بعضے حرام خواران روسیاه اتفاق کرده نوعی ساخته
است اغلب که تا حال در دار السلطنت فتنہ که تدارکش سهل تر میسر نگردد حادث شده
باشد یا عنقریب بشهود خواهد کشید و طریق کهنڈی راؤ مردود مرحوم بیهوده از بمبئی لشکر
کثیر انگریز طلبیده آنملک دورانی ازین معنی دل از رشتۂ خویش برداشته اند بمجرد استماع
این معنی نواب سید صاحب را با لشکر به بند و بست دار الامارت رخصت فرمودند

ذکر بند و بست دار السلطنت و بپاداش خود رسیدن راؤ بدکردار

وفایز شدن آنحضرت بدار السلطنت و کیفیت شیوع رشن افزائی مغول و مرهٹه بدیار اسلامیان و تخریب آن بلاد و ورود ادہمون سال آنکه

هرگاهیکه نواب سید صاحب مرخص گردید از راه جنگل ماکری واتری درک فوراً بدو پاس شب فایز دار السلطنت گشته لشکر خود را ازین طرف جوفرود آورد و خود بچند خواص و چهار پنج صد سوار پیش دروازه قلعه پیشتر از دمیدن صبح صادق رسیده بهر افتتاح باب بنام دربانان صدای برزد اسد خان رسالدار دولتخواه که بحر است آن باب نامزد گشته بود از رسیدن نواب موصوف خوشدل شده دریچه های ابواب وا کرد پس نواب داخل قلعه گشته سواران خود را بر بعضی کارخانجات گماشته خود آداب زمین بوس به والده ماجده سلطان بجا آورده بکچهری جلوس کرد قلعه دار دار السلطنت که داخل مشاوره زنار دار بود چون راز خود برملا دید بخدمت نواب موصوف شنافته سخنان دولتخواهی خود و عمل بیجای زنار دار بزبان رانده در گرفتاریش اصرار بیشتر نمود نواب موصوف چوبداری را باحضارش فرمان داد او بدکردار عاقبت خود نیکو ندیده در جواب گفته فرستاد که صاحب را بینجانب حکم کردن چه مناسب است من با شما هیچ کار ندارم نواب ازین جواب تلخ ترشده بحاضران تاکید فرمود تا آنها در خانه اش خزیده در حجره را که از اندرون لش مضبوط کرده بود شکسته او را به تیغ و تیر دوخت نعشش را در مزبله بازار انداختند و خانه را غارت ساخته داخل توشکخانه خاص نمودند و وقت اخیر آن مرد جهنمی گفت آتشی که افروخته ام تا زندگی سلطان عالم پناه انطفا نخواهد پذیرفت آری همچنان شد فونش که جمیله و از زیور حیا و وفا آراسته بود

خود به پیغام کرده بخدمت خدام ملکهٔ زمان خود را رسانیده بوساطت آن مخدرهٔ تتق حرمت
و عزت داخل حرم سرای سلطانی گردید آوی دیگر چنان روایت کرد چون زناردار
وخیم العاقبت با آن سلوک و عنایات و نوازشات از رطل گران بغاوت سیه مست
گردیده در فکر و تجویز خانه خرابی افتاده بود زن پاک باطنش بر این معنی اطلاع یافته
بر عمل شنیع و حرام خوری شوهر خود متنفر گشته بزبانی دایه بختاور والدهٔ آنحضرت را
از حرکات نامعقول شوهر خود آگاهانیده بود آنچه که بعضی میگویند که سلطان بعد قتل
زناردار حرام خور زنش ظلم کرده داخل حرم سرای خود نمود آه بهتان صریح و تهمت قبیح
کرده اند زیرا که بعد قتل شوهر خود اگر بر این معنی راضی نمی بود خود را از انجا آواره می ساخت
بلکه بهر حیله جان خود را رایگان می باخت قطع نظر از این هنگام طلبداشتن هم بهر سبیل تن
برضایش ندادن خود را ضایع ساختن میتوانست القصه آنحضرت هم ده هزار سوار
بسرکردگی قمر الدین خان بهر قزاقی بر لشکر و بنگاه انگریز نامزد فرموده عنان توجه به نهب و بست
دار السلطنت معطوف داشتند سپه سالار موصوف بعد عرصه سه روز تمامی بنجاره
و لمانه و راس گاوان لوکر را بنورگڈه روانه کرده ذخایر و غله و نان و جز آن اسباب
ضروری و شرب و باروت طلبداشته از راه بید منگل و مالور به بنگلور شتافت و سپه سالار
سلطانی متوجه لشکر مخالف گشته تاکید ساخت تا قزاقان بلباس لشکریان مغول
بر چنداول لشکر انگریز که سواران مغول و دو رساله ترپ سوار انگریز بودند چون شیران
آشفته در میان کوران خفته در خرد در افتاد دقیقه از دقایق خرابی فرو گذاشت ننمودند
بنجهزار راس گاو پر غلات با دو صد سوار مغول غنیمت بردند غرض هر روز سلحداران
و قزاق و افاغنه و دکنیان پروانه وار خود را بر طلایه دار و قراول آن هر دو لشکر زده

خلقے کثیر را طعمۂ شیر شمشیر واثر در تفنگ و سنان می ساختند وراہ آمد و شد مردم در سد غلہ نوعی
مسدود نمودند کہ احدی پای از دایرہ گاہ لشکر در روز و شب تار بیرون نمی نہاد و در
مقدمۂ نزاع وجدال بعون ایزدی از غایت شجاعت و دلاوری بہادران منصورہ
رعب وہراس بیقیاس بر خاطر مخالفان راہ یافتہ غروری کہ از عدم مقابلۂ حضرت
سلطان بخود قرار دادہ بودند بخوف وبیم مبدل گشتہ مشوش و متوہم تر گردیدہ بودند
آمدم برسر اخبار نواب نظام علی خان و مرہٹہ ناظم حیدرآباد خود در پانگل منزل و مقام
گزیدہ امرا را بہ تسخیر ممالک محروسۂ خداداد رخصت کرد چنانچہ ملک عیسی خان میران یار جنگ
با فوج خود در تاختہ قلعہ گنجی کوٹہ و تارتیری و تارمری وغیرہ بسعی چند ماہ بضبط خود در آورد
وچند آبادی بلاد اسلام یعنی ملک خداداد را با خاک برابر کردہ جلوہ خانہ دوزخ ساخت
وحافظ فرید الدین خان المخاطب بموید الدولہ با لشکر گران بطرف گتی در تاخت و قطب الدین
خان دولت زای فوجدار آن نواح با جمعیت خود بمقابلہ اش پرداخت اتفاقاً آن روز
روی فیروزی مشاہدہ نمودہ برگردید روز دیگر پیش مخالف صف آرا گشتہ تردد شایان
بظہور رسانید و تلاش بیغای فوج خصم از حد گذرانید. دران اثنا حضور طلب شدہ مع فوج
خود متوجہ دار السلطنت پٹن گشت حافظ مذکور چون تاب وطاقت افتتاح کوہ فیض حصار
عرف گتی در اتباع خویش مشاہدہ نمود آن نواح را جاروب غارت رفتہ مراجعت
بکرپہ نمود وبسعی اندک روز شہر کرپہ وقلعہ سدہوٹ را کہ چون فقدان ذخیرہ حال
قلعگیان باضطرار رسانیدہ بود بضبط خود آوردہ با چہار ہزار سوار و پنج ہزار پیادہ
وده ضرب توپ قلعہ شکن بمحاصرۂ گرم گنڈہ پرداخت واوقات شبا روزے
بکشایش قلعہ مصروف داشت اگرچہ بارہا حملات بعمل آورد وخطوط فریبوانہ داشت

اما قلعداران حصار کوه و پائین بنابر جمعیت اسلام اصلاو سوسه دغدغه را بخاطر خود جا نداده در دادن قلعه بمردمان غنیم سرباز زدند و از انواع آتشبازی و شلک توپ و تفنگ روی دلیری یورش کنان را سیاه میگردانیدند و سرداران مرهٹه از سرکرده پونه رخصت یافته به تسخیر قلعجات متصل سرحد خود همت برگماشتند و جوق جوق سپاه را بهر ناحیه و هر سمت بهر تاخت و تاراج مساکن و مواطن منتشر ساختند چنانکه پرسرام بهاو ناظم صوبهٔ مرچ بعضی قلاع و بقاع آن طرف بجنگ تیر و تفنگ و بعضی بصلح و عبرت نمای تسخیر کرده ضمیمهٔ ملک خود ساخت و بدر الزمان خان فوجدار آن نواح قلعهٔ دهار وار را بذخایر و آلات وادوات حرب و پیکار استحکام داده محصور گردید و هر چند اهل غنیم از اطراف قلعه هجوم کرده یورشهای شایان نمودند اما اهل حصار ببارش چوب و تیر و تفنگ و خشت و سنگ آنقدر تردد بظهور رسانیدند که بسیاری خام خیالان در پای دیوار کشته و خسته گشتند غرض فوجدار مذکور مدت ده ماه داد قلعداری و بهادری داد چونکه سرب و باروت و ذخایر بخرچ در آمده لاچار قلعه بعد عهد و پیمان بمخالفان سپرده با دو هزار مرد جنگی اسیر غنیم گردیده مع جمعیت خود یکجا محبوس ماند پس خصم دون از غایت شقاوت جبلی بکار پردازان خود تاکید کرد که خان مزبور را طوق و زنجیر کرده به پونه باید فرست چون این خبر بسمع خان صدر رسید برقرار و مدار آن بخت برگشتگان لاحول خوانده دل از هستی خود برداشت و دلیرانه با همراهیان خود سمت نگراهی گشت مخالفان چون مور و ملخ بران گروه هجوم کرده به تیغ و تیر در آویختند هر چند سلطانیان جهد بلیغ نموده تا مقدور بدفع اعدا پرداختند اما بعد تلف هزاران اهل ضلال پلهٔ اسلامیان سبک گردید خان شجاعت نشان زخمها برداشته دستگیر گشت و مغول محبوس بر کوه نرگونده ماند و اتباعش

پایمال

پایمال سم ستوران مخالف شدند پس تمامی قصبات و قریات آن ضلع مسخر بتکدهای
اصنام گردید و بجای تحیت سلام رام رام رواج یافت و هری پنت پهرکیه از راه ساونور
بعد ضبط اطراف و جوانب به هرپن هلی رسیده شوم شنکر نامی پالیکار آنجا را که امیدوار
همراهش بود بر مسند وراثت نشاند و پیشتر کوچیده بضبط صوبه سرا کامیاب شد و
پرسرام ناظم مرچ از بندوبست دهارواڑ وانکوله و مرجان و ساونور وغیره فراغت
یافته به چیتل درگ رسید و قولنامه بنا بر سپردن قلعه بجود موسومهٔ دولتخان فرستاده
متعهد گردید اگر امن طرح مرافقت انداخته قلعه سپاری جاگیر چهار لاک روپیه مقرر کرده
شود و هیچوجه مزاحمت بمال و متاع تو نخواهد رسید چونکه خان دولتخواه در فکر اعدا شکنی
بود ظاهراً باقبال این معنی پرداخت جواب فرستاد که وقت شب خود فایز بملاقات
گشته روبرو حسب دلخواه سوال و جواب خواهم ساخت غنیم بر این معنی خوش و خرم
گشته منتظر وقت بود چون شب شد خان دولتخواه باد و رساله اسداللهی و هزار پیادهٔ جرار
از حصار بیرون آمد باین اراده که بخیمهٔ آتش پیوسته بازوی سعی بکشاید راست متوجه
لشکرش گردید چون آن همه در وسط لشکرش رسید تفنگچی که شراب خورده بود در حالت
نشه بندوق سر کرد اگرچه آن دولتخواه از روی غضب همو بجا او را قتل کنانید اما تمامی
لشکر غنیم از صدای بندوق هراسیده مستعد جنگ شد پس دولتخواه مذکور بلا اندیشه
حمله کرده دست شجاعت برکشاد و بضرب صمصام و حسام تارک شکاف کسوت حیات
دلیران هند و نژاد را چاک زد و فتنهٔ هستی جمعی کثیر را فرونشانده با آتشکدهٔ آخرت فرستاد
تا آنکه همه سپاه خصم متفرق و پریشان شده با سرداران خود راه صوبه سرا گرفتند آن دولتخواه
که بزور بازوی دلاوری اعدا را منهزم گردانید با همه سامان آن لشکر و اخیام و افراس

با نمد وزین و آلات حرب و پرخاش منظفر بدار المقر مراجعت نمود ناظم مرجع از سراره گرای کوه مدگیری شد و ماد هوراؤ نام همشیره زادهٔ خود را به تسخیر آن کوه نامزد کرده خود با گران رسد غلات و مواشی بعزم الحاق از لشکر انگریز نهضت کرد چون سپهه سالار موصوف لعد پانزده بیست روز به بند وبست تمام و احتیاط سامان رسد از راه بردی وچین پٹن عازم دار السلطنت پٹن گشت و پیادهای سپهه سالار سلطانی یعنی قمر الدین خان که بجنگل ماکری درمین بودند درشبهای تار دستبردهای رستمانه به لشکر انگریز نموده هر شب پنج صد شصت نفر از قوم بنجاره مع راس گاو پرغله گرفته می آوردند و گاهی نگهبانان غلات را گرفته گوش وبینی می بریدند کسی که بینی می آورد یک هون و هر که گوش می آورد یک پرتاب و هر که راس گاو پرجوال می آورد پنج و پیه وکسی که اسپ از آن لشکر کشیده آورد دو هون از قمر الدین خان انعام می یافت و هر روز قزاقان گرد و پیش آن لشکر هنگامه آرا گردیده بحال اکثر سپاه خصم تصدیع کمال می رسانیدند و بار بار اهل بهیر را پریشان می ساختند اکثر راس گاوان پُر رسد و ذخائر را رانیده می بردند تا آنکه هر گاه لشکر انگریز فانیر نواح کرکیٹ گردید جز چیزی رسد و غلات ذخیره دران لشکر نماند اتفاقاً آن ایّام بارش بود و آب جوی کاویری طغیانی تمام داشت و قبل از ورود لشکر انگریز سلطانیان حسب الفرمان والا چهار پنج تپیری پیش و بنا ساخته با توپ و تفنگ استحکام داده مستعد بودند پیش از دمیدن صبح سپه سالار موصوف پیش آهنگ گشته بزور بازوی دلیری و تهوّر دو تپیری تسخیر کرد و جنرل مینڈس با انبوه کثیر بر کوهچه کری کٹ حمله نموده بلا اندیشه در تاخت سپهدار آنجا که سید حمید بود از بالای کوهچه شلک های توپ و بندوق چنان ریخت که از صدمات پیش پراگندگی تمام بجمعیت حمله آور رو داد هر چند اهل فرنگ بگشایش آن سعی کردند اما

اما بعد تلف هزاران مرد کار بے نیل مقصود برگردیدند دران اثنا دو رسالہ فرنگی روی زرم
بطرف فرودگاہ حسن خان خلیل سپہدار کہ مابین کوہچہ مذکور وقلعہ بود درتاختند آن مرد
دلاور از دور توپ اندازی نمودہ چونکہ نزدیک رسیدند توپہا گذاشتہ برروی مخالفان صف
کشیدہ پای ثبات بزمین قرار فشردہ درامر محاربہ و مدافعہ غایت سعی بظہور سانید نظم

زہر دو طرف مردم تیز جنگ	بخونریز ہم تیز کردند چنگ
بخون بسکہ جان رفت بیرون زتن	زمین را درآورد جان دربدن
زہر دو طرف ماجرا شد دراز	نمی شد گرہہای اندیشہ باز

غرض بہ تفنگ و سنان و شمشیر آتش فشان داد شجاعت دادہ خان خلیل مجروح و اسیر
مخالفان گشتہ و ہمراہیانش بحمیت اسلام و دینداری حرب عظیم نمودند و یکسر جامہای
شہادت پوشیدہ بگلگشت خلد برین شتافتند القصہ تا پانزدہ بیست روز سپہ سالار انگریز
قطرہ زن وادی تردد گشتہ و فکر و تدبیر قلعہ کشائی بیش از قیاس نمود ہرگز صرفہ درستیز
و آویز ندید علاوہ برین رسد غلہ گردید چنانکہ فغان الجوع الجوع از ہرسو برخاست قطع نظر
از کاہ و ہیمہ یک آثار برنج را چہار روپیہ نرخ مقرر بود لاکن کسی از چشم نمیدید و بہ روپیہ یک آثار
آرد خشخاش سرخ یعنی راگی و یک آثار روغن گاؤ بہ ہشت روپیہ و یک چوزہ مرغ بہ یک
ہون بہولے می آرزید بعضے وقت آنہم بہم نمی رسید و اہل فرنگ تاب فاقہ نیاوردہ
حسب التاکید سرداران خود گاوان توپکش را کشتہ از اکل گوشت آن حواس لشکریان را
درست تردد اشتند چونکہ سپہ سالار موصوف آثار خرابی بہ لشکریان خود ظاہر دید و خبر
تاراجی غلات رسد گران کہ از طرف ملیوار بیدرقہ شایستہ می آمد در ولبست از دست
قزاقان غازی خان بید و سلحداران نوّاب سیّد صا[illegible] بغارت رفت و اہل بدرقہ

یابستر تلف شده همه غلات وسامان آنجماعه داخل موکب ظفر کوکب گردیده بود ذمیر مسموع یافته
بتشویش تمام بعد مشاوره وتجویز بعزم خودداری برآمد چه توپهارا در جای زیر زمین
پنهان ساخته تمامی چوبینه آتش داده اسپان لاغر ودم خیز را ازطپانچه هازده از را
کری کوره مراجعت نمود تا سلطان بدریافت این معنی کنایتاره فراج عاقلانه پیوند چه
پنج شش بانگی میوه خشک وتر بید رقه باندازان حضور از طرف منشی حضور موسوم منشی
سپه سالار موصوف تبلیغ داشت بعضے سرداران آن لشکر نظر اقتش پی بره میوه اوران
را انعام داده واپس فرستادند وجواب دادند که درین زمان منشی درین لشکر حاضر نیست
بالغرض تبصدیع تمام راهی گردید وتوپهای جلو که ضرور بود سپاهیان از دست خود می کشیدند
وهر روز از صبح تا سه پهر روز یک فرسنگ راه طی می کردند بمشاهده این حال اگرچه بعضے امرا
وخوانین دولتخواه بحضور سلطان عرض کردند که وقت فرصت همین است اگر حکم شود
با سپاه خونخوار تعاقب نموده سنگ تفرقه بر آن جماعه نیم جان می اندازیم وبزور بازوی
شجاعت یک یک را اسیر کرده حاضر حضور می سازیم امارای عالم آرای عقل دوربین
صلاح درین باب نفرمود وشجاعت کیشان خود را از خود جدا ساختن تجویز نمود پس
سپه سالار موصوف بے اندیشه خرامان خرامان روی عزیمت باتری درگ آورد قلعدار
آن کوه از مشاهده انبوه کثیر دل بهادری از دست همت باخته مع کلید حصار استقبال
کرده مورد الطاف سپه سالار موصوف گردید وذخیره با مواشی بسیار دران مکان
همدست گشته قدرے تسکین سپاه شد باری القیمت یک روپیه سه راس گوسفند و
بیک هون سه راس گاو از بازار همدست میشد وگرسنگان تاب فاقه نیاورده فقط
گوشت گاو وگوسفند خورده اکثر مردم از عارضه هیضه درگذشتند با این غلات هر قسم

یک دانه بهم نرسید پس سپه سالار موصوف آنجا دو روز مقام کرده چند راسان گاو بهم رسانده
بتوپ کشی داد و از انجا بپیشتر کوچیده مسافت یک ماه طی کرده بطرف اُتور درک رسیده بود
که پرسرام بهاؤ مرہٹہ مع سامان رسد و ذخایر آمده ملحق شد و اعانت فراوان امور
آن مهم بعمل آورد خصوصاً بنجارهای خود را به لشکر انگریز فرستاده جوالهای غلات وا
کنانید چنانکه در یک روز فی روپیه دو آثار برنج و چهار و پنج آثار جوار وغیره به هر کس
بهم رسید تا لشکریان انگریز از دستبرد جوع چندے خلاصی یافته بودند کرنل ریڈ که بوفور
سامان آذوقه و ذخیره و رسدگران فایز نبگلور شده بود جوال جوال غلات هر قسم
و بهل بهل شراب و نان سبد سبد ماکیانها و قاز و بط و رمه رمه گوسپند و گله گله راس
گاؤ به لشکر رسانیده مورد نوازشات سپه سالار خود گردیده در جلدوی این نیکو
خدمتی و هوا خواهی تحصیلداری نبگلور و هسکوٹه و کولار و موڑ و اگل و هسوڑ
مع وکالت پالیگاران آن صوب سرفرازی یافت پس سپه سالار موصوف چند
سرداران را مع فوجهای شایسته به تسخیر ماکڑی درگ و نندی گڈه دستوری داده
بپیشتر کوچانید کرنل کوڑی بسته پلٹن و یک رساله فرنگی نندی گڈه را محاصره کرده از اطراف
جنگ انداخت و کرنل ریڈ هم از کولار به ششصد سپاهی قصد اعانت کرنل کوڑی کرده
بطرف آن کوه شتافت و سعی موفوره بکار برده با وجود برداشتن زخم تیر و تفنگ بر
ران خود بهجده روز دیوار قلعه شکست بعد از ان شبی جنرل مینڈس در مورچه آمده اقامت
داشت و اهل فرنگ بامعائی غنایم و زنان محصور که بسبب ناتجربه کاری لطف علی بیگ
بخشی آنجا بسیار زن و مرد قلعه بند شده بودند حکم یورش داد چون آنها در تاختند
بیک حمله برکوه برآمده بیباکانه متصرف اموال و اجناس و زنان محصور گشتند و تاراجی

عصمت ہزاران عورات کردند بعضے از انہا بپاس ناموس و ننگ دینداری از کوہ زیر
افتادہ جان خود ہا را فدای عصمت ساختند و بخشی ندکور سلطان خان قلعدار آنجا
اسیر آمد و ماکری درگ ہم بجنگ سہ روز آخر بہ صلح مسخر گردید ٭

ذکر رسیدن سکندر جاہ فولاد جنگ بن نواب نظام علی خان بامشیر الملک و سپاہ کثیر بہ لشکر سپہ سالار از طرف پانگل و تاخت و تاراج کردن فتح حیدر شہزادہ فوج محاصرہ کوہ مدگیری و کشتہ شدن حافظ فرید الدین خان مؤید الدولہ بر سواد گورم کنڈہ و تاختن سپہ سالار موصوف کرت ثانی بسر رنگ پٹن و رسیدن مرہٹہ بالشکر خود در آنجا و تقرر صلح فیما بین سلطان و سپہ سالار موصوف برحسب صوابدید ہر دو شریک مع دیگر کیفیات وو داد سن یک ہزار و دو صد و ہفت ہجری آنکہ

بعد معاودت سپہ سالار موصوف بے نیل مقصود از سر رنگ پٹن سلطان ذیشان بصلاح
عقل دوربین پس از پایاب شدن آب جو فتح حیدر شہزادہ کلان را با لشکر گران و
مبلغ ماہیانہ یکسالہ کہ محصوران گرم کنڈہ کہ تردد اعداشکنی او شان منظور ملازمان حضور
شدہ بود مرخص فرمودند چون شاہزادہ از پیشگاہ حضور فیض گنجور دستوری یافت از راہ
تری کیرا بطرف صوبہ سراوی توجہ آورد و لشکر خود بہ پناہ جنگل ماکل واری بوکاپٹن
فرود آوردہ خود بجمعیت قلیل کہ از تمامی سپاہ انتخاب کردہ بود مع نقد بر سبیل یلغار

بطرف گرم کنڈہ شتافت حافظ مذکور ازین معنی خبردار شدہ بہ تہیۂ اسباب محاربہ پرداختہ
بمقابلہ برآمد کہ یک ناگاہ شاہزادۂ جوان بخت مع جانبازان اسپان انگیختہ دست و
بازوی شجاعت برکشادہ جرات نمود کہ مزیدی بران در عالم شجاعت متصور نباشد و باندک
سعی سر حافظ را بسی پارہ بدن جدا ساختہ بر سر نیزہ گردانید و اتباعش ہمچو اوراق یکسر
متفرق گشتہ بطرف کڑپہ راہ گریز سر کردند و اہل مورچال دست از مال و متاع خود برداشتہ
متردد وادی انہزام گشتند پس شاہزادۂ بلند اقبال مظفر و منصور اسباب و جمیع اثاثۂ
مقہوران با اعلام و خیام برداشتہ بقلعہ روانہ نمود و مصالحہ مورچال را آتش زدہ نقد
مواجب ماہیانہ حوالہ قلعدار کرد و ترغیب رزم و پرخاش بیشتر ساختہ قبض الوصول نقد
مذکور گرفتہ سالم و غانم بطرف مدگیری شتافت و سکندر جاہ و مشیر الملک کہ با بیست و پنج
ہزار سوار و سی ہزار پیادہ بہ سواد مورسن پلی ویلمپاری کہ ہفدہ کروہی گرم کنڈہ
است فرود آمدہ بودند باستماع این خبر ہراسان شدہ بجنگل و کوہستان سنکل پالہ
پناہ گرفتند شاہزادہ شیر سیرت از انجا مسافت دراز طی کردہ شبانگاہ بر محاصران کوہ
مدگیری کہ فوج مرہٹہ بود ہنگامہ روز رستخیز برپا ساخت و سرداران فوج را چون گوی چرم
دوز بچوگان شمشیر عبرت در انداخت جمعی کثیر را بآتشکدۂ عدم فرستادہ مظفر فایز حضور
گشت و قمر الدین خان ہمدران روزہا بگرد آوری رسد غلات و مواشی وغیرہ سامان
ضروری دستوری یافتہ بطرف نگر شتافتہ بود پس بعد دو ہفتہ سرداران مغول بالشکر
خود از راہ ننگلور جادۂ پیما شدہ بر سواد خانخان ہلی با سپہ سالار انگریز ملحق گردید و ہمدران
فرصت جنرل میڈوس بعد تسخیر کوہ نندی گڈہ با جمعیت گران بطرف بارامحل شتافتہ
قصد تسخیر کشن گیری کرد و شبانگاہ معمورہ حملہ کردہ غارت ساخت و بر کوہ صعود کردہ

تا دروازه حصار رسیده بود که محافظان قلعه خبردار شده بمدافعه پیش آمدند و با وصف قلت سامان و سپاه حرب درکمال هوشیاری و حزم باستحکام برج و باره پرداختند و بریزش توپ و تفنگ و جزایل و حقه های آتشین و سنگ اهل جرأت را نهزمیت دادند و بشجاعت تمام برعقب منهزمان عبور کرده اکثر سپاه مخالفان را زهر مرگ چشانیدند پس جنرل از انجا معاودت کرده فایز لشکر شد و کرنل کوری پیشتر مع فوج خود بعد فتح نندی گڈه از راه بنگلور و هسور بطرف رای کوٹه رسیده دلهای قلعداران آنجا بکلمات سخنان فریب و خاطرداری و نردبان نقدنمایان تسخیر کرده بعد پرانیدن چند گوله توپ بنابر مصلحت کوه مذکور را مفتوح نمود و تهانه گذاشته برگردید القصه چون ایام برشگال منقضی گردید سپهسالار موصوف بالشکر ناظم حیدرآباد بعزم تسخیر دارالسلطنت سرنگپٹن طنبور انتهاض نواخت و منزلهای دراز در نوردیده و از راه چن پٹن و اتری درگ بر سواد کری کوڈه رسیده یک روز مقام کرد و لشکر مغول را عقب گذاشته و در قلعچه کری کوڈه چند تیرکداران محافظ داشته از میان کوهچه های هرروڑ بدو پهر شب پیش آهنگ شد و بر تبیرها که بسبب فتور اعیان و ارکان آن دولت بے سیاست بے مرمت بود و سپاه هم چندان نداشت حمله کرده بضبط خود آورد و شلک زنان روی خود به اُردوی خاص نهاد آنحضرت که بالشکر خود این طرف جوی خیمه و سراپرده آراسته بود و جاسوسان و منهیان اخبار ارا کین بغاوت دثار از رسیدن یکه تازان میدان جلادت و هوشیاری خبر نرسانیدند یکبار فریب خوردند چون فرصت رزم اعداشکنی نیافتند فرمان دادند تا از اطراف پیاده ترنگچی و کمانداران متوجه قلعهٔ دارالسلطنت شده استحکام دهند و خود بدولت سوار شده فرودیان معدودی روی توجه برزم خصام آوردند اتفاقاً در تاریکی شب اهل موکب اسلام

باستقلال تمام مشغول جدال و قتال شدند تمیز خویش و بیگانه نکرده بایکدگر جنگیدند درآن حالت امام خان سپهدار و میر محمود سپهدار با سپاه خود سر راه فرنگیان گرفته و داد شجاعت و مردانگی در دادند و تا بمقدور دمار نخوت از روزگار سپاه اعادی هوشیار برآورده آخر بسیر جنان قدم کشادند درین فرصت جنرل میدوسن دلاوری و چابکی تمام در تاخته بیک حمله حصار شهر گنجام و لعل باغ که اگرچه با خندق و برج و باره استحکام تمام داشت امّا بقصور مهدی خان صاحب دیوان در اساس سلطنت رخنهٔ عظیم پدید آمد چنانچه در آن شب تمامی محافظان حصار مذکور را بی حکم حضور بهانهٔ تقسیم ماهیانه طلبیده پیش دروازهٔ قلعه جمع کرده برج و بارها خالی داشت مفتوح ساخته کامیاب گردید چون این خبر بمسامع جاه و جلال رسید با تمامی سپاه متوجه دار السلطنت گردید و دو رسالهٔ اسد اللهی را بسبخر بتیری که شبانگاه انگریزیان گرفته استظهار خود ساخته بودند نامزد کردند چون روز روشن شد هرچند رسالداران مذکور را بازار بندوق بازی گرم ساختند و بران تیری حمله کرده تا پای حصار رسیدند اما بسبب بودن سپهسالار موصوف در آنجا همراهیانش را تهوّر زیاده شد پای ثبات فشرده حمله آوران را برگردانیدند چون بحملات کرات و مرات شاهد فیروزی رخ ننمود و اکثر جانبازان جان نثار گشتند سلطانیان معاودت بقلعه نمودند پس سلطان شجاعت نشان اطراف قلعهٔ دار السلطنت را توپ و منجنیق و بندوق و جزایل و انواع آتشبازی آراستند و مستحفظان تهوّر توامان در همه جانب گماشته از غایت حمیّت اسلام و شهامت فرمودند تا کارگذاران امور جنگ سایبانهای مخمل فرنگی و اطلس خطائی و زربفت رومی بر سر هر برجی از برجهای دار السلطنت برافراشته باوصف استعداد مانع دخول خصام و کمال حزم و استحکام کلاونتان پری رخسار و مطربان

شیرین گفتار جمع کرده بمعاینهٔ رقص و طرب و اشتغال عیش و عشرت شبها را زنده داشتند
و تمامی سوار بطرف میسور روانه شده بودند بعد دو روز پرسرام بهاو و هری پنت با لشکر
خود رسیده بر سواد چرکولی فرود آمدند و فولاد جنگ و مشیر الملک با فوج خود بر موتی تالاب
مقام گزیدند سپاه انگریز حسب الحکم سپهسالار موصوف مرحلهٔ از طرف گنجام جنوبی قلعه
احداث ساخته مورچه شرقی قلعه این طرف جو بنا کرده مستعد کارزار بودند چونکه جرات و شجاعت
ذاتی آنحضرت را همگنان بواجبی می دانستند بلکه اظهر من الشمس بود هر سه دولتمند نبرد آرا باهم
مشورت نمودند که ایام محاربه و محاصره بامتداد خواهد کشید و ختم مناقشه بسیار بسهل ترین
وجوه صورت نخواهد بست و خلقی بیشمار بعرصهٔ تلف خواهند رسید همان بهتر که کار بمصالحه
و آشتی بر آوریم در آن اثنا سلطان دانش آگاه هم مخاصمت و مخالفت سه دولتمندان
را موافق رای وقت پسند خود ندیدند و بتجویز بعضی دولتخواهان صواب اندیش وکلا را
نزد سپهسالار موصوف و مرهته با تحف و هدایا فرستادند تا وکلا در تحریک سلسلهٔ اتحاد و
اتفاق شرایط پیغام بجا آورده اظهار موافقت کردند و غبار نفاق را بزلال سخنان
ملایم و اخلاص از صفحهٔ دلها شستند سپهسالار معزی الیه موافقت حضرت سلطانی را
فوز عظیم دانسته دل بر اقبال پیام آشتی داشت و جنرل میندس برین معنی گوش رضا نهاد
و بعد رد و بدل بسیار از سپهسالار رخصت گرفته بر تیری سومارپیٹھه که بینی قلعه توان گفت
و سید غفار سپهدار بحراستش نامزد شده بود در تاخت و آن مرد شجیع هم بهر جدال و قتال
استقبال کرده پای ثبات بمیدان دلیری فشرده و باستعداد بندوق آتشباز و سنان
و تیغ جان شکار با سپاه خصم در آویخت و کوشش و پایداری چنان بتقدیم رسانید
که مزیدی بران در عالم بهادری متخیل نباشد آخر گوی ظفر را بچوگان شجاعت در ربود

واہل یورش تاب نیاوردہ پس پا شدند بعد دو ساعت کہ سپاہ منصور در پخت و پزو اکل و
شرب اشتغال داشتند و خاطر از بیم دستبرد خصم پرداختہ بودند دلیران انگریز فرصت
یافتہ جملہ بیکبار حملہ کردند سعی موفورہ سپاہ منصور را متفرق ساختہ جای گرفتند فوراً
سید حمید و فاضل خان ہر دو سپہدار با سپہدار منہزم اتفاق کردہ رسیدند و بیک یورش
رستمانہ جبراً و قہراً حریفان را زدہ زدہ برگردانیدند و باز بجای خود قایم شدند پس دو
ہزار سپاہی انگریز بر خاک ہلاک افتادند بقیۃ السیفان حیران و پریشان بہ لشکر خود معاودت
نمودند اما ہمون روز جنرل مینڈسن بخیمہ خود آمدہ طپانچہ گولی پر کردہ از دست خود بر خود
سر نمود و گولیش خطا کردہ از پوست شکم درگذشت پس طپانچہ دیگر بر داشتہ بود کہ کرنل
ملکم جنرل اجینٹ بر صدای پستول اندرون خیمہ اش در دیدہ دستش بگرفت و بہ سپہ سالار
موصوف این خبر رسانید تا سپہ سالار فوراً بخیمہ اش تشریف آوردہ دستش گرفتہ بر خیریت
و سلامتیش شکر الٰہی مودا ساخت و سخنان دلدہی و کلمات تسلیتش بر زبان راندہ گفت
اکنون صورت صلح معنے صلاح حال و مآل دارد اگرچہ قلعہ تسخیر و سلطان را اسیر کردن آسان
تر است گوی کہ قلعہ مع سلطان محصور و بضبط ما درآمد اما از شرکا اندیشہ باید کرد کہ در ہر امر
شریک اند درینصورت چہ فایدہ سرکار کمپنی خواہد شد بنا بران ما آشتی را مناسب این وقت
میدانیم جنرل ہم برین کلمات گوش رضا نہاد الحاصل بمشاورہ و تجویز ہرسہ شریک
صورت صلح برین وجہ قرار گرفت کہ ملک محاصل سہ کرور روپیہ یا ہمین قدر نقد سلطان
نرم دل بہرسہ دولتمندان اسپارد و تا وصول مبلغ مذکور یک دروازہ قلعہ دار السلطنت
بدست سپاہ انگریزان گذارد و پا شہزادگان را بہر تسکین ہرسہ دولتمند نزد سپہ سالار موصوف
روانہ سازد چون سلطان دور اندیش ہمہ کارہای سلطنت خود را بسبب قصور و فتور اعیان

وارکان حرام خور خود ابتر دیدند لاجرم بہر رفاہیت و آسودگی خلایق باقبال انیمعنی پرداختہ ضلع بارامحل و سیلم و آتور و انتکیری و سنکلی درک و ڈنڈکل و کلیکوٹ وغیرہ بانگریزان سپردند و در وبست بلاد کڑپہ و تارپتری و تارمری و بلاری تفویض مشیر الملک دیوان نواب نظام علی خان کردند و تمامی ملک آن طرف جوتنگ بہدرا بغنیم پونا تسلیم نمودند کرور روپیہ نقد باسامان تحایف و تشریفات و خلاع عاید ساختہ بر حسب تدعای سپہ سالار موصوف معز الدین سلطان و عبد الخالق سلطان جگربندان خود را بہ اتالیقے غلام علی خان و محمد رضا خطیب مسجد جامع ارکاٹ بامر رسالت نامزد فرمودہ نزد سپہ سالار موصوف روانہ نمودند تا رسولان دانشور کلمات پرور تبقریر دلپذیر و سخنان بدل جاگیر شاہراہ موافقت و مصالحت را از خس و خاشاک کینہ و مخاصمت صاف نمودہ ہمہ ہارا بتحف و ہدایا خوشحال ساختہ از دار السلطنت پٹن برداشتند پس دو دولتمند بعد تقسیم مبلغ مذکور بدیار خود مراجعت نمودند و سپہ سالار انگریز با شہزادگان جوان بخت فایز مدراس شد و عزت و وقار آنہا را زیادہ دوست میداشت و کرنل را امیر بانی سلطانان موصوف مقرر کردہ باداب خسروانہ نازبرداری می نمود و اندرون قلعہ مدراس عمارتی عالیشان خالی کردہ اوشان را فرود آوردہ ہمہ سامان و اشیای ضروری مہیا ساختہ مخصوصان و خدمتگذاران اوشان را اجازت آمد و رفت داد خصوصاً نواب محمد علی خان سراج الدولہ کہ محض بپاس دبنداری کہ بارہا در باب صلح و اتفاق با سلطان عالم پرور سپہ سالار موصوف ترقیم و ترسیل داشت درین معنی اصرار بیشتر کردہ بود و سلطان زادگان را برپسران خود مقدم داشتہ از عہدۂ مروت و مدارا می برآمد و ہمیشہ باب ترسیل ماکولات و مشروبات نادرہ و میوہ جات فاخر مفتوح داشت پس جملگی سپاہ انگریز از تمامی قلم و مملکت خداداد

برخاسته به بندوبست بار امحل وغیره شتافتند و منادی امنیت در همه آن بلاد دلبند آوازه گردید

ذکر روانه شدن افواج سلطانی به تنبیه پالیکاران اطراف و بندوبست قلمرو محروسه دیگر کارخانجات که ابتر شده بود و تعمیر قلعه دار السلطنت با دیگر کوایف در داد سن یک هزار و دو صد و هفت هجری آنکه

از ان تاریخ که هر سه دولتمند کامیاب بدار و دیار خود مراجعت کردند سلطان بدریافت کوایف ممالک محروسه و امتحان خیرخواهی و بدخواهی اعیان دولت و ارکان سلطنت و ساهوکاران همت گماشتند چون ازیک یک حساب اعمال وگرفتند تبقارب و قرائن نیکو روشن جناب شد که مهدی خان مدار المهام با چند ساهوکار کرناٹکی و دیگر حرام خواران یکدل شده قدم در جادهٔ خلاف و حرام نمکی گذاشته بودمیخواست که ناموس بزرگ سلطنت مخدوم خود را برباد غارت دهد و دال بر این معنی ابتری بعضی کارخانجات گشته بود چنانکه اکثر تو پهادر عین کارزار از ریگ و گل بحسب اشاره همون بدبخت دهان بند شده بود تا یک یک نمک حرام را بسزای اعمال آنها رسانیده خانهای آن عاقبت خرابان بباد غارت در داد و نقد آنها جمع ساخته بادای زر قسط بندی نزد رسولان با وقار تبلیغ داشت و همدران زمان میر معزول اعنی صادق بی صدق و یقین باز بمسند دیوانی حضور متمکن گشت آه باز گرگ کهن بپاسبانی رمه گوسفند نامزد گردید چون آن مردم آزار که در دل مادهٔ عداوت و پندار شقاوت از زمان عزل خود آماده داشت مرتبه خود بلند دید اکثر امرا و خوانین را که دولتخواه بودند و تا بودن آنها کار خاطرخواه خود کرسی نشین ندید بدلایل فتور و قصور بلاصدق معنی متهم ساخته حسب الحکم از جان ربوده نقشی که در هیچ عصر نشانش نمیدهند

درآن صوبه نشاند دران حال بعضی آصفان و جاسوسان بمسامع جاه وجلال رسانیدند
که شمالی دارالسلطنت از هر گوشه و هر بیشه فتنه انگیزان و قطاع الطریقان چند اوباش
راجمع ساخته سر نخوت و پندار بر داشته پای تردد در تسخیر بلاد بیش نهاده اند بلا وسوسه و
بی موجب درایذای خلق الله و رعایای ممالک محروسه کمر سعی بسته اند چنانکه شخصی از
ارباب ضلال نگٹی کوڑه نامی کوه کوڑی بنده راقایم کرده است بدستور آن متمرد خود را از
اولاد پالیکار مرکیسی وانموده کوه مدگیری را بضبط خود آورده کامرانی میکند و دیگر تن گیری
را گرفته در مقام استعداد حرب و قتال قدم نهاده است مقارن اینحال سید محمد خان
آصف چیتل درگ و دولت خان فوجدار آنجا عرضی بحضور گذرانیدند که شخصی اجنبی خود را
یکی از متوسطان ببسپا نایک پالیکار هرپن هلی مشهور ساخته وارث راج آن سمت وانموده
چهار هزار پیاده از قوم بیڈر فراهم ساخته بهوای سرداری می نازد و هوچنگی درگ و
قلعچه گوتور من مضاف صوبه هرپن هلی را استحکام داده بخرابی وتاراجی رعایای باج گذار
سرکار خداداد می تازد که در بنگلور حسب الحکم به قبل رسید چنانچه رقم سطور مفصل اینجا حرار درکتاب گرداند و
واحکام دراورنگ هفتم نگاشته است غرض باستماع این اخبارات آتش قهر و غضب
سلطانی سرشعله کشیده نواب سید صاحب و سید حمید سپهدار را با فوج سنگین بسزای
ارباب ضلال بطرف کوڑی بنڈه و مدگیری نامزد فرمودند و قمرالدین خان را با فوج گران
به تنبیه شقی هرپن هلی دستوری دادند چون خان مذکور از حضور رخصت یافت بر سبیل
یلغار در تاخت و قلعچه گوتور را گرد گرفته توپ و تفنگ سنگ تفرقه در جمعیت سیاه
کینه ور انداخته جبرا و قهرا حمله کرده مفتوح ساخت پس در قلعچه مذکور تهانه گذاشته سمت
هوچنگی درگ شتافت چون شخص مسطور را با دو هزار بیڈر باوصف قلت سامان سپاه

وحرب درکمال ہوشیاری وخرم مستعد جنگ کوہ را گرد گرفت و در سواد محاصرہ بشتیر
کوشیدا ہل خلاف نیز تا مدت ہفت ماہ در دفع ورفع سپاہ منصورہ سعی موفورہ
بظہور رسانیدند وجنگ مردانہ نموذند روزی خان موصوف برجرات و دلاوری کفار
بہم برآمدہ سپاہ خود را بہ تسخیر آن حصار پیش راندہ خود ہم سوار گردید تا سپاہ منصورہ
از کثرت وہجوم دشمنان اندیشہ نمودہ روی توجہ بقصد انتقام اشقیا آوردند وبہ دلیری و
شجاعت تمام بہ برج وبارہ برآمدہ کوس کرنای نصرت نواختند کفار ہم استقبال کردہ فدای
وار چنان کوشیدند کہ خود خان مذکور زخمدار گردید آخر مخذولان تاب صمصام خون آشام
غازیان نصرت فرجام نیاوردہ آوارہ دشت ادبار گردید وشقی مخذول العینی سردار آنہا با چہار صد
کفار اسیر شد وشوم شنکر برادر زادہ نایک مقتول کہ آنجا بحمایت مرہٹہ بعضے تعلقات
ہرپن ہلی بضبط خود آوردہ در نار این کیڑہ سکونت داشت باستماع این خبر مضطربانہ
باز آنطرف جوشتافت پس خان مشار الیہ حسب الحکم منجملہ اسیران بعضی ہا را بنابر عبرت
دیگران دست وپا شکست وبعضی ہا را آلت مردی مع انثیین بریدہ آزاد کرد وحصار کوہ
مزبور وقلعہ ہرپن ہلی وغیرہ کہ استظہار بدبختان فتنہ زا بود از پا درافگندہ مراجعت نمود
وبرجنگ صوبدار آن نواح کہ در افراط وتفریط لشکرہا در جنگل درگ پناہ گرفتہ بود بعد رفع
منافقتہ با فوج خود عازم آن حدود شدہ آنی کندی وکنکگیری را باز بضبط تصرف خود
آورد وہیری نایک پالیکار کنکگیری را قولنامہ فرستادہ طلبید وسند بحالی تعلقہ معہ خلعت
ویک زنجیر فیل دادہ چنان بتالیف قلوبش پرداخت کہ نامبردہ باطمینان کلی بخدمتش
رسیدہ خود را یکے از بندگان آنحضرت شوکت پناہ قرار دادہ مطیع ومنقاد گشت و
نواب سید صاحب ہم با سپہدار موصوف بعرصہ سہ چہار ماہ کوڑی بندہ ومدگیری

و رتق گیری را از قبضهٔ زنار بندان سنگین دل بعد شکست اصنام و اوثان استقامت و نخوت
استخلاص کرده حوالهٔ سبحهٔ شماران نمودند و گوش و بینی بعضی مخذولان بریده معاودت کردند
و سید حمید سپهدار اگرچه بحسن هواخواهی و نیکو خدمتی باساز نوبت و فیل عماری و خطاب
نواب سرفرازی یافته بایالت صوبهٔ نگر نامزد گشته بود اما ترقی نکرده در اندک مدت بعارضهٔ
جسمانی متوجه دار بقا گردید و هم دران سال بعد از انکه زوجهٔ ناموس موجهٔ حضرت فلک مرتبت
بزمان ورود عساکر ستهٔ دولتمند از صدمات شلک اتواب علامت بیماری خفقان نمایان
شده تزلزل تام بخاطر قدسیهٔ او یافته باندک مدت بسیر جنان خرامان گشته بود در آنوقت
محی الدین سلطان پنج شش سال سن شریف داشت صبیهٔ عالیهٔ نواب سید صاحب برب
استرضای خاطر ملکهٔ دورانیه یعنی والدهٔ ماجدهٔ حضرت سلطان مقبول و منظور حضور شده
نامزد گردید و در همون سال قمر الدین خان که بامید کتخدا شدن از اختر برج سلطنت و فرمان
روای یعنی خواهر فتح حیدر سلطان بارها در مهم جانبازی مینمود هر گاه اینقدر لیاقت
وجوهر حسن عقیدت نداشت آنحضرت ادای مراسم شادی کتخدائیش بصبیهٔ نایطه نمودند
بجمیع وجوه نومید شده در هر امر قصور میکرد بلکه پنهانی با عیان حاسدان دولت خداداد
رجوع و یکدل شده زوال آن دولت از خدا میخواست القصه بعرصهٔ قلیل از دست سپاه
قاهره سرکشان آن نواح زیر گردید چون بعضی پالیکار یقین دانستند که دشمنی با آنحضرت
فلک مرتبت نمودن خود از پای شقاوت بدام بلا رفتن است تا از کردهای خود پشیمان گشته
دست اعتذار در دامن استغفار زده مطیع و منقاد گردیدند و پالیکار نیکنور بوسیله سفارش
سپهسالار انگریز یعنی لارڈ ارل کارن والس بهادر بگذاشت لک روپیه نعل بها سالیانه
سند تعلقات خود از حضور حاصل ساخته بجای خود آسوده و از همون سال سلطان والاشان

خاطر

خاطر اشرف از سیاست و زد و کوب و تغیر و تبدیل اعیان دولت و عمال بر داشتہ
صوابی اندیشیدہ قرار داد و عہد نمود و آنچنان بود کہ آصفان از تعلقات و پرگنات
مع عمال و اہل دفاتر حساب کہ ہمہ از اہل اسلام بودند در شہر ذی الحجہ حاضر حضور شدہ بعد
ادای نماز و خطبہ عید الضحیٰ ہمہ ہا پیش منبر کلام اللہ بر سر گرفتہ متعہد می شدند کہ ما ہرگز در کار
سرکار قصور نخواہیم نمود و ہیچ تغلب و تصرف در ارسال زر محاصل بظہور نخواہیم رسانید
و روا دار ظلم و رنجش خاطر رعایا و برایا نخواہیم شد و ہمیشہ در نماز اوراد و ختم درود و ترک
مناہی اوقات خود بسر خواہیم برد بعد این عہد ہر کس اگر محاسبہ دارہم باشد بمعافی
حساب و خلاع بحالی تعلقات پان رخصت می یافت ہر گاہ آن بیباکان دین بعد قسم
بکلام اللہ فایز پرگنات خود می شدند پاس عہد از دل خود برطرف ساختہ مکروہاتیکہ لایق
مذکور نباشد بعمل می آوردند و ہرچہ از نامعقولات دل شان میخواست ہر آینہ بظہور
میرسانیدند آہ نادان ندانستند کہ شامت چنین افعال شنیعہ خصوصاً بعد عہد و پیمان بچہ خواری
و نحبت خواہد انجامید معاذ اللہ عن ذالک چون آنحضرت از زنار داران و دیگر قوم غیر
نفرت تمام داشتند سوائے اہل اسلام دیگری را دوست خود تصور نمی فرمودند و بجمیع وجوہ پرورش
آنہا منظور نظر داشتند تا چند کلمہ گورا کہ از نوشت و خواند بہرہ داشتند منتخب و جمع کردہ میرزاے
کچہرے نامیدند و برہمہ دفاتر بہ ارقام جمع و خرچ و بحالی و برطرفی وغیرہ از فارسی یک یک را
نامزد می فرمودند و ہمون افراد فارسی بنظر انور گذشتہ مزین بدستخط می شدند و در ہمہ ممالک محروسہ
یک پرگنہ را یک آصف و مواضعات محاصل دہ ہزار ہون را یک عامل و یک سررشتہ دار حساب
و یک امین از اہل اسلام مامور فرمودند اگرچہ طرح شکست قوم زنارداران انداختہ دلیسکھہ و دیس پانڈہ
و قانون گورا کہ این ہمہ بہر حساب زمین واز دیا د زراعت از قوم برہمن بودند و از زمان پیشین مامور

و مقرر بودند یک قلم بیدخل ساختند اما این قوم بخوش آمدگویی و معامله دانی از عاملان و
آصفان در ساخته بدون اطلاع حضور چنان دخیل کار و بار می شده بودند که آصفان و
عاملان باعتبار آن قوم کار ملک رانی گذاشته خود بلا وسواس بعیش و عشرت خدائی میکردند
و شب و روز در رقص و طرب اوقات میگذرانیدند پس زناداران بے خلق و خوشامدگو
تمام تعلقات را حسب دلخواه از ظلم غارت ساخته نصف وصول باصف و عامل میرسانیدند
و نصف در تصرف خود می آوردند اگرچه خارجاً این همه اخبار بسمع شریف آنحضرت میرسید
اما نظر بعهد آن بدعهدان کرده گران خاطر نبود در بر گناه و حرام خوری ایشان گرفتی میکرد
و در هر موضع مسجدے بنا ساخته مؤذن و ملا و قاضی در آنجا مقرر کرده در تعلیم و تدریس اسلامیان
میکوشیدند و خود بدولت اوقات شریف را در نماز و تلاوت قرآن مجید و درود خوانی مصروف
میداشتند شخصے در قصیدهٔ مدح آن شاه جمجاه گفته است ع ز تیغ ساخت مسخر
جهان و اهل جهان + گرفت چرخ و ستاره به سبحه گردانی ۔ اما تارک الصلوٰة و زانی را برابر
دشمن جانی می انگاشتند چون بغض پاسداری اسلام از مصلحت ملک گیری و ملک داری و
بازپرس اعمال عمال دست سیاست بر داشتند هر یک در مقام خویش بے دهشت گردید
و خوانین و دولتخواهان قدیم را از پایهٔ اعتبار و اقتدار بر انداخته ادنی زاده و کم حوصلگان را
بمراتب و مدارج اعلی رسانیدند و عمده های کار آزموده را که همیشه بکفایت کارهای عمده و مهمات
بهیه مامور می شدند بادنی منزلت فایز گردانیدند زیرا که رای والا اقتضای آن فرمود که
هر یک از اهل سلام از خوان نوال و عنایت خود بهره مند و متمتع باشند که ادنی زادگان
هم محروم درجهٔ اعلی نشوند ازین سبب خلل و فساد در اساس دولت روز افزون بوقعی راه
یافته یکسر ارکین و خوانین سوء الظن شده باتفاق باعث فتنه و عناد گردیدند و میر مذکور

باصناف نوازشات شاهانه ابواب مکر و غدر بر روی اکابر و اهالی و موالی می کشود تا آنکه
زمام اختیار جمیع ممالک و مهام دولت در قبضهٔ اقتدار او در آمد کارش بمرتبهٔ بالا گرفت
که غرور در دماغ بی مغزش راه یافته اکثر مهمات ملکی و مالی را از پیش خویش بی رضا و
اطلاع آنحضرت به تیصل میرسانید و جمیع ممالک را بجور و ظلم خویش پر فتنه و شور ساخته بنقش
عمل غیر معمول بمدعای هوای خود می نشاند عمده را لعملیات عزیمت خوانی و دعوت
تسخیرات که بهر روز نیم من مرچ سیاه دعوتیان عزیمت خوانده می سوختند چنان مسخر
ذات والا نمود که هر چند کلمات شقاوت آیات آن بدذات از زبان امرا بسامع
آن خسرو گیتی ستان میرسید لاکن آنهمه را در خاطر اشرف جای داده آتش غضب
سلطانی بزلال اغماض فرو می نشاندند و در مقام تضیع او در نمی آمد بلکه در ترفع
مراتبش میکوشید و ذیل مرحمت و عنایت بر افعال قبایح او می پوشیدند بنا بر آن
او بسبب عنایات روز افزون شاهانه بر جمیع قلاع و بقاع ممالک محروسه اقتدار
و استیلا یافته در مهمات کلی و جزوی هیچ کسی را مدخل نمی داد و فرامین مشتمل بر بعضی
تحکمات بی موقع به پرگنات می فرستاد و اخبارات کارخانجات و حالات رعایا
و واقعات ممالک محروسه بحضور فیض گنجور نمی رسانید چون این حال بعضی سردار
دولتخواه و ارکین مشاهده نمودند دست و زبان از امر خیرخواهی دولت در کشیده بود
الحاصل سلطان به تعمیر قلعهٔ دار السلطنت همت گماشته طرح تازه انداختند و حصار
قدیم را شکسته بطرف جوی کاویری دو حصار پخته سنگین مع خندق عمیق و برج
و باره کشیدند و جنوبی چهار پنج حصار مستحکم باندک فاصله بنا فرمودند چنانکه دریاغ
داخل چهارم قلعه گردید و غربی قلعه اگرچه بنای چهار حصار انداختند اما دو حصار مستقیم مرتب شده بود

ذکر معاودت رسولان باشوکت در سن یکهزار و دو صد و هشت ۱۲۰۸ هجری و تقرر کچهریها بحساب اسماء الحسنی و مباهی اندوختن اراکین بالقاب میر میران و احداث فرمودن تخت سلطنت و فایز حضور شدن شهزادهٔ ایران زمین بسبب مخالفت امرا و اعیان آن نواح و ظهور مراسم تهنیت شادی کدخدائی و رود اد کوائف آنحضرت و واقعاتیکه از ابتدای سنه ۱۲۰۸ هجری لغایت سنه ۱۲۱۲ هجری آنکه

چون یک سال و چند ماه خسرو زادگان والاشان در بندر چینا پٹن سکونت داشته بین الجانبین شرایط موافقت و مخالصت درست ساختند و مبلغ قرار داد عاید نموده معاودت نمودند شهریار نامدار در ساحت صحرای وسیع و عریض یوسف آباد عرف دیون هلی که عنان رخش قصد سیر و شکار بدان ناحیه در تافته بودند مجرای رسولان جگربند وا تا ایقان هوشمند گرفته بفتح و نصرت امیدوار گردید و غلام علی خان و خطیب را باندیشه خیری در نظر بندی داشتند و اهل بدرقه جگربندان را بانعام و تشریفات شاهانه نواخته مرخص ساختند و محفل جشن و سور ترتیب داده اثاثه عیش و طرب مهیا تر گردانیدند و هر امیر و سردار دلیر را العواطف خسروانه سرفراز و بمناصب ارجمند معزز و ممتاز فرمودند نظم

زانعام شه گشت خرم سپاه ٭ بیفزود شان پایهٔ عز و جاه ٭
زبار عطا جملگی خم شدند ٭ همه خوش دل و شاد و خرم شدند

و همدران زمان هر یک از اعیان نامدا

بالقا

بالقاب میر میران مخاطب گردیدند و کچهریهای کارخانجات خود را تیمنًا بتعداد اسمای الحسنی
که نود و نه اسم اند نامزد فرموده مستقر سریر سلطنت برگشتند و در هر کچهری که اللهی کچهری
و رحمان کچهری و غفار کچهری و غفور کچهری و عزیز کچهری و امثاله موسوم بود سه چهار
هزار سپاه ظفر پناه را متعلق ساخته و نام جیش که بیش از ین لشکر سپاه پیاده را
بنام ندکور میخواندند از میان برداشته مطلق عسکر نامیدند مخفی نماند که سید غفار
حلال نمک میر میران اول شده و محمد رضا بن ابراهیم صاحب خال بزرگوار نواب مرحوم
که جد پدری آن شهریار می شد و امین صاحب پسر کلان صاحب موصوف در عهد
نواب مرحوم بخشی سایر سوار سلحدار شده اما بادنی حرکتی یعنی بتلفظ دشنام از دست
سید میران سپاهی در کچهری دار السلطنت بقتل رسیده بود نیز علم میر میرانی برافراشت
و به بنکی نواب مشهور گردید وجه تسمیه اش اینکه پیش از ین خسرو نامدار او را با فوجی بتنبیه
نابهاران بغی نامزد فرموده بودند به دلیری و تهور تمام علامت رو ز بتسخیر بران بدبختان
نمایان ساخته بجبر و قهر سرداری اکثر ایشان را با دیگر سرکشان گرفته در یک خانه جمع کرد
و بهر عبرت آن خانه را آتش زده سوخت چون بزبان کنهری آتش را بنکی میگویند
او باین اسم معروف گشت و خانجهان خان و پرنیاز نارد ار سوای اینها بعضی از قوم
نوایط و مشایخ زادگان که از کسب سپاه گیری و فن سرداری معرا بودند منظور نظر پرورش عام
حضرت اسلام پرور گشته میر میران و صاحب نوبت و نقاره گردیدند و بجمیع میر میران
طره های طلا پر جواهر بدکهای مرصع عنایت و مرحمت گردید بهمراهان آوان آلات
حربیه باین اصطلاح که بندوق را تفنگ و توپ را درخش و بان را شهاب نامیده شد
و تخت سلطنت و سریر معدلت و فرمانروائی که بصرف جواهر گران بها بصورت شیر

مرجع کرده اگرچه بر حسب آئین و در ساعت همایون ترتیب یافته بود اما برای جلوس میمنت مانوس انتظار ٹیکہ بر حسب قاعده سلاطین دہلی که از خاندان جسونت راجه اودیپور میگرفتند و بانی این دستور سلطان جلال الدین اکبر بود آنحضرت نیز والی نواح کچھ را بصرف لکوکها زر و تحایف و تشریفات و عنایات شاهانه مطیع و منقاد ساخته بزور ستادن دخترش راضی کرده بودند می کشیدند بای حال زمانه که در شکست ارباب هدایت و حامی خلق الله میکوشد مساعدت نمود و همدران آوان بقول بعضی شهزاده ایران بسبب مخالفت و مسلط آقا باباخواجه سرآواره شده بعد دریافت فراوان رنج سفر فایز حضور سلطان فیض گنجور گشته بود حضرت عالم نواز از و ملاقات کرده در معموره گنجعام بعزت خسروانه فرود آوردند و سلوک شاهانه و مراعات ملکانه با او مرعی میداشتند سوای خلاع و فروش و اسباب لازمه و اغذیه و اشربه و جز آن دو هزار روپیه نقد بصرف شاگرد پیشه اش ماهوار میرسانیدند چون همگی همت قضا نهمت با تفاق وارتباط سلاطین اهل اسلام مصروف بود بنابرین از روی اخلاص و خلوص نیت ایلچیان را باتحف بے پایان و فیلان کوه تنان و مکتوب محبت اسلوب بواسطه تمهید مقدمات امداد و اعانت فراوان امور بخدمت زمان شاه بن تیمور شاه بن احمد شاه دُرانی والی کابل که روانه ساختند آن بادشاه والاجاه مدعیات آنحضرت را در حیز قبول خود آورده فرستادگان را بانواع خلاع فاخره و انعامات متکاثره ممتاز فرمود چون قواعد محبت مصادقت درمیان آن دو بادشاه عالیجاه بعهود و پیمان استحکام یافت رسولان باشان با تحایف و هدایای آن نواح و مکتوب در جواب متضمن انتظام یافتن مهام مصادقت و استحکام مبانی مخالصت معاودت نموده بزمین بوسی درگاه خلایق

پناه مشرف گردیدند چون چندی بعیش و عشرت منقضی گردید در سنه ۱۲۱۰ یکهزار و دو صد و
ده هجری خدیجه زمان نامزده را در سلک ازدواج خود در آوردند و بزم شادی ترتیب
داده اسباب طوی و مجلس جشن سور بیاراستند پس چندی از خوانین و امرا امیر
سامانی اسباب طوی نامزد گشته لوازمات فرح و طرب مهیا کرده تمامی سرداران و سپاه
را از خوان نوال و احسان آن شاه جوان بخت نوجوان بهره مند میگردانیدند و اطعمه
و اغذیه لطیف و خوشگوار کام و زبان وضیع و شریف را متلذذ و شیرین تر مینمودند مطربان
و نغمه سرایان و کلاونتان جادو نظر را بنوازشات و انعامات شاهانه از آز و نیاز
مستغنی ساختند پس آنحضرت با مرحمت بعین اخلاص با جمیع امرا و سپاه هر یک شیلان
شیر برنج خاصه تناول فرموده بزبان مبارک ارشاد نمودند که ما همه برادران دینی هستیم
لازم که پاس قومیت و دینداری ملحوظ نظر داشته کینه را از دل ها برآورده یکدل باید شد
و لله فی الله کمر جهاد بعزم استحصال شهادت بر میان همت چست باید بست بعد این
ارشادات خلعتهای سرخ رنگین با مرا و سرداران از دست با جود خود عنایت ساخته
فرمودند این خلاع سرخ را لباس شهادت تصور نمائید آه با این تسلی و آئین دینداری
و نوازشات عالی سنگدلان عاقبت خراب آخرالامر طریق سعادت و فدویت
نه پیمودند پس در سال دیگر یعنی یک هزار و دو صد و یازده هجری رای والا چنان اقتضا
فرمود که محافل فردوس مشاکل شادیهای کتخدائی شاهزادگان ذوی الاقتدار بیارایند
پس حسب حکم جهان مطاع بسر انجام این امور شرف نفاذ یافت تا میر سامان معادت نشان
حسب الفرمان والا شان محی الدین سلطان را با صبیه محمد علی عرف جمو میان شرف
ازدواج دادند و از مهر سپهر عصمت و اجلال یعنی همشیره کلانش خلف میان موصوف را شرف

مواصلت بخشیدند غرض هر همه را از خاندان عمده پرده نشینان عفت وعصمت را بہم رسانیده به آئین شاهی و مراسم خسروی پیوند معنوی بخشیده بر تخت مناکحت و معاشرت جلوه گر ساختند و در سال یکهزار و دو صد و دوازده هجری خاتون خاصه سرادقات حشمت و اجلال پسر زائیده بعد چند ماه بعارضهٔ مهلک متوجه دار البقا گردید و آن پسر نیک اختر هم که بجداد سلطان نامزد شده بود عنقریب شیر حیات نعیم نوشید همدران سال شهزاده ایران برحسب استدعای امرای پای تخت خود از حضور مرخص گردید چون او بخدمت آن شهریار بنهایت محبت و اخلاص داشت او را بانواع تشریفات و نقد و جنس بسیار وداع کرده فرمودند میخواهیم که بعد بند و بست ملک و دولت دار السلطنت ایران ما و شما باز مان شاه اتفاق کرده بتنظیم و تنسیق هند و دکن کوشیم او هم قرار این معنی نموده بود و همدران سال آن نطفهٔ شیطان اعنی صاحب دیوان المخاطب بمیر آصف شرارت و بیوفائی و بدخواهی قوم مهدوی که آنها را دایره واله گویند اگرچه آنها حسب ظاهر راست باز و حلال نمک بودند اما صاحب دیوان مذکور از ان قوم اندیشه تمام داشت و پیشتر ازین اکثر جنگها از ایشان بظهور آمده بود معروض داشته مزاج وهاج را بنوعی برشورانید که آنحضرت از ان قوم وسوسهٔ بغاوت پیدا کرده جملگی را با زن و بچه از قلمرو خود اخراج فرمودند پس بمقتضای عقل دوربین و فطرت وقت گزین از همه سپاه خود شیوخ سادات ساکنان سرینگ پٹن و کولار و هسکوٹه و دیون هلی و صوبه سرا و بالاپور کلان و ابل تجاور ده هزار مردم منتخب بفحوای بلفظ این عبارت که در زمره غم نباشد باشد لشکر حیش آنکه اشاره و مقصد از حرف غین مردم غیر ملک و از میم مغل و مرهٹه و از نون نایطه و از ب برهمن و از الف افغان و از شین

شیعہ واز دال اہل دایرہ یعنے مہدوی کہ اینہا داخل زمرہ نشوند منتخب کردہ باسم
زمرہ خاص نامزد فرمود پس اہل زمرہ آنقدر منظور نظر گشتہ معتمد علیہ شدند کہ در آخر عہد
سلطنت بر تمامی کارخانجات دولت خداداد استیلا یافتہ دخیل کاروبار ورتق وفتق
مہام عمدہ گردیدند ازانجملہ میر ندیم نامی ناتجربہ کار بقلعداری دارالسلطنت امتیاز یافت
اگرچہ آنحضرت اعتبار تمام بران اہل گمراہ داشتند اما آن بے دولتان در ظاہر مطیع
ومنقاد امر آنحضرت بودند در باطن تابعدار مرضی صاحب دیوان گشتند تا آن بدبخت
فکر معقول در تاراجی دولت وسلطنت مخدوم خویش کردہ اول در شکست لشکر
وخوانین وامرا معتبر بسبب کمی مواجب مشاہرہ وکساد منزلت ہمت برگماشتہ
سپس بلسانی وتلبیسے وبایمان غلیظ وشدیدکہ عیاذاً باللہ کلمہ ازز بانش سوای قسم
کلام اللہ سر نمیزد خاطر اشرف راازخود جمع کردہ تمامی حضوریان را بطرف خود کشید حتی
کہ عرض بیگی حضور وبعضے ندیم لئیم الطبع ولیسولان وچاوشان وخادمان وجاسوسان
جز صوابدید واستر ضایش جرات پرداز عرض حضور نمی شدند وعرایض ملکی ومالی کہ
از ممالک محروسہ میرسیدند بے اطلاع حضور از دست خود چاک کردہ مطالعہ میکرد
ومضمون خاطر خواہ خود دران مندرج ساختہ سپس بحضور منفرست بلکہ خاک آن خطہ
جز ہوای زبانش نمی پرید وباد جز صدای خواہش دلش نمی وزید سبحان اللہ میر آصف
ثانی میران حسین ادیاش منش زانی کہ جز طریق پوچ نمی بپیمود تا آنکہ در تعلقات موانقت
پالکی سواری خود را بردوش لولیان دیوشمایل برداشتہ در صحن کچہری میگردید بعضے
اوقات ہمہ لولیان تلنگہ را بے جدا روقباچہ جمع کردہ خود ہم دران مجمع بیحیائی
میخرامید بس پیداست از کسی کہ چنین خیال فسق وفجور در دل خود داشتہ باشد

انتظام مہام سلطنت معدوم و میر آصف ثالث شیر خان چولوری که بضرب المثل گاؤ
جنت بود غرض از دست نادانی و حماقت چنین بیحوصله کان کارخانجات ملک و دولت
چنان ابتر و برہم شدند که در مبلغ تحصیل ممالک محروسه ہشتم حصهٔ آنہم تمام و کمال بخزانهٔ
عامره نمی رسید و حکم نامہا و فرامین حضور جز دار السلطنت دیگر جا فایز نمیگردید و این خسرو
رحمت آثار ہمت در پرورش دینداران گماشته بودند و زریکه بخرچ آنہا میرسید
غنیمت می شمردند ہمدران سال دہوند وجی والیه مرہٹا توفیق را که راقم سطور مجمل
کیفیتش بیشتر در اورنگ چہارم و دوازدہم کتاب تذکرة البلاد و الحکام چیزی مندرج
ساخته بود و بعد آن علیحده در اورنگ چہار دہم[۱۴] مفصل مذکور کرده است آنحضرت
یرلیغ طمانیت تبلیغ فرستاده بارتقای جاه امیدوار ساخته طلبداشتند چون آن مرد
فرمان طلب آنحضرت را ذریعهٔ دین و دنیا و ترقی جاه و نعم خود انگاشته با جمعیت خاطر و
چند رفیق و متعلقان خود فایز حضور گردید صاحب دیوان شیطان سیرت خلیشی پیدا
کرده در پی شکست او افتاد آخر در خلوت بدلائل نامطبوع ترغیب گرفتاریش نموده
مزاج و ہاج را بران آورد که او را ببہانهٔ مجرا یاد فرموده بر ڈیوڑہی گرفتار مغلول و محبوس
مختون و مشرف بشرف اسلام و رفقایش را داخل عسکر ظفر پیکر ساختند با این نظر
پرورش آنحضرت بر آن سعادتمند بیشتر بوده فلم سلطانی که سه روپیه میشود یومیه
مقرر کرده استادی را بہر تعلیم آیین دین اسلام مامور فرموده بودند اگرچه بعد چندی کچہری
بنامش مقرر کرده بخلاصی او فرمان دادند اما دیوان عقرب صفت نیش زنی کرده عرض
نمود که قبلهٔ عالمیان برابر او شوخ و بیباک و شجیع دیگری را تجویز کرده ہم پلهٔ اش باید
گذاشت تا او را رہائی باید بخشید نیکو ہویداست چونکه او بی مقدور بود لطو قطاع الطریق

باچند

باچند او باش بی پایه سرکوب سپاه حیدرآباد و اهل پونا و فدائیان حضور والا بوده بسمع
میبرد درینصورت او را سردار مطلق العنان ساختن از مصالحه مملکت بعید است تحمل
و تمکین که فتنه و حادثه روی دهد که بعد از ان دست تدارک بدامن تلافی آن نرسد هرگاه
رای آن بی رای در حیز قبول آمده آن فدوی دولتخواه بیجهان محبوس ماند و اول
شیخ احمد موسوم گشته سپس برحسب آرزوی او ملک جهان خان خطاب یافته بود
قصه کوتاه دیوان بی ایمان چون دست تسلط خویش را قوی دید و دولتخواهان قدیم
از پای اعتبار برافتادند در هر امر بهوای مدعای خود عمل مینمود همدران آوان غازی
خان را که رکن رکین دولت خداداد توان گفت بی سابقه جرم متهم بسازش مشیر الملک
دیوان حیدرآباد کرده حسب الحکم محبوس ساخت همدران سال که عهد آخیر سلطنت رسیده
بود بصلاح آنحضرت باغوای بدخواهان مغالطه عظیم خورده چه بعضی اجهل مثل از کلام مجید
حرفهای رسم الخط عثمانی رضی الله عنه وارضاه که در خواندن نمی آید و هیچ یک از
سلاطین عرب و عجم دربن امر جرات پرداز نه گشته و کسی عالم و فاضل و محدث تجویز
این معنی نکرده بود موضوح نموده ند

ذکر لشکرکشی جنرل هارس سپه سالار انگریز حسب الحکم لارڈ مارننگٹن
صاحب بهادر بتجویز ابوالقاسم خان ششتری و مشیر الملک دیوان
حیدرآباد بسر پٹن و واقعه شدن جنگهای فیما بین سلطانیان
و جنرل مذکور و نزول دولت سلطنتش که در سنه ۱۲۱۳ یک هزار و دو صد
و سیزده هجری واقعه شده آنکه

چون سلطان والاشان در مقدمات بلا اندیشہ سرعت مینمودند و عرض کسی ہواخواہ پسند خاطر اشرف نمی شد چنانچہ دران سال وکلا را با تحایف و ہدایای بیشمار بامر وکالت مامور ساختہ یکی را با مکتوب محبت اسلوب بہر استحکام سر رشتۂ اتحاد و مودت بخدمت زمان شاہ والی کابل روانہ فرمود و دیگری را بنا بر آوردن ٹیکہ بطرف راجۂ نواح کچھ مرخص ساختند و شخصے را با تحایف بے پایان و تشریفات گران بطرف سلطان روم رخصت نمودند و ہمدرین اوقات از موریس بندر چند فراسیس بسرداری موسی سپیو نام فایز حضور شدند چون انگریز و فراسیس کہ مذہب عیسی علیہ السلام دارند از چندگاہ باہم انجیل عداوت تلاوت میکردند و باحیای موتہ فتنہ و فساد بایکدیگر اعجاز مسیحائی بکار می بردند انگریزان بندر مدراس از استماع رسیدن فراسیس بدار السلطنت پٹن و فرستادن آنحضرت وکلا را باطراف مذکورہ نعل در آتش گشتہ متوہم شدند مبادا کہ بحمایت و ترغیب فراسیس سپاہ سلطانی بہ تخریب بلاد کرناٹک و حیدر آباد متوجہ شوند با مخلصان خود مشورت کردہ در استیصال دولت خدا داد حیلہ انگیختند و ورود فراسیسان را سند تسلط خود کردہ بتجویز مشیر الملک و میر عالم مفصل این اخبار بہ لارڈ مارننگٹن صاحب بہادر کہ در کلکتہ بود نوشتند لارڈ موصوف کہ جویای وقت چنین فتوحات بود و بربے بندوبست کارخانجات آن دولت وقوفی تمام داشت بسرعت سریعہ بچہار ہزار سپاہی سوار جہاز گردیدہ بہ شہر شعبان المعظم سنہ ۱۲۱۳ یکہزار و دو صد و سیزدہ ہجری فایز مدراس گشت و لشکر را جمع کردہ بسر خیلی جنرل ہارس بقصد تسخیر بلاد سرینگ پٹن پیشتر کوچانید و از حیدر آباد کرنل اسٹ و کرنل ڈالریمپل بچہار ہزار سپاہ بندری کہ مشیر الملک اعظم الامرای بہر شکست جمعیت موسی بیرون فراسیس قایم مقام موسی ریمو رفیق ناظم حیدر آباد طلبداشتہ بود مع دو ہزار مردم بنگالہ

که از سابق در سواد حسین ساگر اقامت داشتند حسب التاکید سرخیل لشکر با سامان جنگ
برخاسته روی بسوی مدراس آوردند و میر عالم با هشت هزار سوار و رشن ای باش شش
هزار جوان تربیت کرده موسی رمو متوفی از راه پانگل گهاٹ بدو بل عبور کرده از نیکٹ
گیری گذشته در سواد گوڑیاتم بلشکر انگریزیه در پیوستند چون عساکر با ساز و سامان جنگی
روی باجتماع آوردند لارڈ دیہادر موصوف دو سه مکتوب متضمن سپردن فراسیسان
نووارد را بدست خود و داشتن وکلای خود در دار السلطنت پٹن و گذاشتن قلاع ساحل
دریا یعنی کوڑیال بندر و منگلور وغیره بطور استجارت که محل عبور جهازات است
بذمه سرداران انگریزیه ترقیم و تبلیغ ساخت چونکه از آنحضرت جوابی بر وفق مراد و صلاح خود
نیافت فرمان داد پس جنرل مذکور حسب الحکم لارڈ معز الیه با جنرل فلای سپه دار
سوار و جنرل پرچیس سپه دار اهل فرنگ به دوم شهر رمضان المبارک ۱۲۱۳ هجری پیشتر
نهضت کرد و بطی منازل و مراحل از راه انبورگده و ترپاتور گذشته بنواح رای کوٹه رسید
دران زمان لله بعضی اهل کار سلطانی عبارت آراسته بحضور سلطان عرض کردند که
فوجی انگریزیه با چند بانه و لقه های حیدرآباد بنابر جان نثاری میرسند زیاده از چهار
پنج هزار نیستند مگر سردار پونا با الیشان اتفاق نکرده است آنحضرت باستماع این خبر برنیا
میرمیران را با فوج گران و با دیگر میرمیران بگوشمال و دفع اهل جرات نامزد فرموده خود با جمعی
امرا و سپاه رزم آرا فرمان دادند و میرمیران مذکور از حضور رخصت شده روبسوی لشکر انگریزیه آوردند
و سواران ش منتشر شده بدو کرده بی غربی رای کوٹه بپناه جنگل در تاختند و رساله های سوار انگریزیه
نیز بعزم ستیز و آویزه پیش آهنگ گشته صف آرا گردیدند و سلطانیان گرد و پیش آن جماعت
حلقه زده با مرقزاقی همت گماشتند و جنرل موصوف چهار روز سواد کله منگل را مخیم

عساکر خود ساختہ بتاریخ دویم شہر شوال المکرم پیشتر کوچیدہ چون سواد انی کل امر گزنزول اعلام و خیام کرد قزاقان جرات کردہ بر پیش منقلای انگریزی اسپان انگیختہ جوقی را تہ تیغ کشیدند و درعوض تحسین و آفرین و انعام از میر میران برگشتہ خود نفر نہیا و دشنام یافتند ہر کدام دانست کہ معاملہ برگشتہ است و عزم سرداران بزرم نیست بعد ازان دست دلیری و جرات از جنگ باز کشیدہ مانند اہل بدر تو پس و پیش لشکر غنیم راہی می شدند چون تمامی سپاہ و حشم زیر ظل رایات جاہ و جلال جمع گردید و بر یلغار سپاہ خصم واقف گشت از مستقر سریر سلطنت با حشمت و شوکت حرکت کردہ در ساحت چن پٹن کہ معاندان نمکخوار آمد سپاہ خصم را از ہمون راہ نشان دادہ بودند خیمہ و خرگاہ با وج مہر و ماہ رسانیدند جنرل موصوف بر این معنی اطلاع یافتہ فوراً از آن صوب و تافت و بر حسب ایمای مطیعان خود بجانب خان ہلی شتافت چون این خبر معروض حضور گردید بر جبہ اش غضب آلود شدہ بر سبیل یلغار متوجہ آنطرف گشتہ و در میدان گلشن آباد عرف مڑدلی سر راہ سر و خرامان باغستان تہور گرفتہ مستعد رزم و پیکا بودند کہ سپاہ انگریزی پیش آہنگ شدہ صف آرای جدال و قتال گشتند

نظم

روا رو بر آمد ز راہ نبرد ✤ ہژا ہژ در آمد بہ مرد ان مرد ✤
غبار زمین بر ہوا راہ بست ✤ عنان سلامت برون شد ز دست
جگر تاب شد نعرہ ہای بلند ✤ گلو گیر شد حلقہای کمند
چو از ہر دو سو لشکر آراستند ✤ یلان سو بسو مرد می خواستند
سیاست در آمد بہ گردن زنی ✤ ز چشم جہان دور شد روشنی
ز بس خون کہ گرد آمد اندر مغاک ✤ چو گوگرد سرخ آتشین گشت خاک ✤

دو لشکر چو مور و ملخ تاختند | نبرد جهان در جهان ساختند
دران گلشن آباد ناورد گاه | گل و مل بهم بر زدے کلاه
نسیم گذشتن وزیدن گرفت | شقایق ز سرها دمیدن گرفت
لب زخم خندان بداغ جگر | شفق گون زمین گشت از خون تر

از صورت آویزش آن روز معنے اتمام مناقشہ و ختم مجادلہ پیدا بود کہ فدائیان سلطان
جرانتهای شجیعانہ بعمل آوردہ با آتش بازان خصم ہمدست و ہم باز و شدہ شور قیامت
ریختند بعضے سرداران دلاور کہ شیران پیشہ حلال نمک بودند با سپاہ خود در برابر ایشان
آمدہ حملۂ کوہ شکوہ خصم را تاب آوردہ بضرب تفنگ آتش رنگ و تیغ بیدریغ جمعے کثیر را بعدم
فرستادہ سلک جمعیت ایشان را چون بنات النعش متفرق و پریشان ساختند
و بہادران انگریزی نیز پای ثبات فشردہ فدائی وار بسپاہ اسلام زدہ چنان شلکها
ریختند کہ سینہ ہای معاندان چون پنجرہ مشبک گردیدند دران حال قمر الدین خان
مفتری چونکہ حکم انگیختن اسپان بر لشکر خصام یافت قصور تمام کردچہ یکبار اسپان
جہاندہ چون کورِ بے تمیز بر جماعت دلیران خود افتادہ زیر و زبر نمود ازانجا کہ اقبال
و نیک اختری از سلطانیان روتافتہ آثار تباہی و بے دولتی ہر روز در تزاید بود
و ہر گاہ بالعکس خواہش خاطر اشرف بظہور مے آمد چند سپاہ منصور بیدریغ و نفت
جانہا بغارت دادہ بہ تکتک پا ازان معرکہ گاہ بدر رفتند پس سپاہ انگریز فتحیاب
قرین مسرت گشتند دران اثنا بحضور خبر رسید کہ از طرف بمبئی لشکر انگریز نو و سامان
رسد غلات بسرکردگی جنرل سٹوٹ از راہ کوڑک رہت بصوب دار السلطنت
مے آید تا آنحضرت چند میر میران را با سپاہ جرار برے و لشکر جنرل ہارس گذاشتہ خود

باتمامی حشم متوجه دفع شورش آن لشکر شده ره‌گرای کوترک گردیدند در یک روز
و دو شب بر سرش رسیده فرمان محاربه در دادند سیّد غفار دولتخواه که در شجاعت
و تجربه کاری جنگ یکتائی داشت از یک طرف حمله کرده با فوج غنیم درآویخت و از دیگر
جانب حسین علی خان بن نواب قطب الدین خان شور بلا برانجماعه ریخته آتش کارزار را
سر بفلک اثیر رسانید و دیگر میرمیران ها درام گوی ربانیدگان میدان گوله بازی کوششهای
سترگ نموده بضرب تفنگ و شمشیر اهل خصم را چنان منهزم گردانیدند که آنها بمقتضای وقت
تاب حمله شیران خون خوار نیاورده دست از بعضی اموال و اسباب خود برداشته بجنگل خزیدند
و سر راه جنگل گرفته آسودند سپاه منصوره اطراف هجوم کرده بدفع آنجماعه تردد میکردند
دران اثنا محمد رضا میرمیران از حضور بانواع الحاح و مبالغه فرمان پیش آهنگی حاصل
ساخته با سپاه خود چون هژبر ژیان متوجه نبردگاه گشته دست و بازوی شجاعت
برکشاد و چنان تلاش شکست لشکر غنیم از حد گذرانید که جمله سپاه خصم پایمال حوادث
شدن نزدیک رسیده بود چون کمینداران قضا و قدر درپی شکست اهل اسلام کمر
سعی بسته بودند از قضا تیر تفنگی از طرف خصمان بر سر میرمیران موصوف رسیده جیب
وجودش را از نقد جان خالی ساخت سپاه منصوره لاش او را برداشته حاضر حضور ساختند
سلطان جهان گیر لاش شهید را روانه دار السّلطنت فرموده خود بدولت بجهت دفع
آن لشکر همت گماشته بودند دران اثنا جواسیس خبر رسانیدند که لشکر آنطرف از مقابله
روی تافته از راه جنگل بطرف کلیکوت کوچید پس آنحضرت بدار السّلطنت معاودت
فرموده بودند که جنرل هارس از راه هوسلی عبور جو کرده از سلطان پیٹه گذشته غربی قلعه
فرود آمد روز دیگر رسالهای انگریزی حمله کرده چند جاهای قلب را در ظاهر قلعه سلطانیان

قایم

قایم کرده بودند بعد جنگ و تردد نمایان تلف اکثر مردمان گرفتند از قضا همون روز حسین علی خان بن نواب قطب الدین خان که مرد شجیع و دولتخواه آنحضرت بود جان بازی نموده بشجاعت تمام خود را در صف سپاه خصم زده شربت شهادت چشید پس سپاه انگریز حسب التاکید سپهدار خود اسباب مورچال از باغات آن نواح بهم سانیده مورچه غربی قلعه بر کنار جو دیگری بر طرف بایب احداث کرده شکست و ریخت حصار سعی میکردند و به توپ گرنل بازار آتش افروزی گرم داشتند ؛

ذکر یورش سپاه انگریزی بر قلعه دار السلطنت پٹن و پشت دادن محصوران و شهادت سلطان دین پرور و احوال شاه زادگان و تاراجی کارخانجات سرکار خدا داد و جلوس شخصے از اولاد راجهای میسور بر مسند ریاست میسور مع دیگر کوایف رو داد سنه الیه آنکه

آه خامه سوانح نگار حالم تاریخ گو از تفصیل کماهی احوال ملک رانی و سپه پروری نواب مرحوم و سلطان مجمع الفضایل و العلوم از فراغی یافته ضرورتا بر صفحه الحال شرح نزول دولت خدا داد با سینه چاکی سرنگون و گریان میکند داستان چنان است هرگاه که سلطان والاشان ابتری کارخانجات دولت خود بدین منوال که ذکر یافت مشاهده فرمود و فتنه را از پیرامون حصار دار السلطنت ناگاه حادث دید حمیت شاهانه اقتضا آن نه نمود که دار السلطنت را گذاشته دیگر جا نهضت فرماید یا طریق مصالحت پیماید بجمیع امور راضی بقضای ایزدی بوده برج و باره حصارهای دار السلطنت را حواله اهل زمره کرده متوجه رزم گردیدند قمر الدین خان فرصت جو را با لشکر گران

بدافع رسد آوران لشکر انگریزیه و فوج کومکش نامزد فرمودند و فتح حیدر را بتمامی عسکر و سلحداران
با پرنیا زنار دار وغیره میر میران از خود جدا کرده در میدان کرکیٹ فرود آورانیده بودند
اگرچه اطراف لشکر انگریزیه گاه گاه سوار نصرت شعار میخزامیدند اما حکم محاربه از سرداران
خود نیافته دست حسرت می مالیدند فی الجمله لشکر بمبئی هم رسیده سواد بهادر پوره را
مخیم عسکر خود ساخت و بارها هر چند سپاه سلطانی که جز افروختن آتش کارزار کاری نداشتند
مسلح گشته بر محاصران قوی بازو خود را لسان پروانه که بر شمع می ریزد بدلسوزی میریختند
و بجهت انطفای شعله فتنه و فساد وسعی مردانه بظهور میرسانیدند اما زمانه دل از تائید
سلطانیان برداشته بود و مشیت ایزدی کوس بے ظفری بر قفای شان می نواخت
کاری بر وفق مراد شان میسر نمی گردید هر گاه مهتاب باغ که سید غفار حلال نمک چون
آفتاب نگهبان آنجا بود بچند حملات و تلف هزارها مردم مخالفان نداده پای ثبات
بسان قطب مستحکم داشت آخر بد اختران حضوری تجویزها کرده آن بهرام سپهر دولتخواهی را
از آنجا بر آوردند و دیگری را از حل سیرت در آنجا گذاشتند باندک سعی مسخر سپاه انگریز گردید
بتوپ و تفنگ استحکام دادند و از آنجا سیبه ها پیش راندند تو گوئی که همان شب چراغ
نصرت قلعه و سلطانیان گل گردید دران حین سلطان رحمت ترجمان موسی سپیو
فراسیس را بحضور یاد فرموده ارشاد ساختند که الحال چه مصلحت می بینی او عرض نمود
که صواب دید فدوی آنست که آنحضرت خود بدولت با جمیع سوار و عسکر و خزانه و توشکخانه
و زنانه از قلعه بیرون شتابند و سپاه ظفر پناه را بدفع اهل غنیم نامزد کرده متوجه صوبه
سرا و چیتل درک شوید یا فدوی را مع دیگر فراسیسان به انگریزان بسپارید تا بر خاتمن
از میان برخیزد یا حراست حصار شکسته قلعه بید خل کارکنان شاهی به فدوی

و موسی

و موسی لالی حواله شود سلطان در جواب عرض سپردن او را بانگریزان ارشاد فرمودند
اگر برای شما که غریب الدیار هستید تمامی سلطنت ما تلف و تاراج شود راضی هستیم
هرگز شما را بدست دشمنان نخواهیم سپرد چون او رخصت شده بجای خود رفت آنحضرت
در باب گذاشتن قلعه بجراستش از دیوان خود مشورت نمودند او حسب خاطرخواه خود
چنان بیان نمود که برای عالم آرای نیکو ظاهر است که این قوم از کسی وفا نکرد حضرت
یقین تصوّر سازید هرگاه قلعه حواله او گردد همون زمان مسخر انگریزان خواهد شد زیرا که هر دو
بپاس قومیت یک دل و یک زبان هستند چون آن بدبخت بچنین کلمات قصور
آنحضرت را از راه ثواب باز داشت و آثار انکسار و شکستگی بر ناصیهٔ حال حصار ظاهر
گردید آنحضرت صلاح در آن دیدند که همه اسباب توشکخانه و خزانه و زنانه و با جمیع اثاثه
و دیگر کارخانجات روانه چیتل درگ نماید چون متکفلان این امر حسب الحکم اسباب
جزو کل کارخانجات آن دولت بر فیلان و شتران و بهل و پالکیها برداشتند و آنحضرت
با امرا در بنیاب لنکایش فرمودند تا بدر الزمان خان نایطه بلا تامل بحضور عرض کرد که قبلهٔ عالم
بمجرد تشریف فرمائی حضور و روانه شدن اهل حرم و محترمه خزانه و شهزادگان و غیره
فدائیان همت خواهند باخت و شیرازهٔ جمعیت دار السلطنت از هم گسیخته خواهد شد
هرگز این عمل شایان همت قضا نهمت نیست پس آنحضرت بطرف آسمان نگاه کرده
آهی سرد برکشیدند و فرمودند بر هر چه رضای اوست راضی هستیم تا بالفسخ عزم خود برداشتند
اما بارهای بسته همچنان در توشکخانه گذاشتند و غازیخان محبوس همراه ان روز به تجویز
بدخواهان دولت از دست یلان کشته شد حاصل کلام چون دیوار قلعه شکست و ریخت
گردید این خبر هم به سمع مبارک رسیده بود چون در آخر ماه ذیقعده یعنی به بیست و هفتم ماه مذکور

از غیب بر قصور و فتور بعضے حرام خواران دولت واقف گشتند صبحی فردای آن وزیر کاغذی
چند اسم از خط خاص نوشتند وحکم قتل آنها نیز مندرج ساخته بجیب بدست نواب میر معین الدین
دادند و فرمودند که این شب بر این نوشته عمل نمایید تا ضبط دولت شود نواب
غافل از شعبده بازی فلک ناساز سر دربار کاغذ مذکور وا کرده مطالعه می نمود و در اثنای
مطالعه فراشی که حاضر بود و از نوشت وخواند بهره داشت بر آن کاغذ گوشه چشم منحوس
انداخته دید که اول نام کاذب یعنی میر آصف معلوم دران بود لیس آن بدبخت سیه نامه
این خبر باو رسانید و گفت این شب برشما شب گور خواهد شد او بمجرد استماع این معنی
بجای خود خبردار شده وقت نصف النهار محافظان برج و باره طرف قلعه شکسته را
به بهانه تقسیم ماهیانه طلبداشته نزد مسجد اعلی جمع کرده منتظر فرصت بود خسرو سلیمان شوکت
آنروز که بیست و هشتم شهر مذکور تحت الشعاع بود سوار شده دیوار شکسته قلعه را مشاهده
کرده بیلداران را بمرمت آن حصار نامزد ساختند و سایبان زرنگار برای تشریف
داشتن خود بر فصیل برافراشته معاودت بهمایون محل فرمودند چون اهل تقویم از روی
حساب انجم و گردش فلک خانه خراب مردم آن روز را نام نامی از روز بد گرفته باتفاق
عرض کردند که دو پهر هفت گهڑی امروز بر ذات حضرت گران ترست و گرد قلعه هم غبار
نحوست نشسته صواب آنست که حضرت تا شام در لشکر تشریف دارید و صدقه در
راه خدا بدهند اگرچه قول منجمان پسند رای والا نیامد اما به تهیه سامان صدقه که دبلای
ارضی وسماوی میتواند شد فرمان داده بحمام شتافتند بعد غسل بیرون تشریف آورده
یک زنجیر فیل با جل سیاه و چند در و گوهر معه نقره وطلا در چهار گوشه جل بسته به برهمنی
بخشیدند و چند مرد و زن غربا و محتاج را جمع کرده روپیه ها مع پارچه تقسیم کرده و تشیلان

خاص طلبیدند اگرچه یک لقمه بعد برچیدن الوان نعمت اطعمهٔ اخیر بر دست تناول فرمودند و دیگر لقمه تا بدهان مبارک رسید اما قسمت نبود که ناگاه فغان و واویلا و غوغای شهریان بسمع شریف رسید تا لقمهٔ که بر داشته بودند انداخته از حاضران استفسار فرمودند که چیست عرض کردند که سید غفار دولتخواه از گولهٔ توپ مورچال جان نثار گردید و نمکپرداران مرحله یورش آوردند پس دست از طعام شسته فرمودند که ما هم عنقریب میرویم فوراً بر اسپ ماده سوار شده با چند پیادگان از راه دریچه جوی که بزبان کنهری هلی ڈڈی نام دارد بطرف علم تبیری غربی متوجه دفع خصمان گردیدند و نمک حرامان قابو جو بمجرد شهید شدن سید برحق از قلعه باشاره پرانیدن رومالهای سفید سپاه انگریز را که در جوی جمع شده مستعد حمله بودند آگاه کرده بوقت دو پهر و سه گهڑی روز طلبیدند سپاه فرنگ و دیگر پلٹن ها از راه شکست حصار پیش از آنکه سپاه منصوره به برج و بارهای آنطرف حصار مجتمع شوند صعود کرده باندک سعی قلعه تسخیر نمودند اهل حصار اگرچه در مقام دفع آنها بزودی در آمدند و به تیغ و تیر راه عبور شان گرفتند اما از هر جانب فتنه برخاسته شد که تدارک آن بسهولت میسر نگردید تا جمله سر انداز شده ناموسها را با مال و منال و احمال و اثقال خود به سپاه خصم ارزانی داشته خاک مذلت بر بیحیائی خود ها بیختند مقارن این حال آن بدبخت مفتری هر گاه سواری خاص بطرف علم تبیری رونق افزا گشت خود از عقب رسیده دریچه ند کورا را بند کرده راه سلامت بسلطان دین پرور مسدود ساخت و خود به بهانه آوردن کومک اسپ سواره بیرون در تاخت و تا سیوم دروازهٔ گنجعام رسیده بدربانان گفت که بعد رفتن من زود در را بند سازید دران حال شخصی پیش آمده زبان لعن و طعن برکشاد و گفت ای ملعون بادشاه دین پناه

دین پناه را بمخالفان سپرده جان خود سلامت میبری من سر ایش بکنار تو می نهم پس
بیک ضرب شمشیر او را از اسپ بر زمین پاداش در انداخت و دیگران هجوم کرده او را
بخاک برابر ساختند و تن ناپاکش را در بول و براز کشیدند و نواب میر معین الدین خمی
و سید اشرف میر میران بکنار خندق آنطرف جام شهادت نوشیدند و شیر خان
میر آصف چنان گم گردید که باز نشانش پیدا نشد چون سلطان جهان پناه نیکو مشاهده
کردند که فرصت جرات از دست رفت و ملازمین خود صریح حرام خوری کردند بر در آن
دریچه رسیده هر چند در باب افتتاح آن دریچه دربانان امر فرمودند اما کسی متوجه
حال سلطان باجاه و جلال نگشت علاوه برانیکه میر ندیم قلعدار خود با چند پیادگان
بر سقف آن دریچه ایستاده بود پاس نمک گذاشته پا در جادهٔ گمراهی سپرد قصه کوتاه
چون حمله آوران شلک زنان از عقب متصل رسیدند آنحضرت بشجاعت تمام بر آنجماعه
حملهٔ شیرانه کرده اگر چه جای تنگ بود با این از تفنگ و شمشیر دو سه کس را از جان ربوده
بر روی مبارک خود زخمهای کاری برداشته جام شهادت نوش فرمودند انا لله
و انا الیه راجعون پس خرابی حال اسلامیان و تاراجی مال و ناموس ایشان را ناگفته
به وفر اسپس دست افسوس مالیده بر آستان ماتم نشان جمع گردیدند و بر حمله آوران
دو سه شلک پرانیده دست از جنگ برکشیدند پس مجموع خزاین و اموال و اثاثه شوکت
و دولت خداداد که خارج از حیطه حد و شمار بود دستخوش تاراج انگریزان گردید و سپاهیان
که از دستبرد کمی سامان آذوقه و گرانی غله که به دو روپیه یک آثار برنج آنهم در لشکر معقول
بعضی وقت بهم میرسید و یکران گوشت گوسفند سه روپیه قیمت داشت و یک شتیاره
بیخ کاه به دو روپیه می ارزید جان بلب رسیده بودند یکبار توانگر شدند شهزادگان با جمیع اسباب

ومحل و زنانہ و کریم صاحب برادر خورد حضرت شہید اکبر ناچار اسیر و دستگیر گشتند و فتح حیدر سلطان میر لشکر کہ باتمامی سپاہ و فیلخانہ و پاگاہ و اسباب سلطنت و جاہ بر سواد کریگٹہ نزول اعلام و اخیام ساختہ بود باستماع این واقعۂ جان کاہ از انجا کوچیدہ بطرف چین ای پٹن شتافت سرداران انگریز بعد دریافت و تجسس بسیار نعش مبارک مظلوم را بر داشتند و در پالکی انداختہ شب در توشکخانہ داشتند صبحی ببست و نہم شہر ذیقعدہ سنہ یک ہزار و دو صد و سیزدہ ہجری بتمامی فرزندان و خدمتگذاران فرمادید آخرین نمودہ بعد ثبوت و تیقن کہ سلطان دین پرور ہمون است اجازت مدفون دادند تا در لعل باغ اندرون مضجع منورہ نواب مرحوم یعنے بر دست راست بعہد زمین آرمیدند از کشمکش حرامخواران وا رستند آہ اینقدر مواد شان و تزک خیل و حشم بیک گردش چرخ حیلہ ساز کسے ندانست کہ چہ شد آری دنیای ناپایدار کارگاہ غرور یست بر متاع قلیلش این ہمہ شیفتن چرا و بدین بوقلمونی عمارت کاخ عمر بے ثبات کہ شعبدۂ بیش نیست چندان فریفتن محض خطا کہ آغازش عبرت و انجامش حسرت بودہ است قطعہ

کدام دوحۂ اقبال سر بچرخ کشید	کہ صرصر اجلش عاقبت زبیخ نکند
کران نہاد فلک تاج سروری بر سر	کہ بند حادثہ بر دست و پای او نفگند

چند ابیات در سلک تاریخ این واقعہ از طبع مرثیہ خوان کشیدہ شد نیست نظم

ٹیپو سلطان شہید شد ناگاہ	خون خود ریخت فے سبیل اللہ
بود ذیقعدہ بست و ہشتم آن	شدہ در روز شنبہ حشر عیان
ہفت ساعت ز صبح بگذشتہ	خون ز دیوار و در روان گشتہ
زیست پنجاہ سال با اقبال	بادشاہی نمود ہفدہ سال

داشت در دل همیشه عزم جهاد
آه تاراجی مکین و مکان
شده خورشید و مهر در شریک
چون غم او بجز و کل دیدم
گفت هاتف ز نیم آه به تفت

گشت آخر شهید حسب مراد
خون بگریید اے زمین و زمان
آسمان سرنگون زمین تاریک
سال ماتم ز درد پرسیدم
نور اسلام و دین ز دنیا رفت

تاریخ دیگر
نان بیوه شکسته شد
نسل حیدر شهید اکبر شد

نیز مادهٔ تاریخ است و تخصلے ازین مصرع کرع
تبعیه آه یعنی شش عدد تاریخ بر آورده

بالغرض کارگذاران قضا و قدر آنچه که در حیز امکان و مشیت خود داشتند بظهور رسانیده سایر فیل و شتر و فرس مجموع و استر خزاین و تمامی اموال و غنایم و جزو کل اثاثه آن دولت تبصرف انگریزان در آوردند پس تخت تبار شکست یافته مع زیور مرصع و دیگهای جواهر و مالهای مروارید و غیره صندوقچه صندوقچه هراج و باقی تمام کارخانجات تاراج گردید و کتب خانه سلطانی بفرنگستان روانه گشت تا بعد یک هفته قمر الدین خان که همون روز از خدمت استخوا بخوشئی تمام فایز خدمت جنرل هارس شده سوال و جواب جاگیر خود که عبارت از بلاد کرم کنده باشد درست کرده نوبت زنان بآن سمت شتافت و فتح حیدر سلطان هم چون آثار بیدولتی و رعب و هراس بیغایت با تباع خویش مشاهده نمود و سخنان تسکین و دلاسا که مضمون نشاندنش بر سریر سلطنت وراثت دران مبشر بود از زبان سپهسردار انگریز و غیره سرداران شنید عزم رزم و پیکار از دل محو ساخت دران زمان اگرچه چند شجاعت کیش کار آزما مثل ملک جهان خان که خان مذکور بعد شهادت سلطان مغفرت نشان از قید رهائی یافته بخدمت فتح حیدر رسیده بود و سید ناصر علی

میر میران

میر میران وغیره وچند آصف از آشتی منع کرده ترغیب جنگ نمودند وعرض ساختند
که سلطان مغفور فقط جان خود را فدای رضای حق ساختن اضلاع ملک سیر حاصل و
قلاع مستحکم وبقای قلب هنوز در ضبط گماشتگان سرکار اند ولشکر پیاده وسوار با سامان
حرب بیکار موجود اگر عزم ملک گیری ودم بهادری باقی است همین وقت است ما همه
فدائی وار میکوشیم اما آن حیدر منش با این شجاعت ذاتی باغوای پرنیا زنار دار که
در صدد شکست آن دولت بود وبترغیب دیگر بدخواهان حضوری که هر یک از فرزند
محبوس خود را یاد کرده پاس نمک گذاشته بودند فریب خورده دل بر رضای اوشان
نهاد والتماس هوا خواهان را یک قلم نا منظور ساخت آخر الامر دست از سلطنت و
مهام دولت بر داشته فایز ملاقات جنرل هارس گردید بعد ازین باستصواب و
استرضای خاطر اهل مجلس مدراس طفلی پنج ساله از اولاد راجهای میسوری بنا بر نام
بر مسند وراثت در میسور متمکن کردند وملک سی لک هون بدیوانی واستجارت پرنیا زنار دار
بر او بحال داشته شد تمامی فرزند وخیلخانه سلطان خلد آشیان که چند خادمه مانده بودند
معه کریم صاحب وتوابعش داخل قلعه رای ویلور گشتند ومدد خرج معقول تعداد ماهیانه
به هر یک شاهزاده مقرر نموده شد تا حالت تحریر همه شهزادگان اندرون قلعه مذکور
سکونت میدارند تفصیل اسامی شهزادگان این است محی الدین سلطان -
حیدر علی سلطان المخاطب به فتح حیدر از همه برادر کلان تر است - وعبد الخالق
سلطان - ومعز الدین سلطان - وسبحان صاحب سلطان وشکر الله سلطان
وغلام احمد سلطان - وغلام محمد سلطان وسرور الدین سلطان -
ویسین صاحب سلطان مع دو برادر یکی جامع الدین سلطان دوم نور الدین

با توابع و متعلقان زنانهٔ خود ها بسر می بردند پس جنرل موصوف بجمیع وجوه مطمئن خاطر
شده تا چیتل درگ رفته تمامی قلاع کوهی و بقاع صحرائی بضبط خود آورده و در بعضی
جا با تهانجات گذاشته معاودت بمدراس نمود و باکرنل رِیڈ و جنرل فلای بهادر وغیره
روانهٔ ولایت خویش گردید و ملک گتی و رتن گیری و مرکیسی و هرپن هلی و انی گندی
و بنوکنده و مڑک سرا وغیره حیدری داخل ممالک حیدرآباد شده بود سپس در سنه
یک هزار و دو صد و پانزده هجری در تنخواه باز به انگریزان منتقل گشت و ملک جهان خان
که بیک اسپ سواری راهی شده بود در اندک مدت بحسن سعی و قوت بازوی خود
ترقی کرده سی هزار سوار و پیاده جمع نموده شورش افزای جوی مابین کشنا و تنگ بهدرا
گردیده بود و ببر جنگ صوبدار انی گندی وغیره نیز با و اتفاق کردند خان موصوف
بطرفداری حاکم کولاپور بیک حملهٔ شیرانه سرکهو کله مرهٹه و پرسرام ناظم مرچ بریده بر سر
نیزه گردانید آخر با لشکر انگریز کار افتاده بعد زد و خورد فراوان و کوشش و تشش
بی پایان که شب او علی الاتصال روز جنگ و جدال واقع می شد و دفع مجادله و محاربه
به آسانی صورت بست اگرچه درین مدت فتوحات بسیار و غنایم بیشمار حاصلش گردید
لیکن چون قلعهٔ و حصینی بضبط خود نداشت که پناه سپاه بتجملات خود باشد لهذا او عهدهٔ
مجادلهٔ انگریزان که طرفه کمر بشکست او بسته بودند و در حالت کوچ و مقام توپ خانهٔ
آتش بار را مقابل و کشیده در کار داشتند و در حرکت و سکون و خواب و بیداری
تو بهاسر میداد ازین جهت در لشکرش خستگی بسیار راه یافته عالمی ره نورد کوچهٔ
شهادت و جراحت می شدند بدر آمدن نتوانست بعد دو سال بسبب قصور
افاغنهٔ کڑپه و کنول در سواد کوتال بهنواز دست سپاه انگریز لشکرخان درهم و برهم

خورد که جز نامی بیادگار زمانه نگذاشت و قمرالدین خان چندی بهوس ریاست
دست و پا زده آخر بمرضی مهلک که ناگفته به به آه و حسرت جان داد مگر چند سردار
سلطانی مثل بدرالزمان خان و غلام علی خان ایلچی و محمد رضا خطیب و چند میران
و سپهداران و برادران برہان الدین یعنی پسران لاله میان و غلام علی بخشی
کنده چار و غیره مواجب معقول یعنی زر مشاہره حق سعی خود از کمپنی انگریزے یابند
هزار آفرین و تحسین بر همت و کاردانی ایشان باد و در سنه ۱۲۱۵ یک هزار و دو صد و
پانزده هجری حیدر علی نامی بن کریم صاحب از زمره سلطانیان خروج کرده بطرف مرہٹه رفته است

ذکر اخلاق و اطوار حمیده و پسندیده اختراع آن زینت بخش سریر خاموشی آنکه

اگرچه محامد اخلاق آن برگزیده آفاق از بس اشتهار محتاج بشرح و بیان نیست اما مجملاً
برحسب ضروری چیزی می نگارد که در مجلس آنحضرت آداب خسروی و شان دارائی مملو بود
و آنحضرت از هر علم بهرهٔ وافی برداشته انشاپرداز و درست سلیقه و دانشور و معامله فهم
بودند در تمشیت مهام بر رہنمونی غیری محتاج نبودند خوش اوضاع پسندیده اطوار و جواہر
شناس و قدردان اہل علم بودند و در پرورش و تربیت اہل اسلام جهد بلیغ میداشتند
و از دیگر قوم متنفرے بودند بکسی تعظیم نمی دادند و نشست دربار از صبح تا دو پاس
شب و بعد نماز صبح بقرائت و تلاوت قرآن المعظم همیشه عادت داشتند و همه اوقات
باوضو سبحه در دست می ماندند طعام دو وقته تناول می فرمودند و تمامی امرا و شاهزادگان
بر سفره حاضر می شدند از روزیکه فیما بین لارڈ ارل والس صاحب بهادر سپه سالار
انگریز و خود بدولت صلح گردید بستر چارپائی و نهالین و توشک ترک کردند و بر زمین خسپید

چند تھان پارچهٔ گنده که کھادی نامند گسترده شب چند ساعت بر آن آسودند و اکثر اوقات در اصطلاح فرس سخن میراندند وقت تناول طعام تا دو ساعت مقرر بود درین فرصت حکایات مناسب هر محل از کتب متداوله تواریخ سلاطین عرب و عجم و ذکر ادیان و حدیث و سیر بزبان مبارک ارشاد می فرمودند و از بعضے ندما نقلهای شایسته و لایق هر مقام استماع می فرمودند و هزلیات لایعنے و هفوات بے معنے را که از اعادهٔ آن کسر دین و اهانت اسلام ثابت باشد در بزم آن شاه دیندار مدخلی نبود و از تهر تفنن مزاج و هاج که آئین دینداران ذوی الاحتشام ست گاه گاه رقص ملاحظه می فرمودند با این در هر امر مسرف هم نبودند و لباس هم بقدر احتیاج پسند خاطر داشتند و از لباس رنگین که نماز بدان جایز نباشد بر خلاف ایام ماضی احتراز می فرمودند و در سفر و سواری بعضے اوقات کوٹه زرد یا سرخ ببری زردوزی می پوشیدند و از بالای دستار زیر زنخ مبارک رومال سفید می بستند و احدی را حکم بستن رومال سفید نبود و در آخر عهد خود دستار سبز رنگ شمله دار بطور عربان می بستند و یک طرهٔ مرصع بر سر می گذاشتند و عزت بخش اهل هنر می بودند و در نماز و روزه و دیگر مهمات دینی جهد داشتند و همه اهل اسلام را درین امر اعلام می نمودند و بر خلاف عادت نواب مرحوم شعر مژگان و ابرو و بروت نگاه میداشتند و ریش مبارک که زنخی بود کشان انگشت می تراشیدند و در حیا سر آمد وقت بودند چنانکه از ایام بلوغ تا وفات سوای انگشتان و بند دست بمشاهده کسی نیامد و در حمام هم همه بدن پوشیده غسل میکردند چون در تمام قلمرو خداداد اکثر زنان هنود که سر و سینه کشاده بسان حیوان میگردیدند حکم فرمودند تا کسی از زنان بے قباچه و برهنه سر بیرون نیاید پس آن رسم بیحیائی از انجا برخاست

و درام حق شناسی یکتائی داشتند اتفاقاً روز عیدی کہ بنا برادای مراسم تہنیت بمحل سرای پدر مرحوم شتافتہ بودند بعد سلام و نیاز مادرانہ و تقسیم خلاع ساعتی ہمونجا بر بستر آرمیدند دران اثنا دو منظورۂ نواب مرحوم کہ شکیلہ و جوان سال بودند و اللہ اعلم بالصواب ارادۂ شان نیک بود یا بد از حجرہ ہای خود برآمدہ پای مبارک می مالیدند بمقاربن اینحال آنحضرت بیدار شدہ نگاہ کردند چون دانستند کہ ہر دو مادر خود میشوند بر عمل آنہا غضب آلود گشتہ بر خود لرزیدند و فرمودند کہ شما مادران من اند این چہ جرات دور از ادب بود کہ کردید پس باین روسیاہی فردا بہ پدر چہ جواب گویم بعد ازان خواجہ سرای را طلبیدہ ہر دو را چنان بہ سیاست رسانیدند کہ عبرت دیگران شد و در شجاعت و دلیری از ہمہ ید طولی داشتند و در اسپ تازی و نیزہ بازی عدیل و نظیر شان در جہان نبود و در ہر باب اختراع تازہ بعمل می آوردند چنانچہ سنہ محمدی کہ سابق ذکر یافت و اسامی ماہہای شمسیہ کہ این ماہ و سالہا درین ملک در اصطلاح ہندوی مروج است چون بحساب دفاتر ضرور افتادہ با صطلاح فارسی تبعداد ابجد ہوز حطی برآوردہ رواج دادہ بودند کہ آن اینست احمدی بہاری جلوی دارائی ہاشمی واسعی زبرجدی حیدری طلوعی یزدانی ایزدی بنائی و در آخر سلطنت خود نامہای مذکورہ را طرح دادہ این نامہا یاد فرمودند احمدی بہاری تقی ثمری جعفری حیدری خسروی دینی ذاکری رحمانی ربانی زکی بدستور اسامی شصت سال کہ در عربستان و ترکستان باین الفاظ مشہور است یکہ سال اول قصوساط سال دوم عالماط سال سیوم صراط سال چہارم غیاط سال پنجم مستقیماط امثالہ آنحضرت تبعداد ابجد بچنین الفاظ سال اول احد

سال دوم احمد سال سیوم آب سال چهارم جا سال پنجم باب سال ششم یحیا
سال هفتم ابد سال هشتم جاد سال نهم جاه سال دهم اوج وامثاله نویسانیدند
وهون ورو پیه های مسکوک که از ذکر سابق ظاهر شده باشد مروج ساخته بودند۔
صدیقی بهمون ضرب سکه که بر روپیه وقیمتش شانزده روپیه وفاروقی هون یک
طرفش نام مذکور وطرف ثانی حروف ح وامامی روپیه ونقره بوزن وقیمت دو
روپیه بود همچنان باقری نیم روپیه جعفری پاو روپیه کاظمی دو آنه رواج دادند وفلم
را راحتی وآنه را آیه میگفتند ونامهای پیمودن غلات این بود وآثار را که بیست وچهار
فلوس وزن است دک بن را که چهل آثار است بیند وکهنڈی را که بیست کرو است احیا میخواندند
سوای این توپ های نادره شیر دهانی وتفنگ دو ضربه وسه ضربه ومقراض وچاقو و
ساعت نما وخنجر ها بنام صفدره وسپر بافته که تیر وگولی بندوق بران کارگر نمی شد طیار
میکنانیدند ونمونه اقسام بافت هر دیار مثل شال ومخمل وکمخواب وبنات وغیره
می بافانیدند والکو کماز در این کارخانجات می پیمودند با این پاسداری دین محمدی
وآئین سنت وجماعت بر جمیع امور مقدم داشتند واز مکروهات ومناهیات غیر مشروع
خود هم محترزمی بودند وتمامی ملازمان خود از ان منع می فرمودند وحکمنامها در هر باب
وهر کارخانه علیحده علیحده بقید چند اقلام ترقیم ساخته بودند لاکن هر کس را که از یک خدمت معزول
می کردند بعد تنبیه وتادیب باز او را بهمین خدمت مامور میفرمودند لهذا در سلطنتش خللے
عظیم واقع شده آخر الامر ملک ومال برباد رفت وبرپیشانی فراین وپروانجات وتواکید
از دست مبارک خود تمام بسم الله بخط طغرا می نوشتند وآخر آن دستخطش خاص میبود

خاتمهٔ کتاب از مصنف علیه الرحمة

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله والمنة آنچیکه خواستم بخدا شد میسرم ✻ هرگاه حکم جهان مطاع خورشید شعاع
فلک ارتفاع لازم الاتباع حضرت دل صفا منزل نسبت باین ریزه چین خوان فضل
اهل کمال شرف نفاذ یافت که واقعات صدق آیات سلطنت و فرمانروائی و جمیع احوال
ملک گیری و کشورکشائی دولتمندان خطهٔ بالاگهاٹ را بخامهٔ راست بیان در قید
کتابت و حیز تحریر که سلاست تمام داشته باشد در آرد هرچند بعضی علایق و عوایق
و قلت بضاعت این صناعت و کثرت مشاغل وجه معیشت و محنت مسافرت مانع این امر
خطیر می شد و سنگ تفرقه بر شیشهٔ جمعیت دل می انداخت و خاطر نکته یاب رمز آفرین
نیز بزبان عجز از تقریر کمالات علیه و محامد سنیه می گفت که مورچهٔ بی زبان را
چه یارا که کوه را بردارد و مگس را کجا طاقت که بار گران بر دوش کشد اما تابع امر
و انقیاد حکم حضرت موصوف بوده بی تکلفات عبارت آرائی بترقیم سطری چند از
احوال ملک ستانی و قضایای حکمرانی و صفات جمیله و اخلاق جزیله و حکایات
داد و دهش و وقایع مکرمت و بخشش و حقایق دوست نوازی و دشمن گدازی

وتفاصیل اسلام افزای وکفرشکنی عالم پروران موصوف پرداختم ودامن کلک دُر رسلک را بکذب ودروغ که شیوهٔ بادفروشان پست همت وعادت هرزه گویان کوتاه فطرت است ملوث نساختم ورجای واثق ازشفقاوکان ونوابعان سلطانان آنست که این نسخه را به عین نوازش والطاف وبغور وپرداخت انصاف ملاحظه ومطالعه فرموده برحسب استعداد حسن توفیق صله وافر البضاعت که ماحصل زندگی ومقتضی حوائج بشری وسرمایهٔ نازش به بی بضاعتان همون تواند شد عنایت فرمایند وبهت محنت کشیده را به خلاع آفرین وتحسین بیارایند یارب این گلدستهٔ باغستان خیال مقال که برنگ وبوی اخبار وآثار سعادتمند والاترتبه عالم پرور پیراسته ست بدست خورده چیان پریشان مقال برهم خوردگی اوراق جمعیت مبنیاد واین ترانه سازوسرود پیرایهٔ نقش شوق که نغمهٔ شفقت حال خدیو سکندر نش وارسطو سیر جوش وخروش شهرتی برانگیخته درانجمن ارباب وجد وذوق به بصیرفه سرای خارج آهنگ روزگار خموشی گزیناد بفضله روز جمعه بتاریخ بستیم شوال المکرم ۱۲۱۷ هجری یک هزار ودوصد وهفده بود خاطر را از محن ومشاق تردد وتلاش وکاوش لفظ ومعنی مناسب هر محل نجات حاصل گردیده

قطعه

نسخهٔ دلپذیر شد چو تمام
خاطرم جمع شد بفضل آله
سال تاریخ ختم آن خردم
گفت بی سر کذب گرد و تباه

دستخط

اعلان واجب الایقان

این نقل از دوم کتاب نشان حیدری است حسب فرمایش سکندر مرتبت ارسطو فطرت دارا همت فریدون
شوکت قدرشناس اهل هنر کپتن جمس فریزر بهادر دام اقباله بحسن صحت و صفوت عبارت بقدر
حوصلهٔ خود که مطالعه آن هیچکس را دقت نیفتد ترقیم ساخت و نقول کتاب مذکور که از ولایت نزد
سرداران اینجا رسیده است از مسودهٔ مغشوش بعضی کاتبان تمهید مطالعه آن نسخه و رجوع آن
بلا اطلاع نقلش برداشتند و جائیکه صاف مفهوم نشد عبارتی دیگر تراشیده نوشتند و اکثر جا
اصل فقرات و نثر و استعارات گزین بسبب عدم دریافت اشارات متن و حاشیه قطع کرده اند
لهذا آن نسخه به نسبت این مبیضه سراپا غلط واقع شده امید از صاحبان والا فطرت آنست
که اگر کتاب مذکور بلا اشاره نقل سوم و چهارم و امثاله که ازین رقم منسطر خواهد رسید
بهمرسیده شده باشد ازین کتاب صحت کنانیده مطالعه فرمایند اگر معرّی از اشاره مذکور بود
سراسر غلط انگاشته مطالعه اش نگردانید منبه و کرمه و کاتب این کتاب را نیز باید که بعد اتمامش
این عبارت هم بتبدیل القاب و اسم مکتوب الیه آخر آن به تحریر در آرد سنه اتمام نقل مذکور
یکهزار و دو صد و بیست و چهار بود و از دستخط خاص حاکم کتاب یعنی میر حسینعلی صاحب
قبله کرمانی عفی الله عنه و غفر ذنوبه بود ::

	بگو بگیر سخت از دست زمانه		اگر پسند کان کاتب کجا رفت	

خاتمة الطبع

الحمد لله الذی جعل سیر المتقدمین نصحا للمتاخرین واصلح بالهم بهدایة سید المرسلین الذی اعلی لواء الدین
المتین الی یوم الدین صلوٰة الله تعالی علیه وعلی آله الطیبین الطاهرین اما بعد بر ضمیر منیر سخندانان خوشه چین
خدمت گزین اهل فصاحت و بلاغت اخفر الزمن سید بشیر حسن خلف حاجی سید احمد حسن صاحب امروهوی
بخدمت والا منزلت شناوران بحر فصاحت سباحان نهر بلاغت غواصان عمان کنایت و واقفان عرفان
رمز و اشارت دست عرض را تمنای حنای قبول دراز میگرداند که درین ایام مبارک انجام کتاب مستطاب حاوی
حالات خواقین جامع واقعات سلاطین مبین شجاعت قیصری مظهر مبارزت صفدری اعنی
نشان حیدری تصنیف انیف عالم یگانه یکتای زمانه ملهم الهام نحن نقص علیک احسن القصص منعم
انعام خطاب ارسطو نفس مرکز دائرهٔ سخن و سخندانی محور علم سیر و تاریخدانی **سید میر حسین علی** کرمانی که هر حرفش
تازگی بخش روح و روان و هر لفظش شجاعت انگیز دل و جان بر حسن خطش سبزه خطان عاشق زار به سواد نقش
سیه چشمان سرمایهٔ جان نثار هر نقطه اش از خال لاله رخان علی تر هر کششش از قوس قزح بالاتر بیچ کتابتش عطارد بر
قلم کشیده طرز بیانش زنگ زهره جبینان برایند و بنظر ناظرش اکسیر میسود نزد طلایش اثر رنگ حنینی مردود مشتری
بهزار جان خریدارش قمر کیکاوار گرفتارش اعجاز بلاغت و فصاحتش بزبان حال ندای انا افصح الکلم انا الفخر
اللوح القلم میدهد ایجاز عبارت و کثرت استعاراتش کوس اعلان مملو عن الحکم متلو العرب والعجم میکوبد بحسن
اهتمام و سعی مالاکلام و صرف زر کثیر تاجران ذیشان سراپا لطف و احسان مظهر فیض عمیم متوقع اجر عظیم جناب حاجی
عبد الکریم و قاضی **رحمة الله** صاحبان سلمهما الله برای افادهٔ شایقین کتب سیر و مشتاقین علم حرب جمیت اسلامی کا فرموده بتاریخ ۱۳ ذیقعده سنه یکهزار
و سیصد و هفت هجری مطابق یکم جولائی سنه یکهزار و هشتصد و نود عیسوی بمطبع خود مسمی **بفتح الکریم واقع بمبئی** طبع نمودند فقط

حسین علی سیدمیر

اشاعت حیدری مرتبہ تاریخ ٹیپو سلطان ۲

۲۷/۱۰ ربیع سال ہشتم نمبر ۸

[illegible]